

SHAHDE YARAN



۱۶۰

ماهنامه فرهنگی تاریخی

دوره جدید بهمن ماه ۱۳۹۷ بها ۸۰۰۰ تومان

گفتارها و نوشتارهایی از:

آیت الله صدیقی، محمد یوسف لانتسل

حجج الاسلام و المسلمین حدائق، فلاح زاده، موحیدیان

همتیان، نظام الدین و شهاب الدین حائری شیرازی

انصاری، مبشری عارف، دکتر احمد توکلی، دکتر ایمانیه

دکتر شجاع نوری، سردار حسین نجات، امیر جهان تیغ

حسین شریعتمداری، سید محمد رضا رستمی، رضا رضازاده

فاطمه حائری، محمد حسین روزی طلب

سید حسین ذوالانوار، مجید روزی طلب

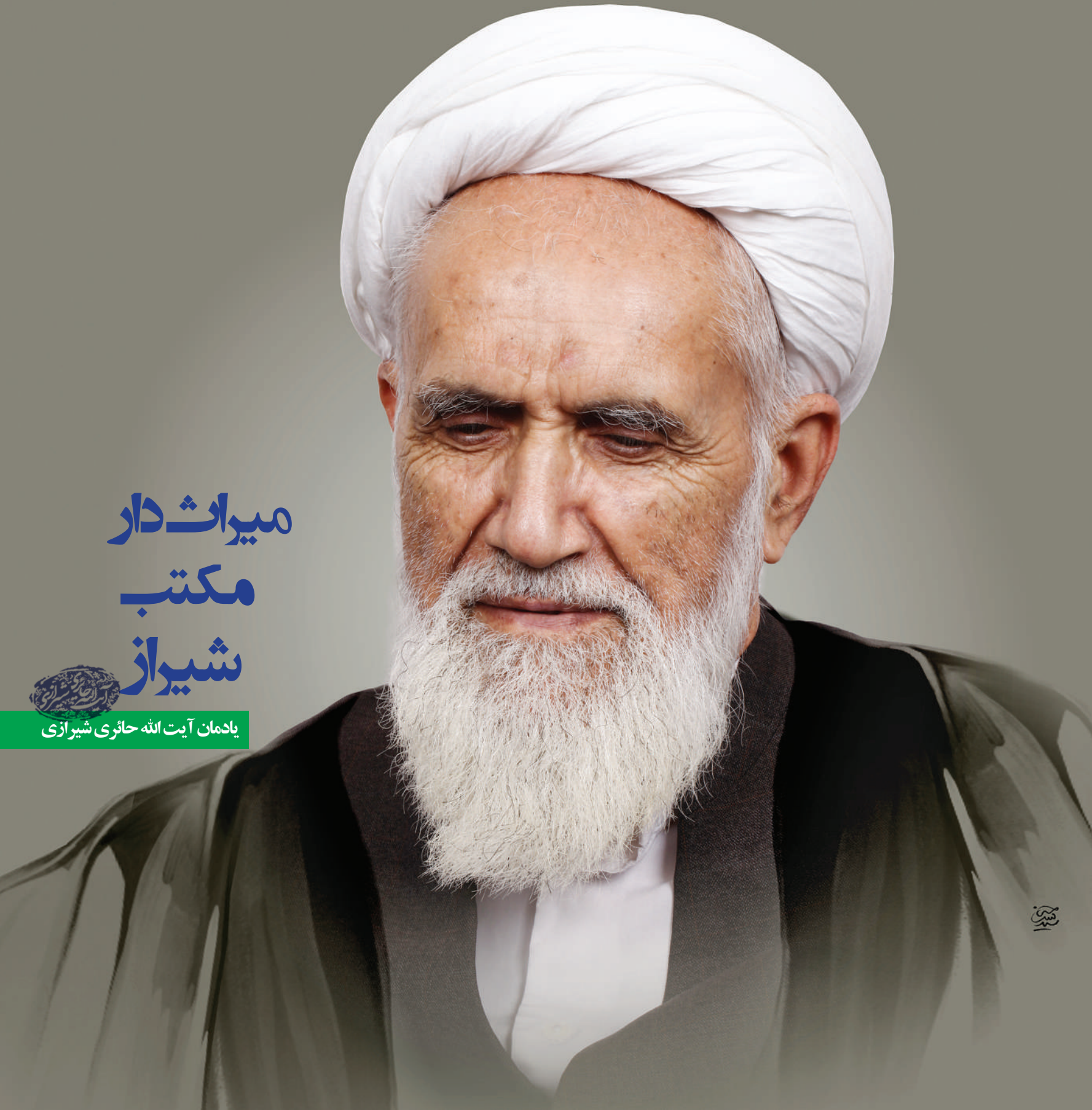
محمد رضا رستمی، مجتبی کاظم زاده

شیخ محمد جواد تاج الدینی و ...

میراث‌دار
مکتب
شیراز



یادمان آیت الله حائری شیرازی



متن حکم امام (ره) به مناسبت انتصاب آیت الله حائری به امامت جمعه شیراز

بسم الله الرحمن الرحيم

جناب مستطاب حجت الاسلام آقای حاج شیخ محمدصادق (محق الدین) حائری شیرازی دامت افاضاته
پیرو درخواست اهالی محترم شیراز، جنابعالی را به سمت امام جمعه شیراز منصوب می نمایم. ان شاء الله تعالی ضمن انجام این فریضه بزرگ مردم را به وظایف
دیگری که در رابطه با اسلام عزیز و انقلاب خونبار ملت شریف ایران دارند، آشنا سازید.
امید است اهالی محترم عموماً و حضرات علمای اعلام خصوصاً و نهادهای انقلابی فرصت را مغتنم شمرده، همکاری های لازم را در انجام هر چه باشکوه تر
نماز وحدت آفرین جمعه با جنابعالی داشته باشند. موفقیت همگان را از خدای تعالی مسئلت دارم.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

روح الله الموسوی الخمينی



مرد سیاست، حوزه و ادبیات

به قلم: حجت الاسلام والمسلمین محمد علی شهیدی محلاتی
نماینده ولی فقیه، معاون رئیس جمهور و رئیس بنیاد شهید و امور ایثارگران



اشارات فولکوریک و عامه فهم خوشه بر می داشت. بر این تمایزها باید توجه و علاقمندی اش به یادگیری زبان‌های عربی و انگلیسی را بیفزاییم که بر اساس همان خصلت خاص خودش یعنی یادگیری بدون معلم به فراگیری آن پرداخت و چنان پیش رفت که در محافل مذهبی و علمی که عالمان دین از ادیان و فرق مختلف مذهبی حضور داشتند به زبان انگلیسی داد وحدت و هم اندیشی دینی سر می داد.

ورود مرحوم آیت الله حائری به عرصه مبارزات سیاسی به سال‌های پس از تبعید امام خمینی (ره) به ترکیه باز می گردد. در این سال‌ها مسجد شمشیرگرها در شیراز که پیش از آن نام و نشان چندانی نداشت به کانونی برای مبارزات انقلابی و تبیین اندیشه‌های دینی بدل گشت و از همان زمان جایگاه ویژه ای در میان نسل جوان یافت و آن شهرت و جایگاهش مدیون سیره انقلابی مرحوم حائری شیرازی بود.

مجاهدت علمی و انقلابی وی به شیراز محدود نماند چرا که پس از تجربه سال‌ها زندان و تبعید در سال ۱۳۵۳ به قم بازگشت و در کنار شهیدان آیت الله دکتر بهشتی و قدوسی کمر همت به تربیت طلاب علوم دینی در مدرسه حقانی بست.

پس از انقلاب جلسات درس منظمی را برای دانشجویان پیرو خط امام و دفتر تحکیم وحدت در محل لانه جاسوسی برقرار کرد و به دفاع از مبانی نظام پرداخت که کتاب «ولایت فقیه» حاصل این جلسات است. در دوره اول مجلس شورای اسلامی به عنوان نماینده شیراز به مجلس راه یافت. پس از شهادت شهید محراب (آیت الله دستغیب) در آذر ۱۳۶۰ از جانب امام (ره) به امامت جمعه شیراز منصوب شد و در دوره اول و دوم خبرگان رهبری به نمایندگی از مردم فارس به مجلس خبرگان راه یافت. آیت الله حائری شیرازی پیش از انقلاب یک مبارز، طلبه علم جو و حق گرا بود که پس از انقلاب به صفت استاد اخلاق نیز متصف شد.

ایشان در بحبوحه اختلافات و دو دستگی‌ها در شیراز بر سر مسائل سیاسی با امامت جمعه، راه صبروری و اخلاق مداری را پیش گرفت و سالیان بعد در اوج نزاع‌ها و تنش‌های جناحی و سیاسی به رغم انتظاری که برخی از دسته جات یا گروه‌های سیاسی داشتند بر حرکت در مسیر حق و پرهیز از حزب گرایی استوار ماند. آغوش او برای حضور همه گونه افراد و همه فرق مذهبی جهت گفت و گو و رستگاری باز بود. در کلامش و گام‌هایش تلاش داشت که به حق نزدیک تر باشد. سینه دوستان، یاران، همراهان و شاگردانش سرشار از خاطرات و ناگفته‌هایی است که همچنان مکتوم مانده اند. «شاهد یاران» به عنوان مجله ای صاحب نام و اعتبار در حوزه ایثارگری و مجاهدت تلاش دارد گوشه ای از حقایق حیات این روحانی مشهور به استاد اخلاق، با کارنامه ای از مجاهدت‌های انقلابی، علمی و ایثارگری را ثبت و ضبط کند. باشد که اندکی از حق مطلب ادا گردد.

«شاهد یاران» در این شماره روایتگر سرگذشت مرحوم آیت الله محی الدین (محمد صادق) حائری شیرازی است. روحانی پر آوازه معاصر که در اسفند ۱۳۱۵ در شیراز در خانواده ای روحانی به دنیا آمد و پس از ۸۱ سال زندگی پربرکت در ۲۹ آذر ۱۳۹۶ در شهر قم، بارگاه حضرت معصومه (س) بدرود حیات گفت. پدرش آیت الله عبدالحسین حائری، مجتهد زاهد و عارفی بود که جز به ضرورت سخن نمی گفت. اما خودش از سخن گفتن در مسیر حق و تکلیف خستگی نمی شناخت. مرحوم حائری تحصیلات کلاسیک خود را تا اخذ دیپلم ریاضی در شیراز طی کرد و در سال ۱۳۳۵ شمسی به تحصیل علوم حوزوی روی آورد.

جالب آنکه تصمیم به تحصیل حوزوی را بدون توصیه و مشورت با دیگران گرفت. دوره سطح را ابتدا در مدرسه منصوریه و مدرسه سید علاء الدین حسین و سپس مدرسه آقاباباخان گذراند. در این دوره از محضر آیت الله بهاء الدین محلاتی و آیت الله شیخ محمد علی موحد بهره برد. مرحوم حائری برای ادامه تحصیلات حوزوی به قم رفت و از محضر آیت الله العظمی بروجردی و همچنین آیت الله محقق داماد و آیت الله العظمی خمینی (ره) کسب فیض کرد. او در تحصیل چنان بلند افق بود که علاوه بر دروس حوزوی از مطالعات جانبی و ادبی غافل نماند و بر خلاف مشی کلی حوزویان وقت، به مطالعه کتاب‌های ادبی و تامل در ادبیات شعر به خصوص آثار سعدی و حافظ پرداخت.

این علاقمندی چنان شد که آیت الله حائری جزو معدود روحانیون سرشناسی شد که غیر از تسلط بر فقه و علوم حوزوی، زبان شعر را می شناخت و برای زبان فارسی اهمیت ویژه ای قائل بود و سعدی و حافظ را تمجید می کرد. آثار چنین نگاهی را در لایلای سطور بسیاری از نوشته‌ها و پیام‌هایش می توان مشاهده کرد. جایی که برای فهم سخنانش به تمثیل‌های زیبای ادبی و اشعار پرمغز سعدی و حافظ رجوع می کرد و در منبرهایش برای بیان بهتر منظورش از خرمن استعاره و



پیام رهبر معظم انقلاب به مناسبت درگذشت آیت الله حائری شیرازی

در جایگاه امامت جمعه و پایگاههای برجسته‌ی دیگر، ذهن و اندیشه‌ی فعال و کارآمد این روحانی با اخلاص و اهل معرفت و سلوک، همواره نقشی اثرگذار در ترویج معارف اسلامی و قرآنی و انقلابی داشته و به پرورش نفوس پرداخته است. اینجانب فقدان تأثرانگیز این عالم ربانی را به بازماندگان مکرم و شاگردان و ارادتمندان ایشان و به حوزه‌ی علمیه و عموم مردم عزیز و روحانیون محترم استان فارس تسلیت عرض میکنم و علو درجات ایشان را از خداوند متعال مسألت مینمایم.

سید علی خامنه‌ای
۳۰ آذرماه ۱۳۹۶

حضرت آیت الله خامنه‌ای رهبر معظم انقلاب اسلامی در پیامی درگذشت عالم متفکر حجت الاسلام والمسلمین آقای حاج شیخ محیی الدین حائری شیرازی را تسلیت گفتند.

متن پیام رهبر معظم انقلاب اسلامی به این شرح است:

بسم الله الرحمن الرحيم
با تأسف و تأثر خبر درگذشت عالم متفکر حضرت حجت الاسلام والمسلمین آقای حاج شیخ محیی الدین حائری شیرازی رحمة الله علیه را دریافت کردم. ایشان از جمله‌ی عالمان دینی برجسته و موفقی بودند که عمر با برکت را یکسره در خدمت تربیت نفوس و تعالی بخشیدن به روح و دل و فکر و عمل مخاطبان خود قرار دادند. چه پیش از انقلاب در شیراز و قم و چه پس از پیروزی انقلاب

پیام تسلیت آیت الله العظمی مکارم شیرازی

رحلت حضرت آیت الله حائری شیرازی (رحمة الله علیه) موجب نهایت تأسف گردید. این عالم بزرگوار در تمام طول عمر خود در خدمت اسلام و برنامه‌های فرهنگی و جهادی اسلام بود. از آغاز انقلاب او همواره در میدان بود و پس از پیروزی همواره در دعوت مردم به اتحاد و یگانگی و پایمردی در مقابل دشمنان کوشا بود. از صفات بسیار نیک این عالم روشن ضمیر خلوص نیت او بود بدون ملاحظه گفتار این و آن به وظیفه خود عمل می‌کرد. شاگردان زیادی تربیت نمود و آثار مکتوب با ارزشی از خود به یادگار گذاشت. یاد او همواره در خاطره ما به عنوان یک عالم فداکار باقی خواهد ماند. اینجانب این ضایعه مولمه را به حوزه علمیه عموماً و حوزه و علمای شیراز خصوصاً و خاندان محترم او تسلیت عرض می‌کنم و علو درجات او و صبر جمیل و اجر جزیل برای بازماندگان از خداوند می‌طلبم.



پیام تسلیت آیت الله آملی لاریجانی



پیام تسلیت رئیس قوه قضائیه
به مناسبت درگذشت آیت الله حائری
بسم الله الرحمن الرحیم
انا لله و انا الیه راجعون

خبر ارتحال حضرت آیت الله آقای حاج شیخ محی الدین حائری شیرازی نماینده سابق مردم شیراز در مجلس خبرگان رهبری و امام جمعه سابق این شهر، که عمر با برکتشان را در راه ترویج علوم و معارف اسلامی سپری کردند، موجب تأسف اینجانب گردید.

ارتحال این عالم وارسته را به محضر مقام معظم رهبری (مدظله العالی)، بیت محترم، حوزه‌های علمیه و شاگردان ایشان تسلیت عرض نموده، از خداوند متعال برای آن فقید سعید علو درجات و برای بازماندگان صبر جمیل و اجر جزیل مسئلت می‌نمایم.

پیام تسلیت آیت الله جنتی رئیس مجلس خبرگان



ارتحال عالم جلیل القدر حضرت آیت الله شیخ محی الدین حائری (طاب ثراه) از علمای اعلام، اساتید اخلاق، نماینده سابق ولی فقیه در استان فارس و عضو ادوار مجلس خبرگان رهبری، موجب تأثر و تأسف گردید. آن عالم و فقیه مجاهد در طول حیات با برکت خویش در حمایت از امام راحل (ره) و مقام معظم رهبری (مدظله العالی) و نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران و نیز نشر معارف اسلامی و اعتلای فرهنگ ناب اهل بیت علیهم السلام، همواره تلاش و جدیت داشتند و منشا خدمات ارزشمندی برای نظام جمهوری اسلامی بودند. اینجانب رحلت آن عالم ربانی را به محضر مقدس حضرت ولی عصر (ارواحناfade)، رهبر معظم انقلاب حضرت آیت الله خامنه ای (مدظله العالی)، مراجع عظام تقلید، علمای اعلام و حوزه‌های علمیه، اعضای محترم مجلس خبرگان، بالخصوص مردم شریف و ولایتمدار استان فارس و بیت معزز و محترم ایشان تسلیت می‌گویم و از درگاه خداوند منان علو درجات آن فقید سعید را مسئلت دارم.

پیام تسلیت رئیس جمهور

رحلت عالم پارسا حضرت آیت الله حاج شیخ محی الدین حائری شیرازی، موجب تأثر فراوان شد. این شخصیت انقلابی، در طول حیات پر برکت خود با اتکا به سیره نورانی اصنمه هدی علیهم السلام، اهتمامی کم نظیر در تبیین معارف الهی و اخلاق و رفتار اسلامی داشت. حضور و همراهی ایشان با نهضت امام خمینی (ره)، از جمله اقدامات موثر و الهام بخش در حرکت جامعه به سوی ارزش ها بود. وی پس از پیروزی انقلاب هم در کنار مسئولیت های مهم سیاسی و اجتماعی نظیر عضویت در مجلس خبرگان رهبری، در سنگر مقدس نماز جمعه شیراز منشاء خدمات فراوان به نظام اسلامی و مردم شد. اینجانب این ضایعه را محضر مقام معظم رهبری، مراجع عظام و علمای اعلام، مردم شریف استان فارس، شاگردان و به ویژه بیت محترم ایشان تسلیت می گویم و برای ایشان، رحمت واسعة الهی و علو درجات و برای عموم بازماندگان صبر و سلامتی مسئلت دارم



پیام جامعه مدرسین حوزه علمیه قم

جامعه مدرسین حوزه علمیه قم در پی درگذشت حضرت آیت الله آقای حاج شیخ محمد صادق (محی الدین) حائری شیرازی (ره) پیام تسلیتی به امضای آیت الله محمد یزدی رئیس این جامعه صادر کرد. در این پیام آمده که خبر ارتحال عالم فرزانه حضرت آیت الله آقای حاج شیخ محمد صادق (محی الدین) حائری شیرازی، نماینده سابق ولی فقیه در استان فارس و عضو اسبق مجلس خبرگان رهبری موجب تأثر و تألم فراوان گردید. جامعه مدرسین حوزه علمیه قم رحلت این عالم مجاهد و انقلابی را به محضر حضرت بقیه الله الاعظم (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، مقام معظم رهبری «مدظله العالی»، مراجع معظم تقلید «دامت برکاتهم»، حوزه های علمیه و مردم شریف استان فارس، فرزندان محترم و دیگر بازماندگان آن فقید سعید تسلیت عرض نموده، رحمت و مغفرت الهی برای آن عالم ربانی و صبر و اجر برای مصیبت دیدگان از خداوند متعال مسئلت می نماید.

پیام تسلیت جامعه روحانیت مبارز

رحلت عالم ربانی، معلم اخلاق، عارف جلیل القدر و مجاهد عظیم الشأن مرحوم حضرت آیت الله محی الدین حائری شیرازی را به محضر حضرت بقیه الله الاعظم ارواحنا فداء و مقام معظم رهبری و مراجع عظام تقلید و حوزه های علمیه و مردم شریف استان فارس و خانواده معزز و مکرم ایشان تسلیت عرض می کنیم. مرحوم حائری شیرازی متفکری ژرف اندیش و صاحب نظر بخصوص در علوم انسانی و تربیتی بود و در مقام عمل با مجاهدت، ایثار و ساده زیستی نمونه یک انسان متعالی، نیک اندیش، مبتکر و مفید برای جامعه انقلابی و اسلامی ایران در ابعاد گوناگون بود. عاشق سعیداً و مات سعیداً. بی شک فقدان چنین ستارگانی ضایعه ای جبران ناپذیر برای امت اسلامی است که امیدواریم شاگردان و دوستان این عبد صالح بخصوص فضلاء و طلاب حوزه های علمیه راه این بزرگ را تداوم بخشند. از خداوند متعال غفران و رحمت برای آن عالم وارسته و صبر و اجر برای همه بازماندگان بخصوص فرزندان ارجمندش و عزت و سرافرازی و عافیت برای ملت شریف ایران خواستاریم.



پیام تسلیت حجت الاسلام والمسلمین سید حسن خمینی

درگذشت عالم مجاهد حضرت آیت الله حاج شیخ محی الدین حائری شیرازی طاب ثراه موجب تأثر شد. خدای سبحان این عالم جلیل القدر را که عمری در پارسایی و تبلیغ دین مبین اسلام و تعالیم مکتب اهل بیت (ع) زیست، با اولیاء خویش محشور دارد. همه کسانی که با ایشان آشنا بودند صفای باطن و حسن سیرت و نگاه بلند او را گواهی می دهند.



از تولد تا رحلت

مرحوم آیت الله حائری شیرازی در اسفند ۱۳۱۵ در شیراز در خانواده ای روحانی به دنیا آمد و پس از ۸۱ سال در ۲۹ آذر ۱۳۹۶ در شهر قم، بارگاه حضرت معصومه (س) بدرود حیات گفت. ایشان پس از تحصیل مراحل مقدماتی دروس حوزوی در شیراز به قم هجرت کرد و از محضر آیت الله العظمی بروجردی و همچنین آیت الله محقق داماد و آیت الله خمینی (ره) کسب فیض کرد. در دوره اول مجلس شورای اسلامی به عنوان نماینده شیراز به مجلس راه یافت. پس از شهادت شهید محراب (آیت الله دستغیب) در آذر ۱۳۶۰ از جانب امام (ره) به امامت جمعه شیراز منصوب شد. در دوره اول و دوم خبرگان رهبری به نمایندگی از مردم فارس به مجلس خبرگان راه یافت. آیت الله حائری شیرازی به سبب سیر و سلوک اخلاقی به استاد اخلاق شهره بود هر چند که ویژگی ها و خصلت های برجسته دیگری نیز داشت.

شدن رهبری سخنان مؤثری را در این مجلس ایراد نمود. که در نهایت به انتخاب مقام معظم رهبری منتهی گردید.

مقام معظم رهبری در وصف آیت الله حائری گفته اند: «ایشان از جمله عالمان دینی برجسته و موفق بودند که عمر با برکت را یکسره در خدمت تربیت نفوس و تعالی بخشیدن به روح و دل و فکر و عمل مخاطبان خود قرار دادند. چه پیش از انقلاب در شیراز و قم و چه پس از پیروزی انقلاب در جایگاه امامت جمعه و پایگاه‌های برجسته دیگر، ذهن و اندیشه فعال و کارآمد این روحانی با اخلاص و اهل معرفت و سلوک، همواره نقشی اثرگذار در ترویج معارف اسلامی و قرآنی و انقلابی داشته و به پرورش نفوس پرداخته است.»

آثار و کتب: مثلها و پندها (در ۸ جلد)، پول رایج جهانی و احیای پول اسلام، در اسلام پول کار نمی‌کند، ولایت فقیه، نماز، رمز دوام پیوند، در سایه سار وحی، انسان اله، سیری در آفاق نور، انسان‌شناسی، تفسیر سوره حمد، علم و دین، تفکر، اخلاق در اسلام، اخلاق اسلامی، درس سحر (شرح آیات حافظ)، راه رشد، تبلیغ در جبهه، نکته‌ها، الولایه و جاری حکمت، انسان‌شناسی، با علی در صحرا، تمثیلات (هشت جلد)، تفسیر سوره حمد، تربیت کودکان، رمز دوام پیوند (آداب همسراری)، راه رشد، سیری در آفاق، مقدمه‌ای بر علوم انسانی و ...

از جمله اشخاصی بود که امام راحل در دوران تبعید برای وی اجازه شرعی صادر کرد و از نوفل لوشاتو در تاریخ ۱۱/۱۰/۱۳۵۷ در نامه‌ای به برادرشان مرحوم آیت الله پسندیده، نوشت: «رسیدگی بعضی زندانیان و احوالپرسی از خودشان یا اقوامشان لازم است مثل آقای دستغیب و آقای حائری شیرازی و از این قبیل اشخاص»

پس از انقلاب جلسات درس منظمی را برای دانشجویان پیرو خط امام و دفتر تحکیم وحدت در محل لانه جاسوسی اداره نمود و به دفاع از میانی نظام پرداخت که کتاب ولایت فقیه حاصل این جلسات هست. در دوره دفاع مقدس بارها به جبهه رفت و ضمن کمکهای مادی، برای رزمندگان سخنرانی کرد. اما در این باره کمتر سخن گفته است.

در دوره اول مجلس شورای اسلامی به عنوان نماینده اول شیراز به این مجلس راه یافت و ریاست کمیسیون اصل ۹۰ را به عهده گرفت. پس از شهادت شهید محراب حضرت آیت الله دستغیب در سال ۱۳۶۰ از جانب امام خمینی (ره) به امامت جمعه شیراز منصوب شد و تا بهمن ۱۳۸۷ به عنوان نماینده ولی فقیه در استان فارس و امام جمعه شیراز فعالیت داشت تا اینکه مقام معظم رهبری با درخواست استعفای ایشان موافقت کردند.

در دوره اول و دوم خبرگان رهبری به نمایندگی از مردم فارس به مجلس خبرگان راه یافت و پس از فوت امام راحل به عنوان اولین مخالف شورایی

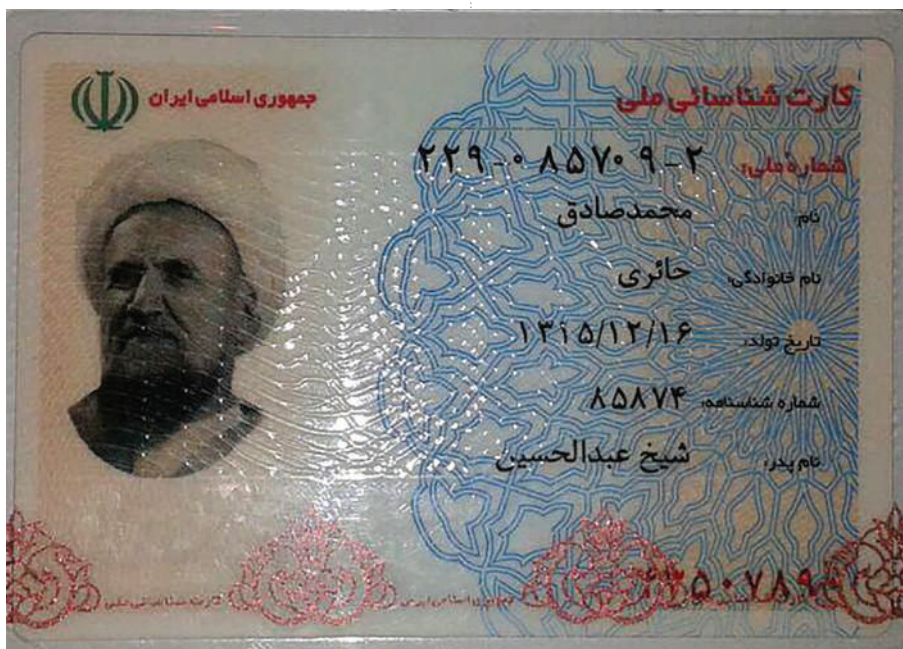
محمدصادق (محمّدالدین) حائری شیرازی در اسفند سال ۱۳۱۵ در شیراز در خانواده‌ای اصیل و روحانی که به تعبیر وی «رغبتشان الی الله بود» به دنیا آمد. پدرش آیت الله عبدالحسین حائری، مجتهد زاهد و عارف بود و مادرش بانویی مسلمان، پارسا و دین باوری بود که در دوران منع حجاب رضاخانی، نزدیک به ۲۵ سال به اعتراض در خانه نشست.

تحصیلات کلاسیک خود را تا اخذ دیپلم ریاضی در شیراز طی کرد و در سال تحصیلی ۳۴-۳۵ به قصد شرکت در کنکور و ورود به دانشگاه به تهران آمد. اما مأموران رژیم پهلوی، وی را با وجود داشتن همه شرایط برای ورود به دانشگاه به دلیل مسائل سیاسی از تحصیل در دانشگاه باز داشتند. او از آن پس، به خاطر درک وجود جوهر استقلال در روحانیت و نظام طلبگی (سال ۱۳۳۵) به تحصیل علوم حوزوی روی آورد.

دوره سطح را ابتدا در مدرسه منصوریه و مدرسه سید علاءالدین حسین و سپس مدرسه آقا باباخان طی نمود. در این دوره از محضر درس آیت الله بهاءالدین محلاتی و آیت الله شیخ محمدعلی موحد بهره وافر برد. وی پس از فراغت از دروس سطح، برای ادامه تحصیلات حوزوی به قم هجرت کرد و در درس آیت الله العظمی بروجردی و همچنین درس آیت الله داماد و امام خمینی حاضر شد و به کسب فیض پرداخت.

ورود ایشان به عرصه مبارزات سیاسی به سال‌های پس از تبعید امام خمینی (ره) به ترکیه باز می‌گردد که به علت شدت تعلق خاطر به حضرت امام خمینی (ره) قادر به ادامه تحصیل در قم نگردید و به شیراز مراجعت نموده و به تدریس دروس حوزوی و سامان دادن یک حرکت فکری و فرهنگی به روز در مسجد شمشیرگرا پرداخت.

در طول ۱۰ سال جلسات مستمر در این مسجد مبارزات سیاسی فرهنگی با رژیم را پیگیری نمود. و پس از تجربه سال‌ها زندان و تبعید در سال ۱۳۵۳ به قم مهاجرت نمود و این بار در کنار شهیدان آیت الله دکتر بهشتی و قدوسی و آیت الله جنتی و مصباح یزدی به تربیت طلاب علوم دینی در مدرسه حقانی همت گماشت که بسیاری از خدمتگزاران فعلی نظام ثمره این سالیان‌اند. تعدادی از پرورش‌یافتگان آن جلسات در جریان انقلابی در شیراز نقش مؤثری داشتند. در بهار سال ۱۳۵۱ مدتی به شهر فومن تبعید و در منزل همشیره آیت الله بهجت اتاق کوچکی گرفت و این دوران را با همسر و فرزندان گذراند.





عاشقانه زیست، زاهدانه رفت

مروری بر سرگذشت و زندگی
آیت الله محی الدین حائری شیرازی

آمد. پدر بزرگ پدری اش، آقا شیخ محمد طاهر به کربلا هجرت کرده بود تا در آنجا مجاور شود. عبدالحسین، پدر محی الدین در کربلا متولد شد؛ مادرش یعنی مادر بزرگ محی الدین از طایفه نمازی های معروف بود که همه اهل خیر و مدرسه ساز هستند و بیمارستان نمازی شیراز هم مربوط به آنهاست.

اتاق بسته بودند، فضایی رویایی را در ذهنش ترسیم کرده بود؛ فضایی که هرگز از یادش نمی رفت و شاید تحت تأثیر همان فضا بود که او خودش اهل شعر شد و حافظ دوست؛ بُعدی از زندگی اش که شاید کمتر مورد توجه قرار گرفته باشد. محی الدین حائری شیرازی ۱۲ بهمن ۱۳۱۵ به دنیا

صدای لالایی مادر در گوشش بود، با آن لحن محزون و سوزناک. بعدها آن جمله های آهنگین، همانها که از مادر در خردسالی شنیده بود را برای خواهران کوچکش می خواند اما باز هم آنجوری که مادر می خواند، یک چیز دیگر بود؛ لحن خوش آهنگش همراه با حرکت ملایم تنوی پارچه ای آویخته که دوسر آن را در گوشه های

❁ اهل ادب و فقه از دوران کودکی

محی الدین حائری شیرازی ۱۲ بهمن ۱۳۱۵ به دنیا آمد. پدر بزرگ پدری اش، آقا شیخ محمد طاهر به کربلا هجرت کرده بود تا در آنجا مجاور شود. عبدالحسین، پدر محی الدین در کربلا متولد شد؛ مادرش یعنی مادر بزرگ محی الدین از طایفه نمازی‌های معروف بود که همه اهل خیر و نمازی شیراز هم مربوط به آنهاست

تا مرا شستند و حرکت دادند و تشییع کردند و آوردند توی آرامگاهم دفن کردند. وقتی همه رفتند یک دفعه تنها و مضطرب شدم و آن وقت صدایی از پایین قبر شنیدم که خطاب به من گفت: بنده من، تو را تنها گذاشتند، من انیس تو هستم، مونس تو هستم. از آن به بعد آرام شدم.»

❁ آغاز دوران طلبگی و انقلابی گری

دروس سطح را در مدرسه منصوری و مدرسه سید علاءالدین حسین و پس از آن مدرسه آقاباباخان طی کرد. او در این دوره از محضر درس فقیهانی همچون بهاءالدین محلاتی و سید محمدعلی موحد بهره برد و دوره سطح را با روزی ده ساعت درس، در طی سه سال به پایان رساند. پس از فراغت از دروس سطح، برای ادامه تحصیلات حوزوی به قم رفت.

از سال ۱۳۴۲ به بعد در مسجد شمشیرگرهای شیراز جلساتی برای جوانان دبیرستانی و دانشجو تشکیل داد. تعدادی از پرورش یافتگان آن جلسات اکنون از بزرگان فرهنگی، اجتماعی و سیاسی استان فارس هستند و در جریان انقلاب ۱۳۵۷ ایران در شیراز نقش مؤثری داشت. از سال ۱۳۵۰ به طور متناوب بین قم و شیراز رفت و آمد داشت. محل تدریس اش مدرسه حقانی (مدرسه منتظریه)، مدرسه مکتب توحید و مدرسه رضویه بود و طلاب و پژوهشگران این سه مرکز آموزشی بعدها از اساتید و محققان حوزه شدند و غالب آنان در بدنه نظام جمهوری اسلامی و قوای سه گانه به خدمت مشغولند. او پس از پیروزی انقلاب اسلامی در دانشکده‌های مختلف دانشگاه‌ها، مراکز علمی و اجتماعات فرهنگی و نشست‌هایی که از سوی گروه‌های مذهبی روشنفکر تشکیل می‌شد، به سخنرانی و ارائه رویکردهای آموزشی پرداخت.

حالا او دیگر آیت الله حائری شیرازی شده بود که در تدریس علوم دینی به پشتوانه تربیت خانوادگی و

در همان شیراز به دنیا آمد. پدرش در کودکی اول هر ماه به بچه‌ها تربت سیدالشهدا می‌داد. مادرش و بستگان دیگری که به خانه شان می‌آمدند همیشه بچه‌ها را با قصه‌های جالب سرگرم می‌کردند. پدر هم همیشه قصه‌های جالبی برای بچه‌ها تعریف می‌کرد. او از قصه‌های حضرت آدم شروع می‌کرد و همینطور پیش می‌رفت. گاهی خودش هم تحت تأثیر قصه‌ها اشک می‌ریخت. بچه‌ها عاشق قصه شنیدن بودند. پدر در ماه رمضان هر روز یک جزء قرآن را با فرزندانش ختم می‌کرد. موقع تفسیر قرآن اشک در چشمانش حلقه می‌زد.

وقتی به مدرسه رفت و توانست چیزی بخواند، دو سرگرمی داشت که دوران کودکی اش را رنگی تازه داده بود؛ یکی مشاعره با همسالان و بزرگترها و دیگری مطالعه کتاب. او کتاب‌های داستانی و تاریخی را بیشتر دوست داشت. دوره هفت جلدی «ناسخ التواریخ» قطع بزرگ و بلند در خانه داشتند که از پس آن را ورق زده و مطالعه کرده بود ورق ورق شده بود. همین طور کتابی بود به نام «شمسه و قهقهه» که داستان‌های شبیه داستان‌های کتاب کلیله و دمنه بود اما بر خلاف کلیله و دمنه که قهرمانان داستان‌هایش جانوران بودند، آنجا حکایت از زبان انسان‌ها بیان می‌شد. البته بعضی از آدم‌های داستان فرضی بودند. حکایت آن کتاب در باره قضا و قدر و آداب و رسوم یا بخت برگشتگی بعضی از آدم‌ها بود. محی الدین این کتاب را هم خیلی دوست داشت. او داستان‌های مجلات را هم می‌خواند و بین آنها داستان‌های مجله «ایران باستان» توجهش را خیلی جلب کرده و او را تحت تأثیر قرار داده بود. از میان آثار علمی به نوشته‌های موریس مترلینگ علاقمند شد. کتاب «زنبور عسل» او را به دلیل ارزانی خرید و خواند. او حتی از کتاب‌هایی که زمانی به صورت کیلویی جلوی حرم حضرت معصومه (س) می‌فروختند، می‌خرید. آثار موریس مترلینگ را همانجا خرید و خواند.

عربی و انگلیسی را قبل از اینکه در مدرسه چیزی یاد بگیرد می‌فهمید و می‌خواند. یک حالت خود جوش در این دو درس داشت. او پدرش را زودتر از زمانی که فکر می‌کرد، از دست داد.

درست قبل از رسیدن به سن بلوغ، روزی می‌خواست برود تصدیق ششم ابتدایی را بگیرد. پیش پدرش رفت تا پولی از او بگیرد. آن روز پدر با او خیلی به نرمی و مهربانی برخورد کرد، درست مثل کسی که با بچه‌اش خداحافظی می‌کند. شب قبل از آن، به مادرش گفته بود دیشب خواب خوبی دیده‌ام، اما هر چه مادر اصرار کرده بود، خوابش را نگفته بود. بعد توی مسجد به برخی‌ها گفته بود دیشب خواب رسول خدا (ص) را دیدم و به من فرمودند: «عبدالحسین فردا شب میهمان ما هستی. پدر محی الدین فردای آن روز مرحوم شد. برادر محی الدین یک سال بعد از رحلت پدر، او را در خواب دیده و پرسیده بود: «پس از مرگ، چگونه بر شما گذشت؟» پدر گفته بود: «من همه شما را دیدم و همراه مردم بودم



جد مادر بزرگ مادری اش، از نواده‌های پسر نادر شاه و از سادات صفی الدین اردبیلی است.

پدرش علاقه زیادی داشت که به درس آخوندی برود و به همین جهت، از پدرش اجازه گرفت تا از کربلا به نجف برود، اما پدرش گفت من دوست دارم اینجا باشید و شما را ببینم. عبدالحسین که علاقه پدرش را به ماندن در کنار خود دید با خودش فکر کرد که علم دست خداست و هر چه بخواهد به انسان می‌دهد و رفتن خلاف انصاف است. برای همین منصرف شد و در کربلا ماند اما وقتی به اجتهاد رسید در سنین بین ۲۰ و ۳۰ سالگی، عارضه سینه پیدا کرد. پزشکان به او گفتند اگر در کربلا بمانی برای سلامتی‌ات مشکل ایجاد می‌شود و به این خاطر او به شیراز رفت. عبدالحسین بعد از مدتی به خواستگاری مادر محی الدین رفت که در آن زمان ۱۴ ساله بود.

تلاش‌های دوران نوجوانی و جوانی برای فهم زبان شعر و ادبیات، از مثال و نمونه‌های محسوس در طبیعت استفاده می‌کرد و مخاطب او از هر قشری که بود از آموزه‌هایش بهره‌مند می‌شد. او بین اینکه معلم دینی و تربیتی باشد و یا در کلاس‌ها و جلسات آزادی که برای موضوعات یاد شده تشکیل می‌شد، تدریس کند، فرق قائل بود و عقیده

در سال ۱۳۴۸ با دختر آیت‌الله سید نورالدین حسینی شیرازی ازدواج کرد که ثمره آن ۶ پسر و یک دختر است. ایشان عالم زاده و از بانوان فداکار بود که در سال‌های مبارزه، تبعید، زندانی و شکنجه، مونس و همفکر همسرش بود و در ایجاد زمینه‌های تربیت دینی و اخلاقی فرزندان نهایت علاقه و همکاری را با او داشته است

تا از درون پوچ نشویم. یک‌بار که مرا به شکنجه‌گاه بردند دست‌هایم را از پشت بستند و کیسه‌ای از شن را هم به آن آویختند و مرا روی یک پا نگه داشتند و شکم را نیشگون گرفتند. من در این حال گفتم: خدایا تو می‌بینی! وقتی آقای رضوانی، مأمور شکنجه که با عده‌ای من را تماشا می‌کرد این جمله را شنید، پرسید چه گفتی؟ من آن جمله



■ محی الدین حائری شیرازی در دوران کودکی

را تکرار کردم. او همراهانش را از شکنجه‌گاه بیرون کرد و شلاق‌ها را که در دست داشت به گوشه‌ای پرت کرد و خود را روی مبله‌ای که در آنجا بود انداخت و با سرافکنندگی گفت: تف بر این نانی که ما می‌خوریم. سپس دستبندم را باز کرد و از من عذر خواست. از آن به بعد از مریدان من شد و از آن پس هرگاه دستگیر یا زندانی می‌شدم به من توجه داشت. شخصی به نام دکتر میرفخرایی هم بود که در سیلی زدن مهارت داشت. او چنان سیلی به گوشم زد که تاکنون ناراحتی دارم و گوشم سنگین است. برخی اوقات هنگام بازجویی یکی از فرزندانم را با خود می‌بردم. بعد از تبعید از آنجا به قم رفتم و مدتها ساواک

در جست و جوی من بود که کجا هستم. آیت‌الله حائری شیرازی پس از پیروزی انقلاب مدتی به تدریس در دانشکده الهیات پرداخت و در اولین دوره مجلس شورای اسلامی از سوی مردم شیراز به مجلس راه یافت. در نیمه‌های این دوره با شهادت آیت‌الله سید عبدالحسین دستغیب، از سوی امام خمینی (ره) طی حکمی به امامت جمعه شیراز و سپس به نمایندگی ولی فقیه در استان فارس انتخاب شد. او در دوره اول و دوم مجلس خبرگان رهبری به نمایندگی از مردم استان فارس به مجلس خبرگان راه یافت و پس از رحلت امام (ره) به عنوان اولین مخالف شورایی شدن رهبری سخنانی را در این مجلس ایراد کرد.

حجت‌الاسلام والمسلمین سید ابوالفضل رضوی اردکانی از فضلا و نویسندگان و مبلغانی است که سال‌ها در منطقه فارس به تبلیغات دینی اشتغال داشت،

تا راحت در دسترس مردم و علاقه‌مندان قرار گیرد. در حمله‌ای که به خانه اخوی شد، نوارها را بردند ولی ضبط صوت را که در معرض دید آنان بود گذاشتند و نبردند. در سال ۱۳۴۸ با دختر آیت‌الله سید نورالدین حسینی شیرازی ازدواج کرد که ثمره آن ۶ پسر و یک دختر است. از میان پسران حجج اسلام شهاب الدین و نظام الدین به تحصیلات حوزوی پرداختند و سه پسر دیگر و دخترشان در رشته‌های دیگر دانشجو شدند و یکی از پسرانش آموزگار است. همسر آیت‌الله حائری هم عالم زاده و هم از بانوان فداکاری بود که در سال‌های مبارزه که با تبعید، زندانی و شکنجه همراه بود، مونس و همفکر همسرش شد و در ایجاد زمینه‌های تربیت دینی و اخلاقی فرزندان نهایت علاقه و همکاری را با او داشته است.

در بهار ۱۳۵۱ مدتی به شهر فومن تبعید شد و در منزل خواهر آیت‌الله محمدتقی بهجت اتاق کوچکی گرفت و این دوران را با همسر و فرزندان و صاحب‌خانه‌اش گذراند. خودش در باره این دوران چنین گفته است: «در مدتی که در فومن تبعید بودم، زبان گیلکی را یاد گرفتم و توانستم یکی از جوانان آن شهر را با افکار خودم آشنا کنم. این جوان با استعداد و خوش فکر که نامش آقای کامران زاده است، حالا نامش به عنوان قهرمان ایجاد اشتغال در استان گیلان مطرح است.»

او در جای دیگری در مورد دوران زندان و بازداشت این‌طور گفته است: «خدا ما را از یک‌سو حساب شده تحت فشار قرار می‌داد و از سویی دست ما را می‌گرفت

داشت که کلاس و جلسه مذهبی و تربیتی باید جدا بوده و درعین حال محدود نباشد. معلم و مربی آن هم ضمن تسلط بر مبانی دینی و اصول اخلاقی و تربیتی، فردی مستقل و دارای شرایط باشد.

قبل از نیمه خرداد ۱۳۴۲ از طریق اعلامیه‌ها و سخنرانی‌های امام خمینی (ره) با ایشان آشنا شده بود و پس از تبعید امام به ترکیه در ۱۳ آبان ۱۳۴۳ مبارزات آشکار خود را علیه رژیم پهلوی و عوامل استکبار جهانی آمریکا، انگلیس، و صهیونیسم آغاز کرد. طی جلسات گوناگونی که برای اقشار مختلف بویژه جوانان برگزار می‌کرد، مردم را با مسائل سیاسی روز، نقشه‌های شوم استعمار، امام خمینی و افکار وی آشنا می‌کرد و به ترویج و تثبیت رهبری و مرجعیت ایشان همت می‌گماشت.

❁ مجاهدت علمی و وصلت با خاندان بزرگ فقه

در تیرماه همان سال مأموران رژیم به جلسات آیت‌الله حائری مشکوک شدند و برای او و شرکت‌کنندگان محدودیت‌هایی ایجاد کردند. برخی از افراد را دستگیر، بازداشت و شکنجه کردند و جلساتش را به تدریج به تعطیلی کشاندند. آیت‌الله حائری از آن به بعد چندبار بازداشت، زندانی و تبعید شد. در این دوران مسجد شمشیرگرا از مراکز مهم فعالیت‌های انقلابی و از محورهای مبارزه در شیراز، مرکز استان فارس شده بود.

در سال ۱۳۴۵ مأموران رژیم و ساواکی‌ها به منزل برادر بزرگ آیت‌الله حائری، مرحوم آیت‌الله آقا صدرالدین

او در سوگ همسر مرحوم خود غزلی سرود که اینطور آغاز می شود: «ای همسر مهربان دلبد، ای مادر عشق را تو فرزند» او در این شعر همسرش را «دست نوازش خدا» تمثیل می کند که عاشقانه و زیباست و نشان از روح لطیف آیت الله دارد.



■ آیت الله حائری شیرازی از سمت راست در دوران کودکی

حافظ دوستان مشهور به شمار می رود. به تفکر و اشعار سعدی مسلط و بیشتر قطعات و نثرهای سعدی را از حفظ بود و در سخنرانی ها از آن استفاده می کرد. مجموعه «درس سحر» شامل گفتارهایی در شرح ابیات و غزلیات حافظ است که توسط وی در جوار آرامگاه حافظ تقریر شده است. اهل تفریح بود و گاهی اوقات حلقه ای برای بازی بسکتبال درست می کرده و به این ورزش مشغول می شد، به تیراندازی هم علاقه داشت. در طول سال های نمایندگی ولی فقیه در فارس و امامت جمعه شیراز، ارتباط خوبی با اقلیت های مذهبی برقرار کرد و بارها به کلیسا دعوت شد. از ویژگی های شخصیتی آیت الله حائری بعد معنوی، زهد و تقوی این روحانی فرهیخته است. به مسائل معنوی عنایت داشته و آن چنان بود که هر جا شخصیتی معنوی را می یافت با او ارتباط برقرار می کرد. به علما و شخصیت های علمی احترام شایسته می گذاشت و نسبت به مدارس علمیه و حوزه ها عنایت داشت و از این باب پستوانه خوبی برای حوزه های علمیه بود. زندگی اش هم بسیار ساده و زاهدانه بود و از بیت المال هرگز استفاده نمی کرد. او شوق و ذوق زاید الوصف برای خدمت به مردم و ترویج دین داشت. به امام (ره) و مقام معظم رهبری و علامه طباطبایی به شدت علاقه مند بود.

سرانجام آیت الله محی الدین حائری شیرازی پس از عمری مجاهدت و تلاش در مسیر آرمان های انقلاب اسلامی پس از تشدید بیماری و انتقال به بیمارستان علی ابن ابیطالب (ع) قم، ظهر ۲۹ آذر ۹۶ در سن ۸۱ سالگی به لقاء الله پیوست.

عنوان کرده بود.

گنجینه ای از خطبه های محققانه نماز جمعه، کتاب ها و سخنرانی های این استاد حوزه و دانشگاه پیش روی ماست که می تواند در شناخت اندیشه این عالم ربانی راهگشا باشد.

او در کتاب خود «پول رایج جهانی و احیای پول

ویژگی های آیت الله حائری شیرازی را این گونه توضیح می دهد: «زمانی که با طلاب شیراز و دوستان اهل علم استان فارس جلساتی داشتیم، گاهی هم از استاد آیت الله حائری استفاده می کردیم. ایشان در قم تدریس داشت و شاگردان خوبی تربیت کرد. تسلط بر مبانی فقهی و فلسفی داشته و در این مسائل صاحب نظرند.»

آیت الله حائری با ادبیات و شعر آشنایی عمیقی داشت و در سوگ همسر مرحوم خود غزلی سرود که اینطور آغاز می شود: «ای همسر مهربان دلبد، ای مادر عشق را تو فرزند» او در این شعر همسرش را «دست نوازش خدا» تمثیل می کند که عاشقانه و زیباست و نشان از روح لطیف آیت الله دارد

❁ رویاهایی فراتر از روزمرگی یک روحانی

آیت الله حائری به کشاورزی علاقه بسیار داشت و برای توسعه آن در سطح کشور برنامه و طرح های وسیعی داشت. او در سال ۱۳۷۶ با همکاری و همیاری مردم و بخش های خصوصی هزاران هکتار از زمین های لم یزرع و بایری را که سالیان دراز بی حاصل و بی صاحب افتاده و از آن استفاده نمی شد، با تلاش های همه جانبه و در کوتاه مدت به باغ های سرسبز و میوه دار تبدیل کرد، سپس در اختیار افراد مذکور قرار داد. اجرای این طرح تاثیرات بسیار مطلوبی در بهبود وضع اقتصادی اقشار آسیب پذیر و مستمند، تغییر و حفظ محیط زیست و ایجاد فضای سبز داشت. زمین های بی حاصل حاصلخیز شد، از اوقات فراغت نیروهای انسانی استفاده شد، به جای ورزش های غیر تولیدی ورزش مفید با بازدهی تولیدات مصرفی انجام شد. با پیشنهاد او در منطقه ای که مردم با زیتون و پرورش آن آشنایی نداشتند، اقدام به تولید این محصول شد تا جایی که تولید زیتون در فارس پس از شمال کشور در مرتبه ای قابل توجه قرار گرفت و کیفیت و کمیت آن شهرت یافت. عمده محصولات هکتارها متر مربع باغ احداث شده، انگور و انجیر است.

مرحوم حائری شیرازی برای دوره اخیر خبرگان یعنی دوره پنجم در سال ۱۳۹۴ هم نامزد شده بود که در میانه راه کناره گرفت. علت این کناره گیری حمایت نکردن جامعین عنوان شده بود. محمدعلی، فرزند او علت این کناره گیری را آنچه به بازی گرفتن حیثیت سیاسی پدرش توسط جامعین یعنی جامعه مدرسین و جامعه روحانیت مبارز می خواند،

❁ از اهالی شعر و ادب بود

آیت الله حائری با ادبیات و شعر آشنایی عمیقی داشت.



سرگذشت مرحوم آیت الله حائری شیرازی به روایت خودش

آقای دولابی برای من برنامه‌های زیادی گذاشت

درآمد

مرحوم آیت الله حائری شیرازی از گفت و گو با رسانه‌ها پرهیز نداشت. ایشان در برنامه‌های تلویزیونی از جمله برنامه شناسنامه حضور یافت. در رسانه‌ها نیز حضور داشت و بیشتر اوقات نامه‌ها و پیام‌های خود را از این طریق منتشر می کرد. در میان گفت و گوهایی که با رسانه‌ها داشت در مصاحبه اش با کیهان فرهنگی به بخش هایی از زندگینامه خویش اشاره کرده که حاوی نکات جالبی است که در ذیل آورده شده است در این گفت و گو از دوران کودکی تا زمان حیات را تشریح می کند. ایشان از مطالعات دوران کودکی تا علت ورودش به حوزه علمیه را بیان و به دلایل نداشتن کتابخانه و عدم نگه داری کتاب‌ها اشاره می کند.

منتسب است. پدر پدرم، آقا شیخ محمد طاهر به کربلا هجرت کرده بود تا در آنجا مجاور شود. پدرم اسمش عبدالحسین بود. ایشان در کربلا متولد شد و مادرش از طایفه نمازی‌های معروفند که همه اهل خیر و مدرسه سازند. بیمارستان نمازی شیراز هم

همین طور است؟

بسم الله الرحمن الرحيم. در ذکر یاران، باید از خانواده پدری و مادری هر دو یاد کنم. جد اعلای ما آن طور که گفته اند به مرحوم مقدس اردبیلی

با تشکر از شما که فرصت این گفت و گو را فراهم کردید، اگر موافق باشید، ابتدا صحبت را از اجداد حضرت عالی آغاز کنیم. گویا ابوی شما از عتبات به شیراز مهاجرت کردند

❁ بیشتر چه نوع کتابهایی؟

به کتاب‌های داستانی و تاریخی بیشتر علاقه داشتم. یادم هست که دوره هفت جلدی ناسخ التواریخ قطع بزرگ و بلند در خانه داشتیم که از بس آن را ورق زده و مطالعه کرده بودم ورق ورق شده بود!

❁ به جز ناسخ التواریخ چه آثاری می‌خواندید؟

کتابی بود به نام «شمسه و قهقهه» که داستانهایش شبیه داستان‌های کتاب کلیله و دمنه بود اما بر خلاف کلیله و دمنه که قهرمانان داستانهایش جانوران بودند، آنجا حکایت از زبان انسانها بیان می‌شد. البته بعضی از آدمهای داستان فرضی بودند. حکایت آن کتاب در باره قضا و قدر و آداب و رسوم یا بخت برگشتگی بعضی از آدم‌ها بود.

❁ از نشریات آن زمان هم استفاده می‌کردید؟

بعد از شهریور بیست، دوره، دوره نشریات بود و یک مقدار آزادی بیان پیش آمده بود. البته نویسنده‌های انقلابی هم بودند و خیلی‌ها هم حرفه‌ای‌شان را از طریق داستان می‌گفتند. مثلاً چندین سال داستانهای مجله تهران مصور ادامه داشت، داستان آقا بالا خان، شهر آشوب، یا داستان رابعه که به صورت دنباله دار در مجلات چاپ می‌شد. من داستانهای را می‌خواندم مجله ایران باستان هم بود که خیلی مرا تحت تأثیر قرار داد. بعدها نوشته‌های کاظم زاده ایرانشهر را هم خواندم ولی خیلی از دوره‌های مجلات آن زمان را بعدها مطالعه کردم. در سال‌های بعد از بلوغ تا سن بیست سالگی، به مطالب جنگی علاقمند شدم، البته به مسایل علمی هم گرایش پیدا کردم. آن زمان بیشتر آثار علمی ترجمه متن‌های خارجی بود. شما بیشتر آثار چه کسانی را مطالعه می‌کردید؟ از میان آثار علمی من به آثار «موریس مترلینگ» علاقمند شدم. کتاب زنبور عسل او را به دلیل ارزانی خریدم و خواندم. یک زمان هم جلوی حرم حضرت معصومه (س) کتابهای مختلف را به صورت کیلویی می‌فروختند و من چند جلد از آثار موریس مترلینگ را آن جا خریدم و خواندم.

❁ تأثیر این آثار بر شما چگونه بود؟

کتاب «زنبور عسل» پاسخ‌های زیادی به پرسش‌های خداشناسی من بود. با این که نتوانسته بودند که موریس مترلینگ را خداشناس یا دین‌پذیر معرفی کنند، اما به دلیل سلامت تحقیقاتش زمینه‌های خوبی را برای آشنایی با خدا به ما می‌داد. آثار او بدون اینکه نامی از خدا ببرد، ما را به یاد خدا می‌انداخت.

❁ از آموزگاران و استادان تأثیرگذار بر اندیشه و شخصیت تان بفرمایید.

در شیراز خانمی بود که سرپرست خانم‌های مبلغ

❁ چه خاطراتی از آن دوران در ذهن تان هست؟

یادماست در خردسالی مادرم با صدای محزون و سوزناک برای ما لالایی می‌گفت. من لالایی او را برای خواهرهای کوچکترم هم به یاد دارم و دیدم در تربیت آنها چقدر تأثیر دارد.

بعدها در «قانون» بوعلی سینا خواندم که این موسیقی «لهو» نیست و مشروع است. آن لحن خوش آهنگ مادر همراه با حرکت ملایم ننوی پارچه ای ساده که توی اتاق بسته بودند، فضای روح نواز اولین مرحله تربیت ما بود. پدرم در کودکی به ما اول هر ماه تربت سیدالشهدا می‌داد. مادرم و بستگان دیگری که به خانه ما می‌آمدند، ما را با قصه‌های جالب سرگرم می‌کردند.

در خردسالی مادرم با صدای محزون و سوزناک برای ما لالایی می‌گفت. من لالایی او را برای خواهرهای کوچکترم هم به یاد دارم و دیدم تربیت آنها چقدر تأثیر دارد. بعدها در «قانون» بوعلی سینا خواندم که این موسیقی «لهو» نیست و مشروع است. آن لحن خوش آهنگ مادر همراه با حرکت ملایم ننوی پارچه ای ساده که توی اتاق بسته بودند، فضای روح نواز اولین مرحله تربیت ما بود

بعد از شش یا هفت سالگی، پدرم شبها برایمان قصه می‌گفت.

❁ بیشتر چه قصه‌هایی؟

از قصه‌های حضرت آدم شروع می‌کرد و همینطور جلو می‌آمد. گاهی خودش هم تحت تأثیر قصه واقع می‌شد و اشک می‌ریخت. در ماه رمضان هم هر روز یک جزء قرآن را با فرزندان مقابله و ختم می‌کرد. یادم هست که موقع تفسیر قرآن هم اشک در چشمانش جاری می‌شد.

❁ سرگرمی داخل منزل در دوران کودکی و نوجوانی چه چیزهایی بود؟

وقتی به مدرسه رفتم و توانستم چیزی بخوانم، دو چیز به عنوان سرگرمی در خانه برایم مطرح بود، یکی مشاعره با همسالان و بزرگترها و یکی هم مطالعه کتاب.

مربوط به آنهاست. مادر مادر ما، جدش از نواده‌های پسر نادر شاه و از سادات صفی الدین اردبیلی است. پدر مرحوم عبدالحسین حائری در کربلا شاگرد مرجع تقلید بزرگوار، آقا سید اسماعیل صدر پدر آقا سید صدرالدین صدر بود و این آقا سید صدرالدین، پدر آقا رضا و آقا موسی صدر است. در آن زمان مرحوم آخوند در نجف بود و همکلاسی‌های پدرم برای یک دوره درسی نزد آخوند، به نجف می‌روند. پدرم هم علاقمند بوده که به درس مرحوم آخوند برود و در همین جهت، از پدرش اجازه می‌گیرد از کربلا به نجف برود، اما پدر بزرگم می‌گوید من دوست دارم اینجا باشید و شما را ببینم. پدرم می‌گفت: من پیش خودم گفتم: پدر این همه زحمت برای تو کشیده و حالا دوست دارد تو را بیشتر ببیند و تو می‌خواهی برای ترقی احتمالی او را رها کنی و به نجف بروی؟ علم دست خداست و هر چه بخواهد به انسان می‌دهد و رفتن خلاف انصاف است. پدرم گفت: من منصرف شدم و در کربلا ماندم. آقا اسماعیل صدر وقتی دید دیگران به نجف رفتند من در کربلا ماندم، پرسید: شما چرا به نجف نرفتید؟ من داستان را برایش گفتم و آقا سید اسماعیل صدر احساس تکلیف کرد که این تفاوت علمی میان کربلا و نجف را برایم جبران کند، و طوری شد که وقتی رفقا از نجف برگشتند و با هم مباحثه کردیم، دیدم از آنها جلوترم. پدرم بعد از آنکه به اجتهاد رسید در سنین بین ۲۰ و ۳۰ سالگی، عارضه سینه پیدا کرد. اطبا به او گفته بودند اگر در کربلا بمانی برای سلامتی شما مشکل ایجاد می‌شود و به این خاطر، ایشان با اجازه و مأموریتی از طرف میرزای شیرازی دوم (مرحوم میرزا محمد تقی) به شیراز آمد.

❁ پدرتان در شیراز ازدواج کرد؟

بله، بعد از مدتی به خواستگاری مادر ما رفت. آن زمان مادر ما در سنین چهارده یا پانزده سالگی بود!

❁ مرحوم ابوی در شیراز تدریس می‌کردند؟

بله، ایشان تا آخر عمر کار تربیت و تدریس را تعطیل نکرد. حتی گاهی خانواده ما تحت فشار مالی بود، اما همان طور که می‌دانید، روحانیون تربیت طلاب را کمتر از تربیت اولادشان نمی‌دانند و تکفل حوزه‌ها را بر تکفل خانه خودشان ترجیح می‌دهند.

❁ در چه سنی بودید که ابوی تان مرحوم شد؟

من درست قبل از رسیدن به سن بلوغ، روزی می‌خواستم بروم تصدیق ششم ابتدایی را بگیرم، پیش پدرم رفتم تا پولی از ایشان بگیرم، آن روز پدرم با من خیلی به نرمی و مهربانی برخورد کرد. مثل کسی که با بچه اش خداحافظی می‌کند.

❁ استاد لطفاً از دوران کودکی تان بفرمایید،

بود و به او دختر آقا می گفتند. پسری داشت به نام احمد اثنی عشری؛ او چندین سال پشت سر هم معلم قرآن و شرعیات ما بود. کلاس او، کلاس انس و الفت بود. او پایه گذار مبارزه با استکبار در ذهن ما بود! روش مبارزه با استکبار پهلوی را همراه با رویدادهای زندگی خویش، برای ما تعریف می کرد که خیلی سازنده بود. به او معتقد بودیم و او ما را نسبت به دین خوشبین می کرد. بعدها که من امام جمعه شیراز شدم، در تلویزیون خم شدم و دست او را به نشانه ادب و قدر شناسی بوسیدم.

در دوره دبیرستان هم مرحوم «حاج عباس فر» از شاگردان آیت الله محلاتی، تأثیر گذار بود. آقای محلاتی کلاسی برای فرهنگیان و اطبا و غیره داشت و برای آنها اصول عقاید می گفت و خیلی سازنده بود. این آقای عباس فر غیر از کلاس یک روز هم درس آزاد داشت که بهچه های علاقمند می آمدند و شرکت می کردند. این کلاس اختیاری بود ولی بیشتر از کلاسهای اجباری تأثیر گذار بود. یکی دیگر از معلمین خوب ما آقای «مشار» بود و یکی دیگر آقای «اقلیدس» مدیر ما بود، که هر چند وقت یک بار همه را جمع می کرد و خودش در ایوان مدرسه، همه را نصیحت می کرد و ما را به نظافت، مطالعه درس و رفتار خوب با والدین سفارش می کرد. در همین دوران دبیرستان بود که با استادم آقای حاج محمد اسماعیل دولابی که به شیراز آمده بود. آشنا شدم.

❁ دستوراتی هم برای سیر و سلوک از آقای دولابی داشتید؟

بله، آقای دولابی برای من برنامه های زیادی گذاشت و وقت زیادی صرف من کرد و من را همراه خودش به دامن طبیعت می برد و با من صحبت می کرد، وقتی هم که در تهران بودند در جلسه ای از ایشان گله کرده بودند، که چرا شما از میان همه مستمعین، بیشتر به این جوان توجه دارید و خطابت بیشتر به اوست، در حالی که علما و بزرگان در جلسه حضور دارند.

خداوند آقای دولابی را رحمت کند. می فرمودند: خداوند همیشه می خواهد به انسان خدمت کند، خداوند هیچ نبی به جز خیر برای بنده اش ندارد و انسانها خودشان با هم دشمنی می کنند. مرحوم دولابی اصلاً اسمی از بدی نمی آورد، ذکر بدی را نمی کرد، همیشه از خوبی ها و خدمات ها می گفت. جلسات مرحوم دولابی برای بنده خیلی تأثیرگذار بود.

❁ در دوران تحصیل به چه درس هایی بیشتر علاقه داشتید؟

از میان کتابهای درسی، به عربی و انگلیسی

بیشتر علاقه داشتم. عربی و انگلیسی را قبل از اینکه در مدرسه چیزی یاد بگیرم می فهمیدم و می خواندم. یک حالت خود جوش در این دو درس داشتم. اگر انسان کاری را عاشقانه انجام بدهد، موفق می شود. عشق که بیاید، تمرکز پیدا می شود و قلم حافظه، محکم و پر رنگ روی کاغذ می آید. عشق که نباشد، تمرکز هم نیست. در دوران دبیرستان من گاهی کتاب درسی نداشتم، اما مناعت طبع مانع می شد که حتی به برادرم بگویم. (با خنده) مناعت شازدگی مادرم کار دستم می داد! حاضر بودم بی کتابی را تحمل کنم اما حتی از برادرم هم تقاضای کتاب نکنم!

❁ با فقدان کتاب، درس ها را چگونه ادامه می دادید؟

البته سخت بود. من در زنگ تفریح مدرسه، کتابهای درسی را از دوستانم می گرفتم و می خواندم و گاهی هم نمره خوبی می گرفتم چون با دقت می خواندم و همین موضوع باعث شد که بعدها هم همه چیز را با دقت بخوانم و متکی به حافظه باشم، نه کتاب. درس های سر کلاس را هم با دقت

می رفتم و مطالعه می کردم، اما کتاب نگه نمی داشتم، این از خصوصیات من بود.

❁ بدون مراجعه به کتاب و نت برداری مشکلی برایتان به وجود نمی آمد؟

ببینید! آنها که از کتابها نت بر می دارند، مطلب توی ذهنشان نمی ماند. آنها به یادداشت هایشان اعتماد می کنند و چیزی به ذهنشان نمی سپارند. تصورشان این است که هر وقت بخواهند فیش ها و یادداشت ها هست، با این شیوه مطلب در ذهن ذخیره نمی شود. یک خاطره برایتان بگویم: در زمان طلبگی، استاد من آیت الله موحد بود، آقای موحد در ضمن استاد آیت الله العظمی مکارم شیرازی هم بود. ایشان در بین درس هایی که به من می داد، گاهی مرا صدا می زد که همراهش بیرون بروم، در حین راه، شروع می کرد به درس و بحث فلسفی بعد می گفت: این مطالبی که گفتم یک بار بنویس و بعد آنها را پاره کن و دور بینداز! شیوه آقای موحد مثل شیوه طارق بن زیاد بود که در جنگ با اسپانیایی ها در جبل الطارق، پس از پیاده شدن از کشتی قایق ها را از بین برد تا سربازانش



راه برگشت نداشته باشند و گفت: دشمن مقابل ما و دریا پشت سر ما قرار دارد. آنها هم رفتند و پیروز شدند. من در کلاس ششم دبیرستان، با اینکه در رشته ریاضی بودم، کتاب ترسیمی رقوم و جبر و فیزیک نداشتم! و از کتاب های همکلاسیهایم استفاده می کردم و مطالب را به ذهنم می سپردم و جالب است که آن سال در خرداد قبول شدم.

❁ استاد! در چه سالی دیپلم گرفتید؟

حدود سال ۳۵ یا ۳۶

❁ چگونه شد که به حوزه علمیه رفتید؟ این تصمیم خودتان بود یا تشویق دیگران؟

گوش می دادم و به خاطر می سپردم.

❁ معروف است که شما هیچ گاه کتاب نگه نمی دارید و متکی به کتاب و فیش و نت برداری نیستید، همین طور است؟

درست است. من وقتی هم که طلبه بودم، باز هم کتاب نمی خریدم و نگه نمی داشتم. الان در حقیقت کتابی ندارم! شما می دانید تنها ثروتی که از روحانیون باقی می ماند کتاب است، من حتی یک جلد کتاب هم ندارم! در دوران طلبگی در قم مرتب به کتابخانه مسجد اعظم می رفتم. اولین مشتری آنها و آخرین نفری که از آنجا بیرون می رفت، من بودم. روزی سه نوبت به کتابخانه

یکی دیگر از تبعات علاقه شدید به فرزندان اطاعت از آنها و در نهایت مشکلاتی است که والدین به این سبب در این مسیر پیدا می کنند. بسیاری بزرگان زمان ما که به خاطر همین علاقه ها، به ورطه های بدی افتادند.

در داستان حضرت خضر و موسی هم داریم که حضرت خضر به موسی گفت: این بچه ای را که بر سر آن به من اعتراض کردی که چرا او را کشتیم، به خاطر این بود که پدر و مادرش مؤمن بودند و خدا خواست که فرزند بهتری به آنها بدهد و این بچه اگر می ماند، پدر و مادرش فاسد می شدند. بعضی وقت ها حسن ظن شدید انسان نسبت به فرزند یا به اطرافیان باعث می شود که انسان در دام مشکلات بیافتد.

استاد! لطفاً از اخوی بزرگتان بیشتر برایمان صحبت کنید، چون تنها اشاره ای به ایشان داشتید و گذشتید!

اخوی هشت سالی از من بزرگتر است، فکر می کنم متولد ۱۳۰۷ باشند. ایشان روحانی است و وقتی پدرم از دنیا رفت، در تربیت ما همت کرد و حالت پدری نسبت به من دارد. او خیلی از روحانیون منطقه را به میدان مبارزه با رژیم شاه کشاند و مبارزات زیادی با رژیم داشت، به همین دلیل شکنجه های زیادی هم به او دادند.

ایشان ارتباط تشکیلاتی با فرد یا گروهی داشتند؟

اخوی یک ارتباطی با شهید سید علی اندرزگو داشت، مسئله اسلحه هم در میان بود و ساواک می خواست از او اعتراف بگیرد. به همین دلیل خیلی او را شکنجه کردند، طوری که یک چشمش از کار افتاد.

یک موضوع جالبی را اینجا برایتان بگویم، اخوی می گفت: یک روز بازجوهای ساواک می خواستند درباره سید علی اندرزگو از من اعتراف بگیرند، ولی من مقاومت کردم و چیزی نگفتم. قرار شد فردای آن روز هم مجدداً برای بازجویی بیایند. بعد از بازجویی آن روز به سلولم آمدم و تنها شدم. در آن شرایط و حال و هوا، سید علی اندرزگو را در حالتی که نه خواب بود نه بیداری دیدم و حدود دو ساعت جلوی چشمم بود. به من می گفت: با این فشارهایی که به تو می آورند می خواهی چه کار کنی؟ بعد علامه طباطبائی را دیدم و با او درد دل کردم و گفتم: چنین وضعی پیش آمده چه کنم؟ علامه گفت: دستت را روی قلبت بگذار و این آیه را بخوان: رب اشرح لی صدری و یسر لی امری و اخوی می گفت: من این کار را کردم و فردایش بازجوی دیگری آمد و عجیب اینکه اصلاً دنبال موضوع روز گذشته را دیگر نگرفت و کار به خیر گذشت.

و روایات هم عقل و جهل آمده است. امامان ما این موضوع را یک مرحله شفاف تر کرده اند و فرموده اند: آنچه در قرآن هست، بحث ما و دشمنان ما، یعنی، بحث دو جریان اهل بیت و بنی امیه است. امامان ما فرموده اند: بنی امیه به زبان و به تظاهر لا اله الا الله می گفتند، در عمل اینطور نبودند و مشرک بودند. در واقع، ادعای «خودمالکی» داشتند، در حالی که حرف قرآن و ائمه اطهار همه «خدا مالکی» است. این مناقشه بر سر «خودمالکی» و «خدا مالکی» بین آنها مطرح بوده و ائمه اطهار اشاره می کنند به آیه نوزدهم از سوره حج و می فرمایند: آنجا که در قرآن کریم آمده «هذان خصمان اختصموا فی ربهم...» می گویند: این خصمان که قرآن اشاره می کند، ما و بنی امیه هستیم و همه آیات همین طورند. ببینید! مؤمن کسی است که وقتی حکم خدا را می شنود، در پذیرش آن احساس فشار و تنگی نکند. اگر غیر از این باشد، «خودمالکی» است و قرآن سراسر دعوی نظریه خودمالکی و خدا مالکی است.

آیا می توان این الگو را به سراسر تاریخ بشر

از میان کتابهای درسی، به عربی و انگلیسی بیشتر علاقه داشتیم. عربی و انگلیسی را قبل از اینکه در مدرسه چیزی یاد بگیرم می فهمیدم و می خواندم. یک حالت خود جوش در این دو درس داشتیم. اگر انسان کاری را عاشقانه انجام بدهد، موفق می شود. عشق که بیاید، تمرکز پیدا می شود و قلم حافظه، محکم و پر رنگ روی کاغذ می آید. عشق که نباشد، تمرکز هم نیست

تسری داد و یک قانون عام از آن استنباط کرد؟
بله، این جریان در طول تاریخ بشر بوده است. جریان انسان های نفسانی که جهلشان حکومت می کند. در گذشته، آنها اناریکم الاعلی می گفتند، مثل فرعون و حالا در دوره ترقی علم و صنعت بشر، به گونه ای دیگر این حرف را می زنند. حالا این امر به صورت حرکت های آمریکایی ها سر می زند، به صورت تعصبات نژادی، یا حمایت هایی که آمریکا از صهیونیست های اسرائیلی می کند و آن آدمکشان ظالم را بر حق جلوه می دهد و فلسطینی های مظلوم را تروریست خطاب می کند! این کار ادامه همان مخاصمه تاریخی است.

بعد از آنکه از دانشگاه و ارتش مأیوس شدم تصمیم داشتم آموزگار بشوم، بعد با خودم فکر کردم و گفتم: وقتی رژیم از دانشگاه رفتیم جلوگیری می کند، حتماً جلوی آموزگار شدنم را هم می گیرد. این بود که تصمیم گرفتم به رشته ای بروم که نتوانند مرا از آن رشته اخراج کنند و دیدم این رشته، چیزی جز رشته آخوندی نیست!

قبل از آنکه به حوزه بروید علاقه ای به دروس حوزوی و لباس روحانیت داشتید؟

در آن مدت دوازده سال تحصیلم، هر کس به من می گفت فلانی بیا و درس حوزوی بخوان و آخوند شو، قبول نمی کردم. به هر حال، خودم تصمیم گرفتم و به حوزه علمیه رفتم.

برادر بزرگ تان که در کسوت روحانیت بود، شما را تشویق نمی کرد که دروس حوزوی بخوانید؟

خیر، حتی اخوی می گفت: من اجازه نمی دهم! مگر اینکه بنویسی خودم می خواهم آخوند بشوم و هیچ کس هم تو را تشویق نمی کند! من هم همین را نوشتم. یک داستان جالبی برایتان بگویم که بی ارتباط با موضوع شغل من هم نیست. پدر ما خیلی دلبستگی به بچه داشت، اما پسرانش برایش نمی ماندند. از این جهت خیلی ناراحت بود. آن زمان همسایه ای داشتیم که قاضی عسکر (روحانی پادگان های نظامی) بود و می دانید که صاحبان این شغل در بین مردم جایگاهی نداشتند. او هم آدم خوشنامی نبود.

یک بار در مراسم تسلیت مرگ فرزند، همین شخص به پدرم گفته بود آقا! زیاد دل به بچه نبند! پدرم هم از او حرف شنید و از آن پس بود که پسرانش برایش ماندند! بعداً وقتی که من این مسئله را در معارف خودمان تحقیق کردم، دیدم ریشه این حرف در دین است. به این معنا رسیدم که خداوند انسان را برای خودش خلق کرده و هر چه انسان وارسته تر باشد، خدای تعالی ارزش بیشتری برای او قائل است. وقتی حایلی بین خدا و انسان قرار می گیرد، خداوند متعال حایل را بین خود و بنده مورد علاقه اش پس می زند. به همین دلیل ابراهیم را مأمور می کند که زن و فرزندش را در آن سن و سال در صحرای مکه تنها بگذارد و برگردد. برای اینکه هیچ مانع و حایلی بین او و خدا نماند و بعد هم وقتی فرزندش اسماعیل به سن هشت یا نه سالگی می رسد، مأمور می شود او را ذبح کند!

این موضوع، تنها منحصر به داستان حضرت ابراهیم است یا در موارد دیگری هم در قرآن کریم مطرح شده است؟

بحث های قرآن همه اش مباحث عقل و نفس است که در لسان تنزیل به عقل و جهل تعبیر شده و در زبان



آیت الله کاظم صدیقی استاد اخلاق و امام جمعه موقت تهران در گفت و گو با «شاهد یاران»

آقای حائری از نوادر روزگار بودند

درآمد

آیت الله صدیقی که خود از اساتید برجسته اخلاق است و همگان با رویکرد عرفانی و اخلاقی ایشان آشنایی دارند، از جمله شاگردان مرحوم آیت الله حائری شیرازی است که نه تنها علوم رسمی حوزوی را نزد آن استاد فرا گرفته بلکه اخلاق عملی را نیز از استاد خود به ارث برده است. ایشان در این گفت و گو خاطراتی ناب از استاد خود را بیان کرده و با ذکر مصادیق و ناگفته‌هایی از ساده زیستی و مبارزه ایشان با نفس تأکید دارد که مرحوم حائری از نوادر روزگار بود. به واسطه دوستی طولانی مدت و مراودات دیرین این دو چهره حوزوی که از قضا هر دو به استاد اخلاق شهره دارند، گفت و گویی با آیت الله صدیقی انجام داده ایم که در ذیل می آید.

✿ **حاج آقا به عنوان سوال اول بفرمایید که رابطه جنابعالی با آیت الله حائری شیرازی چگونه شکل گرفت و چگونه پیش رفت؟**

ما دوران طلبگی مان در مدرسه حقانی قم تحصیل می کردیم. مرحوم شهید قدوسی هم به اعتبار اینکه داماد مرحوم علامه طباطبایی بودند و هم به اعتبار اینکه خودشان عالمی به حق وارسته، زاهد، با عزم و اراده قوی، با انگیزه، مربی خوب، مدیر خوب بودند، از این جهت ایشان قدرت مانور در انتخاب اساتید خوب را داشتند. بهترین اساتیدی که خیلی از آنها الآن جزء بزرگان عالم شیعه به حساب می آیند، ایشان برای مدرسه حقانی دعوت می کردند و موفق هم بودند. یکی از آنهایی که الحق و الانصاف شایسته بود استاد آن مدرسه باشد، مرحوم آیت الله حائری شیرازی بودند. ایشان برای ما درس نهج البلاغه می گفتند. از همان زمان ایشان برای ما تنها استاد نبودند، آرام آرام به او علاقه پیدا کردیم، ایشان هم تحویل می گرفتند. بعد از انقلاب که ایشان در شیراز مدتی مسئولیت امامت جمعه شیراز را بر عهده داشتند، گاهی از ما دعوت می کردند. زمانی که در شیراز حضور داشتم هم در مجلس شان منبر می رفتم و هم شب با ایشان بیتوته داشتم. ایشان بسیار گرم، بسیار راحت و بسیار صمیمی بودند. آقای حائری شیرازی جزء نوادر روزگار خودش هست. ایشان یک آدم عادی و متعارف و ملای معمولی نبود. ملا زیاد داریم، آدمهایی که خوب درس خوانده اند، ذهنیت های خوبی دارند، اصطلاحات را بلد هستند اما همه آقای حائری نمی شوند.

ایشان قبل از انقلاب جزء مبارزین، مجاهدین و جزء کسانی بود که اعتقاد داشت اسلام دین زندگی است. اسلام برای اداره جامعه آمده است. اسلام منزوی، اسلام آمریکایی، اسلام انگلیسی که خشک باشد، را قبول نداشت. به همین دلیل جزء مبارزینی بود که مدتها به زندان افتاد و شکنجه شده بود. اما در زندان، اینطوری که مرحوم آقای قدوسی - که خودشان هم زندان رفته بودند - می گفتند، آقای حائری در زندان قائم الليل و صائم النهار (روزه دار شب زنده دار) بود و بعد از زندان هم همین طور بود. هم اهل شب زنده داری بود و هم اهل روزه داری و مراقبه و ریاضت.

مرحوم آیت الله حائری نسبت به اولیای الهی، نسبت به خواص از بندگان خدا یک علاقه مفراطی داشت و با اینها انس می گرفت و خودش هم اهل ذکر، اهل سیر و سلوک بود. در عرصه های مختلف دینی صاحب نظر بود. تنها فقه طهارت

و عبادت نبود. در مسائل اقتصادی نظر داشت. در اجتهاد صاحب نظر بود. لذا در مسئله بانک - ها، در مسئله پول کشور، نظرات خاصی داشت و این سبک تعاملی که بانکها را حتی در چارچوب عقود اسلامی قبول نداشت. می گفت اینها ظاهر است ولی واقعیت آن است که در این قضیه پول کار می کند، آدمها بیکار هستند. درحالی که باید آدمها کار بکنند و پول به جریان بیفتد.

✿ **به نظر شما می توان آیت الله حائری را ذیل جریان سیاسی خاصی تعریف کرد؟**

خیر، ایشان جزء هیچ گروهی از گروه های سیاسی نمی گنجید. بزرگتر از آن بود که فقط در یک حزب یا در یک جریان بگنجد و لذا آزاد بود. گاهی به

ایشان جزء هیچ گروهی از گروه های سیاسی نمی گنجید. بزرگتر از آن بود که فقط در یک حزب یا در یک جریان بگنجد و لذا آزاد بود. گاهی به جریانانی که مقبول ایشان و مقبول دین نبودند ولی حرف های خوبی داشتند یا کسی از آنها مظلوم واقع شده بود، اینطور نبود که نسبت به آنها بی تفاوت باشد. برای مثال در مسائل حصر آقای حائری رسماً به سران اینها نامه نوشتند و اینها را دعوت به توبه کردند

جریانانی که مقبول ایشان و مقبول دین نبودند ولی حرفهای خوبی داشتند یا کسی از آنها مظلوم واقع شده بود، توجه داشت و اینطور نبود که نسبت به آنها بی تفاوت باشد. برای مثال در مسائل حصر، آقای حائری رسماً به سران اینها نامه نوشتند و اینها را دعوت به توبه کردند. فرمودند اول نامه را فرستادم که اگر قبول نکردند نامه را منتشر می کنم و منتشر هم کردند. آیت الله حائری (رضوان الله تعالی علیه) حتی در قید امامت جمعه، مجلس و اینجا و آنجا مطلقاً نبود. در عین اینکه سیاسی بود، اجتماعی بود، دلسوز بود ولی برای او مهم نبود اگر یک جایی، یک جمعی ایشان را مثلاً جزء لیست خودشان نمی آوردند، اینطور نبود که برای او رنجشی باشد! این حریت را آقای حائری به تمام معنا در طول عمرشان داشتند لذا گاهی نظراتی در مورد اشخاصی می دادند که دوستانشان توقع نداشتند ولی من یقین دارم که برای خدا بود نه از روی وابستگی، ترس یا طمع و نه از روی اینکه بی جهت حمایت و یا مخالفت کند. حب و بغض او فی الله بود و رضوان خدا بر ایشان باد.

✿ **از ساده زیستی و دوری ایشان از دنیا بسیار گفته اند. جنابعالی در این مورد چه خاطراتی در ذهن دارید؟**

ایشان وقتی از شیراز به قم آمدند، فردی از اوضاع ایشان اطلاع داشت، به من گفت که به داد آقای حائری برسید! گفتم چه شده؟ گفت که آقای حائری در صف کارگرا دیده شده و کسانی که می آمدند برای باغشان، برای خانه شان کارگر ببرند، به ایشان که می رسیدند می گفتند این پیرمرد است، به درد ما نمی خورد. من واقعاً متأثر شدم. یک کسی یک نابغه ای از نوابغ عصر باشد، ملای درجه



بتوانیم اینطور با نفس خبیث مان در بیفتیم و از این راه انشاء الله تواضع و روح بندگی در ما حاصل بشود و خدا از ما راضی باشد.

❁ **حضرت تعالی که از مراتب اخلاقی آن عالم وارسته خبر داشتید، برای تربیت طلاب نیز از ظرفیت های ایشان بهره بردید؟**

اتفاقاً ما برای درس های اخلاقی از ایشان دعوت کردیم. یعنی بعد از آنکه من این قضیه را شنیدم و قبل از آن هم می دانستم که صاحب نفس است و علاوه بر این موارد ایشان استاد ما بودند و به ما هم علاقه داشتند. من تصمیم گرفتم از ایشان دعوت کنم به تهران بیایند و مستقر بشوند. اینجا هم به ایشان امکاناتی بدهیم و بعد طلبه های خود را تربیت کنیم. به ایشان پیغام دادم که اینجا مال شماست. زمینه هم هست، علاقمند هم هستید، تشریف بیاورید و اینجا را شکوفا کنید. ایشان به من پیغام داده بودند که من استخاره کنم و هر چه نتیجه آن بود قبول خواهم کرد.

❁ **نتیجه استخاره چه شد؟**

من سحری بلند شدم و استخاره کردم. استخاره ام خیلی خوب آمد. آیه ای از سوره مبارکه مریم آمد که « وَ هُزِيَ إِلَيْكَ بِجِدْعِ النَّخْلَةِ تَسْقِطُ عَلَيْكَ رَطْبًا جَنِيًّا » (و این تنه نخل را به طرف خود تکان ده، رطب تازه ای بر تو فرو می ریزد)؛ فهمیدم که این به سان نخل است و باید آن را تکان بدهیم تا میوه های آن به کام طلبه های ما شیرین بیاید. به ایشان منتقل کردیم که استخاره اینطور آمده است. ایشان هم محبت کردند و آمدند.

یک مدتی در شهرک شهید محلاتی خانه ای برای ایشان رهن کردیم اما ایشان به واسطه همان نظریه فقهی که نسبت به مسائل بانکی داشتند، پول پیش را روا نمی دانستند. دیگر آنجا نمی رفتند، این هم برایشان سخت بود ولی بعد که این مدرسه تکمیل شد، خانه برای اساتید داشتیم، آمدند و مستقر شدند. هفته ای سه روز اینجا بودند، سه روز هم به قم می رفتند و بعد هم که دیگر مریض شدند ما به شیراز رفتیم و موفق به دیدار او نشدیم. تلفنی که با ایشان صحبت کردم، فرمودند که من دیگر به مدرسه بر نمی گردم. کتابهایی هم در اینجا داشتند به من اجازه دادند از آنها استفاده کنم. بعد هم در رابطه با رهبری توصیه هایی داشتند. تا اینکه ایشان را از آنجا به قم آوردند.

قم برای عیادتشان رفتم که آخرین دیدار ما بود. حالشان هم حال نگران کننده بود و دیگر هم ندیدیم. عاش سعیدا و مات سعیدا.

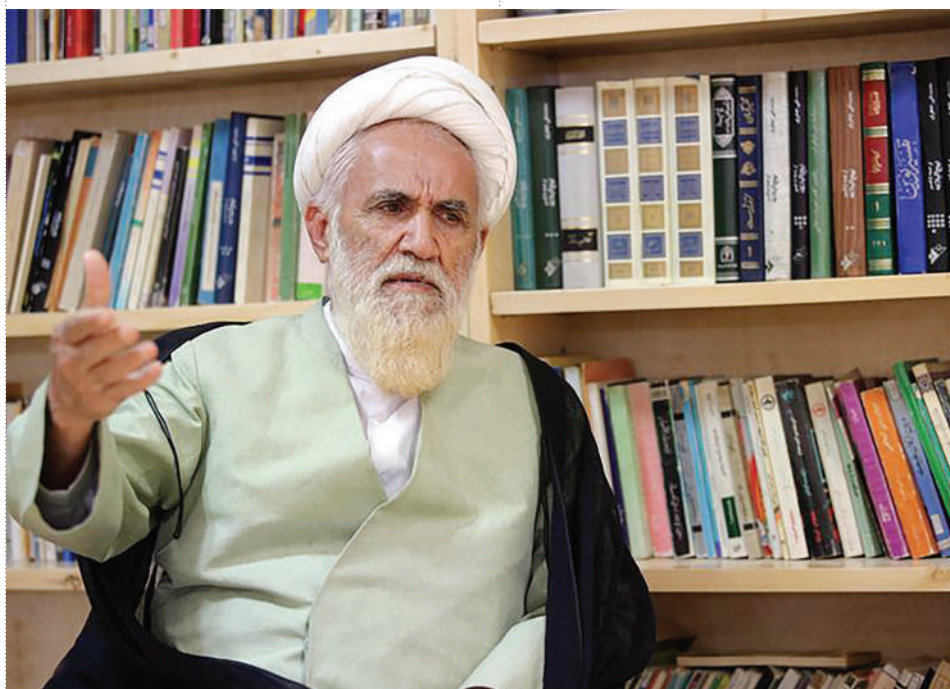
✓ **آخرین سفارش ایشان به ما مسئله حمایت غدیر بود. اما درس های عملی که از آن مرحوم گرفتیم از جمله اهل تهجد، اهل ذکر، اهل باطن، اهل انس با صالحین و اولیای الهی، آزاده بودن و... بسیار به کار ما آمد. مرحوم آقای حائری در تمثیل جزء نفرات نادر جامعه بود که مطالب را در مثل پیاده و تفهیم می کرد**

و هم خودش را بشکند دست به این کار زده بود. ایشان مدتی امام جمعه و مورد احترام بوده اما این موارد نمی توانست او را ارضاء کند و خواسته که با نفس خودش در بیفتد.

یک چنین چیزی را ما در علمای حتی واصل خود سراغ نداریم. حالا مرحوم هادی سبزواری (اعلی الله مقامه) مدتی گمنام رفته در یک مدرسه ای خادم طلبه ها بوده است، این را داریم ولی به این سبک نداریم که کسی در صف عمله ها رفته باشد آن هم در پایان عمر، در آن سن و سال بالا، با آن شهرت، با آن احتراماتی که مؤمنین نسبت به ایشان قائل هستند. این برای ما جزء روزنه های نور است. آرزو می کنیم ای کاش ما هم

یک حوزوی باشد، صاحب اندیشه های نو باشد، زمان شناس باشد، آشنای به زبان خارجی باشد و در هدایت مراجعینی که به زبان انگلیسی با آنها حرف می زد مؤثر باشد، سخنرانی های انگلیسی در این همایش های خارجی داشته باشد، این همه علاقمند و شاگرد داشته باشد اما در این سن و سال، آن هم بعد از دوران امامت جمعه برای عملگی برو. برای من خیلی سنگین بود. رفتم به آقای حجازی (بیت رهبری) گفتم آقا چنین چیزی هست. خیلی تعجب کردند. گفتند من باورم نمی شود برای اینکه بعد از امامت ایشان حضرت آقا دستور دادند، برای ایشان مبلغی پیش بینی شد، به آنجا بروم و آقای حائری قبول نکرد. همراه یک نامه بسیار مؤدبانه از آقا قدردانی و تکریم کرده و پول را قبول نکردند، گفته بودند من نیازی ندارم. چطور می شود حالا آن کار را بکنند؟ این برای من همین طور مبهم ماند. برای اینکه هم خبر صادق بود و هم قضیه با این چیزی که الان دارم نقل می کنم خیلی تطبیق نمی داد و نمی خواند. گذشت تا اینکه ما یک همایشی در مشهد داشتیم و یکی از سخنران های ما سردار سلیمانی - همین سردار عزیز قهرمان کم نظیر و خار چشم دشمنان ما- بود. این بزرگوار هم آمدند و در سخنرانی شان این قضیه را گفتند. علاوه بر این گفتند یک بار که به امامزاده داود رفته بودند، آیت الله حائری را دیدند که عمامه و عبایشان را به همراهشان داده و توالت های آنجا را که گرفته بود بعد از دو سه ساعت باز کرده، جارو کرده و شستند.

در واقع تعمداً برای اینکه هم درد کارگری را بفهمد





❁ در آخرین دیدارهایی که با یکدیگر داشتید چه سفارش‌هایی داشتند؟

آخرین سفارش ایشان به ما مسئله حمایت غدیر بود. اما درس‌های عملی که از آن مرحوم گرفتیم از جمله اهل تهجد، اهل ذکر اهل باطن، اهل انس با صالحین و اولیای الهی آزاده بودن و... بسیار به کار ما آمد. مرحوم آقای حائری در تمثیل جزء نفرات نادر جامعه بود که مطالب را در مثل پیاده و تفهیم می کرد. با طلبه‌ها خیلی برخوردهای صمیمی و پرجاذبه داشت. به هیچ وجه هیچ نوع تکبر و عنانیتی در وجود ایشان نبود و الحق و الانصاف می توانم بگویم مصداق فرمایش امام صادق (صلوات الله علیه) که فرمودند: «کانوا سراجاً و مناراً»؛ اینها چراغ بودند. «رحم الله اقواماً کانوا سراجاً و مناراً»؛ خدا رحمت کند افرادی را که مشعل و چراغ بودند. نه تنها چراغ بودند که منار بودند. از دور نورشان گم شده‌ها را هدایت می کرد.

همچنین ایشان مصداق این روایت بودند که «کونوا دعاة للناس بغير ألسنتکم» (مردم را با غیر زبان خود [به مذهب خویش] دعوت کنید) اینها مردم را به سوی اهل بیت دعوت می کردند ولی دعوتشان تنها زبان نبود. عمل شان هدایتگر بود. از شما تشکر می کنم که باعث شدید که ما مختصری ادای دین کرده باشیم. یکی دیگر از درس‌های عملی آقای حائری شیرازی این بود که آنجایی که امام جماعت حضور داشت، به هیچ وجه برای اقامه نماز، جلو نمی رفتند. خود ما هم با اینکه استاد ما بود و سنی هم از او گذشته بود، وقتی ما بودیم ایشان جلو نمی ایستادند. این هم یکی از تربیت‌هایی بود که می خواستند ما هم آدم بشویم.

❁ مهمترین اساتید ایشان چه کسانی بودند و مشرب فکری شان از کدام استادشان بود؟

من خیلی در جریان اساتید ایشان نبودم ولی از حضرت آقای بروجردی (رضوان الله تعالی علیه) و از حضرت امام کسب فیض کرده بودند.

❁ برادر آیت الله حائری شیرازی - آقای حاج آقا صدر الدین - نیز مجاهدت‌هایی داشتند. اگر از ایشان هم خاطرهای دارید بفرمایید.

من با ایشان خیلی انسی نداشتم ولی در آن شب‌های بیتوته منا در خدمت ایشان بودم. خیلی خوش نقش، نورانی و پاکیزه بودند. یکی از اموری که ایشان داشت انس و رفت و آمد او با کربلایی کاظم حافظ قرآن بود. از ایشان نقل می شود که کربلایی کاظم نه تنها قرآن را حفظ بود بلکه اسرار

شده بودم. هر وقت هم که می رفتم به آیت الله حائری سر می زدم. رفتم دم در خیلی معطل شدم. بیرون نیامدند. قهراً ما چون پرواز داشتیم، برگشتیم. آمدیم سید علاء الدین حسین، مشغول نماز بودم دیدم آیت الله حائری آمد. همسرشان هم مریض بودند. اینکه چه محذوراتی داشته بود، نتوانسته بود بیاید را نپرسیدم ولی با عجله خودشان را به آنجا رسانده بود. از آنجا هم ما را با خودشان برداشتند و بردند پیش درخت‌هایی که به عمل آورده بودند.

اجمالاً ایشان در آن سفر برای ما از خاطرات حضور حضرت رهبری در شیراز نقل کردند از اتاقی که حضرت آقا به ایشان فرموده بودند من انسی به این شیرینی در این گشت و گذاری که اینجا داشتم برایم پیش نیامده بود.

❁ به نظر شما مهمترین ویژگی اخلاقی ایشان چه بود؟

توجه به خدا و موحد بودن. واقعاً موحد بود. خودش و هیچ کسی را کاره ای نمی دید. یکی از جریاناتی که در زن دان نقل می کردند همین بود که تحت شکنجه‌ها و فشارهایی که بودند و از خدا نجات می خواستند و احساس می کرد دعای او مستجاب نمی شود، یک مرتبه به خود آمده بودند. مگر تو خدا هستی؟ تو می خواهی به او دستور بدهی؟ این خدای تو است هر چه بخواهد همان برای تو خوب است.

❁ سیر و سلوک عرفانی آقای حائری چگونه بود؟

آن را باید از کسی پرسید که اهل سیر و سلوک باشد. ما چه میدانیم؟ خدا او را رحمت کند.

آیات هم به او داده شده بود. لذا بعضی از گیاهان و خواص آنها را در درمان بیماری‌های صعب‌العلاج داشت و به بعضی‌ها هم گفته بود ولی هم مجاهد بود، هم زندان رفته بود، هم در خط امام و انقلاب بود و هم تا آخر عمرش جزء پرچمداران انقلاب و حامیان ولایت بودند.

مرحوم آیت الله حائری نسبت به اولیای الهی، نسبت به خواص از بندگان خدا یک علاقه مفراطی داشت و با اینها انس می گرفت و خودش هم اهل ذکر و اهل سیر و سلوک بود. در عرصه‌های مختلف دینی صاحب نظر بود. تنها فقه طهارت و عبادت نبود. در مسائل اقتصادی خودش نظر داشت. در اجتهاد صاحب نظر بود. لذا در مسئله بانکها، در مسئله پول کشور، ایشان نظرات خاصی داشت

❁ رابطه شخصی و عاطفی آیت الله حائری شیرازی با حضرت امام و حضرت آیت الله خامنه‌ای چگونه بود؟

در این مورد هم خاطره ای دارم که گفتن آن خوب است. من از شیراز برای منبر دعوت



گفت و گوی شاهد یاران با حجت الاسلام والمسلمین فلاح زاده

هم دانشمند بود، هم اندیشمند

درآمد

حجت الاسلام والمسلمین محمد حسین فلاح زاده که چهره او در ذهن بسیاری از ایرانیان به عنوان راوی احکام در تلویزیون نقش بسته از جمله شاگردان مرحوم آیت الله حائری شیرازی است که در مدرسه حقانی در سال های پیش و پس از انقلاب اسلامی دروس مختلفی چون شرح لمعه، عقاید، تفسیر قرآن کریم و... را از محضر آن مرحوم فرا گرفته است. او در این گفت و گو ضمن بیان نکات برجسته اخلاقی و مشی سیاسی مرحوم آیت الله حائری شیرازی، خاطرات جالبی از تواضع و فروتنی ایشان و علت حضورشان در کفشداری حرم حضرت معصومه (سلام الله علیها) را تشریح کرده است.

آنجا شد که ایشان استاد عقاید ما بودند. یعنی ما درس عقاید را از محضر ایشان استفاده می کردیم و بعد هم بخشی از کتاب شرح لمعه را محضر ایشان بودیم. به یاد دارم اولین کتاب شرح لمعه که خدمت ایشان بودیم کتاب جهاد بود. بعد هم که انقلاب شد و ایشان به عنوان امام جمعه شیراز از طرف حضرت امام منصوب شدند، چون ما علقه و علاقه ای به شیراز و استان فارس

و همکاران تن نسبت به لطف و عنایتی که به حضرت آیت الله حائری شیرازی (رضوان الله تعالی علیه) دارید، به نظرم گرامیداشت یاد ایشان و سیره عملی ایشان یکی از وظایف ماست. اما آغاز آشنایی بنده با حضرت استاد بر می گردد به روزهای اولی که به قم آمدم و در مدرسه منتظریه معروف به مدرسه حقانی در سال ۱۳۵۵ درس خودم را آغاز کردم. آشنایی من از

به عنوان سؤال نخست تقاضای من این است که یک مقدار از آغاز آشنایی و ارتباط تان با مرحوم آقای حائری بگویید و اینکه چه شد که ارتباط بین شما دو نفر روز به روز بیشتر و نزدیک تر شد؟

بسم الله الرحمن الرحیم، ضمن سپاس از حضرت تعالی

خصوصی آشکارا بیان می کردند.

ایشان در جبهه به چه شکلی حضور پیدا می کردند؟ یعنی به عنوان رزمنده حضور پیدا می کردند یا به عنوان سخنران؟

حضور ایشان حضور تبلیغی بود. می دانید که یکی از جنبه های مهم در جنگ همین امر تبلیغ بود. ایشان در خطبه های نماز جمعه و در سخنرانی ها، بسیج عمومی را تقویت می کردند. همچنین حضور ایشان و امثال ایشان در جبهه ها بر استقامت نیروها تأثیر به سزایی داشت. ایشان به عنوان مبلغ می رفتند و سخنرانی های ایشان در جبهه ها بسیار تأثیر گذار بود و اینطوری نبود که همیشه مثلاً پشت خط باشند. در برخی از مواقع در خط مقدم هم حضور داشتند.

نکته مهم و جالب توجه در خصوص حضور ایشان در جبهه ها این بود که هیچ تقیدی به امور تشریفاتی نداشتند و نه تنها در جبهه، در جاهای دیگر هم همان گونه که دیگران بودند، ایشان حاضر می شدند. واقعاً اگر ایشان لباس روحانیت بر تن نمی داشتند، کسی ایشان را نمی شناخت، در نشست و برخاست شان، در استراحت شان، در فعالیت شان، هیچ کس تشخیص نمی داد که این یک عالم بزرگ، یک اندیشمند و امام جمعه مرکز یک استان و نماینده ولی فقیه هستند.

ارتباط علمی شما بعد از انقلاب به چه نحوی برقرار بود؟

آن مدتی که ایشان در شیراز به عنوان امام جمعه بودند، ما در قم بودیم. خیلی ارتباط علمی برقرار نبود. گاهی مواقع برخی از مباحث ایشان مانند شرح دیوان حافظ یا نوشته های ایشان را استفاده می کردیم. گاهی هم به محضر ایشان می رسیدیم و به مناسبتی سؤالی می پرسیدیم که ایشان مطالبی را می فرمودند. ارتباط همین مقدار بود. اما چند نوبت که ایشان قم می آمدند

متخلقی و انقلابی بودند سبب می شد که دوستان بیشتر علاقمند به ایشان بشوند. اما نسبت به رشته تحصیلی که اشاره کردید نظم و دسته بندی مطالبی که ایشان ارائه می فرمودند و بر تابلو می نوشتند برای این حقیر جذابیت خاصی داشت طوری که این باعث شد به دسته بندی احکام بپردازم.

آقای حائری در مباحثشان به اهداف نهضت امام به صورت مستقیم هم اشاره داشتند؟

آن سال ها، (۱۳۵۰ تا ۱۳۵۶) سال های اوج خفقان نظام طاغوتی بود و ایشان تازه از زندان آزاد شده بودند. و یک آدم انقلابی، زندان رفته و پیرو حضرت امام و مدافع اهداف انقلاب و امام، هرگز نمی توانست که آن نکات انقلابی را نداشته باشد اما در عین حال بحث تقیه هم مطرح بود و گاهی در مجالس

جمعی از دوستان از ایشان درخواست کردیم که یک درس تفسیری داشته باشند و با آن نگاه لطیف موشکافانه ای که دارند ما نیز بهره مند شویم که ایشان تقبل کرده و فرمودند که من سوره یوسف را شروع می کنم اگر پسندیدید ادامه می دهم. جمعی از فضلا در این درس شرکت می کردند که نهایتاً به بیماری ایشان منتهی شد

داشتیم و من در آغاز طلبگی هم حدود یک سال و نیم در شیراز، مدرسه شهید آیت الله دستغیب بودم، لذا به شیراز رفت و آمد داشتیم و گاهی به محضر ایشان می رسیدیم. ارتباط هم خودم، هم اخوی ها و هم ابوی با ایشان هیچ گاه قطع نشد و لطف و محبت و عنایت ایشان همیشگی بود.

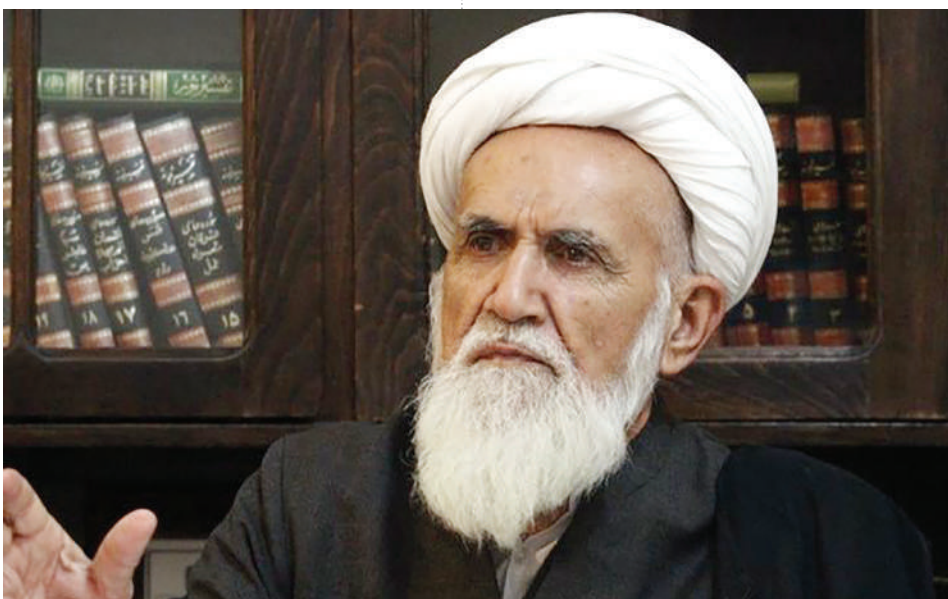
علاوه بر این، ایشان غیر از مباحث اعتقادی یک مبحثی تحت عنوان نماز داشتند که محور مبحث اعتقادی ایشان انسان شناسی بود. من نیز دروس ایشان را با کمک دوستان - حضرت آقای آشتیانی - بازنویسی کردیم و به محضر ایشان دادیم.

چند نوبتی هم من جداگانه در جبهه ها خدمت ایشان بودم لذا آشنایی ما استمرار پیدا کرد و تارفت و آمد خانوادگی ادامه داشت. علاوه بر این، ایشان یک لطف و محبت ویژه ای نسبت به ابوی ما داشتند و حتی گاهی اگر از مسیر ابرقو (زادگاه ما) عبورشان می افتاد به منزل ابوی می-رفتند و گاهی هم ایشان ما را دعوت می کردند. به هر حال این ارتباط همچنان ادامه پیدا کرد تا زمانی که ایشان در این سال های اخیر باز به قم برگشتند.

ما و جمعی از دوستان از ایشان درخواست کردیم که یک درس تفسیری داشته باشند و با آن نگاه لطیف موشکافانه ای که دارند ما نیز بهره مند شویم که ایشان تقبل کرده و فرمودند که من سوره یوسف را شروع می کنم اگر پسندیدید ادامه می دهم. ایشان سوره یوسف را شروع کردند و جمعی از فضلا (حضرت استاد محدثی، استاد لطیفی، استاد حجتی، استاد شریفی، استاد علوی و دوستان دیگر) در این درس شرکت می کردند که نهایتاً به بیماری ایشان منتهی شد و در مدت بیماری هم گهگاهی به محضر ایشان می رسیدیم. پدر ما هم وقتی که به شیراز می رفتند باز به دیدن ایشان می رفتند، قم می آمدند منزل ایشان می رفتیم. این ارتباط تا روزهای آخر ادامه پیدا کرد و خلاصه دست اجل بین ما و ایشان جدایی انداخت.

شما سال ۵۵ برای فراگیری علوم دینی وارد قم شدید و قم در آن زمان یکی از پایگاه های مهم ترویج تشیع بود و اساتید بسیار میرزی در قم حضور داشتند. برای شما که یکی از رشته های تخصصی تان احکام و فقه است، شیوه تدریس مرحوم حائری چه جذابیتی داشت که شما و... را به آن شکل مجذوب کرده و پای درس خودشان بنشانند؟

مهمترین رمز این موضوع به حیث اخلاقی و تعبد ایشان باز می گردد. گرچه همین جا باید اشاره کنم که ایشان یک عالم ذی فنون بودند یعنی جنبه های مختلفی داشتند اما مهمترین ویژگی ای که دوستان را جذب خودشان کرده بود، مسئله تعبد و اخلاق حسنه آقای حائری بود علاوه بر آن، آن زمان ها بحث انقلابی بودن و در راستای انقلاب فعالیت کردن هم یک ویژگی مهمی بود که ایشان داشتند. ضمناً چون ایشان یک عالم



توسط برخی از دوستان ایشان به مدرسه شهیدین دعوت می شدند و سخنرانی می کردند و گاهی ما هم در محضر ایشان بهره می بردیم. اتفاقاً چند سال قبل از اینکه ایشان به قم برگردند یعنی هنوز امام جمعه شیراز بودند ما پیشنهاد تفسیر قرآن را دادیم که ضبط بشود و بماند ولی چند سال تأخیر افتاد.

🌸 نگاه ایشان به تفسیر قرآن چه ویژگی متمایزی داشت؟ متأسفانه یکی از مشکلات موجود بر سر راه شناخت آرای مرحوم آقای حائری به این باز می گردد که آثار مکتوب بسیار اندکی دارند و افکارشان را می توان از سخنرانی هایشان شناخت. در موضوع مهم تفسیر قرآن، چه مواردی نگاه ایشان را نسبت به مفسرین معاصر متمایز می کرد؟

آنچه که می توانم به آن اشاره کنم، این است که همچنان مانند سال های قبل از انقلاب، محور مباحثشان انسان شناسی بود و در تفسیرشان هم این نکته موج می زد. ایشان طبق همان حدیث «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» راه سعادت را خداشناسی و طریق خداشناسی را انسان شناسی می دانستند. بنابراین از اکثر آیات این برداشت را

ایشان یک عالم ذیفنون بودند یعنی جنبه های مختلفی داشتند اما مهمترین ویژگی های که دوستان را جذب خودشان کرده بود، مسئله تعبد و اخلاق حسنه ی آقای حائری بود علاوه بر آن، آن زمان ها بحث انقلابی بودن و در راستای انقلاب فعالیت کردن هم یک ویژگی مهمی بود که ایشان داشتند

داشتند که این کتاب برای هدایت انسان هاست بنابراین انسان باید شناخته بشود تا بتواند این طریق هدایت را از قرآن اخذ کند و بپیماید تا به خدا برسد. روش تفسیری ایشان آیه به آیه و کلمه به کلمه نبود. بلکه گاهی چندین آیه را می خواندند و یک مطلب مهمی از آنها یا حتی یک آیه از مجموعه آیات خوانده شد، را مطرح می فرمودند. نکته دیگری که می توانم اشاره کنم ظرایف برداشت های موشکافانه و لطیفی است که ایشان در مباحث دیگر هم داشتند، در تفسیرشان هم به چشم می خورد که گاهی آدم در تفاسیر دیگر یا بیانات عالمان دیگر نمی دید.

🌸 شاهد مثال هایی هم از این نکات و ظرایف به خاطر دارید؟

به یاد دارم که ایشان در تفسیر «بسم الله» که می گویند همه قرآن خلاصه در بسم الله می شود بسم الله هم مظهر رحمانیت و رحیمیت خداست، می فرمودند انسان باید تلاش کند از آن رحمانیت خدا برای مقام رحیمیت استفاده کند و تحت رحیمیت خدا قرار بگیرد. بنابراین کل این قرآن به این مسئله بر می گردد که اگر انسان به مقام کمال رسید تحت ظل آن رحیمیت الهی قرار می گیرد و لذا قرآن در پی آن است که انسان را بسازد تا از مقام رحیمیت الهی بهره مند شود که کمال انسان در همین معنا نهفته است. لذا قرآن خلاصه در همین بسم الله است.

🌸 یکی از مواردی که فکر می کنم شما دو بزرگوار را به هم نزدیک می کرد مهارت خاص آقای حائری در تمثیل بود. شما هم که متخصص در احکام با روش تمثیل هستید. می خواستم ببینم در این قسمت چه بهره هایی از آن استاد بردید و احیاناً نکاتی را هم از ایشان می پرسیدید؟

این نکته ای که فرمودید واقعاً نکته ی قابل

اهمیت و حائز اهمیت است. یکی از اصولی که در روش بیان احکام خدمت عزیزان عرض می کنم تطبیق احکام مصادیق یا ذکر مثال است. ایشان واقعاً در تمثیل کم نظیر بودند و یکی از ویژگی های خاص ایشان این بود که وقتی به یک برگ درخت یا شی دیگری نگاه می کردند از آن یک بهره علمی می بردند و از همان استفاده می کردند. من از این ویژگی ایشان واقعاً استفاده کردم که احکام را با ذکر مثال و مصداق تبیین کنم.

اتفاقاً بعضی از موارد بوده است که بنده از ایشان سؤال می کردم چه نمونه ای می توانیم ذکر کنیم تا برای مردم بهتر تبیین شود که ایشان هم گاهی اوقات مثال می زدند و گاهی اشعاری می خواندند. نمونه ی آن همین شعر معروف سعدی است که می فرماید: «زکات مال به در کن که فضله رز را/ چو باغبان یزند بیشتر دهد انگور» این واقعاً مثال زیبایی است که برای من یک کتاب معرفتی در باب فلسفه ی زکات است.

🌸 رابطه پدر شما و مرحوم آقای حائری به چه دلیل بوده است؟ این دو بزرگوار همدیگر را از گذشته می شناختند؟

نه! رابطه آنها رابطه قبل از آشنایی ما نبوده است. بعد از آشنایی ما بود که ارتباط میان آنها نیز ایجاد و تقویت شد. ابوی هم عشق و علاقه ی ویژه ای به عالمان دینی داشته اند و زمانی که قم می آمدند باید به محضر برخی از علما می رفتند. با اینکه ایشان دروس حوزوی را آشنا نبودند ولی علاقه بسیار خاصی به این دروس داشتند حتی در بعضی از درس ها هم شرکت می کردند. عالم شهر ما به نام مرحوم شیخ محمد جواد شریف نژاد از علمای بازگشته از نجف بودند که فرد بسیار عالم، زاهد و اخلاقی ای بود و برای پدر ما نماد یک عالم دینی شده بود. ایشان به افرادی که این ویژگی ها را در آنها می دیدند - یعنی زهد و اخلاق و انقلابی - علاقمند می شدند. علاوه بر این ابوی ما هم مقلد حضرت امام (ره) بودند و همین موارد موجب شد که ارتباط بسیار خوبی با مرحوم آیت الله حائری پیدا کنند. همچنین یک سری ویژگی هایی هم ابوی ما داشتند که حضرت آیت الله حائری هم به ایشان علاقمند شدند. حتی آن طرح «فلاح در فراغت» را که ایشان در شیراز اجرا کردند - انصافاً یک کار بسیار بسیار ارزشمندی بوده و به نظر بنده جزء باقیات الصالحات ایشان شناخته می شود - در یک سفری مفصلاً ابوی را بردند و تمام اینها را دیدند و ابوی هم که کشاورز هستند، سؤال هایی می کردند. بعد هم ارتباطات خیلی بیشتر و دوستانه شد.

🌸 ویژگی پدر شما که به آن اشاره داشتید و آقای حائری به آن علاقمند شدند چه بوده است؟

ابوی ما هم آدم عابدی است و هم انقلابی است. ایشان هر شب تهجد چند ساعته دارند. از این حیث در بین مردم هم معروف و شناخته شده هستند. همچنین





هم جمع کرده اند.

نکته بعدی اینکه واقعاً ایشان تکلیف محور و وظیفه محور بودند. یعنی ایشان حساب نمی کرد تعداد شاگردان چند تا هستند، چه درسی بگویم، چه درسی نگویم. هر چه درخواست می کردند، ایشان تدریس می کردند. حتماً شما و دیگران اطلاع دارید که گاهی وقت ها ایشان در کفشداری حرم حضرت معصومه می رفتند کفش می گرفتند. افراد که می آمدند نمی دانستند این کسی که اینجا در کفشداری کفش شان را می گیرد یک اندیشمند است، یک عالم است، یک مجاهد است، نماینده ولی فقیه است، استاد حوزه و دانشگاه است.

من یک وقتی پرسیدم این داستان کفشداری چیست؟ ایشان فرمودند داستان خاصی ندارد، همسر ما گاهی به کفشداری می رفتند و می آمدند و بنده هم علاقمند شدم. بعد فرمودند که تولیت حرم گفته آقای حائری، خادمی حرم که فقط کفشداری نیست! شما اینجا می آید سخنرانی کنید هزاران نفر استفاده کنند. بعد با آن لحن زیبایی فرمودند «حرم می رویم سخنرانی باشد، سخنرانی می کنیم. سخنرانی نباشد کفشداری می کنیم» برای او هیچ فرقی نداشت که بالای منبر بنشیند چند هزار نفر به سخن او گوش بدهند یا در کفشداری بایستد کفش یک زرگر یا کشاورز را به عنوان زائر فاطمه ی معصومه (سلام الله علیها) بگیرد.

نکته بعدی که در صحبت های گذشته هم بود این است که واقعاً ایشان ولایی بود. یعنی هم نسبت به خدا، نسبت به انبیاء، ائمه و در زمان غیبت نسبت به ولایت فقیه ارادت داشتند.

در آخر باید بگویم که «عاشا سعیداً و ماتا سعیداً» و اجمالاً هم بگویم «عاشا غریباً و ماتا غریباً». ایشان مخالفانی هم داشتند و بعضی از آن مخالفین هم با قصد قربت با ایشان مخالفت می کردند، اما از ایشان سخنی نشنیدیم که در مخالفت با آنها باشد، یا تندی و توهینی بکند. بلکه بسیار صبور بودند. خداوند انشاءالله ایشان را با اولیا محشور کند و به ما هم توفیق دهد که قدری در این مسیر باشیم و ان شاءالله عاقبت ما ختم بخیر باشد.

ایشان تکلیف محور و وظیفه محور بودند. یعنی ایشان حساب نمی کرد تعداد شاگردان چند تا هستند، چه درسی بگویم، چه درسی نگویم. هر چه درخواست می کردند، ایشان تدریس می کردند. حتماً شما و دیگران اطلاع دارید که گاهی وقت ها ایشان در کفشداری حرم حضرت معصومه می رفتند کفش می گرفتند

با پدر ما قدم می زدند، سؤال های بسیار دقیقی می پرسیدند و اتفاقاً در آخر هم ایشان می فرمودند که من خیلی افراد را دعوت کردم اینجا سؤال هایی پرسیده ام ولی از جمله کسانی که خیلی دقیق جواب دادند، پدر شما بودند.

نکته بعدی اینکه ایشان صرفاً دانشمند نبودند و به تعبیر رهبر معظم انقلاب در رحلت ایشان، یک اندیشمند متفکر بودند و خودشان می فرمودند برای سخنرانی ها بیشتر از آنکه مطالعه کنند، فکر می کردند.

نکته بعدی اینکه ایشان یک عالم عابد عامل بودند. یعنی واقعاً اهل عمل بودند و می توانم بگویم یک مجاهد اهل ریاضت.

نکته دیگر اینکه ایشان ضمن برخورداری از مقام تقوایی، ویژگی های انقلابی هم داشتند. بعضی از افراد آدم های زاهدی هستند اما گوشه گیر هستند و کاری به مسائل انقلابی، اجتماعی و سیاسی روز ندارند. بعضی هم از آن طرف آدم های انقلابی تندی هستند، مقام تقوایی و زهد آنها کم است. اما بعضی از شخصیت ها این دو حیث را مانند انبیاء، ائمه و بزرگان دینی با

انقلابی بودن و در خط امام، رهبری و ولایت فقیه حرکت کردن از دیگر خصوصیات ایشان است. همین ویژگی ها باعث شده بود که آیت الله حائری به ایشان علاقمند شده بودند.

فکر می کنم شما در مورد رابطه آیت الله حائری با مقام معظم رهبری هم اطلاعات خوبی باید داشته باشید. رابطه ایشان به چه نحوی بوده است؟ دیدارهایی که با هم داشته اند چگونه بوده است؟ آیا دیدار منظمی با هم داشتند؟

از دیدار منظم اطلاعی ندارم اما دیدارهایی داشتند که از تصاویری که اخیراً منتشر شده است معلوم است. اما نکته قابل توجه نگاه ایشان به ولایت مطلقه فقیه بود. یکی از ویژگی های خاص ایشان از این قرار بود که خط بازی ها و جناح بندی های تند سیاسی را دوست نداشتند و همواره مدافع حقوق امت و طرفدار انقلاب و ولی فقیه بودند. حالا آنهایی که ریزش کردند و آنهایی که ضد انقلاب هستند، حسابشان جدا است. اما به نظر ایشان اگر تمام امت با یکدیگر متحد شوند و تابع ولی فقیه باشند، نجات و پیشرفت کشور تضمین می شود.

به عنوان سوال آخر چه نکات برجسته و ارزنده ای در سلوک و شخصیت مرحوم آیت الله حائری مشاهده کردید؟

من به طور خلاصه چند نکته را در خصوص ویژگی های ایشان عرض می کنم. اول اینکه ایشان یک عالم ذی فنون بودند. تنها یک فقیه یا یک محدث و فیلسوف نبودند. ایشان به علوم ادبی کاملاً آشنا بودند. هم علوم ادبی عربی و هم فارسی را به خوبی می شناختند چنانچه که شرح حافظ او خیلی گیرا است.

مرحوم آقای حائری هم اصولی، هم فقیه، هم فیلسوف و ادیب آشنا به علوم رایج بودند. ایشان آشنایی خوبی با ریاضیات، جامعه شناسی و روانشناسی و علم اقتصاد و در بسیاری از این علوم صاحب نظر بودند. بسیاری از افراد از نظریه ایشان در مورد پول و بانکداری اطلاع دارند. الحمدلله نظرات خود را در آخر عمرشان در موسسه موضوع شناسی احکام فقهی در جمع تعدادی از پژوهشگران آن موسسه و عالمان اقتصاددان حوزه مطرح کردند و ضبط شد. با این وجود هیچ وقت اظهار نمی کردند که من چنین و چنان هستم. البته به جهت اهمیت موضوع یک بار اظهار کردند و آن زمانی بود که در دفترشان مسئولین تربیتی استان فارس دعوت شده بودند، ایشان می فرمودند من در مسائل تربیتی صاحب نظر هستم و فرمودند که به خانواده ها توصیه کنید که با فرزندانشان رفیق باشند که اگر با آنها رفیق نباشند با دیگران رفیق می شوند. این شاه بیت کلام ایشان را من به یاد دارم.

ایشان حتی در مسائلی مثل کشاورزی هم اطلاعات خوبی داشتند و جالب است که وقتی در مزارع



گفت و گوی شاهد یاران با «سید حسین ذوالانوار» نماینده ادوار مجلس و تولیت آستان علی ابن حمزه (ع)

دوران جوانی را یا در زندان بود یا در تبعید

درآمد

«سید حسین ذوالانوار» که این روزها در آستانه مقدس حضرت علی ابن حمزه (ع) مشغول به خدمت می باشد، از دورانی برای ما گفت که حتی دیدار با آیت الله حائری شیرازی نیز جرم به حساب می آمد و برای یک دیدار کوتاه باید راهی کمیته مشترک ضدخرابکاری می شدند. او که هم به واسطه خویشاوندی و هم مسئولیت های متعدد - از فرمانداری قم تا همراهی با حجت الاسلام قرائتی در نهضت سوادآموزی و ستاد اقامه نماز و سه دوره نماینده مجلس شورای اسلامی (دوره های هفتم، هشتم و نهم) - با آیت الله حائری شیرازی خاطرات زیادی دارد، در این مجال از اوج فروتنی های آن مرحوم در مواجهه با نامالایمات، برهم زدن توطئه سعودی ها در نیجریه و... گفته است که مشروح آن را در ادامه می خوانید.

پیروزی انقلاب اسلامی و روزهای مبارزه مربوط می شود. ایشان سرمایه مهمی در امر مبارزات برای کشور بودند و از چند ویژگی خاص به صورت هم زمان برخوردار بودند؛ از جهتی پدر بزرگوار ایشان

ادامه یافت و در شرایط مختلف کنار ایشان بوده اید؟

بله! آشنایی ما با آن مرحوم به سال های پیش از

فکر می کنم که آشنایی شما با مرحوم آیت الله حائری به پیش از پیروزی انقلاب اسلامی باز می گردد و در تمام دوره بعد از انقلاب هم

ساواک به دفعات ایشان را بازداشت و مورد شکنجه قرار داد که بر اثر همین شکنجه‌ها گوش راست ایشان آسیب دید. سال ۱۳۵۱ بود که از یک دوره تبعید بازگشته بود و ما به اتفاق حدود ۲۰ نفر از دوستان به خدمت شان رسیدیم. با اینکه آقای حائری تازه رسیده بودند اما ساواک، خانه را محاصره و همه ما را بازداشت کرد و با دستبند همه را به یکدیگر وصل و به کمیته مشترک ضدخرابکاری اعزام نمود.

فراوانی که از سوی ساواک بر ایشان وارد می شد، به وظایف شان خودشان عمل می کردند.

از میزان، نحوه و جزئیات شکنجه ایشان توسط ساواک اطلاع دارید؟

یک بار در ماجرای بازداشت ایشان و جمع همراهش که در بالا اشاره کردم، ایشان را به کمیته مشترک ضدخرابکاری بردند و با انداختن عمامه ایشان، شروع به اعتراف گیری کردند و می پرسیدند که اجزای شبکه چه اشخاصی هستند و البته می خواستند ببینند که ارتباط ایشان با امام خمینی (ره) چگونه است.

در آن زمان هنوز کپسول آتش نشانی به این شکل که امروز در ادارات وجود دارد، نبود بلکه به جای آن از سطل های شنی استفاده می کردند که وزن آنها بین ۲۵ تا ۵۰ کیلوگرم بود. در همین بازجویی بود که دست آقای حائری را به صورت قاپونی دستبند زده بودند و از ایشان اعتراف می گرفتند و در همین حال وقتی دیدند که چیزی نمی گوید ناگهان یک سطل شن ۵۰ کیلویی را هم به دست شان اضافه کردند که واقعا درد زیادی دارد اما این کار هم موجب نشد تا آیت الله حائری اعتراف کند.

مرحوم آقای حائری چه ویژگی هایی داشتند که توانستند در آن زمان و با وجود تبلیغات گسترده علیه دین، جوانان زیادی را به سمت خود جذب کنند؟

خب ایشان علاوه بر مواردی که پیش از این ذکر کردم دارای ویژگی هایی بودند که بر جذابیت شان اضافه می کرد. یکی از آن ویژگی ها این بود که شخصی فکور بودند و در رابطه با مسائل مختلف فکر و پژوهش می کردند که یکی از آنها مسئله ربا بود.

اعزام نمود.

کمیته مشترک ضدخرابکاری هم واقعا جای عجیبی بود و افراد زبده از شهربانی، ارتش و ژاندارمری آن روز به این کمیته می آمدند و ساختار آن هم توسط آمریکایی ها طراحی شده بود. شاید حتی امروز افرادی کمی باشند که بدانند از دست دادن ایران برای آمریکا چه ضررهایی را به دنبال داشت و چه چیزی از دست آمریکا بیرون آمد اما این موضوع برای خود آنها کاملا مشخص است و از همین جهت بود که آنها به شدت نسبت به نیروهای انقلابی حساس شده بودند و هر کاری را برای مقابله با آنها به کار می بستند. آنها تمام تلاش خود را کردند که به هر قیمت ممکن ممالک اسلامی را متفرق سازند و در کشورهایی نظیر ترکیه نیز موفق شدند اما در ایران به برکت همین مجاهدت ها بود که انقلاب اسلامی به پیروزی رسید و نتوانستند در ایران به هدف خود برسند.

مرکز مبارزه با انگلستان، فارس بوده است و میرزای شیرازی با یک حکم منافع ایران را به ایران باز می گرداند. میرزای شیرازی دوم هم انگلیسی های حاضر در بصره را با نبرد مسلحانه سر جای خود نشاند. پس از آن علمایی بودند که در لارستان با انگلیس مقابله کردند. بعد از آن هم حضرت آقا سید نورالدین شیرازی در مورد مسئولین کنسولگری انگلیس - که مزاحم نوامیس مردم می شدند - در وسط شهر حد شرعی را اجرا نمود. آیت الله محمدجعفر محلاتی هم به همراه فرزند خود در زمانی که ایران بین شوروی و انگلستان تقسیم شد، با جمع آوری سپاهی، ماه ها مقابل انگلیس در برازجان جنگید. همه اینها زمانی اتفاق افتاد که انگلستان قدرت اول دنیا بود و حتی آمریکا هم تحت فرمان او عمل می کرد. اینها را گفتم تا به اینجا برسیم که بگویم مرحوم آیت الله حائری شیرازی هم در سلسله همین علما قرار داشت و علی رغم فشارهای

آقا شیخ عبدالحسین حائری شیرازی از علمای بزرگ و سرشناس این دیار بودند و از جهتی دیگر نیز برادر ایشان (آقا صدرالدین) از مبارزان و از یاران امام خمینی (ره) به حساب می آمدند و پس از پیروزی انقلاب هم نماینده امام (ره) در ارتش شدند. علاوه بر این مرحوم آقای حائری پیش از روی آوردن به طلبگی و در همان دوران طاعت در رشته مهندسی برق دانشگاه تهران قبول شدند که این نشان از هوش سرشار ایشان داشت و البته با دخالت ساواک از دانشگاه اخراج شدند. اما اخراج ایشان از دانشگاه موجب نشد که فعالیت های ایشان متوقف شود بلکه پس از آغاز طلبگی، با فعال نمودن مسجد شمشیرگراها، کانون فعالی را در آنجا به راه انداختند و بسیاری از بچه های مذهبی شهر را دور هم جمع کردند.

هنر ایشان هم این بود که تدوین ها و برداشت های خود از قرآن کریم و اسلام را به جوانان ارائه می دادند و از طریق آن به آنها سبک زندگی صحیح را می آموخت. در آنجا ساواک خیلی ممانعت و مزاحمت ایجاد می کرد اما ایشان به راه خود ادامه می داد و همیشه می گفت که از خدا می خواهم به دست من گره ای از کار این مردم باز نشود. بخاطر همین غیر از سخنرانی ها و آموزش هایی که برای ما داشتند، بخش عمده جوانی خود را یا در زندان و یا در تبعید به سر می بردند.

ساواک به دفعات ایشان را بازداشت و مورد شکنجه قرار داد که بر اثر همین شکنجه ها گوش راست ایشان آسیب دید. سال ۱۳۵۱ بود که از یک دوره تبعید بازگشته بود و ما به اتفاق حدود ۲۰ نفر از دوستان به خدمت شان رسیدیم. با اینکه آقای حائری تازه رسیده بودند اما ساواک با اطلاع از موضوع دیدار، خانه را محاصره و همه ما را بازداشت کرد و با دستبند همه را به یکدیگر وصل و به کمیته مشترک ضدخرابکاری



■ آیت الله حائری شیرازی در جمع رزمندگان دفاع مقدس (ردیف ایستاده / نفر وسط)

✓
مرحوم آقای حائری قدرت اقتناع گری بالایی داشت. یک بار ایشان به کشور نیجریه دعوت شدند نیجریه از جمله کشورهای نفت خیز آفریقا است و جمعیت بسیار بالایی دارد. در مسیر که می رفتیم به محلی رسیدیم که جناب آقای زکراکی در آنجا حوزه داشت و ایشان هم از آنجایی که عربی، انگلیسی و ترکی را صحبت می کردند، برای آنها سخنرانی کرد

دوستانی که همراه ما بودند - محافظین، راننده ها - خیلی ناراحت بودند و می گفتند که حاج آقا ما را به چه کارهایی وا می دارند! اما حاج آقا در پاسخ به آن مسائل تنها یک جمله گفتند و آن اینکه به نظر شما آیا تعفن درون ما بیشتر است یا تعفن این چاه فاضلاب؟! و همه با شنیدن این جمله ساکت شدند. یک بار دیگر ایشان برای یک سفر تبلیغی به آلمان دعوت شده بودند و بنده هم در این سفر ایشان را همراهی می کردم. در فرودگاه فرانکفورت بودیم چند پله باید بالا می رفتیم تا به سالن اصلی پرواز می رسیدیم. در همانجا فرد مستی بود که نمی توانست از پله ها بالا برود و دائما زمین می خورد. آقای حائری به من گفتند که این شخص را کمک کنیم اما من گفتم این فرد مست و نجس است و

بر اشعار حافظ داشت.

✿ **مرحوم آقای حائری خودشان به این درک از اشعار حافظ رسیده بودند یا استاد خاصی داشتند؟**

ایشان برای من می گفتند که به صورت خودآموز پیش رفتند. می گفتند که مادرشان برای آنها قصه های قرآنی تعریف می کرد تا بخوابند و من قرآن را از آنجا یاد گرفتم.

✿ **ایشان به کشورهای زیادی دعوت می شدند. علت دعوت های متعدد خارجی از ایشان چه بود؟**

خب مرحوم آقای حائری قدرت اقتناع گری بالایی داشت. یک بار ایشان به کشور نیجریه دعوت شدند نیجریه از جمله کشورهای نفت خیز آفریقا است و جمعیت بسیار بالایی دارد. آنها یک پایتخت جدیدی



■ آیت الله حائری شیرازی در کنار آیت الله مصباح یزدی در نشست مجلس خبرگان

ایشان می گفتند که ما باید به هر نحو ممکن موضوع ربا را حل کنیم در غیر این صورت دچار مشکل و بلیه ای می شویم که غرب دچار آن شده است و دنیا و آخرت مردم را به خطر می اندازیم. یکی از اقتصاددانان آلمانی هم کتابی در همین رابطه نوشت که مرحوم آقای حائری مقدمه ای مفصل بر آن نوشتند که همین مقدمه نیز شگفتی بسیاری را برانگیخت. یکی دیگر از ویژگی های خاص ایشان «مبارزه با نفس» بود که واقعا در این زمینه اراده عجیبی داشتند. آقای حائری بسیار کم می خوابیدند و بسیار فکر می کردند. خودشان تعریف می کردند به قدری در مسائل معنوی پیش رفته بودند که زمان تدریس در قم اگر شخصی به غسل نیاز داشت اما به هر دلیلی نتوانسته بود آن را انجام دهد، آقای حائری متوجه این موضوع می شد. خوراک ایشان بسیار ساده بود و برای مثال در تابستان ها که با یک لندکروز مسافرت می کردند نان، پنیر و انگور غذای ایشان بود.

✿ **مثال های دیگری را هم از این موضوع به یاد دارید؟**

بله! این موارد زیاد بود. در جاده شیراز به اصفهان و در حوالی بوانات قهوه خانه ای بود که معمولا در آنجا استراحت می کردند و در آن زمان آب بسیار خوبی هم در آنجا جاری بود که متأسفانه امروز خشکیده است. یک بار که برای استراحت در آنجا توقف کردیم، متوجه شدیم که سرویس بهداشتی آنجا دچار گرفتگی شده و نجاست هم تا یکی دو متری اطراف آن آمده است و هیچ کس هم نمی تواند آن را درست کند.

مرحوم آقای حائری با دیدن این صحنه، پاچه شلوار خود را بالا زدند و از من چند سنگ بزرگ خواستند تا با کمک آنها به داخل سرویس بروند. بعد هم که به سرویس رسیدند، یک چوب خواستند و به وسیله همان چوب، چاه را باز کردند.

به نام آبوجا تاسیس کردند و در مسیر که می رفتیم به محلی رسیدیم که جناب آقای زکراکی در آنجا حوزه داشت و ایشان هم از آنجایی که عربی، انگلیسی و ترکی را صحبت می کردند، برای آنها سخنرانی کرد. بعد از اتمام سخنرانی از من خواست که حق ماموریت خودشان را به آن حوزه بدهم تا آنها سرویس بهداشتی تاسیس کنند و کل پول ماموریت خودشان را به حوزه آقای زکراکی دادند.

بعد از آنجا هم به آبوجا رفتیم و وارد هتل محل برگزاری کنفرانس شدیم. آن کنفرانس هم با موضوع اسلام شناسی با حمایت مالی سعودی ها برگزار شده بود و آقای حائری از من پرسیدند که آیا می خواهی غذای سعودی ها را بخوری؟! من گفتم نه!

برای همین هم در طول ایام استقرار چند تن ماهی که همراه داشتیم را با نان می خوردیم و با روغن همان تن ها و در همان ظرف تخم مرغ درست می کردیم. علاوه بر این آنها یک چیزی به نام

نیازی نیست که کاری انجام دهیم. اما آقای حائری از تصمیم خود منصرف نشد و عیای خودش را به دست من داد و با وجود آنکه خودش کمر درد هم داشت اما دست آن مرد را بر گردن خود گذاشت و دست خودش را هم روی کمر آن مرد قرار داد و او را به سالن اصلی رساند. بعد هم که نشست اصلا از من نپرسید که چرا او را کمک نکرده ام. حتی نحوه راه رفتن ایشان هم برایم عبرت آموز بود و در هنگام راه رفتن افراد را نگاه نمی کردند و بلکه آسمان را می دیدند.

✿ **سفر به آلمان به قصد تبلیغ بود؟**

چند پروفیسور آلمانی بودند که در مورد اسلام سوالات و ایراداتی وارد می کردند اما کسی در آنجا نتوانسته بود پاسخ آنها را بدهد. سفارت برای پاسخ به این افراد از آقای حائری دعوت کرد و ایشان هم با استناد به اشعار حافظ توانست آنها را اقتناع کند. مرحوم آقای حائری تسلط زیادی

✓ چند پروفیسور آلمانی بودند که در مورد اسلام سوالات و ایراداتی وارد می کردند اما کسی در آنجا نتوانسته بود پاسخ آنها را بدهد. سفارت برای پاسخ به این افراد از آقای حائری دعوت کرد و ایشان هم با استناد به اشعار حافظ توانست آنها را اقناع کند. مرحوم آقای حائری تسلط زیادی بر اشعار حافظ داشت

علت این حواشی چه بود؟!

مرحوم آقای حائری در شیراز مخالفین زیادی داشتند و برخی هم می گفتند که بعد از شهادت شهید دستغیب نباید امامت جمعه شیراز به ایشان واگذار شود. عده ای از مخالفان، پس از این طرح به روستاهای اطراف شیراز رفتند و گفتند آقای حائری می خواهد زمین های شما را تصاحب کند. این در حالی بود که یکی از شرایط طرح این بود که زمین نباید زراعی باشد اما آنها به شایعه پراکنی خود ادامه می دادند. ما هم به آقای حائری بارها گفتیم که یک بار به صورت علنی اعلام کنید شما و فرزندان تان هیچ زمینی در این طرح ندارید تا جلوی سوء استفاده ها گرفته شود اما آقای حائری گفتند که بالاخره قیامت و حساب و کتابی وجود دارد، من که عمل صالحی ندارم بلکه به واسطه همین تهمت ها چیزی به من برسد! اگر کسی از من پرسید به او جواب می دهم اما در خطبه های نماز جمعه چیزی نخواهم گفت و از این جهت سختی های زیادی را متحمل شدند. به طور کلی اقتصاد از جمله دغدغه های مهم ایشان بود و عده کمی هم این موارد را دنبال می کنند. امروز موضوع بانک که یکی از مشکلات مهم اقتصاد کشور است که آقای حائری به شدت به دنبال راهکاری برای آن بودند و تلاش هایی هم داشتند که باید همچنان دنبال شود.

✿ شما در دوره های مختلف، مسئولیت هایی در داخل و خارج از استان داشته اید. مرحوم آقای حائری در این دوره ها و در فراز و فرودهای سیاسی چه توصیه هایی به شما داشتند؟

توصیه های مرحوم آقای حائری در راستای دغدغه های ایشان بود. برای مثال در دوره ای که در مجلس شورای اسلامی و فراکسیون تولید ملی خدمت می کردم ایشان در مورد اقتصاد بسیار توصیه داشتند و تاکید می کردند که ارزش تولید باید از حقارت و خاری در بیاید.

(حدود سال ۱۳۶۳ بود) و درست نیست که ما در این وضعیت چیزی بخیریم و به ایران برگردیم. باید همانطور که دست خالی آمدیم، دست خالی هم برگردیم. اما من یک رادیوی کوچک خریدم که ایشان هم بسیار ناراحت شد و گفتند مگر نگفتم چیزی نخر! پاسداران ما در حال جان دادن هستند و ما برای آنها چه می بریم؟!

✿ موضوع توطئه چه بود؟

آنها می خواستند با صحنه سازی تصاویری از حاج آقا بگیرند و آن را منتشر کنند که حتی سفیر هم متوجه موضوع نشد اما حاج آقا گفتند که به این دلایل این اتفاق می خواهد بیفتد و بنابراین باید هتل را ترک کنیم.

✿ ایشان علاوه بر خدمات ارزنده ای که در

یان داشتند که شبیه به سیب زمینی و چند برابر بزرگ تر از آن بود که آن را هم آب پز می کردیم و می خوردیم.

✿ طبیعتا همایشی که سعودی ها برگزار می کنند، هدف خاصی دارد! فضای کنفرانس به چه نحوی بود و صحبت ها حاج آقا چه تاثیری گذاشت؟

بله! آنها به دنبال ترویج اسلام وهابی بودند و حاج آقا هم از این موضوع اطلاع داشتند. ایشان در ابتدای سخنرانی خود به زبان انگلیسی گفتند که زبان قرآن و اسلام، عربی است و می خواهم به زبان اسلام صحبت کنم. همین موضوع موجب شد تا طلاب و حاضران جمع به وجد آمده و حتی با سوت و کف حاج آقا را تشویق کردند.



خارج از کشور برای نشر اسلام داشتند، در داخل کشور نیز علاوه بر نشر اسلام راستین، اقدامات عملی هم داشتند. این اقدامات به چه نحوی بود و چه نتایجی در برداشت؟

یکی از طرح های خوب آقای حائری، طرح فلاحات در فراغت بود که بعد به نام طرح کوثر توسط دولت دنبال شد که بر اساس آن زمین هایی که درجه ۴، در محل شیب، غیر زراعی، بدون آب و در اطراف شهرها هستند توسط دولت زیرساخت های - حفر چاه و آب رسانی - لازم آن به وجود بیاید و تا به دست اهل کار برسد. بعد از سفر استانی دولت به فارس این طرح تصویب شد و به همه ادارات نامه نوشتند که این زمین ها را با قیمت هشتصد هزار تومان به کارمندان ممتاز بدهند و آنها باغداری کنند.

✿ این طرح که در نگاه اول طرح خوبی به نظر می رسد، حواشی فراوانی نیز به وجود آورد!

حاج آقا هم موضوع بحث را توضیح و تفسیر یکی از آیات آیه الکرسی قرار دادند که «اللّٰهُ وَلِی الَّذِینَ آمَنُوا وَ الَّذِینَ کَفَرُوا اُولِیاءُ هُمُ الطَّاغُوتُ» و اشاره داشتند که ما مسلمان هستیم و نباید طاغوت را دوست خود قرار دهیم و در حال حاضر طاغوت غربی ها و دنباله روه های آن (مانند سعودی) هستند و ما نباید از خوراک معنوی آنها و نه از خوراک مادی آنها استفاده کنیم.

بعد از این بود که اتفاقاتی افتاد و سعودی ها به دنبال توطئه هایی بودند که آقای حائری با متوجه شدن این موضوع تصمیم گرفتند که به ایران بازگردند و این در حالی بود که دو روز از کنفرانس باقی مانده بود و سفیر هم با این کار مخالف بود. اما آقای حائری گفت که باید برگردیم.

در راه برگشت قرار بود که هواپیما در فرودگاه دبی توقف داشته باشد. ایشان به من گفتند که در حال حاضر پاسداران ما در حال جنگیدن هستند



گفت و گو با «مجتبی کاظم زاده» خواهرزاده آیت الله حائری شیرازی

خاطرات تلخ شکنجه‌های ساواک

درآمد

آقای «مجتبی کاظم زاده» به عنوان خواهرزاده در کنار مرحوم آیت الله حائری شیرازی زندگی کرده است. از آن مرحوم در ادوار مختلف خاطرات و آموزه‌هایی در ذهن دارد؛ چه آن زمان که در دوران کودکی به همراه سایر برادران و پسرخاله‌ها از روش‌های تربیتی دایی خود متأثر بود و چه آن زمان که در سه سال آخر عمر مرحوم آیت الله حائری شیرازی از محضر ایشان کسب فیض کرده است. در ادامه مشروح گفت و گوی «شاهد یاران» با آقای کاظم زاده را می‌خوانید.

بگذارند و آنها را با روش تربیتی و دینی پرورش دهند. اولین آموزه قرآنی که از ایشان به یاد دارم، بحث احترام به افراد بزرگتر است. خیلی ملموس به ما یاد می‌دادند که چگونه باید به بزرگترها احترام بگذاریم

بهتر است از دوران کودکی خودمان شروع کنم؛ احتمالا می‌دانید ایشان خیلی دیر ازدواج کردند و همین موضوع باعث شده بود که وقت بسیار خوبی برای کودکان خانواده و خصوصا خواهرزاده‌های خود

از آنجایی که شما نسبت بسیار نزدیکی با مرحوم آیت الله حائری شیرازی داشتید در ابتدا از نوع روابط با وابستگان خود و میزان گرمابخشی ایشان در خانواده بفرمایید.

و تربیت ایشان آنچنان صحیح و درست بود که تا به امروز هم آنها را آویزه گوش مان کرده ایم و از یاد نبرده ایم.

یکی دیگر از کارهایی جالبی که ایشان انجام می دادند و متأسفانه امروز کمتر به آن پرداخته می شود، تشویق به اذان گفتن بچه ها بود. وقتی ما و پسر خاله ها به منزل مادر بزرگ می رفتیم ایشان به بچه ها می گفتند که در هنگام اذان (خصوصاً اذان مغرب) به پشت بام برویم و اذان بگوییم. اوایل برای ما سخت بود اما به تدریج عادی شد. جالب اینکه هر کسی را که اذان بهتری می خواند، مورد تشویق قرار داده و به او جایزه می دادند. آموزش نماز و وضو از دیگر اقدامات خوب ایشان بود. این کار هم به صورت بسیار غیر ملموس انجام می داد.

یعنی چگونه انجام می دادند؟

مثلاً یک ربع قبل از نماز، بازی با بچه ها را آغاز می کردند و اذان که می شد، می گفتند بچه ها اگر موافق باشید برویم و دست و صورت خودمان را آب بزنیم. همانطور که مشغول شستن بودیم، می گفتند حالا که دست و صورت خودمان را می شوئیم، وضو هم بگیریم و بعد هم می گفتند حالا که وضو گرفتیم، هر کس برود و در گوشه ای نماز خود را بخواند. برای نماز صبح هم با لطافت تمام بچه ها را از خواب بیدار می کردند و بدین ترتیب این موضوع را برای ما جا انداختند.

جدای از مسائل تربیتی شخصی، در مسائل مبارزاتی هم شما را مشارکت می دادند؟

خب آن زمان به سنین نوجوانی رسیده بودیم و از آنجایی که خودشان تجربه تلخ شکنجه های ساواک را داشتند، نسبت به مسائل مبارزاتی نوجوانان و افراد کم سن و سال احتیاط به خرج می دادند و نسبت به تشویق ما - چون کم سن بودیم - برای ورود به این مسائل پرهیز می کردند. ما صرفاً می دیدیم که دانشجویان به منزل مادر بزرگ ما می آیند و برخی مطالب سیاسی را تحلیل و بررسی می کردند. در این مواقع ایشان ما را دنبال نخود سیاه می فرستادند تا اصلاً متوجه موضوعات نشویم تا اگر تحت شرایطی ساواک به سراغ ما آمد، از هیچ چیز اطلاعی نداشته باشیم.

شما متولد سال ۳۶ هستید و بنابراین در سال های پیروزی انقلاب در سنین جوانی به سر می بردید! در آن سال ها هم شما را از مبارزه دور نگه می داشتند؟

نه! ما در آن سال ها بیشتر در خدمت دایی بزرگ تر خودمان آقا صدرالدین بودیم و آقای محی الدین پس از آنکه یک دوره زندان را در سال ۵۱ گذراند، به قم مهاجرت کردند و دیگر نبودند که ما را نهی کنند. ما هم به قم می آمدیم و از ایشان

استفاده می کردیم.

اتفاقاً در این سال ها ایشان توصیه های زیادی به ما داشتند و می گفتند که چه کتاب هایی را بخوانیم و می پرسیدند که با چه افرادی دوست هستیم، در واقع روی این موضوع بسیار حساس بودند.

بعد از پیروزی انقلاب و آغاز مسئولیت های ایشان روابط شما به چه شکلی ادامه پیدا کرد؟

آن زمان که ایشان به واسطه مجلس به تهران آمدند، با آمدن ما به تهران مصادف شد. بنابراین رابطه ما قطع و یا کم نشد. اما پس از آغاز ترورها وضعیت متفاوت شد و دیگر نمی توانستیم به راحتی ایشان را ببینیم.

ایشان خیلی در تهران نماندند و برای مسئولیت امامت جمعه شیراز مجدداً به استان فارس بازگشتند که از این به بعد دیگر کمتر ایشان را می دیدیم فقط اوقاتی که به شیراز می رفتیم، می توانستیم ایشان را ببینیم. اما پس از استعفای ایشان از امامت جمعه، به تهران و قم تردد داشتند و ما هم بیشتر ایشان را می دیدیم. الان هم واقعا حسرت می خورم که چه گوهری را از دست دادیم.

برای ما کمی از روابط بین مرحوم آقای حائری و مادرشان بگویید. رابطه متقابل آنها چگونه بود و آقای حائری تا چه میزان به مادر خودشان وابستگی داشتند؟

رابطه میان آنها فوق العاده عاطفی و صمیمی بود و یکی از دلایلی که ایشان دیر ازدواج کرد به این موضوع مربوط می شود که می خواستند از مادرشان مراقبت کنند. ضمن آنکه مادر بزرگ ما از یک خانواده فوق العاده معروف شیراز بودند و در دوران رضاشاه هم در ماجرای کشف حجاب اجباری به مدت ۱۲ سال از خانه بیرون نیامدند!

جالب است بدانید شروع تشدید بیماری مادر بزرگ ما هم از اولین دستگیری آیت الله حائری آغاز شد که ماموران ساواک به شکل وحشیانه ای وارد خانه شدند به نحوی که موجب تشویش و اضطراب اهالی

وابستگی عاطفی مادر بزرگ ما به ایشان طوری بود که همیشه می گفتند دواي درد من فقط محي الدين است و هر وقت که او را ببینم حالم خوب می شود و البته این رابطه دو طرفه بود. به یاد دارم در سال ۱۳۵۴ که مرحوم آیت الله حائری شیرازی در زندان بودند، شعری برای مادرشان سرودند

خانه شد. مادر بزرگ ما که از قبل سابقه بیماری تنگی نفس داشت، به شدت بد حال شد و هر زمان که دایی ما را به زندان می بردند، حال او بدتر می شد. این اوضاع تا جایی ادامه پیدا کرد که ایشان دیگر به طور کامل در بستر ماندند و مرحوم دایی ما هم به خوبی از ایشان مراقبت می کردند.

وابستگی عاطفی مادر بزرگ ما به ایشان طوری بود که همیشه می گفتند دواي درد من فقط محي الدين است و هر وقت که او را ببینم حالم خوب می شود و البته این رابطه دو طرفه بود. به یاد دارم در سال ۱۳۵۴ که مرحوم آیت الله حائری شیرازی در زندان بودند، شعری برای مادرشان سرودند که در مصرع اول آن می گفت: «ای مادر پیر رنج دیده، وز رنج بسی شکنج دیده» که همین شعر اوج دلبستگی آقای حائری به مادرشان را نشان می دهد.

گویا پدر بزرگ شما هم اهل فضل و علم بودند.

بله! البته من پدر بزرگ خودم را درک نکردم چرا که ایشان در حوالی سال ۱۳۳۰ به رحمت خدا رفتند و من متولد ۱۳۳۶ هستم. اما آنچه که از اطرافیان شنیده ام، پدر بزرگ ما تجسم عینی زهد و تقوا بود و بارها مرحوم آیت الله العظمی بهجت به دایی ما می گفتند که چرا یک سنگ قبر مناسب برای پدرتان درست نمی کنید تا مردم با ایشان آشنا شوند. البته در سال های پیش از انقلاب که کسی جرأت این کار را نداشت و بعد از انقلاب هم که سر دایی ما شلوغ شد تا اینکه چند سال قبل با همت فرزندان در صحن شاهچراغ یک سنگ قبر مناسب برای آن مرحوم قرار دادند.

علاوه بر اطرافیان خودمان، حتی مردم عادی کراماتی از پدر بزرگ دیده بودند. برای مثال نقل است که فردی در حال احتضار بود. در همان حال پیامبر اسلام را می بیند که به او می گوید اگر می خواهی به دنیا بازگردی، تربت فرزند من - امام حسین علیه السلام - نزد آقا شیخ عبدالحسین هست و می توانی شفا پیدا کنی. آن شخص هم با سختی تمام این موضوع را به اطرافیان خود می رساند و پس از دریافت تربت از پدر بزرگ ما، شفا پیدا می کند. او پس از شفای کامل، برای پدر بزرگ ما منزلی فراهم می کند که آن منزل هم پس از سال ها استفاده در نهایت بازسازی و به حوزه علمیه محمدیه تبدیل شد.

یکی دیگر از اعضای این خانواده که ناشناخته مانده است، برادر بزرگ مرحوم حائری شیرازی، آقا صدرالدین است. دایی بزرگ شما چه نقشی در جریان مبارزه های انقلابی و تربیت شما داشتند؟

آقا صدرالدین به اندازه آقا محی الدین در تربیت و شکل گیری شخصیت ما به صورت مستقیم

نقش نداشتند چرا که تا آنجا که به یاد داریم ایشان در مبارزه بودند. ایشان در سال‌های پیش از انقلاب یا در زندان و یا در تبعید به سر می‌بردند و اگر هم در این دو جا نبودند، سفر می‌رفتند و بسیار کثیرالسفر بودند.

آقا صدرالدین از شاگردان مرحوم علامه طباطبایی بودند و علی‌رغم اینکه علامه خیلی در حال و هوای مبارزه به سر نمی‌بردند اما به جرات می‌توان گفت به لحاظ مبارزاتی در شیراز کمتر کسی به پای آقا صدرالدین می‌رسید.

ایشان بسیار شکنجه شدند و ما از آنها خبری نداشتیم و روزی که ایشان را در غسالخانه غسل می‌دادند، دیدیم که بدن ایشان چه آسیبی دیده است و شدت زخم‌ها به حدی بود که پس از ۲۰ سال همچنان اثر آن وجود داشت. ضمن آنکه چشم چپ ایشان به دلیل اصابت با نور مستقیم در شکنجه‌ها، آسیب دید و بینایی نداشت.

پس از انقلاب هم به مسیر جهاد رفتند و علاوه بر حضور در جریان جنگ تحمیلی، پس از جنگ راهی لبنان شدند و کار به جایی رسید که خانواده ایشان برای بازگشت شان به رهبری متوسل شدند تا بلکه به خانه بازگردند. ایشان تا سن حدود ۸۰ سالگی در همین مسیر ماندند و متأسفانه بسیار هم ناشناخته هستند.

ایشان چه سالی به رحمت خدا رفتند؟

سال ۱۳۸۳ دار فانی را وداع گفتند.

اگر موافق باشید به سراغ سال‌هایی برویم که شما بیشتر خدمت مرحوم آیت الله حائری بودید. چه سال‌هایی بیشتر از محضرشان استفاده کردید؟

تقریباً ۳ سال پایانی عمر ایشان بود که تردد بیشتری به تهران و قم داشتند.

چرا ترددشان در این سال‌ها به تهران و قم بیشتر شد؟

خب در این سال‌ها ایشان دیگر تقریباً هیچ مقام رسمی نداشتند و به سبب کلاس‌هایی که در قم و تهران برگزار می‌کردند، به تهران و قم می‌آمدند. هر وقت هم که برنامه‌ای داشتند به ما زنگ می‌زدند و خبر می‌دادند که ما هم با ذوق و شوق می‌رفتیم. کلاس‌هایی در سپاه، شهرک شهید محلاتی و... داشتند که امیدوارم صوت آنها باقی مانده باشد.

در این سال‌ها نسبت به مسائل سیاسی، اجتماعی و فرهنگی چه دیدگاهی داشتند؟

نسبت به این مسائل دیدگاه‌های بسیار باز و جامعی داشتند و متأسفانه برچسب‌هایی هم به ایشان زدند. ایشان همیشه به ما توصیه می‌کردند که مسائل را به صورت جامع نگاه کنیم و اسیر تحلیل‌های نادرست نشویم.

مرحوم آقای حائری در دانشگاه شریف یک سخنرانی معروف دارند که از یکی از دانشجویان که کاپشن به تن داشت، می‌خواهند بالای سن بپایند. بعد زپ او را بالا می‌برد و می‌گوید اصولگرا و اصلاح طلب مانند دو طرف این زپ هستند و ولایت فقیه هم مانند دستگیره زپ است که اگر نباشد، دو طرف نمی‌توانند حرکت خاصی بکنند. خیلی‌ها از آن مثال خوششان آمد و خیلی‌ها هم اینطور نبودند. ایشان در این سال‌ها چند دغدغه اصلی و مهم داشتند. اولین آنها به موضوع ربای بانکی و بهره‌وام بازمی‌گشت که همه جا آن را دنبال می‌کردند. حتی در روزهای پایانی عمر خود هم دست بردار نبودند و فکر می‌کنم وقتی آقای توکلی - در حالی که ایشان حتی به سختی تکلم می‌کردند - به عیادت ایشان رفتند، آقای حائری گفتند که دو دغدغه دارم؛ یکی موضوع وام و رباست و دیگری به علوم انسانی - اسلامی

ایشان چند دغدغه اصلی و مهم داشتند. اولین آنها به موضوع ربای بانکی و بهره‌وام بازمی‌گشت که همه جا آن را دنبال می‌کردند. حتی در روزهای پایانی عمر خود هم دست بردار نبودند و وقتی آقای توکلی به عیادت ایشان رفتند، گفتند که دو دغدغه دارم؛ یکی موضوع وام و رباست و دیگری به علوم انسانی - اسلامی مربوط می‌شود

مربوط می‌شود.

ایشان نسبت به این موضوع انتقاد داشتند که چرا علی‌رغم داشتن منابع غنی در علوم انسانی، باز هم باید این حجم از ترجمه را وارد ذهن دانشجویان بکنیم. موضوع دیگری که ایشان دنبال می‌کردند، به اجرای حدود برای سارقین مربوط می‌شد؛ ایشان دنبال این بودند که باید به جای زندان فرستادن سارقین، حکم خدا را در مورد آنها اجرا کنیم و همیشه می‌گفتند که سارقین دیپلم به زندان می‌روند و با دکتری بر می‌گردند!

مرحوم آقای حائری برای پیگیری دغدغه‌های خودشان چه اقدامات عملی انجام دادند؟

تقریباً هیچ سخنرانی مهمی نبود که ایشان به این موضوع اشاره نداشته باشند. علاوه بر این مکرر با آقایان مراجع و علما دیدار می‌کردند و نسبت به این موضوع هشدار می‌دادند.

البته پس از ایشان سایر مراجع عظام و بزرگانی چون حضرت آیت الله جوادی آملی نیز وارد شدند و بارها نسبت به این موضوع اعتراض کردند.

از گذشته‌های خودشان هم برای شما تعریف می‌کردند؟

بله، البته وقتی که مناسبت و موضوعی پیش می‌آمد. مثلاً یک بار از خاطرات خود با شهید رجایی برای ما تعریف کردند. ایشان استاد اخلاق شهید رجایی بودند و فاصله منزل خود تا نهاد ریاست جمهوری را قدم می‌زدند و در همین حین با شهید رجایی صحبت می‌کردند.

مرحوم آقای حائری می‌گفتند وقتی که از خدا برای شهید رجایی می‌گفتم ایشان واقعا منقلب می‌شد و ترس از خدا در چهره او مشخص بود.

در بحث‌های سیاسی پیش آمده بود که با هم اختلاف نظری پیدا کنید؟

بله! گهگاه پیش می‌آمد اما ایشان یک خصوصیت اخلاقی داشتند و آن هم این بود که اگر کسی را خیلی دوست داشتند، در صورت مشاهده اشتباه در آن شخص به شدت واکنش نشان می‌دادند و اگر به کسی علاقه مند نبودند دقیقاً عکس آن عمل می‌کردند.

یک بار من موضوعی را تحلیل کردم که به نظر ایشان اشتباه بود و برخورد بسیار تندی با من کردند تا جایی که نزدیک بود از ایشان قهر کنم اما ایشان دل من را به دست آوردند و بعداً متوجه اشتباه خودم هم شدم.

به عنوان مطلب آخر کمی هم از روزهای پایانی عمر ایشان بگویید؟

روزهای بسیار سخت و دشواری بود! تقریباً یک سال قبل بود که برای سخنرانی به همراه ایشان به تفرش رفتم دیدم که ایشان بعد سخنرانی دراز کشیدند که این کار تا پیش از این معمول نبود و گفتند که از ناحیه کمر درد دارم.

بعد از آن هم دچار بیماری بیشتری شدند و برای ادامه درمان در بیمارستان نمازی شیراز بستری شدند و وقتی من برای عیادت خدمت ایشان رفتم دیدم که آنجا هم با آنکه پلاکتهای خونشان دچار مشکل شده بود و حال شان اصلاً مساعد نبود، کلاس اخلاق به راه انداختند. یادم هست که مدیر کل اوقاف فارس به عیادت ایشان آمدند و دایی ما هم حدود ۲۰ دقیقه‌ای از اهمیت وقف گفتند. بستگان هم که می‌رفتند از ریز مسائل بچه‌ها می‌پرسیدند. بخاطر دارم که روزهای پایانی عمر ایشان بود که آقای دکتر لنکرانی بالای سر مرحوم آقای حائری آمدند و گفتند که کار جسم به پایان رسید و این روح است که جسم را می‌کشد.

بعد هم که در بیمارستان امیرالمومنین قم بستری شدند، حالشان به شدت وخیم شد و به رحمت خدا رفتند.



امیر «رضا جهان تیغ» از خاطراتش می گوید

منادی وحدت بین نیروهای نظامی بود

درآمد

امیر «رضا جهان تیغ» از جمله فرماندهان سرافراز ارتش جمهوری اسلامی ایران است که نزدیک به ۳۵ سال در رده‌های فرماندهی ارتش خدمت کرده و از سال ۱۳۶۱ تا ۱۳۸۵ به عنوان فرمانده تیپ زرهی ۳۵ در منطقه دارنگون شیراز حضور داشته است. امیر که ۷۰ درصد ریه‌های خود را به دلیل شیمیایی بودن از دست داده است همچنان پرمصلابت صحبت می کند و به قول خودش «فرماندهان ایستاده می میرند و آن هم شهادت است» او از ۲۵ سال حضور خود در شیراز، خاطرات فروانی درباره مرحوم آیت الله حائری شیرازی به ذهن دارد که در این گفت و گو با ما در میان گذاشته و در مواردی چون همسفره شدن آیت الله حائری با سربازان، توصیه‌های نظامی، رعایت سلسله مراتب، اهمیت خاص ایشان به وحدت و... با «شاهد یاران» سخن گفته که در ادامه آن را می خوانید.

می رفتم ایشان هم به دعوت من برای حضور در جمع سربازان به آنجا می آمدند. مدتی در دارنگون شیراز، مدتی در کرمانشاه، مدتی در سواحل خلیج فارس و همچنین جاهای دیگر بودم که ایشان دعوت مرا در هیچ موردی رد نکردند. حتی وقتی ایشان به تهران می آمدند و کوه می رفتند، در راه برگشت به من زنگ می زدند و حال

فقیه در استان است و ما هم باید از ایشان تبعیت داشته باشیم. ایشان هم به معنای واقعی کلمه ذوب در ولایت بودند و این همان نکته ای بود که ما را به تبعیت بیشتر از ایشان وا می داشت. رابطه شخصی من با حاج آقا به قدری نزدیک بود که خطبه عقد دو فرزندم را ایشان خواندند. هر کجا که من

جنابعالی یک فرمانده نظامی بوده اید، در ابتدا از نوع ارتباط خود به عنوان یک نظامی با آیت الله حائری شیرازی بگویید.

رابطه ما با آیت الله حائری شیرازی یک رابطه پدر و فرزندی بود و نگاه ما اینگونه بود که ایشان نماینده ولی

مرا جویا می شدند. این را هم اضافه کنم که شیراز منطقه خاصی است و مدیریت در آنجا توانمندی لازم را می طلبد و از این جهت رسالت آقای حائری در شیراز سنگین بود. آقای حائری علاوه بر این توانمندی ویژگی هایی داشت که بر مدیریت بهتر ایشان اثر می گذاشت.

چه ویژگی هایی؟

اولا ایشان در بعد علمی بسیار برجسته بودند و هم فلسفه و هم اقتصاد را خوب می فهمیدند. آیت الله حائری به زبان های دیگر هم تسلط داشتند و برای نمونه وقتی از حضرت مریم (س) برای خارجی ها صحبت می کردند، چه اشک ها که بر گونه های آنها جاری می شد. مضاف بر اینکه توانایی مدیریتی ایشان تنها مختص به حوزه امام جمعه نبود بلکه در امور نظامی هم سر در می آوردند. ایشان همواره سفارش فراوانی نسبت به خانواده شهدا به ما می کردند و می گفتند اگر می خواهید نیروهای شما با خیال راحت به منطقه بروند و بجنگند تا می توانید هوادار خانواده شهدا باشید.

رعایت سلسله مراتب از دیگر اطلاعات نظامی آیت الله حائری بود؛ برای مثال فرمانده ارتش را در سمت راست خود می نشاندند. ایشان به اجرای برنامه هایی برای ایجاد شادی در بین نیروها تاکید می کرد و اینگونه نبود که بخواهد دنبال غم و اندوه باشد. به خاطر دارم که مدام ایشان توصیه می کرد شیراز مراکز تفریحی فراوان دارد و اگر شما نروید دیگران آنجا را پر می کنند. علاوه بر این در همین مجالس مومنین با یکدیگر آشنا می شوند و این هم فواید خاص خود را دارد.

نکته دیگر اینکه حاج آقا خیلی اهل ورزش بود و هم در تیراندازی که یکی از مهم ترین توانمندی های هر نظامی است، بسیار متبحر بود.

ایشان برنامه منظمی برای سرکشی به تیپ شما داشتند؟

یکی از ویژگی های آقای حائری این بود که دسترسی به ایشان اصلا کار سختی نبود! ما هر وقت که از ایشان می خواستیم، خیلی راحت به تیپ ما می آمدند و با وجود آنکه از شیراز تا دارنگون فاصله زیادی بود اما زود به زود می آمدند.

حتی زمانی که از ایشان برای سخنرانی در کرمانشاه دعوت کردم، آمدند و اتفاقا آن روز در رابطه با ولایت امیرالمومنین و روایت «ولایة علی بن ابی طالب حصنی...» بسیار عاطفی صحبت کردند و سربازان را به وجد آوردند.

به نظر شما چرا سخنرانی های ایشان مورد استقبال اقشار مختلف قرار می گرفت؟

آقای حائری «کلید واژه ای» صحبت می کردند و تمثیل می آوردند. برای نمونه در خصوص لزوم تبعیت از ولایت فقیه می گفتند که ما همواره در شرایط غدیر خم قرار داریم و همانطور که در غدیر همه ی آنها که جلو بودند برگشتند و همه آنهايي که عقب مانده بودند

ایشان به اجرای برنامه هایی برای ایجاد شادی در بین نیروها تاکید می کرد و اینگونه نبود که بخواهد دنبال غم و اندوه باشد. به خاطر دارم که مدام توصیه می کرد شیراز مراکز تفریحی فراوان دارد و اگر شما نروید دیگران آنجا را پر می کنند. علاوه بر این در همین مجالس مومنین با یکدیگر آشنا می شوند و این هم فواید خاص خود را دارد



■ آیت الله حائری به همراه آیت الله خامنه ای در دوران ریاست جمهوری ایشان

نیز رسیدند، ما نیز نه باید از ولی فقیه پیش بیفتیم و نه باید از آن عقب باشیم بلکه همواره در کنار او باشیم.

مرحوم آقای حائری پیرامون رابطه شما با سایر قوای نظامی چه توصیه ای داشتند؟

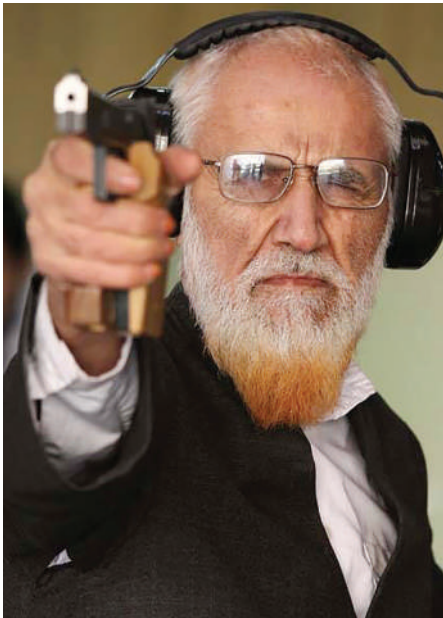
این نکته را باید بگویم که اگرچه این روزها بسیار سخن از وحدت و برادری بین نیروهای نظامی گفته می شود اما به نظرم پایه گذار بحث وحدت میان نیروهای نظامی آیت الله حائری بودند. ما در برنامه هایی با حضور ایشان برادران سپاه را دعوت می کردیم و به آنها کادو و هدیه می دادیم و در مقابل برادران سپاه هم این کار را انجام می دادند که تاثیر بسیار زیادی در وحدت بین نیروهای نظامی داشت.

در همین مراسم ما نماز وحدت با یکدیگر می خواندیم و ایشان تمام تلاش خود را می کرد تا این دو نیروی مهم نظامی هر چه بیشتر به یکدیگر نزدیک تر شوند چرا که اولاً هدف و محور همه نیروهای نظامی در کشور ما یکی است و ثانياً با همین وحدت بود که ما توانستیم جنگ با آن همه دشواری را پشت سر بگذاریم پس لازم است که بر هر نحو ممکن همگرایی بین نیروها حفظ شود تا خدایی ناکرده مورد سوء استفاده دشمن قرار نگیرد.

مقطعی که شما در شیراز به سر می بردید، مصادف با برهه مهم جنگ تحمیلی بود. در این مقطع مرحوم آقای حائری چه ارتباطی با تیپ زرهی شما داشتند و در رده های مختلف چه توصیه هایی به شما ارائه می دادند؟

ایشان به صورت مرتب در همه مراسم ما شرکت می کرد. اولین اقدام ایشان در آن برهه کار فرهنگی و بصیرت افزایی برای سربازان ما بود. می گفت بصیرت داشته باشید و با این بصیرت دشمن خود را به صورت کامل بشناسید. بعد از آن توصیه به عمل به موقع می کردند که تا دیر نشده باید پاسخ دشمن را داد و در مرحله بعد از آن با تبیین مفهوم ایثار و شهادت، نیروها را به راه می انداخت که به سمت میدان جنگ بروند. آقای حائری به راحتی در کنار سربازان می نشست و بر سر یک سفره با آنها غذا می خورد به طوری که هیچ کس متوجه مقام بالاتر ایشان نسبت به سایرین نمی شد و همین بود که خودشان را در عمق دل سربازان جای می دادند.

ایشان آنچنان به ما و تیپ زرهی دارنگون لطف داشتند که بی تکلف دعوت ما را می پذیرفتند و شاید خیلی از برادران ما با دعوت نامه های آن چنانی و کاغذ ابر و باد ایشان را برای حضور در یک مراسم دعوت می کردند اما این صحبت ها بین ما و ایشان نبود. فقط یک تلفن به دفتر ایشان می زدیم مثلاً برای افطاری از ایشان دعوت می کردیم. ایشان هم بعضاً برخی از برنامه های خود را لغو می کردند و به آنجا می آمدند و با نشستن در کنار سربازان به آنها ارج می دادند. مگر یک سرباز چیزی جز این می خواهد؟



اولین اقدام ایشان در آن برهه کار فرهنگی و بصیرت افزایی برای سربازان ما بود. می گفت بصیرت داشته باشید و با این بصیرت دشمن خود را به صورت کامل بشناسید. بعد از آن توصیه به عمل به موقع می کردند که تا دیر نشده باید پاسخ دشمن را داد و در مرحله بعد از آن با تبیین مفهوم ایثار و شهادت، نیروها را به راه می انداخت که به سمت میدان جنگ بروند

همین موضوع داشتند که فیلم آن هم موجود است (متن این سخنرانی برای اولین بار در صفحه ۱۰۴ همین مجله منتشر شده است) در آن مجلس علما و جمع کثیری از جوانان حضور داشتند که مرحوم آقای حائری بسیار آتشین برای جوانان صحبت کردند.

ایشان علاوه بر وحدت بین نیروهای نظامی بر وحدت بین مذاهب هم تاکید داشتند. ولایت پذیری فوق العاده از دیگر ویژگی های برجسته مرحوم آقای حائری بود به نحوی که واقعا مقام و منصب برای ایشان موضوعیت نداشت و اگر رهبری به ایشان می گفت که در یک پاسگاه معمولی مسئول عقیدتی شود بدون هیچ چون و چرایی این کار را انجام می داد.

سال ۱۳۸۵ که شیراز را ترک می کردید ایشان چه واکنشی نشان دادند؟

روزی که ماموریت من در آنجا به اتمام رسید خدمت ایشان رسیدم و آقای حائری هم یک دست خط بسیار ارزشمند به من دادند که هنوز هم از آن نگهداری می کنم. بماند که خداحافظی ما هم با ابراز احساسات و اشک همراه شد.

ایشان در آن یادداشت نوشتند: «زندگی یک مسافرت است... چون زندگی و لوازم آن امانت رحمانی است... هر کس امانت های رحمانی را در جهت رضایت الهی مصرف کند به همان اندازه توانسته از شعاع رحمت رحیمیه بهره مند شود و هر کس این امانت را در جهت نفس اماره استفاده کند به همان اندازه خود را در تابش غضب خداوند قرار داده است...» آقای حائری این متن را فی البداهه نوشتند و در آن توضیح دادند که رحمانیت و رحیمیت خداوند متعال چیست و جهنم هم چیزی جز اعمال خود ما نیست که با خود به سرای آخرت می بریم. اگر ما از این امانات الهی به نحو مطلوبی استفاده کردیم، نور خدا را می بینیم و در غیر این صورت هم شاهد غضب الهی خواهیم بود.

اخلاقی مرحوم آقای حائری واقعا زیاد بود و همانطور که گفتم ایشان شخصیتی چند بعدی داشت. من در آن سال ها تمام تلاش خودم را انجام می دادم تا به لحاظ اعتقادی هر آنچه که می توانم خودم را به آقای حائری نزدیک کنم و تقریبا در همه جلسات ایشان شرکت می کردم.

ایشان در طول آن سال ها تا آنجا که می توانستند در امورات اقتصادی هوای افراد را داشتند. به خاطر دارم که در همان روزها بر سر استفاده از زمینی که در اطراف پادگان ما بود، اختلاف نظری میان ما و عده ای دیگر به وجود آمد که ما هم به آنها توصیه کردیم به زمین های ارتش نزدیک نشوند تا خدایی ناکرده مشکلی پیش نیاید. این اختلاف ادامه پیدا کرد تا اینکه بالاخره یک روز حضرت حجت الاسلام محمدی گلپایگانی - مسئول دفتر مقام معظم رهبری- به شیراز آمدند و مهمان آیت الله حائری شدند. بعد هم دیدم آقای حائری برای یک صبحانه- با حضور حجت الاسلام گلپایگانی- از من دعوت کردند تا مسئله بالاخره به نحوی حل شود.

من در آن جلسه صحبت کردم و گفتم که بر اساس حکم مقام معظم رهبری در حال حاضر محدوده زمین ها مشخص است و من هم موظف به حفظ آن هستم. اگر به من بگویند که دیگر این زمین ها متعلق به شما نیست، من هم اطاعت خواهم کرد اما تا به حال حکم همان قبلی است و تا زمانی که حکم ادامه داشته باشد، دست سرباز بر روی ماشه است!

آقای گلپایگانی با شنیدن این سخن خیلی صریح گفتند که هر چه ارتش می گوید، تقدم با ارتش است و کسی نباید حرف دیگری بزند. بعد از آن هم آقای گلپایگانی و آقای حائری صورت مرا بوسیدند و دیگر ماجرا خاتمه پیدا کرد.

یک نکته دیگر که در مورد ایشان باید اشاره کنم، اهتمام ویژه آقای حائری نسبت به جوانان بود. به نظرم نقطه اوج نظرات ایشان در سخنرانی است که در کرمانشاه با

آقای حائری چنین احترامی به آنها می گذاشت. نکته دیگری که قبل از این هم به آن اشاره داشتم، اهتمام خاص ایشان به خانواده شهدا و پشتیبانی از آنها بود. ما به سفارش ایشان به دورترین نقاط استان فارس برای دیدار با خانواده شهدا می رفتیم.

آقای حائری چنان توجهی به نیروهای ما داشت که در سال های بسیار دور برای یک مراسم - جشن میلاد حضرت زهرا سلام الله علیها- مبلغ یک میلیون تومان که در آن زمان مبلغ زیادی بود، برای ما فرستاد که من در پاسخ به محبت ایشان گفتم ما پول نمی خواهیم بلکه حضور و سخنرانی شما در اینجا برای ما اهمیت دارد و پول را هم برگشت دادم. اما آقای حائری دفعه بعد دیگر پول فرستاد بلکه یک چک به نام من صادر کرد و دیگر نتوانستم کاری انجام دهم. البته ما هم با آن مبلغ برای نیروها کادو خریدیم و بین نیروها توزیع کردیم. خیلی ها بعدا به من گفتند که تو چطور توانستی از یک روحانی اینقدر پول بگیری!

ایشان در جبهه هم حضور داشتند؟

شاید حضور داشتند اما من اطلاع ندارم

از تیراندازی آقای حائری خاطره ای دارید؟

بله! ایشان با ما مسابقه می گذاشتند که معمولا آقای حائری اول و من دوم می شدم. ایشان به خوبی هدف می گرفتند که واقعا تحسین برانگیز بود.

نکته ای را قبلا از شما شنیدم که گفته بودید در خطبه های نماز جمعه از شما مشاوره می گرفتند. ممکن است کمی در این رابطه توضیح دهید.

آقای حائری در هر نمازی از من می پرسیدند که حال و هوای سخنرانی چطور بود؟ آیا موارد مورد نیاز مردم را گفتم؟ آیا مردم نسبت به آن چیزی که می گفتم علاقه ای نشان می دادند؟ آیا به روز صحبت کردم؟ اساسا طرح مسائل روز مردم برای ایشان یک دغدغه بسیار مهم بود که آن را از من می پرسیدند و من هم مشورت هایی به آقای حائری می دادم.

همین موارد باعث می شد که سخنرانی های آقای حائری برای مردم جذابیت داشته باشد. ایشان هم با به روز نگه داشتن محتوای سخنرانی های خودشان و از طرف دیگر با تحلیل فرمایشات رهبری توانسته بودند مردم حاضر در نماز جمعه را اقناع کنند. ما هم در حد توان خودمان نکاتی را به ایشان عرضه می کردیم.

شما سال های بسیار زیادی- از ۱۳۶۱ تا ۱۳۸۵- در شیراز خدمت کردید و طبیعتا طی این سال ها خاطرات فراوانی از آن مرحوم به یاد دارید. کمی از این خاطرات و از منش مرحوم آقای حائری به دست آوردید برای ما بگویید.

خاطرات که از آن دوران زیاد است و برجستگی های



حجت الاسلام والمسلمین موحّد در گفت و گو با «شاهد یاران»

بدون استاد اما بسیار اهل مطالعه بود

درآمد

«حجت الاسلام والمسلمین موحّد» که این روزها مدیریت حوزه علمیه خواهران استان فارس را بر عهده دارد از سال‌های پیش از انقلاب و روزهای طلبگی مرحوم آیت الله حائری در مدرسه «آقا باباخان» شیراز تا روزهای حساس مسئولیت امامت جمعه آن مرحوم، خاطرات فراوانی دارد که در این گفت و گو به آنها اشاره کرده است. آقای موحّد در این گفت و گو به مسائل مهمی چون رابطه آقای حائری با شهید دستغیب و بیت ایشان، حواشی به وجود آمده در شیراز پس از انتخاب آقای حائری به عنوان نماینده امام (ره) و... را بیان داشته که در ادامه می‌خوانید.

یکی از توانمندی‌های علمی آقای حائری در زمینه تفسیر قرآن بود. ایشان در زمانی که با هم در قم بودیم، خیلی به دنبال اصول نبود بلکه عمدتاً در کلاس فقه و عرفان حاضر می شدند.

❁ فقه را نزد کدام استاد می رفتند؟

ایشان فقه را خدمت آیت الله العظمی اراکی رحمت الله علیه آموختند. مرحوم آقای آیت الله اراکی بی نهایت عمیق بودند و از همین جهت خیلی برای شخصی مانند آقای حائری مناسب بود. بعد کلاس‌ها هم با فرزند آیت الله اراکی مباحثه می کردند. اما در تفسیر همانطور که گفتیم تبحر خاصی داشت.

❁ استاد خاصی هم در این زمینه داشتند؟

تا آنجا که من خبر دارم در این زمینه استادی نداشتند اما خودشان بسیار اهل مطالعه بودند. ایشان پس از آغاز تفسیر سوره حمد توسط امام خمینی (ره)، برای طلبه‌ها تدریس تفسیر را آغاز کردند و در خطبه‌ها هم هر کجا که تفسیر می گفتند واقعا خوب بود.

❁ به نظر می رسد که ایشان در مسیر تحصیل خود خیلی روش مشخص و چاقوب مندی نداشتند!

ایشان به طلبگی بسیار علاقه مند بود اما آن روش را خیلی قبول نداشت؛ آقای حائری از جهتی هوش بسیار بالایی داشت و از طرف دیگر از مادر به خاندان افشاری می رسید و این موضوع نیز بر ذکاوت ایشان اضافه کرده بود.

یکی از صفات مرحوم آقای حائری «اهل عمل» بودن و کار کردن ایشان بود و بسیار کار می کرد. چه در علم و چه در کارهای دیگر چنین

نکته آخری هم که در مورد ایشان لازم است گفته شود به خانواده داری ایشان باز می گردد. خب ایشان دختر آیت الله حاج سید نورالدین را به عقد خود درآورد و از این جهت بسیار به ایشان احترام می گذاشت و هیچگاه به همسرشان دستور نمی داد. از آن طرف همسرشان هم فدایی آقای حائری بود و برای مثال یک بار که آقای حائری را برده بودم تا چاه‌های نفت لامرد را ببیند، همسرشان ۳ بار تماس گرفت که برنامه ناهار حاج آقا چیست! و این یک رابطه دو طرفه بود.

❁ شاید توانمندی‌های ایشان در فروع مختلف علوم اسلامی ناشناخته باشد! به نظر شما ایشان در چه زمینه‌هایی، توانمندی علمی داشتند که چندان بیان نشده است؟

میزان تلاش ایشان چنان بود که خودشان به تنهایی یک دوره کتاب جواهر را خواندند! ما به ایشان می گفتیم که اینقدر به خودت فشار نیاور اما ایشان کار خود را می کرد. آن هم در چه وضعیتی! یک چراغ روغنی در کنار خود می گذاشت با یک ظرف شکر و هر وقت احساس ضعف می کرد، نان را به آن شکر می زد و می خورد!

❁ به نظر جنابعالی که دوره طولانی با مرحوم آیت الله حائری حشر و نشر داشته اید، چه ویژگی‌هایی ایشان را از بسیاری روحانیون زمان خود مجزا و متفاوت می ساخت؟

به نظرم دو ویژگی به معنای واقعی کلمه در آن مرحوم تبلور داشت؛ یکی علمیت و دیگری هم عدم وابستگی به دنیا. ایشان هیچ چیز برای خودش نداشت و حتی خانه ای که در شیراز پیش انقلاب در آن ساکن بودند، از محل ارثیه پدر همسرشان (آیت الله حاج سید نورالدین) خریداری کردند. یک بار هم در نماز جمعه گفتند که فقط یک عبا و قبا دارند و شاید خیلی‌ها باورشان نشد اما من که از نزدیک آشنا بودم می دانستم که حقیقت را می گوید.

خصوصیت دیگر ایشان این بود که فردی بسیار خوشفکر به حساب می آمد و در تحلیل مسائل علمی و سیاسی بسیار وارد بودند. همین خوشفکری بود که موجب گردید که نخستین نیروهای انقلاب در زمان طاغوت دور ایشان جمع شدند و تحلیل‌های آقای حائری برای آنها بسیار جذابیت داشت. همین خصوصیات موجب شده بود که همه را جذب خود می کرد و حتی افراد سرشناسی مانند عبدالله شهبازی هم شاگرد ایشان بودند.

ایشان در همان سال‌ها تنها به تحلیل مسائل اکتفا نمی کردند بلکه در عمل هم اهل مبارزه بودند و در آن دوران بسیار شکنجه شدند. دستشان را از پشت می بستند و پاهایشان را بالا نگه می داشتند. یکبار هم از شدت شکنجه سر را به آسمان بردند و گفتند خدایا تو شاهد باش که در محضر تو با من اینگونه می کنند! آن افسر از سخنان آقای حائری آنچنان متأثر شد که ناگهان شلاق را به زمین انداخت و گفت: «لعنت به این نانی که ما می خوریم!» بعد از آن هم همان افسر تا زمان انقلاب از جمله حامیان آقای حائری بود و حتی در مواردی که ساواک اجازه نمی داد همسر آقای حائری از شیراز خارج شود، آن افسر مجوز لازم را می گرفت.

ویژگی دیگر ایشان «عدم غرض ورزی و لجابت» آن مرحوم بود. حتی نسبت به مخالفان و دشمنان خود هم چنین ویژگی را حفظ می کردند و اگر کسی حرف حق می زد ایشان می پذیرفت. برای مثال در آن زمان که نسبت به آقای هاشمی انتقاداتی داشتند در عین حال در نماز جمعه گفتند که امام خمینی (ره) برای هیچکس جز آقای هاشمی نذر نکردند و علی رغم اینکه در آن زمان طرح چنین موضوعی انتقاداتی را روانه ایشان کرد اما از گفتن حرف حق باکی نداشت.

در موارد دیگر هم دیده بودم نسبت به کسانی که به ایشان انتقاد می کردند، کینه توزی نمی کرد و ماجرا را ادامه نمی داد.



روحیه ای داشت و بسیار پر تلاش بودند. یعنی چه در طرحی مانند «فلاحت در فراغت» بسیار کار می کرد و چه در درس خود بسیار تلاش می کرد. به خاطر دارم آن زمان که من در مدرسه «خان» قم طلبه بودم، ایشان در مدرسه حجتیه درس می خواند. میزان تلاش ایشان چنان بود که خودشان به تنهایی یک دوره کتاب جواهر را خواندند! ما به ایشان می گفتیم که اینقدر به خود فشار نیاور اما ایشان کار خود را می کرد. آن هم در چه وضعیتی! یک چراغ روغنی در کنار خود می گذاشت با یک ظرف شکر و هر وقت احساس ضعف می کرد، نان را به آن شکر می زد و می خورد!

❁ یعنی چه؟ اگر ممکن است در باره این مسئله توضیح بیشتری بدهید

ببینید چون ایشان فرد باهوشی بود روش برخورد با عوام مردم را خوب نمی دانست بلکه عقلایی رفتار می کرد. مثلاً یک بار که از باغ های طرح فلاحت در فراغت عبور می کردیم به ایشان گفتم که آقای حائری مردم در مورد این باغ ها حرف های زیادی پشت سر شما می زنند و شما هم در این زمینه درست عمل نمی کنید! بقیه آقایان که حتی شاید به اندازه شما هم سواد ندارند در حال تربیت طلبه هستند اما شما این کار را انجام می دهید. اما ایشان



دیدن مرحوم آقای حائری به استعداد ایشان پی برد و حتی آقای حائری تعریف می کردند که پس از پایان کلاس و در راه برگشت، پدر ما به ایشان مقولات عشر را درس می دادند. پدر ما در کل خیلی به ایشان اعتنا داشت. اقدام دیگری که پدر ما برای تربیت طلاب انجام می داد از این قرار بود که طلبه را به حال خود رها نمی کرد و حتی زمانی که طلبه به قم می رفت هم با او در ارتباط بود. نکته دیگری که پدر ما در رابطه با طلاب سختگیری می کردند از این قرار بود که اجازه نمی داد طلبه ها تا زمان اجتهاد منبر بروند و روی این مسئله هم حساس بودند. از آن طرف آقای حائری هم برای ایشان بسیار احترام قائل بود و حتی بعد از فوتشان هر دو هفته یک بار به مزار پدرم در علی ابن حمزه می رفتند، روی زمین می نشستند و فاتحه می خواندند.

❁ اگر موافق باشید کمی هم به بعد رفتار سیاسی ایشان بپردازیم! اولاً رابطه ایشان با رهبر انقلاب به چه ترتیبی بود؟ ایشان از یک سو فرد آزاداندیش و متفکری بودند و از سوی دیگر تبعیت از رهبری را هم در سر لوحه کارهای خود قرار دادند!

ایشان در رابطه را رهبری هیچگاه افراط نمی کرد اما تبعیت خود را نیز حفظ می کرد. حتی اگر نظری مخالف نظر رهبری داشتند، به نظر رهبری تمکین می کردند. محال بود کسی از ایشان رفتار و یا کلامی در مخالفت با رهبری بشنود. در مورد امام خمینی (ره) هم چنین رفتاری داشتند و بسیار به ایشان علاقه مند بودند.

❁ آیا پیش آمده بود که در مباحث سیاسی یا موضوعات روز نسبت به ایشان انتقادی داشته و آنرا مطرح کرده باشید؟ در این صورت واکنش ایشان چگونه بود؟

یکی از ایراداتی که بنده به ایشان می گرفتم این بود که در مسائل سیاسی خیلی زود به دیگران اعتماد می کردند و این خوب نبود. در مواردی هم پیش می آمد که می گفتم به فلانی اعتماد نکن و از آنجایی که من را خیلی قبول داشت و از طرفی هم به خاطر رعایت مسائل اخلاقی نمی خواست طرف را ضایع کند، به آن شخص می گفتم که یکبار من بیاید و خود را معرفی کند تا ببینیم مشکل کار کجاست. اما چون من اینها را می شناختم، حرف هایشان را هم قبول نمی کردم.

به نظرم علت اعتماد ایشان این بود که آقای حائری اهل تفکر بودند و وارد جزئیات نمی شدند اما مردم فکر می کردند که ایشان به دلیل رفتارهای نادرست خودشان افراد نادرستی را تربیت می کنند اما اینگونه نبود! برخی از مردم ایشان را ساده اندیش

زیر بار نمی رفت!

یک بار با هم جلسه ای در جهاد کشاورزی بودیم و ایشان یک بیست سوالی راه انداخت و از یک یک مدیران پرسید که هر یک رز انگور چند کیلو غوره می دهد؟ یکی گفت ۱۰ کیلو یکی گفت ۲۰ کیلو و بالاخره هر کس جوابی داد. آقای حائری در پایان گفتند که من رز انگوری عمل آوردم که ۵۰۰ کیلو غوره می دهد! یکی از مدیرانی هم که آنجا نشسته بود گفت که حاج آقا ما از شما ۵۰۰ حدیث می خواهیم نه ۵۰۰ کیلو غوره!

❁ ورود ایشان به مدرسه پدر شما در شیراز اتفاقی بود یا به توصیه کسی انجام شد؟

ایشان به توصیه مرحوم پدرشان آقا شیخ عبدالحسین وارد مدرسه پدر ما شدند. در آن زمان معروف بود که هر کس در شیراز می خواهد به معنای واقعی کلمه درس بخواند باید به مدرسه آقا باباخان برود و حتی آقای مکارم شیرازی هم در احوالات خود از این مدرسه نام برده اند.

پدرم - مرحوم آقا شیخ محمدعلی موحد - با

کلاً هم کم غذا بود. شما خیال نکنید که مطالعه کار راحتی است! ایشان گاهی اوقات پیش می آمد که طی ۲۴ ساعت، ۱۴ ساعت را مطالعه می کرد و واقعا هم کار دشواری است.

در عین حال از کار کردن هم ابایی نداشت؛ یک زمانی ما به اتفاق آقای منیرالدین (برادر همسر آقای حائری) به جمکران می رفتیم و جمکران هم مانند الان جاده مناسب نداشت بلکه باید از وسط باغات عبور می کردیم. ایشان در میانه راه یک آفتابه به دست می گرفت و پای ما را می شست! هر چقدر هم به ایشان می گفتیم این کار را نکن اما می گفت که پدر شما به گردن من حق دارد و باید انجام دهم. در مورد فراگیری زبان انگلیسی هم همین گونه عمل کردند و خودشان با پشتکار فراوان زبان را یاد گرفتند.

❁ در زبان هم استاد نداشتند؟

تا آنجا که می دانم استادی نداشت و فکر می کنم در اینجا هم به کمک هوش و استعداد خودشان جلو رفتند. البته گاهی اوقات هم همین هوششان کار دستشان می داد.

آن حوادث بسیار بهتر از آنها عمل کردند و با صبر و منطق جلو رفتند. حتی اشکالاتی هم از آنها می دانست اما ذکر نمی کرد.

❁ نکته دیگری که در مورد مرحوم آقای حائری وجود دارد، به نوع روابط ایشان با دولت های مختلف مربوط می شود. علت فراز و فرود ارتباط ایشان با دولت های مختلف چه بود؟

سوال خوبی پرسیدید! ایشان در برخورد با دولت بیشتر به سراغ نکات مثبت افراد می رفت و مسئله دیگری را هم که رعایت می کردند، موضوع وحدت

اسلامی است، به جای این به روی من آب دهان پرت کنید!

❁ واکنش آیت الله دستغیب به این اتفاقات چگونه بود؟ آیا تلاش کردند که این مسائل را سروسامان بدهند؟ آیا شما با ایشان در این باره صحبتی داشتید؟

حاج آقای دستغیب به هیچ عنوان از این اقدامات رضایتی نداشتند و خودشان به من می گفتند که این افراد اشتباه می کنند و ممکن است ماجرای مشروطه تکرار



بود. یکی دیگر هم این بود که ایشان می خواستند مانند رهبری موضع بگیرند و از همه ظرفیت ها استفاده کنند. برای مثال در مورد دولت احمدی نژاد من به ایشان انتقاد می کردم که چرا قبول کردند تا استاد اخلاق دولت شوند؟ اما ایشان نقاط مثبت آن دولت را می دید و از من پرسید اگر من نروم، چه کسی به آنجا می رود؟ که دیدم درست می گوید. آقای حائری اهل حق بودند و از گفتن حق هم ابایی نداشتند و از این جهت رفتن ایشان را مناسب می دیدم. البته رابطه ایشان با رئیس دولت اصلاحات متفاوت تر بود. به یاد دارم که یک بار من و ایشان در فرودگاه بودیم و آقای خاتمی هم آمدند. آقای خاتمی به من گفتند که چرا نماینده مجلس نمی شوی؟ قبل از اینکه من جواب بدهم آقای حائری سریع گفتند که ایشان باید نماینده تعیین کند نه اینکه نماینده بشود! در مورد آقای هاشمی هم ایشان مرز رابطه خود را با آقای هاشمی حفظ کرده بود.

نکته مهمی که وجود دارد این است که ایشان علی رغم ارتباط خوب با برخی از دولت ها هرگز از آنها تقاضای پول نکرد و به یاد نمی آورم که از دولتی ریالی دریافت کرده باشد.

برخی از مردم ایشان را ساده اندیش می دانستند و پیش آمده بود که فردی خدمت ایشان رسید و گفت که قبل از خطبه ها کمی مطالعه کن! آقای حائری هم در پاسخ گفتند هر چه رزق مردم باشد سر زبان من می آید! متأسفانه خیلی از مردم تا زمان حیات ایشان خیلی نمی دانستند که ایشان کیست و بعد از فوتشان بود که متوجه شدند چه گوهری را از دست دادند

شود. با توجه به در نظر گرفتن مواضع اطرافیان این موضوع من فکر می کنم که آقای حائری در

می دیدند و پیش آمده بود که فردی خدمت ایشان رسید و گفت که قبل از خطبه ها کمی مطالعه کن! آقای حائری هم در پاسخ گفتند هر چه رزق مردم باشد سر زبان من می آید!

متأسفانه خیلی از مردم تا زمان حیات ایشان خیلی نمی دانستند که ایشان کیست و بعد از فوتشان بود که متوجه شدند چه گوهری را از دست دادند.

❁ با توجه به اینکه شما در سال های پیش از پیروزی انقلاب اسلامی رابطه بسیار خوبی با شهید دستغیب داشتید و حتی ایشان کارهای خودشان را به شما واگذار می کردند، حتماً از جزئیات خیلی از مسائل اطلاع دقیق دارید. یکی از این مسائل موضوع اختلافات درباره امامت جمعه شیراز است. بفرمایید رابطه مرحوم حائری شیرازی با شهید دستغیب چگونه بود و حواشی که بعدها میان آقای حائری و برخی از اعضای خانواده شهید دستغیب پیش آمد، چه علتی داشت؟

مرحوم آقای دستغیب که رحمت خدا بر او باد بیشتر از آنکه فرد عالمی باشند، انسان اخلاقی و با تقوایی بودند. من هم به ایشان بسیار نزدیک بودم و شبی که در سال ۱۳۴۲ به منزل ایشان ریختم تا دستگیرش کنند، من هم آنجا بودم و دستگیر شدم. رابطه ما به همان ترتیب تا پس از انقلاب ادامه یافت و من که ارادت قلبی امام خمینی (ره) به آقای دستغیب را از نزدیک در تهران دیده بودم، علاقه بسیار زیادی به ایشان داشتم.

اما مرحوم آقای حائری رابطه آنچنانی با شهید دستغیب نداشت و در عین حال نسبت به آقای دستغیب بسیار احترام می گذاشت. مسائل بعد از انقلاب هم که پیش آمد ارتباطی با شخص شهید دستغیب نداشت بلکه به آیت الله علی محمد دستغیب (که با ایشان هم مباحثه ای هم بودم) مربوط می شد. خب اطرافیان ایشان انتظار داشتند که آیت الله علی محمد امام جمعه شیراز شود. اما پس از آنکه آقای یزدی به شیراز آمد و آقای حائری را انتخاب کرد، امام (ره) این انتخاب را تایید کرد. این را هم تاکید کنم که نه شخص شیخ علی محمد دستغیب، بلکه اطرافیان ایشان تلاش می کردند تا علیه امام جمعه شیراز حاشیه سازی شود.

آقای حائری هم الحق و انصاف بسیار صبری به خرج دادند و یک بار موضوعی را تعریف کردند که دلم بسیار سوخت! یکبار همین افراد - بچه های مسجد آتشی - به نشانه اعتراض بر روی ماشین آقای حائری آب دهان پرت می کنند اما آقای حائری به جای عصبانیت با عباي خود ماشین را تمیز می کنند و می گویند که این ماشین مال جمهوری



روایت دکتر احمد توکلی از دیدگاه‌های سیاسی و اقتصادی در گفت و گو با «شاهد یاران»

طرح «فلاحت در فراغت» با مشورت متخصصان اجرا شد

درآمد

دکتر احمد توکلی که در میان رجال سیاسی کشوری به شفافیت و صراحت لهجه شهرت دارد با مرحوم آیت الله حائری شیرازی از چند بعد آشنایی و قرابت داشت؛ اول آنکه در روزهای جوانی و دانشجویی دکتر توکلی که در شیراز سپری شد، مرحوم آیت الله حائری مرشد او به حساب می آمد. دومین بعد رابطه آنها به حوزه سیاست و مباحث اقتصادی پس از پیروزی انقلاب اسلامی مربوط می شود و در نهایت پیوند خویشاوندی که میان آنها برقرار شد، این رابطه را تمام و کمال کرد. دکتر توکلی در این گفت و گو به مباحث جالبی از خاطرات دوران دانشجویی تا مباحث نظری اقتصادی و اختلاف نظرهای سیاسی اشاره می کند که مشروح آن را در ادامه از نظر می گذرانید.

نام آقا سید جعفر عباس زادگان که یک بازاری روشن و نترس و از انقلابیون سرشناس استان فارس بود، با روحانیت انقلابی فارس و آقای

در سال ۱۳۴۸ در رشته برق و الکترونیک وارد دانشگاه پهلوی شیراز شدم و از آنجایی که گرایش‌های مذهبی داشتم از طریق فردی به

در ابتدا لطفاً از آغاز آشنایی خود با مرحوم آیت الله حائری شیرازی و روزهایی که به عنوان دانشجو در شیراز تحصیل می کردید، بگویید.



علی؟» ما هم پاسخ می دادیم: «یار ستم دیدگان» این صدا کوچه و خیابان را به لرزه درآورد. آقا سید مجدالدین محلاتی که قرآن به سر می کرد، به احترام ما مراسم قرآن به سر را قطع کرد و میکرفون را در اختیار یک دانشجوی قرار داد و او هم یک دکلمه کاملاً انقلابی و پرشور خواند. با ذکر این خاطره می خواهم بگویم آقای حائری تنها روحانی انقلابی شیراز نبود ولی مشی انقلابی ایشان بسیار صریح تر و برای جوانان بسیار جذاب تر بود.

❁ در آن مدت رابطه شخصی هم با آن مرحوم داشتید؟

بله! این گونه روابط هم بین ما برقرار بود و حتی در مراسم عروسی ایشان هم بودیم. خب ایشان دختر آقا سید نورالدین حائری شیرازی (رحمت الله علیه) را به عقد خود درآوردند که از روحانیون سرشناس شیراز بودند. عصر که به منزل ایشان رفتیم، دیدیم منزل ایشان در خیابان خلیلی شیراز است که آن موقع بالای شهر شیراز به حساب می آمد. بخاطر همین موضوع از آقای حائری با آن سوابقی که داشت و ما می شناختیم، ناراحت شدیم.

وارد خانه که شدیم دیدیم فرش و میل آنچنانی در منزل وجود دارد که این هم بر ناراحتی ما نسبت به آقای حائری اضافه کرد. به هر صورت آن روز تمام شد و من فردا صبح به حالت اعتراض خدمت ایشان رسیدم و گلایه کردم که این چه اوضاعی است که به راه انداخته اید و چنین دكور و مبلمان را در خانه خود قرار داده اید؟! شما فرد ساده زیستی بودید و ما این انتظار را نداشتیم.

ایشان به ما گفتند که این خانه و زندگی برای

در آنجا دوره محکومیت خود را سپری می کردند. بعد از آن هم برای طی دوران آموزشی به کازرون رفته و مدتی را هم در لار بودم. سال ۵۱ هم که به مازندران بازگشتم.

❁ در آن مدت که در شیراز بودید چه شد که رابطه شما روز به روز تقویت شد و در جریان مبارزات انقلابی چه تاثیری بر شما داشتند؟

ایشان ویژگی های خوبی را در خود جمع کرده بودند؛ برای مثال ایشان با آنکه تمکن مالی معمولی داشتند، ساده زیستی را ترجیح می داد، صریح بود هر کجا که اقتضا می کرد مواضع خود را اعلام می نمود. شجاع بود و علیه رژیم مواضع خود را اعلام می نمود، ضمن آنکه تا آخر عمر مواضع خود را حفظ می نمود.

این صفات را حتی آن زمان همه روحانیون با هم دارا نبودند و در نتیجه در جذب جوانان موفق نمی شدند اما آقای حائری با حفظ این صفات در خود، توانستند جوانان زیادی را به سمت خود بکشاند. البته روحانی ای مانند آقا سید مجدالدین محلاتی نیز با وجود اینکه زندگی نسبتاً مرفهی داشت اما از حرکت های انقلابی دانشجویان حمایت می کرد.

یک شب (در شب بیست و یکم ماه مبارک رمضان) تصمیم گرفتیم نیمه شب، دسته عزاداری راه بیندازیم. حدود ۴۰۰-۳۰۰ نفر از دانشجویان جمع شدیم و صف های سه نفره را در مقابل سینما سعدی تشکیل دادیم و به سمت خیابان داریوش راه افتادیم و به مسجد ولیعصر رسیدیم. یک دانشجوی ارابی که نام احمد شیردست داشتیم که صدای بسیار رسایی داشت، او در آن سکوت شب فریاد زد: «کیست

حائری آشنا شدم. اولین بار آقای حائری را در مسجد شمشیرگرها دیدم.

❁ در آن سال هایی که شما وارد دانشگاه شدید، جو دانشگاه همراهی آنچنانی با حوزه و حوزویان نداشت! مرحوم آقای حائری چه ویژگی های داشتند که شما را -که در رشته مهندسی تحصیل می کردید- به تعبیر خودتان جذب کردند؟

خب من یک دانشجوی مذهبی و انقلابی بودم که دنبال مبارزه بودم. وقتی هم می دیدم که یک روحانی همین خصوصیات را دارد و به زرق و برق دنیا تمایلی نشان نمی دهد، در عین حال شجاعت دارد، طبیعی است که جذب او شوم. از طرفی دانشگاه، با حوزه همراه نبود، تنها دانشجویان مذهبی که در دانشگاه اثرگذاری خوبی داشتند، همراهی خود با روحانیت را حفظ کردند. گروهی از مذهبی ها هم اساساً با روحانیت شیعه میانه خوبی نداشتند و در نهایت به گروه هایی مانند مجاهدین خلق می پیوستند.

❁ فضای سیاسی شیراز در آن سال ها چگونه بود و دانشجویان مذهبی چه جناح بندی هایی را تشکیل می دادند و مرحوم آقای حائری در کجای آن منازعات قرار داشت؟

آقای حائری در آن زمان بیشتر به جنبه های مبارزاتی اسلام می پرداختند. آقای محلاتی هم بیشتر با متمکین شیراز در ارتباط بودند و البته ایشان هم با جنبه های انقلابی ناآشنا نبودند. دسته سومی هم آن زمان در شیراز وجود داشت که گرد شهید دستغیب جمع شده و عمدتاً به معنویت اسلام و جنبه های فردی می پرداختند. هر کدام به نیازهایی پاسخ می دادند و در تعارض با یکدیگر نبودند. در سال های نزدیک به پیروزی انقلاب اسلامی هم همکاری خود را افزایش دادند.

البته یک گروه محافظه کار مذهبی هم در شیراز بودند که علی رغم عدم مخالفت با انقلاب، احتیاط به خرج می دادند که پس از انقلاب به فعالیت های فرهنگی خودشان ادامه دادند.

❁ شما تا چه سالی در شیراز بودید؟

من تا سال ۱۳۵۰ در شیراز بودم و در آن سال به دلیل فعالیت های سیاسی از دانشگاه اخراج شدم. در آن زمان ۸ ماه به حبس محکوم شدم و شاه ارگ کریم خان را که یک اثر تاریخی بسیار باشکوه بود به زندان تبدیل کرده بود و همه زندانیان (اعم از سیاسی و غیر سیاسی)



■ نمایی از طرح «فلاحت در فراغت» در شیراز که مبدع آن آیت الله حائری بود

همسر من است. من فرد انقلابی هستم و این طرف و آن طرف زیاد می روم بنابراین همسر من باید فردی باشد که شجاعت لازم را برای حفاظت از فرزندانم داشته باشد و در زمانی که من نیستم نیز کسی جرات جسارت به او را نداشته باشد و از آنجایی که او دختر آقا سید نورالدین است هم جنم لازم را دارد و هم کسی جرات نزدیک شدن به او را ندارد، نگران نباشید! من او را با خودم همراه می کنم! من از پاسخ آقای حائری قانع نشدم اما مجاب شدم!

به هر صورت آن ماجرا گذشت و یک روز هم که به همراه مهندس اکبر صابری، هادی خانیکی و تنی چند از دوستان برای یادگیری زبان عربی به منزل آقای حائری رفته بودیم، دیدیم که چند نفر از ماموران شهربانی و ساواک نیز در حوالی منزل هستند، ما که وارد منزل آقای حائری شدیم، واقعا ترسی در میان اعضای خانواده ندیدیم.

یک ماجرای دیگر هم که تدبیر آقای حائری را برای ما اثبات کرد به زمانی بازمی گشت که ماموران شهربانی آمدند و زنگ خانه آقای حائری را زدند. آن زمان آیفون تازه آمده بود، خانم ایشان گفتند چه کار دارید؟ آنها هم گفتند مامور شهربانی هستیم و با آقای حائری کار داریم. خانم آقای حائری هم با عصبانیت پاسخ دادند شما غلط می کنید که مزاحم ما می شوید! آنها هم که از نفوذ آقا سید نورالدین ترس داشتند دیگر لحظه ای نایستادند و رفتند. علاوه بر این یک بار که پس از پایان دوره محکومیت خودم برای دیدن ایشان به قم رفته بودم، آدرس ایشان را در قم پیدا کردم. خب آن زمان محله اعیان نشین قم به پای محله فقیرنشین شیراز نمی رسید و محل سکونت ایشان در یک منطقه فقیرنشین قم بود. به منزل ایشان که رسیدیم دیدم از آن منزل در شیراز به این خانه در قم آمده اند و ۵ پسر بسیار بازیگوش داشتند که آن خانه را به کاروانسرا تبدیل کرده بودند! در آنجا دیدم که همه آن فرش های نو منزل شیراز دیگر قدیمی شده و آن زن سیده با آن وضع همچنان در کنار آقای حائری زندگی می کند و در آنجا باز هم به تدبیر درست آقای حائری پی بردم. آن زن تا پایان عمر خود با آقای حائری همراه بود و علی رغم آنکه از خانواده ای متمکن بود و در رفاه رشد کرده بود اما با آن مرحوم به طور کامل همراهی کرد.

❁ پس از پیروزی انقلاب رابطه شما به چه نحوی ادامه پیدا کرد؟

خب ایشان سوابق من را پیش از پیروزی انقلاب به طور کامل می شناختند و با ارائه دیدگاه خودم به ایشان در مورد قرآن و نهج البلاغه، ایشان گفتند که بهترین کسی که می تواند راهنمای تو باشد، آیت الله راستی کاشانی است و من را به ایشان معرفی کردند. یکی از خصوصیات بسیار خوب آقای حائری این بود که علاقه ای به مرید پروری نداشت و با آنکه خودش هم می توانست چنین کاری بکند اما من را به آقای راستی کاشانی معرفی کردند و این صفت برای من بسیار زیبا بود.

پس از پیروزی انقلاب، ایشان به کارهای خودشان در شیراز مشغول بودند و من هم در مازندران، تهران و کمی هم در قم فعالیت داشتم تا اینکه اولین دوره مجلس شورای اسلامی شکل گرفت و من از حوزه نکاء و بهشهر و ایشان از حوزه شیراز وارد مجلس شدیم و این دوباره به هم رسیدن مجددا رابطه ما را رونق بخشید.

یکی از خصوصیات خوب ایشان این بود که از حزب گرایی کورکورانه خودداری می کردند. هر وقت که با هم به اختلاف نظر می رسیدیم - من هم همواره به ایشان انتقاد داشتم - ایشان از من می خواست که موضوع را با آقای راستی کاشانی در میان بگذارم و هر

چه او گفت را عمل کنیم. به خاطر دارم که همان زمان از ایشان پرسیدم چرا امام (ره) به جای آنکه فردی مانند آیت الله خامنه ای را به سمت فرماندهی کل قوا منصوب کند، آقای بنی صدر را منصوب کرد و ایشان پاسخ جالبی دادند. آقای حائری گفتند نظامی های ما به خوی شاهنشاهی عادت کرده اند و در ابتدای کار لازم است تا یک فرد که مانند شاه دارای غرور و تکبر است فرمانده آنان باشد و بعد که اوضاع عادی شد، این کار را به فرد دیگری بسپارد که همین گونه هم شد. آقای حائری همواره در مجلس سعی می کردند علی رغم حمایت از جناح انقلابی، التیام بخش هم باشند و این خصوصیت را در شیراز هم حفظ کردند. اتفاقا یکی از انتقاداتی که مرحوم دکتر نجابت (نماینده دوره اول شیراز) به آقای حائری داشت این بود که آقای حائری با آخوندهای غیر انقلابی مدارا می کنند. به یاد دارم آقای حائری پس از انقلاب همه روحانیون - حتی روحانیونی که قبل از انقلاب طرفدار دربار بودند - را دعوت کرد و از همه آنان دست نوشته ای گرفت که از ولایت فقیه حمایت کردند که آن زمان واقعا اقدام بزرگ و قابل تحسینی بود.

❁ در مسائل اقتصادی چه میزان اختلاف و اشتراک بین نظرات ایشان و آقای راستی کاشانی وجود داشت؟

دهند که وضع معیشتی خوبی هم نداشتند و آنها با تولید هم به خود و هم به اقتصاد کشور کمک کنند.

برای آبرسانی به آن مناطق ایده جالبی داشتند و آب را از مناطق پر آب شیراز (مانند محله سعدی) به این مناطق پمپاژ کردند و بدین ترتیب در جایی که لازم بود ۲۵ کیلومتر لوله گذاری شود، با صد متر یا دویست متر لوله گذاری آبرسانی شد.

من به ایشان گفتم برای اینکه نشان دهید کار شما ارزش اقتصادی دارد یا خیر این طرح را به دو نفر از اساتید دانشگاه که هیچ شناختی از شما ندارند و رشته تخصصی شان هم اقتصاد کشاورزی باشد، ارائه بدهیم تا بر روی آن کار مطالعاتی انجام داده و آن را ارزشگذاری کنند. اتفاقاً دو نفر از اساتید آمدند و بدون هیچ پیش داوری آن را مورد بررسی قرار داده و آن را تایید کردند.

بعد هم به آقای حائری گفتم برای اینکه در این طرح موفق شوید، هیچکدام از نزدیکان و بستگان شما نباید در این زمین‌ها سهمی داشته باشند چرا که اولین سهمگیری آنها مساوی است با از بین رفتن همه طرح که ایشان هم این نکته را جدی گرفتند. با این حال یکی از فرزندان ایشان در یکی از مناطقی که این طرح اجرا نمی شد، باغچه ای را آباد کرد که متأسفانه حرف و حدیث‌هایی را هم به وجود آورد.

✿ این میزان علاقه ایشان به کشاورزی و کار اقتصادی از کجا نشأت می گرفت؟

ایشان پیش از انقلاب و در زمان طلبگی در زمین‌های دکتر ایزدی کارگری می کردند تا خرج خود را از سهم امام جدا کنند و از همان زمان به این کارها علاقه داشتند. ایشان به طور کلی به طبیعت و خلقت خدا علاقه مند بودند. پس این طور که مشخص است به شما علاقه و اعتماد زیادی داشتند!

بله! حتی در سایر امور هم به من مراجعه می کردند. برای مثال زمانی که یکی از فرزندان ایشان (آقا شهاب الدین) که داماد بنده هم هستند، مسئول دفتر ایشان بودند، به قدری برای عدم استفاده از منابع دفتر توسط سایر برادران سخت گیری می کردند که میان آنها اختلاف نظر افتاد. آقای حائری از من خواستند که میان آنها حکمیت کنم.

✿ در رابطه با زمین‌های طرح فلاح بود یا موضوع دیگری بود؟

ایشان به شدت «ضد ربا» بود و معتقد بود که ربا منشأ همه گرفتاری‌های اقتصادی کشور است که البته به نظر من هم درست می گفت. راهکار ایشان برای نظم دهی جدید به اقتصاد توجه به قرض الحسنه بود و بر اساس آیه «لایظلمون و لایظلمون» نباید هیچ کدام از طرف‌ها (وام دهنده و وام گیرنده) مورد ظلم قرار گیرند

آقای حائری برای رهایی از این مسئله، پیشنهاد می دادند که باید پول کاغذی را کنار بگذاریم و پولی را استفاده کنیم که ذاتاً ارزشمند است مانند سکه! سکه بدهیم و سکه بگیریم. من به ایشان می گفتم که شما با این نظر عملاً اجازه پول را پذیرفته اید که این درست نیست بلکه باید سود سرمایه پذیرفته شود تا کار و تولید به راه بیفتد و این اختلاف نظر جدی ما بود. یکی از مشکلاتی که در بحث‌های اقتصادی با ایشان داشتیم این بود که ایشان بیشتر یکطرفه صحبت می کردند و نمی شد به نتیجه رسید. اما در عین حال بخاطر اهتمامی که به معیشت مردم و حلال و حرام خدا داشت، به این شهر و آن شهر می رفت و نظرات خود را مطرح می ساخت.

✿ در مسائل اقتصادی به جز ربا در موضوع دیگری هم نظر داشتند؟

بی نظر نبودند اما بحث ربا، موضوعی محوری در ایجاد اختلاف میان اقتصاد سرمایه داری و اقتصاد اسلامی است و بقیه مباحث از جمله تقسیم ارزش از همین موضوع نشأت می گیرد.

✿ آیا شما از طرح فلاح در فراغت هم اطلاع و نظری داشتید؟

بله! من در روزهای اول تنها کسی بودم که از این طرح اطلاع داشتم. ایشان از این موضوع ناراحت بودند که شهرنشینان صرفاً مصرف کننده، شده اند و همه چیز باید از روستا تامین شود و اعتقاد داشتند که باید این تفکر اصلاح شود. برای همین تصمیم گرفتند زمین‌های اطراف شیراز را در اختیار کارمندانی قرار

آقای حائری یک فرد فکور بود و علی رغم اینکه من با برخی نظرات ایشان مخالف بودم اما از ایشان استفاده می کردم چرا که حرف نو داشت. به آقای راستی کاشانی هم علاقه داشت و هم احترام می گذاشت. آقای راستی کاشانی هم دیدگاه‌های اقتصادی خود - که مهم ترین آن انطباق اقتصاد اسلامی بر شریعت بود- را داشت و اختلاف چندانی بین آقای حائری و آقای راستی کاشانی در مسائل اقتصادی وجود نداشت.

✿ آقای دکتر! اگر موافق باشید به نظرات و دیدگاه‌های اقتصادی آقای حائری پردازیم! اولاً دیدگاه اقتصادی ایشان چه چارچوب‌هایی داشت و ثانیاً این دیدگاه اقتصادی برگرفته از کدام مکاتب اقتصادی بود؟

ایشان به شدت «ضد ربا» بود و معتقد بود که ربا منشأ همه گرفتاری‌های اقتصادی است که درست هم بود. راهکار ایشان برای نظم دهی جدید به اقتصاد توجه به قرض الحسنه بود و بر اساس آیه «لایظلمون و لایظلمون» نباید هیچ کدام از طرف‌ها (وام دهنده و وام گیرنده) مورد ظلم قرار گیرند. بنابراین وقتی کسی ۱۰۰ تومان وام می گیرد و سه سال بعد می خواهد آن را پس دهد، با در نظر گرفتن نرخ تورم ۳۰ درصد، اگر همان صد تومان را برگرداند، به وام دهنده ظلم شده و اگر هم وام دهنده به صورت سالانه ۱۵ درصد سود دریافت کند، به وام گیرنده ظلم می شود، بنابراین باید به یک نرخ تعادلی رسید که هیچ کدام ظلم نشود که من با نظر ایشان مخالف بودم.

✿ دلیل مخالفت شما چه بود؟

من می گفتم این نرخ تورمی که می بینید، واقع نمایی آن کامل نیست یعنی امکان دارد نرخ تورم برای فقرا بیشتر از آن باشد که اعلام می شود و برعکس نرخ تورم برای اغنیا کمتر از نرخ اعلامی باشد، ضمن آنکه سبد کالایی خانوار هم با یکدیگر متفاوت است و نرخ تورم با تغییر سبد کالا تغییر می کند بنابراین نمی توان نرخ تورم را به عنوان معیار قرار داد.

در دین هم وقتی فردی قرض می دهد در عمل از منافع آن صرف نظر کرده و هزینه فرصت آن را به وام گیرنده می بخشد و برای همین هم هست که قرض دادن در اسلام ۱۸ برابر بخشیدن ثواب دارد چرا که عدم نفع برای وام دهنده در قرض الحسنه در هر صورت تثبیت شده است.

نه! در رابطه با زمین‌ها نبود. پسران ایشان به همراه دامادشان یک شرکت اقتصادی تاسیس کردند که این کار فی نفسه اشکالی نداشت اما به اختلاف خوردند. من به شیراز رفتم و با همه طرف‌ها صحبت کردم. حکمیت من این شد که آقا شهاب به لحاظ احتیاطات حق دارد اما در نوع برخورد، ذی حق نبود. به آن بچه‌ها هم گفتم که بخاطر حیثیت آقای حائری از منفعت تجارت صرف نظر کنند که آنها هم حکمیت

❁ دلایل فراز و فرود حمایت‌های ایشان از دولت‌های مختلف چه بود؟

ایشان در این موضوع به طور کامل از رهبری تبعیت می‌کردند که من هم در برخی موارد از ایشان انتقاد می‌کردم و می‌گفتم که باید محدودیت‌های رهبری در انتقاد به دیگران را هم در نظر بگیریم که ما آن محدودیت‌ها را نداریم و می‌توانیم انتقاد کنیم. اما به طور کلی معتقد بودند که هیچ کس را نباید رها کرد و حتی

در ابتدا خوش بین بودند. یکبار هم در جلسه ای که با حضور آقایان حائری و لنکرانی (وزیر اسبق بهداشت) برگزار شد، آقای لنکرانی از آقای احمدی نژاد تعریف کرد اما من بیست دقیقه بدون وقفه از احمدی نژاد و انحرافاتش گفتم که همه سکوت کردند.

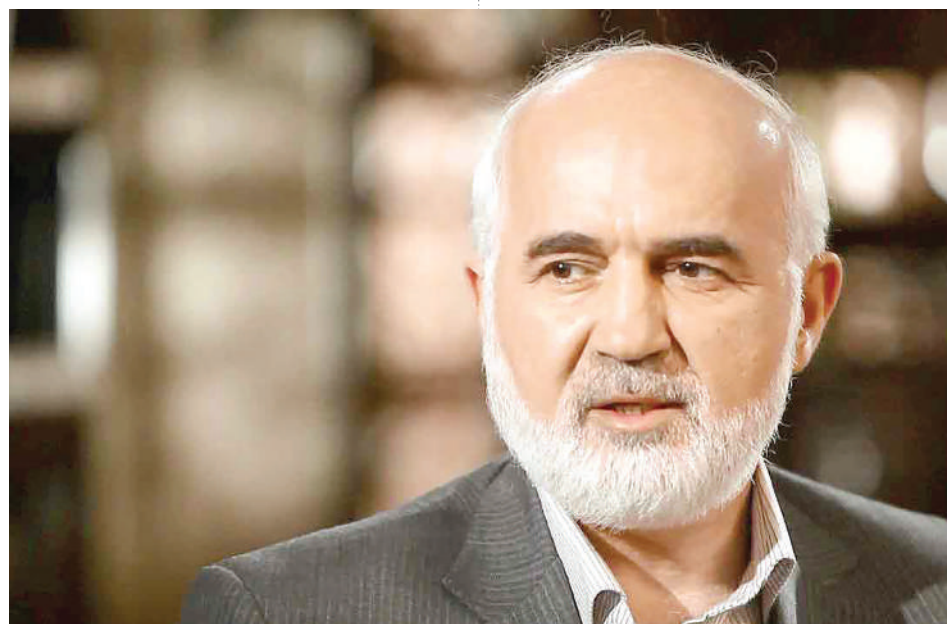
❁ به نظر شما ایشان در علوم انسانی توانستند به هدف خود برسند و حرف جدیدی در این عرصه بزنند؟

به نظرم در فضا سازی بسیار موفق بودند و توانستند جا بیندازند که علوم انسانی اسلامی هم وجود دارد و این در فضایی که افراد مهمی مانند آقای منتظری و آقای هاشمی چنین اعتقادی نداشتند، بسیار مهم بود اما در عین حال در ارائه نظریه جایگزین، موفق نبودند و عمر ایشان به سر آمد.

❁ کمی هم در رابطه با مسائل و روابط خانوادگی شما صحبت کنیم. چه شد که ایشان به خواستگاری دختر شما آمدند و این وصلت سرگرفت؟

یک روز آقای حائری با من تماس گرفتند و گفتند که می‌خواهم از دختر فلانی (که دوست مشترک ما بودند) برای پسر شهاب خواستگاری کنم. من هم که به آن شخص نزدیک تر بودم تماس گرفتم که در نهایت دختر و پسر همدیگر را نپسندیدند.

غروب همان روز آقای حائری که فرد رک و باهوشی بود به من گفت که می‌خواهیم شام به منزل شما بیاییم و منظوری هم داریم! من گفتم چه منظوری؟ آقای حائری گفتند که می‌خواهیم دختر شما زهرا خانم را ببینیم! من گفتم که دختر من سوم راهنمایی است اصلاً سن و سال پذیرش این مسئولیت را ندارد که ایشان گفتند حالا می‌ایم تا ببینیم چه می‌شود. من هم پس از دیدار دختر و پسر، از دخترم پرسیدم که رضایت اولیه به این کار دارد یا خیر که پس از دریافت رضایت ایشان به طور کامل از آقا شهاب تحقیق کردم و از معلمان ایشان تا همدرسی‌های ایشان پرس و جو کردم تا خدایی ناکرده از جمله روحانیونی نباشد که به زن به عنوان یک موجود دسته دوم نگاه می‌کند که در نهایت دریافتیم واقعا از این طیف نیست. ساعت‌های متوالی با خودشان صحبت کردم و در نهایت نظر مثبت را دادم. آنها هم زندگی خودشان را آغاز کردند و خدا رو شکر تا به امروز زندگی خوبی دارند.



من را پذیرفتند و آقای حائری هم روی حرف من حرفی نیاوردند. شاید این چنین آخوندی این روزها کم پیدا شود.

❁ به غیر از مسائل اقتصادی، در موضوعات سیاسی تا چه میزان اشتراک و اختلاف داشتید؟

خب ما در عین حال که علاقه زیادی به هم داشتیم، اختلاف نظرهایی هم داشتیم؛ برای مثال یکبار به منزل ما در تهران آمدند و گفتند: احمد! می‌خواهم از امامت جمعه استعفا بدهم و به علوم انسانی بپردازم. من هم گفتم بسیار خوب است چرا که شما اصلاً امام جمعه خوبی نیستید! آقای حائری با تعجب گفتند: چرا؟ گفتم چون شما نماینده ولی فقیه هستید و باید صدای مردم باشید اما از دولت آقای هاشمی بیش از اندازه حمایت می‌کنید! البته ایشان معتقد بود که نمی‌خواهد از ولی فقیه جلو بیفتد و من هم پاسخ دادم که جامعه به یک پدر نیاز دارد و باقی همه با هم برادر هستند و می‌توانند با هم دعوا کنند و بعد پدر آنها را آرام می‌کند.

در عین حال که علاقه زیادی به هم داشتیم، اختلاف نظرهایی داشتیم؛ یکبار به منزل ما آمدند و گفتند: احمد! می‌خواهم از امامت جمعه استعفا بدهم و به علوم انسانی بپردازم. گفتم بسیار خوب است چرا که شما اصلاً امام جمعه خوبی نیستید! با تعجب گفتند: چرا؟ گفتم چون شما نماینده ولی فقیه هستید و باید صدای مردم باشید اما از دولت آقای هاشمی بیش از اندازه حمایت می‌کنید!

آقای خاتمی را هم رها نکردند. با آقای هاشمی هم پس از حوادث سال ۸۸ ارتباط خود را حفظ کردند. نسبت به آقای احمدی نژاد هم



گفت و گوی «شاهد یاران» با حسین شریعتمداری، فعال سیاسی و رسانه

با هیچکس تعارف نداشت

درآمد

«حسین شریعتمداری» چهره نام آشنای سیاسی و رسانه ای کشور است که هم سرمقاله های او در روزنامه کیهان و هم مناظرات سیاسی که تا به حال داشته است، او را به چهره ای شناخته شده در کشور تبدیل ساخته است. او که به صراحت لهجه و بیان شهرت دارد در این گفت و گو خاطرات خود از آیت الله حائری شیرازی و پندها و اندرزهای آن استاد اخلاق در عرصه مهم رسانه را بیان کرد. اگرچه که آغاز آشنایی این دو از سفر حج سال ۱۳۶۰ بوده است اما ارتباط بین آنها روز به روز تقویت شد و تا پایان حیات ایشان ادامه یافت. شریعتمداری در این گفت و گو به نکاتی جالبی پرداخته است که در ادامه مشروح آن را از نظر می گذرانید.

✿ در ابتدا از آغاز آشنایی خود با مرحوم آیت الله حائری شیرازی بفرمایید.

مرحوم آیت الله حائری شیرازی، شخصیت دینی و سیاسی برجسته ای بودند که نام ایشان در کنار نام سایر بزرگان مطرح بود و از همان انقلاب ایشان را نسبتاً می شناختم. اما اولین برخوردی که با ایشان داشتم در سفر حج بود.

سال ۱۳۶۰ سازمان حج و زیارت از سپاه دعوت کرده بود که چند نفر را به عنوان مهمان اعزام کند که در آن سفر توفیق بود علاوه بر بنده جاویدالآثر حاج احمد متوسلین، شهید حاج ابراهیم همت و چند نفر دیگر از دوستان نیز حضور داشتند. قرار هم بر این بود که با آخرین پرواز برویم و با اولین پرواز به ایران برگردیم و طول سفر ما مجموعاً ۱۷ روز بود. در فرودگاه مهرآباد که بودیم مرحوم آیت الله حائری شیرازی را دیدم و پس از احوالپرسی های متعارف، ایشان برنامه ما را جویا شدند و ما هم توضیح دادیم که سفر بسیار فشرده ای پیش رو داریم و گفتند با ما می آیند.

من در این لحظه به شوخی به ایشان گفتم «إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا» (سوره مبارکه کهف، آیه ۷۵)، { آیا نگفتمت که نمی توانی همپای من صبر کنی؟ } ایشان هم که بسیار حاضر جواب و نکته سنج بودند، پاسخ دادند: «سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا» (الکهف: ۶۹) { به خواست خدا مرا شکیبا خواهی یافت }. که من هم برای اینکه ایشان ناراحت نشود گفتم که قصد جسارت نداشتم و آقای حائری هم دست بر گردن ما انداختند و با مصافحه کار به اتمام رسید و از اینجا به یک کاروان کوچک تبدیل شدیم. شب که به جده رسیدیم و می خواستیم به سمت مکه برویم، حاج آقا پیشنهاد دادند که یک غسل مستحبی انجام دادیم اما مشکل اینجا بود که آن زمان مانند حالا مدینه و مکه امکانات نداشت و فقط یک نفر را دیدیم که کلی آفتابه جلوش است و هر آفتابه آب را یک ریال می فروشد. حاج آقا گفتند که از همین فرد آب می خریم و با آن غسل می کنیم. ما گفتیم که حاج آقا فرضاً آب را هم از این فرد خریدیم بعدش کجا غسل کنیم؟!

ایشان که خیلی اهل ابتکار عمل بودند، پیشنهاد دادند که احرام ها را در بیاریم و چهار نفر مانند ۴ ستون بایستیم و با همان پارچه های احرام دیوار درست کنیم تا یک نفر بتواند غسل کند و خود حاج آقا هم به همان شکل غسل کردند.

✿ یعنی در این حد هم در آنجا امکانات نبود؟

بله! عربستان سال ۱۳۶۰ را می گویم. بس که ما گفتیم آنها لیاقت ندارند، دست به کار شدند و این امکاناتی هم که می بینید امروز فراهم کرده اند، از

این جهت است که موقعیت خود را در خطر دیدند.

✿ آن زمان با ورود کتاب هایی چون مفاتیح مشکل داشتند؟

مشکل داشتند اما از آنجایی که امکانات بازرسی آنها در آن زمان بسیار ابتدایی بود می توانستیم آن را رد کنیم. اتفاقاً زمانی که به فرودگاه جده رسیدیم حاج آقا و سایر دوستان مفاتیح به همراه نداشتند و فقط من آورده بودم.

میزی بود که باید ساک ها را روی آن می گذاشتیم و مامور سعودی آنها را بازرسی می کرد و بعد از بازرسی روی کیف را با یک مداد گچی ضربدر می زدند که به معنای مجوز عبور بود. مفاتیح من را افسر سعودی دید و اجازه نداد آن را ببریم. پیش همراهان دیگر، کتاب هایی بود که نگران بودیم سعودی ها در بازرسی آنها را هم پیدا کنند. در اینجا ابتکار حاج احمد متوسلین جواب داد. حاج احمد به ما گفت که افسران سعودی را سرگرم کنیم و بعد خودش آن مداد گچی را گرفت و روی کیف همراهان و از جمله کیف حاج آقا ضربدر زد تا بدون بازرسی رد شود البته در کیف حاج آقا چیز خاصی نبود.

بعد از این بود که سفر ۱۷ روزه ما به طور رسمی آغاز شد و حضور حاج آقا هم برای ما بسیار مغتنم بود بخصوص که ما به همراه خود روحانی نداشتیم.

✿ آن سال برنامه برائت از مشرکین آغاز شده بود؟

بله! اتفاقاً در آن سال ها خیلی هم با عظمت برگزار می شد.

✿ حضور مرحوم حاج آقای حائری در آن برنامه به چه ترتیبی بود؟

یک بار به من گفتند فلانی هر وقت خواستی یک کار ناپسند و یا یک صفت ناپسند را به یک جریان سیاسی نسبت بدهی قبل آن یک «برخی» قرار بده! من عرض کردم: چرا؟ ایشان فرمودند که این کار برای آخرت تو خوب است! بالاخره معلوم نیست که همه افراد آن جریان با این عمل ناپسند موافق باشند پس نباید آن را به همه تسری داد و باید احتیاط کرد.

حاج آقا علی رغم اینکه خیلی آزاد نبودند در مراسمات حضور خوبی داشتند.

✿ چرا در آنجا سرشان شلوع بود؟

زمانی که ما وارد بعثه شدیم خیلی کاری نداشتیم و پس از یکسری تشریفات کوتاه وقت مان آزاد شد اما حاج آقا هم به دلیل مسئولیتی که داشتند و هم به دلیل روحانی بودن مراجعات زیادی داشتند. هم مردم کشور خودمان به ایشان مراجعه می کردند و هم از سایر ملیت ها خدمت ایشان می رسیدند و نکات و سوالاتی را مطرح می ساختند و این بود که در آنجا بسیار مشغله داشتند.

برای روز برائت که روز ششم ذی الحجه است، همه ما و حاج آقا حضور داشتیم. در آنجا یک دیواره از سربازان سعودی در دو طرف خیابان درست کرده بودند که اطراف آن تظاهرات انجام می شد (شبیه به راهپیمایی های خودمان در خیابان) و بر سر سربازان سعودی هم یک کلاه کاسکت سفید قرار داشت. یکسری برچست عکس امام خمینی (ره) همراه ما بود که روی شیشه یا سطوح دیگر می چسبید. در آنجا حاج همت و حاج احمد فرصت را مناسب دیدند و آن برچسب ها را پشت کلاه سربازان چسبانند. اتفاقاً آن برچسب ها هم قرمز بود و با کلاه سفید سربازان بسیار ترکیب زیبایی از آب درآمد که بعداً فرمانده سربازان متوجه برچسب ها شد و آنها را درآورد.

✿ حتماً طی روزهای بعد اتفاقات جالب تری هم باید افتاده باشد!

بله! همین طور است. از جمله اتفاقات جالب در جریان آن چند روز ماجرای رفتن ما به غار حرا بود. آن زمان حاج احمد ترکش یک گلوله نزدیک مچ پایش بود اما با این وجود خیلی سریع به همراه حاج همت وسایل خود را بالا بردند و بعد آمدند و وسایل من و حاج آقا را بردند.

آخرین ماجرای ما هم به مدینه و مسجدالنبی مربوط می شود؛ آن زمان هنوز بسیاری از ابنیه مانند کوچه بنی هاشم و... دست نخورده بود و علاوه بر این ممنوعیت های ورود به بقیع هم وجود نداشت.

ما شب در مسجدالنبی بودیم که تصمیم گرفتیم به بقیع برویم. حاج آقا مشغول عبادت بودند که گفتند من هم می آیم. به بقیع که رفتیم حاج احمد پیشنهاد داد که مجدداً به حرم حضرت رسول بازگردیم. ما هم اینقدر وقت مان کم بود که می خواستیم همه جا را ببینیم. در اینجا مردد شدیم که به حاج آقا بگوییم می خواهیم برگردیم یا نه که بالاخره هم به ایشان گفتیم و گفتند که همراه شما می آیم.

به مسجد النبی که بازگشتیم حاج آقا غرق در دعا بودند و چشمان ایشان هم تر شده بود که باز تصمیم

یک لویی جرگه مانند افغانستان را داد که من گفتم سی سال قبل در این کشور انقلاب رخ داده است و دیگر نیازی به این قبیل راهکارها نیست بلکه باید بر اساس قانون مسائل را پیش ببریم. حاج آقا مدتی بعد از این مناظره تلویزیونی من را دیدند و ضمن تحسین محتوای ارائه شده، به من گفتند وقتی در حال دفاع از یک نظام الهی هستی، آن حرف‌ها را خودت نمی‌زنی بلکه به تو عنایت می‌شود پس خیال نکن که کار توست تا دچار غرور نشوی!

❁ توصیه دیگری هم در کارهای رسانه ای و سیاسی به شما داشتند؟

بله! اتفاقاً یکی از آنها برای من خیلی هم درس آموز بود؛ یک بار جلسه ای با حضور فرماندهان ناجا برگزار شد که هم بنده و هم حاج آقا در جمع بودیم. بعد از حال و احوال ابتدایی به من گفتند که فلانی هر وقت خواستی یک کار ناپسند و یا یک صفت ناپسند را به یک جریان سیاسی نسبت دهی قبل آن یک «برخی» قرار بده!

من عرض کردم: چرا؟ ایشان هم فرمودند که این کار برای آخرت تو خوب است! بالاخره معلوم نیست که همه افراد آن جریان با این عمل ناپسند موافق باشند پس نباید آن را به همه تسری داد و باید احتیاط کرد. گاهی اوقات هم که حاج آقا از شیراز و یا قم به تهران می‌آمدند، تماس می‌گرفتند و ناهاری پیش ما می‌آمدند، تاکید هم داشتند که هیچ تشریفات خاصی تدارک نبینیم. معمولاً در این جلسات که دوستان دیگر ما هم حضور داشتند و یکی دو ساعتی طول می‌کشید، توصیه‌های بسیار خوبی می‌کردند که برای همه مفید بود. تاکید ایشان این بود که برای هر آنچه که می‌نویسیم در سرای آخرت پاسخ داشته باشیم و از این جهت مراقبت زیادی به خرج دهیم.

❁ نکته ای که در این جا وجود دارد این است که مرحوم آیت الله حائری شیرازی در بین رجال سیاسی به عنوان یک شخصیت وحدت آفرین شناخته می‌شدند. با در نظر گرفتن این ویژگی مهم نوع عملکرد ایشان در مواقعی که گلوگاه به حساب می‌آمد و اصل نظام در خطر بود چه عکس‌العملی نشان می‌دادند؟

ایشان در این مواقع (مانند فتنه ۸۸) ضمن اینکه سعی داشتند افراد را دعوت به وحدت و همگرایی کنند اما از گوشزد نمودن اشتباهات آنها به خودشان امتناعی نداشتند. مضاف بر اینکه زمانی که پای اصل نظام در میان بود با هیچکس تعارف نداشت اما آنجایی که صرفاً پای سلیقه‌های سیاسی در میان بود خیلی حساس نبودند.



نیست و باید نسبت به آن پاسخگو باشیم. ایشان تاکید زیادی بر ولایت فقیه داشتند و تاکید می‌کردند که همه زیر چتر آن قرار بگیرند. البته ایشان همیشه به من لطف داشتند و با دیدن من نکات و مسائلی را به من می‌گفتند. برای مثال من در سال ۸۸ و پس از فتنه با یکی از سیاستمداران مناظره ای داشتم که در آن مناظره مدعی شدم حداقل ۱۰ میلیون تقلب شده است چرا که عده ای به مردم گفتند که سکه طلا دارند اما در واقع سکه آنها طلا نبود و مردم را فریب داده اند. علاوه بر این طرف مناظره پیشنهاد ایجاد

گرفتیم به بقیع برویم. این بار که به آقای حائری گفتم می‌خواهیم به بقیع برویم دیگر قبول نکردند و من هم در آنجا به شوخی گفتم که دیدید: «إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا». حاج آقا هم لبخندی زدند و ما هم رفتیم.

دیگر بعد از این ماجرا از آنجایی که قرار بود با اولین پرواز برگردیم، ما از هم جدا شدیم و فقط حاج آقا گفتند که مفاتیح را همانجا بگذاریم تا در مدینه بماند و افراد دیگر هم از آن استفاده کنند.

❁ بعد از حج سال ۶۰ رابطه شما چگونه ادامه پیدا کرد؟

ما ارادت زیادی به حاج آقا داشتیم و هر چند وقت یک بار حاج آقا را به مناسبت‌های مختلف می‌دیدیم. برای نمونه حاج آقا به صورت سالیانه و یا شش ماه یک بار همه مسئولین شیرازی (حتی آنهایی که قبلاً مسئولیتی داشتند و یا شیرازی‌هایی که در سایر شهرها مسئولیت داشتند و حتی از همه گرایش‌های سیاسی) را دعوت می‌کردند و یک برنامه فرهنگی می‌گرفتند. یک بار هم از بنده به عنوان سخنران در این جلسه دعوت کردند که جلسه واقعاً خوبی هم بود.

❁ حاج آقا هم در آن جلسه صحبت کردند؟

ایشان کلیات را مطرح کردند و گفتند که این نظام یک نظام الهی است که به امانت در دست ما قرار دارد و هر کدام باید هر چه در توان داریم برای حفظ آن به کار ببریم. هر کجا اختلافی موجب تضعیف نظام شود، بدانیم که آن مورد رضایت حق تعالی

آیت الله حائری می‌گفتند این نظام یک نظام الهی است که به امانت در دست ما قرار دارد و هر کدام باید هر چه در توان داریم برای حفظ آن به کار ببریم. هر کجا اختلافی موجب تضعیف نظام شود، بدانیم که آن مورد رضایت حق تعالی نیست و باید نسبت به آن پاسخگو باشیم. ایشان تاکید زیادی بر ولایت فقیه داشتند و توصیه می‌کردند که همه زیر چتر آن قرار بگیرند



خانم دکتر شجاع نوری عضو هیئت علمی دانشگاه الزهرا (س) تشریح کرد

ناگفته‌هایی از دیدگاه‌های فرهنگی

درآمد

شاید نگاه بسیاری از افراد جامعه به شخصیت‌های مهم، بیشتر از آنکه حاصل ارتباط با آنها باشد متأثر از برداشت‌هایی است که چندان با واقعیت سازگار نیست. از جمله این موارد به دیدگاه‌های فرهنگی آیت‌الله حائری - خصوصاً در رابطه با حجاب - مربوط می‌شود که سرکار خانم دکتر شجاع نوری، خواهرزاده ایشان در این گفت‌وگو پیرامون آن گفته‌است. خانم دکتر شجاع نوری که کارشناسی ارشد ریاضی خود را در سال‌های پیش از پیروزی انقلاب اسلامی از آمریکا دریافت کرده و در سال ۱۳۷۵ نیز جهت تکمیل دروس علوم انسانی عازم انگلیس شد در نهایت مدرک دکتری خود در رشته روانشناسی تربیتی را در ایران دریافت کرد و پس از آن مسئولیت‌هایی مانند معاون دانشجویی دانشگاه الزهرا (به مدت ۱۴ سال) معاون پژوهشی پژوهشکده زنان و ریاست پژوهشکده زنان را تجربه کرده است. مشروح این گفت‌وگو را با «شاهد یاران» در ادامه می‌خوانید.



❁ در ابتدا به واسطه پیوند خویشاوندی که بین شما و مرحوم آیت الله حائری شیرازی بوده است کمی از روابط خود با آن مرحوم و بهره‌های تربیتی و عاطفی که از ایشان بردید، بگویید.

شاید بتوانم بگویم نقشی که دایی جان ما در تربیت من داشتند از نقش پدر و مادر من در این موضوع بیشتر بود. هر خاطره‌ای که از تربیت خودم در دوران کودکی دارم به ایشان مربوط می‌شود و از این جهت بسیار مدیون هستم. از دوران پیش از دبستان تا دبیرستان و دیگر همه سرشار از روش‌های تربیتی ایشان بود که یکی از آنها به تذکرات غیر مستقیم مربوط می‌شد. مثلاً در موضوعاتی مانند حجاب و نماز و آموزش آنها به بچه‌ها از روش‌های غیر مستقیم استفاده می‌کردند و همین موجب می‌شد تا اثر بسیار خوبی روی ما داشته باشند.

❁ شاهد مثال‌هایی هم در ذهن تان هست؟

برای مثال یک بار در دوران پیش از دبستان، با خمیر بازی یک مجسمه درست کردم و به هر کسی که آن را نشان دادم من را تشویق کردند اما وقتی آن را به دایی نشان دادم - الان دقیقاً تصویر ایشان در آن لحظه در ذهنم هست - بدون آنکه ناراحت و یا خوشحال شوند، به من گفتند همانطور که آن را درست کردی، آن را خراب کن. شاید آن زمان درک خوبی از آن اقدام نداشتم اما بعدها متوجه نگاه تربیتی ایشان شدم که با این کار عدم وابستگی به دنیا را در همان زمان به من یاد دادند.

همچنین در مورد حجاب من، خیلی جالب عمل کردند. خب خانواده پدری من به لحاظ پابندی به برخی از مسائل دینی با خانواده مادری من متفاوت بودند. من در آن دوران اطلاعات کافی نداشتم و فکر می‌کردم معلم به دانش آموز خود محرم است. ایشان در آن زمان برای تفهیم موضوع حجاب تنها یک سوال از من پرسیدند و آن هم اینکه معلم تو مرد است و آیا روسری می‌گذاری یا نه؟ که من با شنیدن همین سوال ذهنم مشکوک شد و متوجه موضوع حجاب شدم. در زمان ورود به دانشگاه در ابتدا با چادر به دانشگاه رفتم اما دیدم با آن وضعیت فرهنگی نمی‌شود و به اتفاق چند تن از دوستانم مانتو و شلوار دوختم که هم حجاب خود را حفظ کنیم و هم دست و پاگیر نباشد. برای اولین بار مانتو را نزد ایشان پوشیدم که حجاب مانتو را هم تأیید کردند و آن زمان ما فقط ۴ نفر در دانشگاه شیراز بودیم که حجاب داشتیم. همچنین زمانی که من وارد دانشگاه شیراز شدم با اعزام ایشان به خدمت سربازی مصادف شد اما من تصمیم داشتم برای ادامه تحصیلات به خارج بروم. من آنقدر به دایی خود وابسته بودم که می‌خواستم با رفتن ایشان به سربازی، از دانشگاه بیرون بیایم.

وقتی پیش ایشان رفتم تا در مورد خارج رفتن خودم ازشان اجازه بگیرم هیچ مخالفتی نکردند، حتی برایم از دیوان حافظ تفال زدند که بسیار خوب آمد. جالب اینکه دایی دیگر ما - آقا صدرالدین - هم همین نظر را داشتند و در آن شرایط فرهنگی که هر دو دایی من روحانی بودند واقعا این نظرشان برایم جالب بود. به خاطر دارم دایی بزرگم به من ذبیح شرعی مرغ را یاد داد که اگر آنجا به مشکلی برخوردیم خودم مرغ را قربانی کنم.

زمانی که در انگلستان بودم از حجاب مانتو، شلوار و مقنعه استفاده می‌کردم اما آنها لباس‌هایی داشتند که البته مناسب بود؛ دامن‌های پلیسه دار بلند و کاورهای بلندی که روی آن را می‌پوشاند. یک بار که ایشان می‌خواستند به انگلستان بیایند من این لباس را تهیه کردم و روسری را به صورت مقنعه درآوردم. وقتی به ایشان موضوع را توضیح دادم و گفتم که اینگونه باید حجاب کنم ایشان گفتند اشکالی ندارد و این

در موضوع امر به معروف و نهی از منکر معتقد بودند که یک موضوع باید معروف باشد تا به آن امر و یا منکر باشد تا از آن نهی کرد. متأسفانه بحث حجاب هم به دلایل مختلفی امروز برای جامعه ما خوب جا نیفتاده است و ابتدا باید آن را به یک معروف در بیاوریم و بعد از آن امر به حجاب کنیم

هم حجاب است. می‌خواهم بگویم که در این طور مسائل بسیار باز فکر می‌کردند و همیشه هم توصیه داشتند که حجاب ما شیک باشد.

بعد از این ماجرا برخورد دانشجویان در دانشگاه با من تغییر کرد و برخی از آنها که در ابتدا به من کنایه می‌زدند که تو هم مانند خیلی‌ها بعد از مدتی در اینجا عوض می‌شوی و حجابت را از دست می‌دهی، با دیدن شکل جدید حجاب من گفتند که دیدی حق با ما بود! اما من توضیح دادم که این حجاب مورد تأیید اسلام است و آنها از آن به بعد ارتباط خیلی بهتری با من برقرار کردند و اصلاً نظرشان در رابطه با اسلام تغییر کرد.

همچنین در موضوع امر به معروف و نهی از منکر معتقد بودند که یک موضوع باید معروف باشد تا به آن امر و یا منکر باشد تا از آن نهی کرد. متأسفانه بحث حجاب هم به دلایل مختلفی امروز برای جامعه ما خوب جا نیفتاده است و ابتدا باید آن را به یک معروف در بیاوریم و بعد از آن امر به حجاب کنیم. نکته دیگری که در مورد روش تربیتی ایشان وجود دارد به نگاه آیت الله حائری به زنان برمی‌گردد؛ ایشان بسیار نسبت به شخصیت زنان احترام قائل بودند و همه افراد خانواده مادری ما - از پدر بزرگ تا دایی‌ها که روحانی بودند - برای زنان خیلی احترام قائل بودند. ایشان دست خانم خود را می‌بوسیدند و برای مادر من به عنوان خواهرشان بسیار احترام می‌گذاشتند. در یک کلام باید بگویم که زنان در خانواده ما پادشاهی می‌کردند و اصلاً اینطور نبود که مثلاً بگویند زن‌ها ورزش نکنند بلکه معتقد به حضور اجتماعی زنان بودند.

خب این دیدگاه آقای حائری با برخی اتفاقات این روزها تطابق ندارد و برای مثال در حرم

حدی می رسید که دندان‌های خودم را به روی هم فشار می دادم.

زمانی که موضوع را با ایشان در میان گذاشتم به من گفتند که زمانه، زمانه سختی است باید تحمل کنی اما اگر هم به تو ظلم کردند، تو به کسی ظلم نکن و صبر داشته باش.

❁ با توجه به اینکه شما در مقاطع مختلفی در کنار آیت الله حائری شیرازی حضور داشتید، به نظر مهم ترین علل موفقیت ایشان در عرصه‌های اجتماعی چه بود؟

به نظرم یکی از دلایل موفقیت ایشان، این بود که همیشه به موضوعات فکر می کردند و بسیار فرد فکوری بودند. هیچ چیزی نمی توانست جلوی فکر کردن و اندیشیدن ایشان را بگیرد. علاوه بر این توکل ایشان به خدا و صبر ایشان موجب شده بود که بسیار موفق بشوند. صبر و توکل ایشان به حدی بود که مامور شکنجه گر در ساواک هم متحول شد و وقتی در میانه شکنجه شنید که آقای حائری تنها به یک جمله اکتفا کرد و گفت: «خدا یا تو شاهد باش» آن شخص متأثر شد و بعدها هم همان شخص هر وقت مشکلی برای آقای حائری پیش می آمد، به دایی ما کمک می کرد.

من ۹ سالم بود که برای اولین بار دایی ما را به زندان بردند و مکرر این اتفاق می افتاد. از نزدیک می دیدم مادر بزرگ ما که وابستگی زیادی به ایشان داشتند چه عذابی می کشیدند و به دلیل رنج دوری از دایی دچار عارضه آسم شده و ۱۷ سال با آن درگیر بودند. اما به نظرم اوج صبر ایشان در همان ماجرای معروف نماز جمعه و حمله به ایشان نشان داده شد که عکس العمل شان فوق العاده زیاد بود و طوری با هتاکان برخورد کردند که گویی اصلاً هیچ اتفاقی نیفتاده است.

صبر ایشان هم تنها به موضوعات اجتماعی مربوط نبود و در خانواده هم آن را نشان دادند تا جایی که همسر ایشان علی رغم اینکه از یک خانواده معروف بودند - پدرشان مرجع تقلید بود و در بستگانشان در دوران قبل از انقلاب نماینده مجلس حضور داشت - به طور کامل خود را با شرایط جدید تطبیق داد. آنها از یک زندگی خوب در شیراز ناگهان به یک خانه کوچک در شیراز رفتند و وضع زندگی شان چنان شد که می گفتند در زمستان برای گرم کردن خودشان دور پیلوت آبگرمکن در زیر زمین جمع می شدند! ما حتی این مشکلات را در آن زمان خبر نداشتیم بلکه بعداً شنیدیم که این هم نشانه صبر زیاد این دو نفر بود.

همسر ایشان در ده سال آخر عمرشان به دلیل ابتلا به بیماری دیابت کاملاً در بستر بودند و نگهداری از ایشان هم طبیعتاً بسیار سخت شده بود. وضع ایشان به حدی رسیده بود که تنها برای غذا خوردن از جای



■ عیادت آیت الله حائری از بسیجی مصروب شده در موضوع امر به معروف به نهی از منکر

ما هم به ایشان علاقه مند بودند. احساس می کنم که مادر ما ایشان را مانند پسر خود می دید و رابطه متفاوتی میان آنها برقرار بود و از وقتی که رفتند مشکلی به تن دارند.

❁ زمانی که شما برای تدریس وارد دانشگاه شدید، چه توصیه‌هایی به شما در رابطه با نوع تدریس و یا ارتباط با دانشجویان داشتند؟

به صورت مستقیم پیش نیامده بود که چیزی بگویند و یا من سوالی پرسیده باشم اما در یکی از مقاطع فشار یکی از شکل‌های دانشجویی روی من زیاد شد و گاهی اوقات شدت این فشارهای روانی به

حضرت معصومه (س) بدترین ساعت ممکن را (از ساعت یک تا چهار) برای زیارت اختصاصی قبور علما به خانم‌ها اختصاص داده اند. همچنین در جمکران با وجود حضور گسترده بانوان، امکانات خوبی به آنها اختصاص نمی دهند که این هم مناسب نیست و باید اصلاح شود.

روش ایشان در تربیت فرزندان خودش هم برای من درس آموز بود. برای مثال یک بار به همراه پسرشان که حدود دو سال و نیم سن داشت، نشسته بودند و بهش اجازه داده بود که اگر حرفی می زند از خودش دفاع کند و هم اینکه مقابله به مثل کند.

همچنین ایشان در تربیت افراد پایبندی زیادی به روایت پیامبر اسلام داشتند که سن تربیت را به سه ۷ سال تقسیم کرده بودند و در هر کدام از دوره‌ها ویژگی خاص خود را در نظر می گرفتند که همین موضوع موجب شد بتوانند در تربیت اطرافیان - چه فرزندان و چه دیگر منسوبان - موفق باشند و به هدف خود برسند.

❁ خانم دکتر! کمی هم از روابط مادر خودتان با مرحوم آیت الله حائری بگویید.

رابطه آنها بسیار نزدیک بود و دایی ما به منزل ما زیاد می آمد. پدر من هم از آنجایی که پزشک بود بسیاری از مجلات علمی را در منزل داشت و آنها را جلد می کرد و علاوه بر این تعداد قابل توجهی مجله قدیمی داشتند که دایی جان برای مطالعه آن مجلات بسیاری از اوقات را در خانه ما می گذراندند و پدر

به نظرم یکی از دلایل موفقیت ایشان، این بود که فرد فکوری بودند. هیچ چیزی نمی توانست جلوی فکر کردن و اندیشیدن ایشان را بگیرد. علاوه بر این توکل ایشان به خدا و صبرشان در مقابل مشکلات و ناملایمات موجب برطرف شدن آن ها می شد. صبر و توکل ایشان به حدی بود که حتی مامور شکنجه گرش در ساواک متحول شد

می خواست که یکسری موارد در رابطه با این موضوع را بنویسد و یا ضبط کند. البته در حال حاضر گروهی در حال تدوین دیدگاه‌های ایشان هستند و در تلاش هستیم تا هر چه زودتر به نتیجه برسیم.

اما مسئله اصلی ایشان همان موضوع ربا بود و می گفتند که بانک‌های ما مشکل دارند و پول و اعتبار آن این مشکلات را به وجود آورده است. این جمله معروف ایشان بود که همه ما «در حال خوردن ربا» هستیم و حتی اگر مستقیم این کار را انجام نمی دهیم اما بانک‌ها این کار را با ما می کنند.

فکر می کنم طرح فلاحی در فراغت ایشان هم جهت مقابله عملی با این موضوع بود تا به نوعی اصالت به کار بازگردد!

بله! و چقدر هم این طرح موثر واقع شد. حداقل باید بررسی کنند و ببیند که چرا استان‌هایی مانند اصفهان و خوزستان که دارای باغ هستند دچار آلودگی شدند اما شیراز با آن خشکی هوا نشد. ایشان از حوالی سعدیه تا سی کیلومتری شیراز یک کمر بند سبز ایجاد کردند و با این کار منشأ خیر شدند.

یکی از کارهایی که در آنجا انجام شد، این بود که باغچه‌هایی را برای احیا به یک مهندس کشاورزی می دادند که او هم باید یک نفر با مدرک دیپلم را به کار می گرفت و بعد از یک سال زمین‌هایی با درخت‌های یک ساله را با شرایط مناسب به کارمندان می دادند و یک بار که خودم با مهندسان کشاورزی دانشگاه شیراز- که اتفاقاً مهندس زن بود- در این رابطه مصاحبه می کردم، بسیار از این موضوع راضی بودند.

ایشان در ذهن شان فکر می کردند که اگر به هر کدام از فرزندان خود ۵۰۰ متر از آن زمین‌ها بدهند خوب است. در همان لحظه یک نفر آمد و گفت: «برخی بیرون فکر می کنند که شما این زمین‌ها را برای خودتان آباد می کنید که من جواب دادم اینطور نیست» همین نقل قول کوچک باعث شد که ایشان حتی فکر کردن به این موضوع را از ذهن شان خارج کنند. متأسفانه در شیراز به نادرست جو بدی علیه ایشان در این رابطه به وجود آمد و حتی وقتی خودم برای فروختن یکی از زمین‌های خانوادگی خودم به شیراز رفتم، خیلی از املاک‌ها هنگام نشان دادن نقشه شیراز، قسمت‌هایی را به من نشان می دادند و می گفتند اینها زمین‌های حائری است! متأسفانه خیلی‌ها در شیراز قدر ایشان را ندانستند.

ایشان با وجود این حجم از شایعات هرگز به خودشان سستی راه نمی دادند و با کمال تواضع با هر دعوتی در آن جمع حاضر می شدند و به هر گوشه از ایران ولو به دعوت یک نفر عادی و حتی به دعوت زنان می رفتند. این موضوع به جایی رسیده بود که حتی محافظان ایشان هم خسته شدند و اعتراض کردند.



■ آیت الله حائری در معیت رهبر معظم انقلاب در مقبره حافظ - شیراز

یکی دیگر از مواردی که به نظر می رسد با توجه به رشته دانشگاهی شما باید اطلاعات خوبی از آن داشته باشید، نوع ورود ایشان به مباحث علوم انسانی بود و دغدغه‌هایی که در این حوزه داشتند! به غیر از موضوع ربا- که در کانون توجهات ایشان بود- در رابطه با موضوعات دیگر علوم انسانی اسلامی نیز ورود داشتند؟

در رابطه این موضوع خیلی صحبت داشتند و گاهی اوقات پیش می آمد شخصی که دیدگاه‌های ایشان را ثبت و ضبط می کرد، صدا می کرد و از او

خود بلند می شدند و پرستار داشتند. بعد از پنج سال که از بستری بودن ایشان گذشت، فرزندان مطرح کردند که می دانیم شما بسیار سختی می کشید پس بیابید و ازدواج کنید. دایی ما از شنیدن این حرف بسیار ناراحت شدند و با پرخاش جواب دادند که چرا این حرف را می زنید؟! این شخص مادر شماس و من باید از او مراقبت کنم. دایی ما در قبال مشکلاتی که همسرشان کشیدند، بسیار وفادار بودند. حدود یک سال قبل از فوت همسرشان هم خواب دیده بودند که در آن دنیا خواسته بودند به جای حورالعین همان همسر را بدهند که این نشانه ای دیگر از وفاداری قبلی شان بود. بعد از فوت همسرشان هم که قبول کردند ازدواج کنند، با خواهر خانم شان ازدواج کردند.

در خانواده برای اطرافیان واقعا سنگ صبور بودند و هر کس هر مشکلی داشت با ایشان مطرح می کرد. هیچ وقت در اوج دردها حتی ناله ای از ایشان نشنیدیم. به خاطر دارم که به دلیل سرطان یک عمل بر روی ایشان انجام دادند و خود پزشکان می گفتند که این عمل فوق العاده دردناک است اما ما هیچ اثری از درد در ایشان نمی دیدیم. دیگر این اواخر که حتی رگ‌هایشان خشک شده بود و رگ گیری جواب نمی داد گاهی اوقات اخم می کردند که می فهمیدم خیلی درد دارند. آن زمان که برخی از فرزندان شان در مورد جو موجود در شیراز با ایشان درد دل می کردند، من از تغییر رنگ چهره شان می فهمیدم که ناراحت می شوند در واقع هیچ گاه در بروز ناراحتی فراتر از این نرفتند.

در خانواده واقعا سنگ صبور بودند و هر کس هر مشکلی داشت با ایشان مطرح می کرد. هیچ وقت در اوج دردها حتی ناله ای از ایشان نشنیدیم. به خاطر دارم که به دلیل سرطان یک عمل بر روی ایشان انجام دادند و خود پزشکان می گفتند که این عمل فوق العاده دردناک است اما ما هیچ اثری از درد در ایشان نمی دیدیم.



گفت و گوی «شاهد یاران» با سردار حسین نجات از فرماندهان ارشد سپاه پاسداران انقلاب اسلامی

از خط و نشان برای **حجتیه** تا مخالفت با احزاب

درآمد

بسیاری شاید سردار حسین نجات را به عنوان یک چهره امنیتی بشناسند اما کمی جستجو در سوابق سردار نشان می دهد که او نه تنها فراز و فرودهای سیاسی دهه های ۵۰ و ۶۰ را از نزدیک درک کرده است بلکه در دل آن اتفاقات هم بوده و تحلیل خوبی از آن ها ارائه می دهد. آشنایی سردار با مرحوم آیت الله حائری به سال ۱۳۵۱ و کلاس های مسجد شمشیرگرها باز می گردد که در آن زمان علاقمند به مرحوم آیت الله حائری می شود و پس از یک دوره جدایی (به دلیل پذیرش در یکی از دانشگاه های تهران) از سال ۱۳۵۴ تا پایان عمر آقای حائری، رابطه خوبی با ایشان داشته است. سردار نجات در این گفت و گو از مرحوم آیت الله حائری بی پرده سخن گفته و پیرامون مسائل مهمی چون نگاه ایشان به تشکل و مخالفت اش با حزب جمهوری اسلامی، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، مقابله با جریان های التقاطی در سال های قبل و پس از انقلاب اسلامی، دلیل عذرخواهی آیت الله حائری از آقای خاتمی، ریشه مخالفت ها با ایشان در شیراز و... مطالبی را به میان آورده است که مشروح آن را در ادامه می خوانید.

✿ جنابعالی از کسانی بودین که از دوران جوانی پای جلسات مرحوم آیت الله حائری شرکت می کردید، آیا با توجه به آشنایی قبلی به جلسات ایشان در مسجد شمشیرگرا می رفتید؟

خیر! من به واسطه یکی از دوستانم در آن جلسات شرکت می کردم. از یک طرف توفیق نداشتم که نماز ایشان را بروم از طرف دیگر هر کسی را به آن جلسات راه نمی دادند و افراد انتخاب می شدند. تا آنجا که به ذهن دارم، محتوای جلسات هم اخلاقی بود و در آنجایی که به ظلم و دیکتاتوری می رسیدند، به رژیم اشاره های مستقیم و غیرمستقیم می کردند. نکته دیگری که در آن جلسات مطرح می شد خاطرات ایشان از زندان بود که گاهی از آن ایام نکاتی را بر زبان می آوردند.

✿ چه عواملی موجب شد که جلسات مرحوم آقای حائری در فضای آن روزهای شیراز در بین جوانان با استقبال روبرو شود؟

مرحوم آقای حائری خصوصیات مختلفی داشتند که در نهایت به استقبال جوانان از ایشان ختم می شود یکی از آنها «حر بودن» آقای حائری و مقابله ایشان با جریان های انحرافی بود. به یاد دارم که همان موقع و در سال های پیش از پیروزی انقلاب، انجمن حجّیه برای ورود افراد به انجمن شرط کرده بود که نباید اعضا به مسائل سیاسی ورود کنند.

ایشان با شنیدن این موضوع، بزرگ انجمن حجّیه (آقای مجدّی) را خواستند و به او گفتند که یا این شرط را برای ورود افراد برمی دارد یا اینکه به همه جوانان توصیه می کند که از ورود به انجمن حجّیه خودداری کنند! که آقای مجدّی هم در نهایت آن شرط را برداشتند. جسارت ایشان در این رابطه واقعا تحسین برانگیز بود و از آنجایی که انجمن حجّیه در آن زمان به عنوان یک تشکیلات مذهبی شناخته می شد، چنین برخوردی با آنها کار آسانی نبود.

✿ ارتباط شما در زمان دانشجویی با مرحوم آقای حائری به چه ترتیبی بود؟

من در سال ۱۳۵۱ برای ادامه تحصیل و گذراندن ایام دانشجویی به تهران آمدم و از این زمان تقریباً ارتباطی با ایشان نداشتم. ضمن آنکه مرحوم آقای حائری در آن سال ها به قم آمده بودند و در مدرسه حقانی تدریس می کردند بنابراین در این مقطع ارتباط بین ما برقرار نبود.

تا اینکه از حدود سال ۱۳۵۴ تا سال پیروزی انقلاب، من برای درس هایی نزد آقا سید منیرالدین حسینی الهاشمی (برادر همسر آقای حائری) می رفتم در یکی از همان جلسات، مجدداً آقای حائری را دیدم و در آنجا متوجه شدم که ایشان تحت تعقیب قرار دارد و به

حالت مخفی در آنجا حضور پیدا کرده است. در آن جلسه حدود نیم ساعتی پس از اتمام کارها با ایشان گفت و گویی داشتیم و در آن گفت و گو نصیحتی به من کردند که هنوز آویزه گوش من است.

✿ چه نصیحتی؟

خب در آن جلسات آقا سید منیرالدین برای ما صحبت می کردند و مدعی بودند که سخنان ایشان را در جای دیگری پیدا نخواهیم کرد. آقای حائری هم که متوجه این موضوع شده بود به ما گفت که «شما نزد استاد خوبی آمده اید؛ آقا منیرالدین شناخت خوبی از مارکسیسم دارد اما متوقف در ایشان نشوید!» ما اساساً برای نقد مارکسیسم نزد آقا سید منیرالدین رسیده بودیم. ما در آنجا درس گرفتیم که متوقف در یک نفر نشویم و اینگونه نشود که یک استاد را سرلوحه کار خودمان قرار دهیم و هر کسی که حرفی مقابل او زد را انحرافی بدانیم. این برای ما درس بسیار مهمی بود.

✿ رشته تحصیلی شما علوم انسانی بود؟

خیر! من رشته مهندسی می خواندم اما آن سال ها اوج موضوعات مرتبط با مارکسیسم و بحث تغییر ایدئولوژی سازمان مجاهدین خلق بود که آن بیانیه معروف خودشان (بیانیه تغییر مواضع) را دادند و اعلام کردند که ما هر چه پوستین ۱۴۰۰ ساله اسلام را وصله زدیم، از جای دیگر پاره شده و اسلام را مکتب مبارزه نیافتیم و مارکسیسم شدیم.

بعد از این بیانیه، در جریان دانشجویی، این بحث شد که چرا این گروه مبارز تغییر ایدئولوژی دادند؟ حتی به خاطر دارم زمانی که رژیم طاغوت برخی از آنها را دستگیر کرده بود، روزنامه ها

اساساً با تحزب مشکل داشتند! آن زمان حزب جمهوری اسلامی و سازمان مجاهدین انقلاب (نه سازمان دهه ۷۰ به بعد) دوتشکل مهم بودند که به دفاع از انقلاب می پرداختند اما آقای حائری معتقد بودند که اگر کسی وارد حزب شود، تفکر حزبی او بر تفکر حکومتی اش می چربد و اگر فرد ناچار به انتخاب میان دستور حزب و یا حکومت شود، تصمیم حزب را انتخاب می کند و این مطلوب نیست

تیتزر زده بودند که «مارکسیست های مسلمان» دستگیر شدند! در آن زمان سوال های متعددی در رابطه با ارتباط میان اسلام و مارکسیسم مطرح بود که برای دریافت پاسخ به این سوال خدمت آقا سیدمنیر الدین می رسیدیم.

✿ به نظر می رسد که مرحوم آقای حائری توانایی خاصی در شناخت جریان های مختلف فکری و تفاوت قائل شدن میان آنها داشتند!

بله! دقیقاً همینطور بود. ایشان شناخت خوبی از مکاتب مختلف داشتند و در مقابل انحراف و التقاط - چه شرقی و چه غربی آن- می ایستادند.

از جمله اولین افرادی که در این رابطه صحبت کرد، شهید مطهری بود که در حاشیه کتاب اصول و روش رئالیسم به نقد مکاتب لیبرال و مارکسیسم در موضوع شناخت پرداخت و پس از ایشان هم شهید بهشتی سخنرانی هایی در این رابطه داشتند. علاوه بر این افراد، مرحوم آقای حائری هم به نقد موضوع شناخت از دیدگاه مکاتب لیبرال و مارکسیسم می پرداختند که بسیار مفید بود.

آقای حائری فردی بود که مبانی فکری مکاتب را می شناخت و علاوه بر آن با نیازهای نسل جوان در همین رابطه آشنا بود و بنابراین به صورت مناسبی در این گونه مسائل سخنرانی می کرد. البته محور صحبت های مرحوم آقای حائری، مسائل «انسان شناسی» بود که شامل تدریس ایشان برای واحد خواهران مدرسه حقانی و سایر گروه ها بود که ضمن تشریح مسائل مربوط به انسان شناسی، تفاوت های مکاتب اسلام، لیبرالیسم و مارکسیسم را بر می شمردند.

✿ فقط جزوات را می خواندید یا در کلاس های ایشان هم شرکت می کردید؟

نه! من در کلاس ها شرکت نمی کردم بلکه جزوات ایشان را می خواندم که عمدتاً مباحث مربوط به انسان شناسی را در مدرسه حقانی و برای خواهران مطرح کردند. کما اینکه درس های استاد مطهری و شهید بهشتی را هم در قالب جزوات تدوین شده دنبال می کردم.

خصوصیت مهم مباحث آقای حائری این بود که مسائل مربوط به نسل جوان را- چه در سال های پیش از پیروزی انقلاب و چه پس از انقلاب- به خوبی می شناختند و همانها را به بحث می گذاشتند.

برای نمونه در سال های پس از پیروزی انقلاب اسلامی، دانشگاه ها محل برخورد اندیشه ها با یکدیگر شده بود و گروه های مختلفی چون مارکسیست ها، مجاهدین و طرفداران بازرگان

(به عنوان طرفداران نظریه‌های لیبرالی) نظر خود را مطرح می‌ساختند که در اینجا حضور افرادی چون مرحوم آقای حائری بسیار موثر بود. ایشان همه این مکاتب را به صورت استدلالی رد می‌کرد و همین موضوع موجب شد که قبل از انتصاب ایشان به مقام امامت جمعه شیراز، به عنوان یک شخصیت دانشگاهی و علمی شناخته شوند و مانند افرادی چون آقای رحیم پور ازغدی که این روزها در محافل دانشگاهی از آنها دعوت می‌شود، از آقای حائری هم در جلسات مختلف دانشجویی دعوت به عمل می‌آمد. این را هم در نظر بگیریم که در آن زمان حساسیت بالایی برای دعوت از چهره‌های انقلابی وجود داشت و انجمن‌های اسلامی برای دفاع از مکتب امام خمینی (ره) و انقلاب اسلامی هر کسی را به دانشگاه دعوت نمی‌کردند. از آنجایی که شخصیت مهمی چون شهید مطهری را زود از دست دادیم و شهید بهشتی هم درگیر کارهای اجرایی شده بود، از کسی مانند آقای حائری دعوت می‌شد و در این حد ایشان را قبول داشتند.

✿ خود شما در آن زمان در کدام گروه فعالیت داشتید؟

من در آن زمان در سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی حضور داشتم. ما در آن زمان از آیت الله راستی کاشانی تقاضا کرده بودیم که یک نفر را به عنوان استاد اخلاق به ما معرفی کنند و انتخاب این استاد اخلاق هم برای سازمان مجاهدین کار بسیار سختی بود چرا که سازمان متشکل از نیروهای انقلابی بود که در زمینه‌های مختلف حکومتی حرفی برای گفتن داشتند و طبیعتاً هر کسی را به عنوان استاد اخلاق نمی‌پذیرفتند و از این جهت کار برای ایشان سخت بود. در نهایت آقای راستی کاشانی هم آقای حائری شیرازی را به ما معرفی کردند.

✿ رابطه آقای حائری با نیروهای سازمان مجاهدین انقلاب چگونه بود؟

در آغاز همکاری ایشان با سازمان، یک مشکل مهم وجود داشت و آن هم اینکه مرحوم آقای حائری اساساً با حزب مشکل داشتند! آن زمان حزب جمهوری اسلامی و سازمان مجاهدین انقلاب (نه سازمان دهه ۷۰ به بعد) دو تشکل مهم بودند که به دفاع از انقلاب می‌پرداختند اما آقای حائری معتقد بودند که اگر کسی وارد حزب شود، تفکر حزبی او بر تفکر حکومتی اش می‌چربد و اگر فرد ناچار به انتخاب میان دستور حزب و یا حکومت شود، تصمیم حزب را انتخاب می‌کند و این مطلوب نیست. البته شهید بهشتی این موضوع را در حزب جمهوری حل کرده بود اما مرحوم

از جمله اقدامات جالب آقای حائری این بود که هر هفته در یک مسجد حاضر می‌شدند و پشت سر امام جماعت همان مسجد نماز می‌خواندند که تاثیر فراوانی بر ایجاد وحدت داشت. گاهی اوقات هم همان ائمه جماعت را در به نماز جمعه دعوت می‌کرد و پس از خواندن نماز جمعه، نماز عصر را به آن فرد واگذار می‌کرد

آقای حائری آن مبانی را قبول نداشت. برای مثال تحلیل آقای حائری در ماجرای حضور بنی صدر در انتخابات و عدم حمایت حزب جمهوری اسلامی از او، این بود که چون بنی صدر در حزب جمهوری نیست، حزب از او حمایت نمی‌کند.

✿ در ماجرای بنی صدر، آقای حائری از او حمایت کرد؟

در آن ماجرا بین نیروهای انقلاب اختلاف نظر پیش آمد و از یک طرف حزب جمهوری اسلامی از او حمایت نکرد و از طرف دیگر اکثریت جامعه روحانیت مبارز از بنی صدر حمایت کردند اما دقیقاً به خاطر ندارم آقای حائری چه موضعی گرفتند.

✿ بالاخره ماجرای دعوت شما از آقای حائری به کجا رسید؟

ما برای دعوت از ایشان به همراه یکی از دوستان به منزل محل اقامت ایشان در نارمک رفتیم و حدود سه چهار ساعتی هم بحث کردیم که نخستین ایراد آقای حائری همان موضوع تشکل و حکومت بود که ما هم برای قانع کردن ایشان، بیانیه‌های خودمان را نشان دادیم.

ایراد دیگر آقای حائری به ما این بود که چون بنی صدر عضو سازمان نیست از او انتقاد می‌کنیم اما با افراد دیگر با همان اشتباه مشابه کاری نداریم که ما هم پاسخ دادیم آن افراد را در چارچوب نظام و ولایت فقیه می‌بینیم و برای همین نیازی نیست که در این شرایط به آنها انتقاد کنیم.

با وجود همه این‌ها، آقای حائری دعوت ما را قبول کردند و چند جلسه ای هم آمدند اما بعدها به دلیل برخی مواضع سازمان، جلسات اخلاق خود را تعطیل کردند.

در آن زمان افرادی چون بهزاد نبوی، محسن آرمین، الویری و... به عنوان تابلوی سازمان شناخته می‌شدند و مواضع آنها موجب برخی اختلافات در دل سازمان هم شده بود که همین قبیل موضوعات باعث شد آقای حائری جمع ما را ترک کند.

✿ آن موارد اختلافی چه بود؟

همانطور که گفتم ایشان مبانی تحزب را قبول نداشتند و علاوه بر این با این دیدگاه وارد جلسات شدند که بر روی اعضای سازمان تاثیر اخلاقی بگذارند که دیدند آن تاثیرگذاری مد نظر را ندارند و به همین دلیل رفتند و رابطه خودشان را با ما قطع کردند.

✿ احتمالاً پس از این اتفاق‌ها بود که آقای حائری تقریباً تهران را ترک کردند و به شیراز رفتند. به نظر شما ایشان به عنوان امام جمعه چه ویژگی‌هایی داشتند؟

به نظر من مرحوم آقای حائری در این جایگاه همچنان روشنفکری خود نسبت به مسائل را حفظ کردند. برای مثال در آن زمان سمیناری با عنوان «ائمه جمعه جهان اسلام» در تهران برگزار می‌شد که در آن علاوه بر ائمه جمعه سراسر کشور، ائمه جمعه سایر کشورها که انقلاب اسلامی را قبول داشتند نیز حضور داشتند و افرادی در سطح آیت الله خامنه ای و حجت الاسلام هاشمی در آن سخنرانی می‌کردند. در این سمینار حدود ده کمیسیون تشکیل شده بود که معمولاً آقای حائری ریاست یکی از این کمیسیون‌ها را بر عهده داشتند و این هم بدان علت بود که ایشان به چند زبان مسلط بودند و خودشان به زبان‌های مختلف برای افراد صحبت می‌کردند و من به واسطه مسئولیتی که آن زمان در سپاه داشتم، از نزدیک شاهد توانمندی ایشان در سخن گفتن به زبان‌های مختلف بودم.

به نظرم همین دلیل به اضافه سابقه مبارزاتی و انقلابی ایشان کافی بود که آقای حائری مناسب ترین فرد برای تصدی امامت جمعه شیراز پس از شهید دستغیب باشند و کسی نمی‌تواند به همین راحتی در این موضوع اشکال وارد کند. افرادی مانند آیت الله علی محمد دستغیب و آیت الله علی اصغر دستغیب هم سابقه مبارزاتی داشتند اما سابقه مبارزاتی آقای حائری واقعا بیش از همه بود.

علاوه بر این همانطور که گفتم در مجامع علمی و دانشگاهی، آقای حائری را به عنوان یک فرد روشنفکر قبول داشتند و دانشگاههایی مانند دانشگاه اصفهان، تهران و... از مدعوبین همیشگی ایشان بودند.

اما متأسفانه با وجود این همه مزیت، پس از انتخاب ایشان به عنوان امام جمعه از سوی برخی افراد برخورد مناسبی با ایشان نشد و برخی تصور

از همه استناداران حمایت می کردند تا امورات مردم پیش برود.

استادی ایشان در زمینه اخلاق از دیگر ویژگی های آن مرحوم بود که در همه حالات حفظ می شد و در همه جلسات خود موضوع اخلاق را مطرح می کردند. هنر خاص ایشان هم در طرح موضوعات اخلاقی، آوردن تمثیل های بسیار جالب بود. به خاطر دارم که یک بار از ایشان برای سخنرانی در جمع خانواده پاسداران دعوت کرده بودیم، ایشان مثال بسیار جالبی زدند و گفتند زن و شوهر مانند دو چرخ یک دوچرخه هستند که مرد باید در عین حال که رکاب می زند، با یک زنجیر زن را به خود وصل کند تا با هم حرکت کنند. اگر هم یک چرخ پنجر شود، چرخ دیگر نمی تواند حرکت کند و در زندگی نیز زن و شوهر باید در کنار یکدیگر حرکت کنند. تمثیل آوردن هم واقعا هنری می خواهد که آقای حائری به خوبی آن را داشت.

«نفوذناپذیری» در برابر اطرافیان یکی دیگر از خصوصیات بود که در آقای حائری موج می زد و گاهی اوقات به افراط نیز کشیده می شد و اگر کسی از اطرافیان چیزی می گفت، به سختی آن را می پذیرفت. برای مثال یک بار یک انجمن اساتید دانشگاه خدمت ایشان رسیدند و قبل از جلسه مسئول آن جمع از حاج آقا خواسته بود که در مورد اهمیت تشکل هم صحبت کنند اما آقای حائری نه تنها این کار را نکرد بلکه در پایان جلسه باز هم بر اساس تفکر خودش کلی در مزمت تشکل و حزب گفت.

«ولایت پذیری» ایشان هم مثال زدنی بود به نحوی که اگر نظر خودشان بر خلاف نظر ولی فقیه (چه امام خمینی و چه مقام معظم رهبری) بود، به نظر ولی فقیه می کرد. ایشان به طور قاطع در برابر هر التقاط و انحرافی می ایستاد و با هیچ کس و در هیچ مقامی تعارف نداشت. این را هم بگویم که عذرخواهی که ایشان از آقای خاتمی کردند، یک کار اخلاقی بود نه اینکه مبانی رفتاری و عملکردی آقای خاتمی را پذیرفته باشند.

آیا انتقادی هم به ایشان داشته اید؟

بنده اگر انتقادی از ایشان داشته باشم اول این است که ایشان با وجود آنکه از سال ۱۳۶۰ مسئولیت امامت جمعه شیراز را بر عهده داشتند اما اقدام به تاسیس یک حوزه علمیه برای تربیت طلاب نکردند. این در حالی بود که افراد دارای انحراف (از خط امام و انقلاب) که اساسا صلاحیت تربیت طلبه نداشتند، حوزه داشتند و کار خود را می کردند.

آقای حائری به جای این کار، وقت خود را برای طرح «فلاحیت در بلاغت» گذاشتند. اگرچه طرح بدی نبود اما به نظرم اولویت اول امام جمعه نباید می شد.



آیت حائری ذکر کنید، به نظر شما کدام موارد از آنها ارجحیت بیشتری دارد؟

به نظرم مهم ترین ویژگی شخصیتی ایشان ساده زیستی بود که این ویژگی چه در دفتر و چه در منزل ایشان به وضوح دیده می شد. ایشان با حداقل امکاناتی که یک روحانی می تواند با آن زندگی کند، اکتفا می کرد و هرگز به سمت تجملات نرفت.

ایشان حتی از انجام کارهای نازل هم ابایی نداشت و بعضا دست به کارهایی می زد که شاید کسی باور نکند. یکی از دوستان تعریف می کرد که ایشان در حال سفر از یک شهر به شهر دیگری بودند، در میان راه که برای استراحت می ایستند متوجه می شوند که سرویس های بهداشتی گرفته و با دیدن این موضوع خودشان عبا و عمامه را کنار می گذارند و با دست راه سرویس بهداشتی را باز می کنند. وقتی هم کسی از ایشان می پرسید آیا از این کار بدتان نیامد؟ پاسخ دادند: نه! اینکه کار مردم راه بیفتد چه عیبی دارد.

مردمی بودن از دیگر ویژگی های مرحوم آقای حائری بود؛ ایشان ضمن ارتباط گسترده با اقشار مختلف مردمی، خیلی راحت به همه وقت می دادند و اینگونه نبود که نیاز باشد کسی برای دیدن شان چند ماه وقت بگیرد. مرحوم آقای حائری حتی در خانواده خودشان هم این چنین رفتار می کردند.

ما یک نسبت خانوادگی دور با ایشان داریم و در یکی از مهمانی های خانوادگی دیدم که آقای حائری یک تفنگ ساچمه ای آوردند و بین خانمها و آقایان به صورت مجزا مسابقه برگزار کردند و جالب اینکه هم در بین خانمها و هم در بین آقایان خودشان برنده شدند. ایشان حتی در مهمانی های فامیلی هم به راحتی با همه رابطه برقرار می کردند.

یکی دیگر از خصوصیات ایشان این بود که از نهادهای حاکمیتی و حکومتی در هر شرایطی حمایت می کردند و با آنکه خط و جریان سیاسی مشخصی داشتند اما

می کردند پس از شهادت آیت الله دستغیب حتما باید یک نفر از خاندان ایشان، جایگزینش شود اما نظر امام خمینی (ره) چیز دیگری بود.

همین اختلاف باعث شد که تعدادی از بچه های مسجد آتشی ها که امروز به مسجد قبا معروف است در اولین و یا دومین نماز جمعه ایشان با لنگه کفش از آقای حائری استقبال کنند. اما جالب اینکه برخورد آقای حائری کاملا جذبی بود و با آنها کاری نداشتند. از جمله اقدامات جالب آقای حائری این بود که هر هفته در یک مسجد حاضر می شدند و پشت سر امام جماعت همان مسجد نماز می خواندند که تاثیر فراوانی بر ایجاد وحدت داشت. گاهی اوقات هم همان ائمه جماعت را در به نماز جمعه دعوت می کرد و پس از خواندن نماز جمعه نماز عصر را به آن فرد واگذار می کرد. تقریبا همه ائمه جماعت از این اقدام حمایت کردند به جز علی محمد دستغیب که متاسفانه همین رویه ادامه پیدا کرد. البته این را هم بگویم که به نظرم ریشه این اختلاف به سال های پیش از پیروزی انقلاب باز می گردد و عمده افراد حاضر در مسجد آتشی ها از «جنش مسلمانان مبارز» بودند یعنی طیفی که اطراف دکتر پیمان بودند. بعدها هم مشخص شد که برخی از افراد همین جریان با بیت آقای منتظری و افرادی چون سیدهادی هاشمی (داماد آقای منتظری و برادر سید مهدی هاشمی) در ارتباط بوده اند.

یک زمان هم مرحوم دکتر نجابت به همراه حاج آقای دستغیب خدمت امام خمینی (ره) رسیدند و گفتند که ما راجع به آقای حائری فلان خواب (منفی) را دیدیم که امام هم در پاسخ به آنها گفت که مگر ما با خواب و رمل و اسطرلاب کشور را اداره می کنیم که الان این کار را انجام دهیم؟! مع الاسف همین رویکرد حتی بعد از فوت امام خمینی (ره) نیز ادامه پیدا کرد و پایان نیافت.

اگر بخواهید چند ویژگی مهم از مرحوم



روایت حجت الاسلام والمسلمین علیرضا حدائق مدیر حوزه علمیه منصوریه شیراز در گفت و گو با «شاهدیاران»

برای هیچ کس امتیاز قائل نبود

درآمد

به خیابان قصردشت شیراز و مسجدالرسول (ص) که بروید با یک روحانی روبرو خواهید شد که مسجد را صرفاً محل انجام عبادات شخصی ندانسته و با راه اندازی مراکز مشاوره و درمانگاه در مسجد، جنبه اجتماعی محل عبادت مسلمانان را نیز در نظر گرفته است. حجت الاسلام والمسلمین حدائق که امام جماعت این مسجد است تنها به راه اندازی این مراکز اکتفا نکرده بلکه بلافاصله پس از اقامه نماز در دفتر خود حاضر شده و ساعات زیادی را به رتق و فتق امورات مردمی اختصاص می دهد تا جایی که حتی ما نیز ناچار شدیم برای انجام یک مصاحبه مطلوب چند ساعتی در دفتر ایشان بنشینیم و از نزدیک شاهد این فعالیت ها باشیم. ایشان که به واسطه فعالیت های خود و هم به واسطه پدر و جد پدری ارتباط نزدیکی با مرحوم آیت الله حائری داشت در این گفت و گو پیرامون مسائلی چون تلاش های شبانه روزی ایشان برای خدمت به مردم، بخشندگی بی حد و حصر، ماجرای دعای باران، علت خروج از جامعه مدرسین و... با «شاهدیاران» سخن گفته که در ادامه می خوانید.

✿ **حضرت تعالی از روحانیون فعال شهر شیراز هستی؛ خداوند ان شاء الله به شما اجر جمیل دهد. در ابتدا خواهش می کنم خودتان و مرحوم والد گرامی را اجمالاً معرفی فرمایید.**

با تشکر از زحمات حضرت تعالی که خاطرات علما را تدوین و تنظیم می کنید. این خاطرات چراغ راه آیندگان است و برکات آن ماندگار بوده و در تاریخ حفظ می شود. بر اساس حدیث نبوی (ص)، هر کس در آینده این اطلاعات را توسط کار ارزشمند شما در راستای آشنایی مردم با علمای فرهیخته دین، کسب کند، عینا ثواب او را در نامه اعمال شما وارد خواهند کرد.

بنده علیرضا حدائق، فرزند مرحوم آیت الله حاج شیخ محمدرضا حدائق و نوه مرحوم آیت الله العظمی حاج شیخ ابوالحسن حدائق هستم که به «سلمان فارس» معروف بودند. حضرت امام (ره) این تعبیر را در سال ۴۱ برای ایشان به کار بردند. در حال حاضر در مدرسه عالیہ منصوریه شیراز توفیق خدمت گزاری دارم و به عنوان مسئول این مدرسه، به کار تدریس نیز مشغول هستم. قریب ۲۵۰ طلبه در تمام سطوح اعم از سطح ۱ تا ۴ و سطح خارج در این مدرسه مشغول تحصیل هستند. بنده مدیرعاملی بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (عج) را در استان فارس عهده دار هستم. همچنین مرکز مشاوره رایگان را در شیراز - بلوار شهید چمران - تأسیس کردیم که بیش از ۳۵۰ هزار جلسه مشاوره رایگان به مردم داده است. شمار بالایی از مسیحیان و یهودیان توسط این مرکز، به اسلام گرویده اند و کارشناسان حوزه و دانشگاه در طول هفته هر روز از صبح تا پاسی از شب در حوزه اطلاع رسانی مسائل تربیتی، خانوادگی، حقوق و طب اسلامی در خدمت مردم هستند.

✿ **مرحوم پدر و جد شما با مرحوم آیت الله حائری (ره) مراوداتی داشتند. رابطه این دو بزرگوار با ایشان به چه صورت بود. آیا تنها هم حجره ای بودند، یا روابط شان فراتر بود؟**

حدود ۲۰ روز قبل از رحلت آیت الله حائری (ره) به دیدن ایشان رفتم. در «سی سی یو» بستری بودند. ساعت حوالی ۱۱ شب بود. آن شب عروس شان هم حضور داشت. مرا که دیدند بلند شدند و به جهت ارادت ویژه نسبت به ابوی، به بنده نیز اظهار لطف کردند و خاطره ای از جد ما نقل فرمودند: ظهر تابستان بود. در حیاط منزل نشسته بودیم که در به صدا درآمد. یکی از آیات عظام وارد شدند. دیدم پدرم در مقابل ایشان دو زانو نشسته و بسیار احترام می کرد. این برخورد را کمتر از پدرم نسبت به کسی دیده بودم. نیم ساعتی گذشت و آن فرد رفت. پدرم ایشان را بدرقه کردند. در عالم کودکی از پدر

پرسیدم: این فرد که بود؟ ایشان گفتند: مولای ما! مولای ما! مجدد پرسیدم: او که بود؟ پدرم مجدد تکرار کردند: مولای ما! مولای ما! سوالم را برای بار سوم تکرار کردم. اینبار پدرم فرمود: آیت الله ابوالحسن حدائق! بعد ایشان فرمودند پدر بزرگ شما از اوتاد روزگار بود.

آیت الله حائری از نمایندگان اول شیراز بودند. امام (ره) حکم ابلاغ ایشان را شبانه در منزل شان در قم فرستاده بودند. اتفاقاً مرحوم پدر ما تعریف می کرد که پس از اقامه اولین نماز جمعه در شیراز، به پدر ما گفتند: «دیشب این حکم را به من دادند و من هم شبانه عبا را بر دوش انداخته و عازم شیراز شدم تا اول وقت، نماز صبح را در شیراز اقامه کنم» و این یعنی ولایت پذیری ایشان! انصافاً محضر و درس و بحث ایشان، یاد خداوند را در دل ها زنده می کرد.

آن روزها شیراز دچار جناح بندی سیاسی شده بود؛ در آن شرایط سخت، ایشان با بردباری استقامت و مدیریت و در جهت مطلوبیت وضع شهر بسیار تلاش کردند. با واسطه شنیدم که ایشان خدمت مقام معظم رهبری (مدظله العالی) رسیدند. فرموده بودند قصد ساخت یک حوزه علمیه را دارم. حضرت آقا فرموده بودند همه حوزه ها از آن شماست. سعی کنید آن ها را پویا و فعال سازید. آیت الله حائری شخصیتی فرا استانی داشتند. گاه شاهد بودم فردای نماز جمعه در شهری دیگر سخنرانی و همایش برگزار می کردند. مردم شیراز اما انتظار بهره بردن بیشتر از حضور ایشان داشتند. در دوران هشت سال دفاع مقدس بسیار کوشا و ساعی در کنار رزمندگان در جهت تقویت جبهه می

آیت الله حائری از نمایندگان دوره اول شیراز بودند. امام (ره) حکم ابلاغ ایشان را شبانه در منزل شان در قم فرستاده بودند. اتفاقاً مرحوم پدر ما تعریف می کرد که پس از اقامه اولین نماز جمعه در شیراز، به پدر ما گفتند: «دیشب این حکم را به من دادند و من هم شبانه عبا را بر دوش انداخته و عازم شیراز شدم تا اول وقت، نماز صبح را در شیراز اقامه کنم» و این یعنی ولایت پذیری ایشان!

کوشیدند. مبشراً و نذیراً که از صفات پیغمبر (ص) است، در روش ایشان دیده می شد. پشتیبان طلبه ها و قشر ضعیف اجتماع بودند و در این راه با جدیت عمل می کردند.

✿ **اگر شاهد مثالی نیز در ذهن دارید که مناسب این بحث باشد بفرمایید؟**

نماز باران را همواره مرحوم ابوی می خواندند و روز به شب نرسیده، باران می بارید. سال ۶۴ بود. آیت الله حائری عده ای از علمای به نام شیراز - که اکثراً به رحمت خدا رفته اند - را با مینی بوس به یکی از روستاهای اطراف شیراز بردند. از قبل به مردم اعلام شده بود سه روز روزه بگیرند. طبق سنت اسلام مردم با پای برهنه به راه افتادند؛ پیرمرد ها و بچه ها جلو می رفتند. آفتاب سوزان می تابید. نماز باران را در دامنه کوه اقامه کردند. به قصد بازگشت سوار مینی بوس شده بودند. در راه ابرها بر فراز آسمان نمایان شد. برف پاک کن های مینی بوس به حرکت درآمد و خداوند باران فرستاد. اخوی بنده نقل می کند شب هنگام صدای گریه حاج آقا از یکی از اتاق ها شنیده می شد. نامه ای مقابل شان بود. گفتند از خانمی نامه ای رسیده [به این مضمون که] شما نماز باران خواندید ولی بی خبر از اینکه سقف خانه بر سر ما خراب شده است. با حاج آقا حائری تماس گرفتیم که خود را سریعاً رسانند. آب تمام کوچه را گرفته بود. ابوی نامه را به ایشان نشان دادند که آیت الله حائری فرمودند: همین امشب رسیدگی می کنم. ایشان شب و روز در خدمت مردم بود. وقتی می دیدند ارزشی زیر پا گذاشته یا حرمتی شکسته می شود، به شدت برخورد می کردند. مثلاً یکبار با استاندار جلسه داشتند. در جایی از سخنرانی گفته بود فرمایش آیت الله حائری مؤید حرف بنده است. ایشان از جا برخاستند. میکروفن را از دست استاندار گرفتند و فرمودند: اتفاقاً در این مورد نظر بنده خلاف نظر ایشان است!

✿ **ایشان در مقطعی از جامعه مدرسین خارج شدند. علت چه بود؟**

آیت الله حائری از نظر سطح دانش فردی علمی و عالم بودند. در بعد اجتماعی اما اینگونه تشخیص دادند که باید بیشتر به داد مردم رسید و نباید خود را در درس و بحث و حوزه محدود کرد؛ لذا عمدتاً در پی کارهای بر زمین مانده بودند. ایشان به ساختار بانک ها ایراداتی وارد می دانستند و انتشار آن را یک تکلیف می دانستند. هر جاز مینه سخن گفتن فراهم بود، حرف می زدند و همین شد که عده ای بر ایشان خُرده گرفتند. در حوزه نیز اگر دعوت می شدند، در جمع روحانیون به بیان راهکار و

آیت الله حائری شخصیتی فرا استانی داشتند. گاه شاهد بودم فردای نماز جمعه در شهری دیگر سخنرانی و همایش برگزار می کردند. مردم شیراز اما انتظار بهره بردن بیشتر از حضور ایشان داشتند. در دوران هشت سال دفاع مقدس بسیار کوشا و ساعی در کنار رزمندگان در جهت تقویت جبهه می کوشیدند. مبشر و انذیراً که از صفات پیغمبر (ص) است، در روش ایشان دیده می شد. پشتیبان طلبه ها و قشر ضعیف اجتماع بودند و در این راه با جدیت عمل می کردند.

بودند؛ با این حال خود را محدود نکردند و فرمودند من برای سرکشی آمده ام. در منا خیمه به خیمه می رفتند و سر زده در جمع زوار حاضر می شدند.

❁ از ماجرای اختلافات شیراز درباره امام جمعه این شهر چه نکته ای در ذهن دارید؟

سال ۶۴ در اوج اختلافات در شیراز عده ای مترصد بودند آیت الله حائری را به بهانه وکالت از طرف آیت الله خویی عوض کنند. به خاطر دارم ابوی در

امام جمعه شیراز خانواده را سکنی دادند. طبقه همکف هم محل کار بود. شنیده بودند این منزل مصادره ای و متعلق به یک بهایی بوده؛ شماره تماس این فرد را در امریکا پیدا کردند. ابوی طی تماس با امریکا فرمودند حاج آقا حائری نگران این مسئله هستند و قصد کسب اجازه دارند. آن شخص اینگونه گفته بود: پشت سرم می گویند بهایی هستم و اموالم را به تهمت گرفته اند. در پاسخ به پدرم گفته بود: به حاج آقا حائری بگویید با طیب خاطر در آنجا زندگی کنند. زمانیکه به کشور بازگردم و از خود رفع اتهام کنم، این خانه را به آقای حائری تقدیم می کنم که محل استفاده باشد.

آیت الله حائری شخصیت عجیبی داشتند. با ژ ۳ و ام ۱ تیراندازی می کردند و علاقه بسیاری به تیراندازی داشتند. در میان روحانیون کسی به مانند ایشان هدف گیری دقیق نداشت. با فرماندهان سپاه در خارج شهر مسابقه تیراندازی داشتند. در میان آن همه افراد نظامی که سال ها در جبهه خدمت کرده بودند، ایشان تمام اهداف را زده بودند. به زبان انگلیسی نیز تسلط خوبی داشتند. عید کریسمس در جمع مسیحیان در یک کلیسا حاضر شده بودند. آیاتی از قرآن - درباره حضرت عیسی (ع) - را خوانده و تفسیر کردند. همه گریه می کردند. در یکی از ایام حج دشداشه ای بر تن کرده بودند و به کاروان ها سر می زدند. یکی از آقایان تعریف می کرد در آن اجتماع که بسیاری علمای بنام مترصد دعوت بودند، ایشان وارد یکی از کاروان ها شدند. در کنار حاجیان، چونان دیگر زوار بر سر سفره افطار نشستند. آن سال مهمان بعثه مقام معظم رهبری

انتظارات جامعه از روحانیت می پرداختند؛ اما به جهت فعالیت در مسند خطیر امامت جمعه، مشکلات اقتصادی، فرهنگی و... را بیان می فرمودند و معتقد بودند باید خدمات تفریحی را برای اقشار محروم فراهم کرد. می گفتند اگر وقت مردم را مدیریت نکنید، دشمن وقت ملت ما را مدیریت می کند و اگر تفریحی که اسلام روا دانسته - در سطوح حلال - اتفاق نیفتد، مردم به تفریح حرام کشیده می شوند. می خواستند زمین های چند منظوره در اختیار مردم قرار گیرد که هم حفظ طبیعت اتفاق افتد و هم انرژی مردم در جبهه مثبت صرف شود. ضمن اینکه اعتقاد داشتند افراد و بستگان آن ها از محصول این زمین ها که از دست منابع طبیعی ستانده و در اختیار مردم گذاشته شده، باید استفاده کنند تا تولید نیز ارتقا یابد و زمین های ملی را کد که کمکی به طبیعت نمی کند بارور شود. باغ-شهرهای کنونی محصول همین تفکر است. قرار شد این زمین ها بصورت اقساط به کارمندان دولت واگذار شود. زمین هایی که سال ها بصورت بایر افتاده بود. آیت الله حائری چندین هزار پلاک برای این زمین ها تهیه کردند. بدخواهان اما سوء تبلیغ می کردند. شخصا در نماز جمعه شنیدم که فرمودند یک وجب از این باغات نه مال من و نه مال فرزندان من است و حقیقتاً نیز همین گونه بود. ایشان در خانه موروثی همسرشان زندگی می کردند و حتی منزل شخصی نداشتند.

❁ آیا ایشان نسبت به مجموعه هایی که زیر نظر حضرت تعالی فعالیت می کنند، دیدگاه و نظری خاص داشتند؟

مرکز مشاوره زمانی راه اندازی شد که ایشان در مسند امام جمعه نبودند. دانشگاه مهدویت نیز به همین ترتیب بود. تصدی گری بنده در بنیاد مهدویت از سال ۸۴ آغاز شد و ایشان به عنوان عضو هیئت امنا در بنیاد حضور داشتند. با روی خوش همکاری و به مسئولین دفتر خود سفارش می کردند از بنیاد مهدویت حمایت کنید.

یک روز استاندار را خواسته بودند. بنده هم خدمت ایشان رسیدم. به منظور یک عذر شخصی امامت جمعه را رها کرده بودند. توصیه هایی کردند و فرمودند از آقای حدائق بیشتر استفاده کنید و قدر ایشان را بیشتر بدانید. آقای استاندار پرسید: چرا شما چنین استفاده ای نکردید که آیت الله حائری فرمودند: نظر بنده همواره نسبت به ایشان مثبت بود. آیت الله حائری در کنار ابوی ما و آقا سید محمد هاشم دستغیب - فرزند شهید دستغیب - جزء شورای سیاست گذاری تبلیغات استان بودند. جلسات دوره ای شورا را در منزل برپا می کردند. تازه به شیراز آمده بودند و در طبقه فوقانی دفتر فعلی



■ عیادت دکتر علی لاریجانی از آیت الله حائری در بیمارستان

خطبه‌ها در شلوغی جمعیت و سرو صدا و شعار مخالفان خوانده شد. برخی به سمت ایشان مهر پرتاب می کردند؛ آیت الله حائری اما با صلابت ایستادند. نماز جمعه و عصر را اقامه کردند. نماز در همه و شلوغی خوانده شد. استقامت و مقاومت آیت الله حائری را از یاد نمی برم. هر کس به جای ایشان بود، نماز را رها کرده بود.

❁ آیا آقای حائری امتیازی هم برای پدر شما واگذار کردند؟

شاید به ذکر یک خاطره بتوانم به صورت کامل به این سوال شما پاسخ دهم. سال ۶۵ بود که تیرچه‌های چوبی سقف منزل پدرم خراب شده بود. پدرم دو شاخه تیر آهن ۱۲ متری طلب کردند. به ایشان گفته بودند اگر نامه ای از سوی آیت الله حائری باشد، مصالح سریعاً تحویل داده می شود. بنای ساختمان به آقای حائری نوشته بود: در منزل آیت الله حدائق در حال تعمیر سقف هستم و برای این کار دو شاخه تیر آهن ۱۲ متری نیاز است و از آیت الله حائری خواسته بود برای تحویل سریع مصالح به بازرگانی دستور دهند. در پی این ماجرا، آیت الله حائری نوشته بودند: اداره کل بازرگانی؛ طبق مقررات عمل کنید. استاد بنا نقل می کرد نامه را که به بازرگانی تحویل دادم، گفتند دو سال باید در نوبت منتظر بمانی! در نهایت آهن را از بازار آزاد تهیه کرده بود. با وجود آن ارادتی که آیت الله حائری به پدرم داشتند، حاضر نشدند برای دریافت خارج از نوبت دو شاخه تیر آهن قدمی بردارند و طبق مقررات عمل کردند.

❁ خیلی ممنون از اینکه وقت بسیار پر مشغله خود را به ما اختصاص دادید. باز هم اگر نکته ای هست بفرمایید.

در پایان یک نکته را لازم است که بگویم و آن هم بخشندگی بسیار زیاد آیت الله حائری شیرازی بود. ایشان برای بخشیدن اموال خود واقعا دل بزرگی داشتند و به کوچک و یا بزرگ بودن افراد هم نگاه نمی کردند. برای نمونه یک بار در جمعی نشسته بودیم که آیت الله حائری شیرازی، مرحوم پدر ما، بنده و تعدادی از فرزندان هم حضور داشتند. در آن زمان یکی از فرزندان من که حدود ۴ سال سن داشت، چند سوره قرآن را حفظ کرده بود و در جمع خواند. آقای حائری هم برای تشویق او یک مشت پول هزار تومانی از جیب خود بیرون آورد و به پسر من گفت که بردار! پسر من هم از آنجایی که نمی دانست پول چیست ناگهان همه پول (که فکر می کنم حدود ۳۰ هزار تومان آن هم ۲۰ سال قبل) را برداشت و من هم که بلند شدم پول را برگردانم، آقای حائری اجازه نداد تا بچه ناراحت نشود که این مورد هم نشان از روح بزرگ آقای حائری داشت.



■ حضور آیت الله العظمی مکارم شیرازی در مراسم ختم آیت الله حائری شیرازی در قم

با وجود این، صدای شعار مجدد بلند شد که می گفتند: به دل امام (ره) بیاندازید که این امام جمعه عوض شود و شعارهای «مرگ بر منافق» و «مرگ بر سازشکار» سر دادند. هیاهو اجازه خواندن خطبه را نمی داد. آیت الله حائری از تریبون پایین آمدند. ایشان بعدها نقل کردند که اگر آن نماز جمعه تعطیل می شد، نه به منزله شکست من؛ بلکه شکست امام (ره) بود. گفتند به خاطر اینکه ولایت شکسته نشود، پشت تریبون بازگشتم.

یک سخنرانی گفتند: بنده قبل از اینکه از آیت الله خوبی اجازه داشته باشم، از امام (ره) اجازه دارم و سال ۱۳۳۹ در زمان حیات آیت الله بروجردی، از حضرت امام (ره) نامه داشتم؛ در حالی که همین افراد بعدها گفتند یکی از افتخارات ما، حضور در مجلس درس آیت الله خوبی در نجف بوده. آن سال ولی نام آیت الله خوبی را سندی علیه آقای حائری در نظر گرفتند که چرا امام جمعه منتخب ایشان، وکیل تام الاختیار آیت الله خوبی بوده و هست؟! متأسفانه اینگونه تندروی‌ها وجود داشت و این‌ها حتی زیر بار امر امام (ره) نیز نرفتند.

❁ در آن جلسه که در منزل آیت الله منتظری پیرامون این اختلافات تشکیل می شود، پدر شما هم حاضر بودند؟

خیر. خاطرم هست امام (ره) آیت الله جنتی را برای ساکت نمودن این التهابات مامور کردند. تابستان ۶۴ بود. شخصاً در نماز جمعه حاضر بودم. آقای جنتی قبل از خطبه‌ها ایراد سخن کرد: که ما همه تابع ولایتیم و نظر امام (ره) اینست که آقای حائری امام جمعه باشند. آقایان تبعیت کنید! طیف مخالف آقای حائری چند ردیف اول صف نشسته بودند سروصدا کردند. آقای جنتی تریبون نماز جمعه را ترک کرد. شعارها بلند شد: مرگ بر سازشکار!

این‌ها آقای جنتی را متهم به سازشکاری می کردند. بنده از شخص آیت الله حائری شنیدم که گفتند: آقای جنتی که تریبون را ترک کرد، شعارها شروع شد. آقای جنتی شدیداً عصبانی شد و خطاب به صفوف مخالف چنین گفت: رفتار شما را در تهران برای امام (ره) گزارش می کنم.

به زبان انگلیسی تسلط خوبی داشتند. عید کریسمس در جمع مسیحیان در یک کلیسا حاضر شده بودند. آیاتی از قرآن - در باره حضرت عیسی (ع) - را خوانده و تفسیر کردند. همه گریه می کردند. در یکی از ایام حج دشداشه ای بر تن کرده بودند و به کاروان‌ها سر می زدند. یکی از آقایان تعریف می کرد در آن اجتماع که بسیاری علمای بنام مترصد بودند، آیت الله حائری وارد یکی از کاروان‌ها شدند. در کنار حاجیان، چونان دیگر زوار بر سفره افطار نشستند



گفت و گوی «شاهد یاران» سید محمدرضا رضازاده استاندار پیشین فارس

در قید و بند یک جناح سیاسی نبود

درآمد

«سید محمدرضا رضازاده» خواهرزاده همسر مرحوم آیت الله حائری از جمله افرادی است که در این فراز و فرودهای حیات ایشان هم به عنوان ناظر و هم در مقاطعی به عنوان دست اندر کار امور اجرایی حضور داشته است. ایشان که در سال‌های ۱۳۸۴ تا ۱۳۸۸ استاندار فارس بوده است در این گفت و گو به ابعاد مختلف شخصیتی آن مرحوم از احوالات شخصی تا رابطه با دولت‌های مختلف، اهداف طرح فلاحیت در فراغت، دغدغه‌های معیشتی و فرهنگی مرحوم آیت الله حائری شیرازی و... پرداخته است که در ادامه مشروح آن را از نظر می‌گذرانید.

شد. اولین چیزی که از آن روزها در ذهن من مانده این است که آیت الله حائری شیرازی در آن سال‌ها به عنوان یک روحانی مبارز در میان اهالی شیراز شناخته می‌شدند و الحق و

چه جایگاهی در میان خانواده و خویشاوندان داشت و ارتباط با ایشان به چه نحوی بود؟

خب در آن زمان بنده در سنین نوجوانی و اوایل جوانی بودم که رابطه خویشاوندی میان ما ایجاد

ارتباط شما با آیت الله حائری به سال‌های بسیار دور باز می‌گردد و آغاز این ارتباط بخاطر پیوند خویشاوندی بوده است. به عنوان شروع گفت و گو بفرمایید ایشان به عنوان یک روحانی

ترتیب بود؟ به خصوص آنکه آیت الله حائری پس از شخصیت بزرگی چون شهید آیت الله دستغیب متصدی چنین مسئولیت مهمی شدند؟

بعد از پیروزی انقلاب، نخستین مسئولیت رسمی ایشان، نمایندگی مجلس شورای اسلامی (به عنوان نماینده مردم شیراز) بود. در آن دوره هم آقایان عطاالله مهاجرانی و زنگنه نیز نمایندگان شیراز بودند.

اما پس از شهادت شهید دستغیب زمانی که به سن و سال افراد مورد نظر برای جانشینی ایشان نگاه می کنیم، در می یابیم که آیت الله حائری به نسبت سایرین بسیار جوان بودند و شاید کسی فکرش را هم نمی کرد که ایشان برای این سمت مهم آن هم پس از شهید دستغیب انتخاب شوند.

اما ایشان در عمل استقامت خود در برابر جریان های سیاسی که پذیرای مسئولیت وی نبود را نشان دادند و هرگز در مقابل آنان واکنش شتابزده ای نشان ندادند. در آن شرایط لازم بود تا شخصی که آن مسئولیت مهم را می پذیرد شخصی پخته، جافاده، مقبول و اهل تحمل باشد تا بتواند نظر همه را جلب کند به خصوص آن که برخی از افراد و جریان ها نه تصور می کردند که امام (ره) ایشان را انتخاب کند و نه موافق چنین انتصابی بودند. اما به هر صورت تصمیم امام (ره) همین بود و آقای حائری هم به خوبی از پس آن بر آمد. حساسیت موضوع نیز زمانی بیشتر می شد که در آن سال ها بحث قائم مقامی آیت الله منتظری هم در میان بود.

ارتباط بین قائم مقامی آیت الله منتظری و فشارها بر آیت الله حائری چه بود؟

همان جریانی که به نوعی مخالف آقای حائری بودند به نحوی به آیت الله منتظری مرتبط بودند و از این ارتباطات استفاده می کردند. این جریان حتی در نماز جمعه نسبت به آقای حائری به شدت متعرض شدند و کار به پرتاب کفش به سمت ایشان در نماز جمعه هم کشید. اما آقای حائری فردی بسیار صبور و اهل تحمل بودند و لحظه ای مسئولیتی که امام راحل به ایشان واگذار کردند را بر روی زمین نگذاشتند. همین استقامت موجب شد که مخالفان آقای حائری هم نسبت به ایشان تمکین کنند و عظمت وجودی ایشان باعث شد تا سالیان سال بتوانند نمایندگی ولی فقیه و امامت جمعه شیراز را بر عهده داشته باشند و همه فراز و فرودها را پشت سر بگذارند.

در جریان جنگ تحمیلی نحوه خدمت رسانی ایشان به رزمندگان چگونه بود؟

اهتمام ایشان به موضوع دفاع مقدس به پیش از حضور در سمت نمایندگی ولی فقیه باز

۳ یا ۴ سال پیش از پیروزی انقلاب بود. اما این جلسات آنچنان برکتی داشت که هنوز هم به نحوی ادامه دارد و ماهانه و یا هر دو هفته یکبار اعضای همان جلسه دور هم جمع می شوند. جالب آنکه افراد حاضر در این جلسات هم اکنون به جریان سیاسی متفاوت تعلق خاطر دارند اما آیت الله حائری توانست همه این سلیقه ها را در کنار یکدیگر بنشانند.

محتوای جلسات- در همان سال های پیش از انقلاب- صرفا اعتقادی بود یا مطالب سیاسی هم گفته می شد؟

طبعاً هم مسائل اعتقادی و هم مسائل سیاسی در آن جلسات گفته می شد و از جمله مهم ترین همشینی های انقلابیون در آن زمان به حساب می آمد.

آیت الله حائری در برقراری ارتباط با خویشاوندان چگونه عمل می کردند؟

در این خصوص نیز ایشان الگو بودند؛ برای مثال به خاطر دارم یک بار در سن ۱۵ یا ۱۶ سالگی دچار کسالتی شدم و ایشان یک هفته پس از آن به عیادت من آمدند و من هم به دلیل علاقه ای که به ایشان داشتم دیگر نتوانستم بگویم که حالم خوب شده و روی تخت خوابیدم تا ایشان به عیادت من بیایند. در رابطه با سایر اعضای خانواده نیز ایشان چنین رویکردی داشتند و به خصوص علقه ای که میان ایشان و نوه هایشان وجود دارد، مثال زدن است و دوستی و صمیمیتی بی نظیر میان آن مرحوم و فرزندان خردسال فامیل وجود داشت.

اگر موافق باشید کمی هم به جایگاه سیاسی ایشان در شیراز بپردازیم. در زمانی که ایشان مسئولیت جایگاه مهم نمایندگی ولی فقیه در استان فارس را پذیرفتند، جریان های سیاسی استان در چه وضعیتی بودند و اقبال آنها نسبت به مرحوم آیت الله حائری به چه

الانصاف خاله ما که همسر ایشان بودند، در این مسیر همراهی بسیار خوبی با ایشان داشتند. به هر صورت در آن زمان ایشان زندگی سختی داشتند و بسیاری اوقات در زندان بودند. گاهی اوقات نیز ایشان را به نقاط دور دست تبعید می کردند و همسر ایشان با فرزندان کوچکی که داشتند همراه ایشان به این شهر و آن شهر می رفتند. خاطرم هست که فاصله سنی فرزندان خاله ما هم بسیار کم بود و معمولاً در همان اوضاع یکی دو فرزند خردسال همیشه با آنها بود. جالب این بود که آقای حائری هم برای اینکه به خاله ما کمک کنند حتی گاهی فرزند خردسال خود را با خود به جلسات می آوردند تا همسرشان از دیگر فرزندان مراقبت کنند. این موضوع حتی تا سال های پس از پیروزی انقلاب نیز ادامه داشت و ایشان در جلساتی که در لانه جاسوسی داشتند هم فرزند خود را می آوردند.

با توجه به اینکه روحانیت یک نهاد بسیار پرنفوذ در پرورش جوانان به حساب می آید، ایشان از این نظر چه جایگاهی در میان اعضای خانواده داشتند و شما چه ارشادهایی از ایشان دریافت کرده اید؟

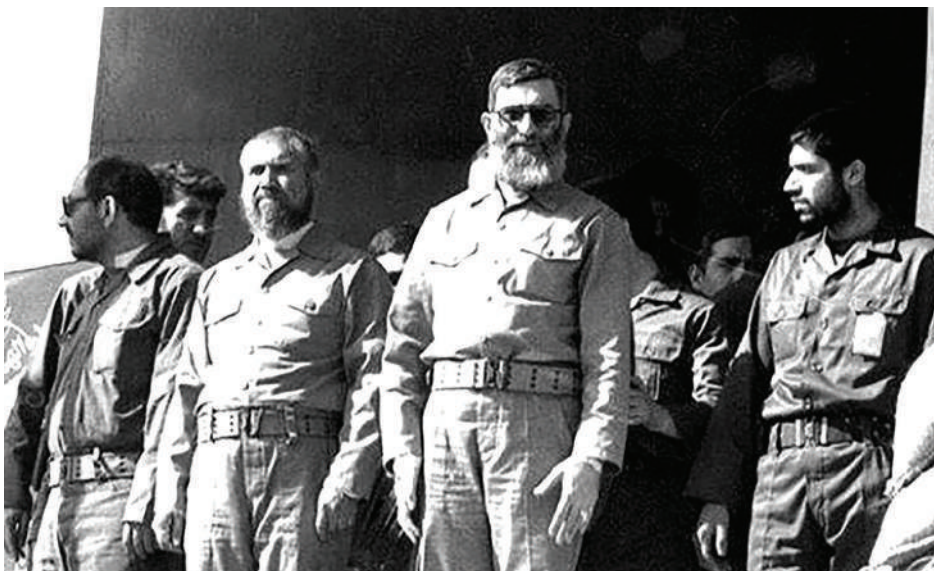
ایشان به طور کلی سعی داشتند با نسل جوان رابطه بسیار خوبی داشته باشند. البته در سال های جوانی ما گاهی اوقات پیش می آمد که ایشان شیراز بودند و من برای تحصیل در شیراز نبودم، گاهی هم من شیراز بودم اما ایشان یا زندان بودند یا در قم اما گاهی اوقات پیش می آمد که من به قم می رفتم و ایشان هم در قم حضور داشتند و به ایشان هم حتماً سری می زدم. من آن زمان آخر هفته ها قم بودم و حدود ۸ نفر از اعضای خانواده در آنجا بودند که من به بازدید همه آنها می رفتم و آقای حائری هم مرا در این کار بسیار تشویق می کردند.

اما تلاش اصلی مرحوم آقای حائری برای تربیت نسل جوان به فعالیت ایشان در مسجد «شمشیرگرا» در شیراز باز می گردد؛ این مسجد دارای بنای بسیار کوچک در یک کوچه بن بست و در محله در مجاورت محله کلیمیان شیراز قرار داشت. به خاطر دارم که ایشان درباره علت انتخاب آن مسجد می گفتند که نمی خواستم جایی برم که برای کسی مزاحمتی ایجاد کنم و رقیب امام جماعت مستقر آنجا شوم بلکه در این مسجد- که فاقد امام جماعت و فعالیت آن چنانی بود- کار خودم را آغاز و جلسات را برگزار می کنم. و به همین ترتیب بود که جلسات مسجد شمشیرگرا آغاز شد و بسیاری از نیروهای انقلابی شیراز در آنجا تربیت شدند.

به خاطر دارید که این جلسات از چه سالی آغاز شد؟

به طور دقیق نه، اما فکر می کنم حدود

در موضوع امر به معروف و نهی از منکر معتقد بودند که یک موضوع باید معروف باشد تا به آن امر و یا منکر باشد تا از آن نهی کرد. متأسفانه بحث حجاب هم به دلایل مختلفی امروز برای جامعه ما خوب جا نیفتاده است و ابتدا باید آن را به یک معروف در بیاوریم و بعد از آن امر به حجاب کنیم



■ رهبر انقلاب و آیت الله حائری شیرازی در لباس بسیجی

ایشان در مسائل کلان کشور همواره دغدغه‌هایی داشتند و آخرین دیداری که با ایشان در بیمارستان نمازی داشتم، در همان حال سوالات و دغدغه‌هایی در رابطه با سد سازی داشتند و ما هم توضیحاتی به ایشان می‌دادیم و با توجه به وضع نامناسب جسمی ایشان سعی می‌کردیم کوتاه پاسخ دهیم اما خود مرحوم آقای حائری ما را رها نکرده و با جدیت موضوع را در آن اوضاع جسمی دنبال می‌کردند

اگر هم کار خوب پیش می‌رفت از ما تشکر می‌کردند و اگر هم رختی در کار می‌دیدند به ما تذکر می‌دادند. همچنین مکرر به پروژه جاده شیراز به عسلویه سرکشی می‌کردند و هیچگاه با وجود سن و سال ایشان، نشانه‌ای از خستگی در آقای حائری نمی‌دیدم.

❁ یکی از مسائلی که برای همه مردم جالب می‌باشد به موضوع رابطه بین نماینده ولی فقیه و استاندار مربوط می‌شود. ایشان در این موضوع چه روابطی را با شما برقرار کرده بودند و همچنین مهم‌ترین دغدغه آیت الله حائری برای استان فارس چه بود؟

اولاً نوع رابطه ایشان با استاندار بسیار تعریف شده بود و هیچگاه حتی رابطه خویشاوندی و مسائل شخصی بر این موضوع اثری نداشت. برای مثال یکبار در همان ایام بر سر یک شخص - که از دوستان مدرسه حقانی ایشان بود و بسیار به او اعتماد داشتند - بین ما اختلاف نظر افتاد و آقای حائری از آن شخص حتی در نماز جمعه حمایت می‌کردند. من هم در جریان یکی از سفرهای مشترک پرونده آن شخص را آوردم تا در مورد او با آقای حائری صحبت کنم. ایشان در ابتدا گفتند که به آن شخص بسیار اعتماد دارند، من هم گفتم مستندات را آورده‌ام و اگر تمایل دارید صحبت کنیم. من شروع به صحبت کردم و در نهایت قانع شدند و مسیر موضوع به طور کلی تغییر کرد.

❁ مهمترین دغدغه ایشان در رابطه با مسائل فرهنگی بود یا معیشت و محرومیت زدایی از استان؟

ایشان هم مسائل فرهنگی و هم مسائل

بگویم که نیازهای مدیر تامین نشود اما آن ویلاها بیش از نیاز ما بود.

برای همین من دستور دادم که آن باغ به باغ مهر جوان تبدیل و برای فعالیت‌های فرهنگی از آن استفاده شود و خودم هم در یکی از آپارتمان‌های متعلق به استانداری مستقر شدم. ایشان از این کار به قدری خوششان آمد که در نماز جمعه اعلام کردند که می‌خواهیم برای این عمل سجده شکر بجا بیاوریم! هر چند که خودم به این کار - اعلام در تریبون عمومی - راضی نبودم اما این کار بسیار مورد استقبال آقای حائری قرار گرفت.

موضوع دیگر به سفر مقام معظم رهبری به استان فارس در آن دوره مربوط می‌شود که ایشان بسیار پیگیر بودند و آن سفر هم برکات زیادی برای شیراز داشت و رهبر انقلاب نیز در آن سفر موضوع «حرم سوم اهل بیت» را مطرح کردند که بسیار حائز اهمیت است.

از دیگر موضوعاتی که مرحوم آقای حائری بسیار پیگیر بودند به موضوع راه آهن شیراز مربوط می‌شود. ساخت راه آهن شیراز از سال ۷۵ و در زمان مرحوم آقای هاشمی کلنگ خورد اما بعد از این همه سال فقط ۱۸ درصد پیش رفته بود. با پیگیری‌های ایشان ساخت این پروژه شتاب گرفت. در مسیر راه آهن اصفهان به شیراز یک پل بلند (حدود ۴۰۰ متر) در شهر ایزدخواست وجود داشت که ایشان - از آنجایی که معمولاً با هواپیما سفر نمی‌کردند - در مسیر خود از این پل بازدید می‌کردند. جالب است بدانید که در اطراف شیراز شهری به نام زرقان وجود دارد که حلوای ارده آن بسیار شهرت دارد و آقای حائری هم هروقت به بازدید پل می‌رفتند حلوای زرقان را برای کارگران و مهندسان پل می‌بردند تا از آنها تشکر کنند.

می‌گردد. ایشان حتی در زمان نمایندگی مجلس بارها در جبهه‌ها حضور پیدا کرده بودند. خاطرم هست که یکی از دانشجویان پیرو خط امام برای ما تعریف می‌کرد که در جریان یکی از بازدیدهای آقای حائری از جبهه - که به همراه همین دوست دانشجوی ما بود - با اتوبوس راهی مناطق جنگی شدند و در راه برگشت دوست ما از فرط خستگی به خواب می‌رود و آقای حائری هم به قصد شوخی و مزاح سعی می‌کند که ساعت مچی دوست ما را باز کند. در همین حال بود که راننده و مسافران به آقای حائری مشکوک می‌شوند. آقای حائری هم بعد از بیدار شدن دوست ما از او می‌خواهد تا با او حرف بزند تا مسافران متوجه شوند که آن دو همراه هم هستند! ایشان مکرر به لشکر فجر و تیپ المهدی سرکشی می‌کردند و با شهید بی‌سر عبدالله اسکندری هم بسیار مانوس بودند.

❁ اگر موافق باشید به دورانی بپردازیم که جناب‌عالی عهده دار مسئولیت‌های عمرانی و سیاسی در استان شدید. در آن مقطع ایشان چه توصیه‌هایی به شما داشتند؟

در زمانی که من عهده دار مسئولیت سیاسی در فارس بودم، دولت نهم روی کار آمده بود و شعار آن دولت نیز بازگشت به شعارهای اصیل انقلاب بود؛ بماند که بین دولت نهم و دهم تفاوت زیادی وجود دارد اما آن روزها واقعا شور خوبی در میان نیروهای انقلابی به وجود آمده بود.

من که برای تصدی استانداری فارس عازم شدم دیدم که در یک باغ چهار ویلا برای استانداری ساخته اند که یکی از آنها برای استاندار و باقی آن برای معاونان بود که من آن را مناسب یک مدیر برای جمهوری اسلامی نمی‌دیدم. البته نمی‌خواهم

ایشان در همان زمان که انتقادات بی رویه ای نسبت به دولت نهم و دهم صورت می گرفت، از طرح های خوب دولت مانند مسکن مهر دفاع می کردند. همه این موارد ثابت می کند که مرحوم آقای حائری یک شخصیت فراجناجی بودند و نمی توانیم ایشان را در یک جناح محصور کنیم.

✿ فکر می کنم شما ناگفته های زیادی دارید و یادداشت هایی را هم در مقابل خودتان آماده کرده اید! اگر نکات و موضوعات ناگفته ای مانده که در نظر دارید بفرمایید.

بله! نکاتی بسیار مهمی در مورد ایشان و دغدغه هایشان وجود دارد که از جمله آنها به مساله ربا باز می گردد. مقابله با ربا از جمله دغدغه های مهم مرحوم آیت الله حائری شیرازی بود و معتقد بودند که پول به خودی خود دارای اعتبار نیست بلکه تنها وسیله ای برای تبادل است. ایشان حتی در اواخر عمر خود به دنبال برگزاری همایشی با این موضوع و ارائه طرح هایی به بانک مرکزی بودند تا بخش مهمی از اقتصاد کشور سامان گیرد.

از دیگر موضوعاتی که در مورد ایشان اشاره کردم، استقامت و ثبات ایشان در سال های پس از انقلاب بود اما نباید از استقامت مثال زدنی آیت الله حائری در جریان مبارزات پیش از انقلاب هم غافل شویم. برای مثال ایشان می گفتند که در زندان های رژیم پهلوی حتی اجازه نمی دادند ایشان بخوابند تا از فرط خستگی اعتراف کنند. خودشان می گفتند تنها فرصتی که برای استراحت داشتند، در سجده شکر پس از نماز بود که چند دقیقه در همان سجده می خوابیدند و می گفتند آن چند دقیقه همه خستگی مرا جبران می کرد.

ایشان در مسائل کلان کشور هم همواره دغدغه هایی داشتند و آخرین دیداری که با ایشان در بیمارستان نمازی داشتم، خواهر زاده ایشان آقای ذوالانوار هم که از متخصصین ژنوتکنیک بودند نیز حضور داشتند. آقای حائری در همان حال سوالات و دغدغه هایی در رابطه با سد سازی داشتند و ما هم توضیحاتی به ایشان می دادیم و با توجه به وضع نامناسب جسمی ایشان سعی می کردیم کوتاه پاسخ دهیم اما جالب بود که خود مرحوم آقای حائری ما را رها نکرده و با جدیت موضوع را در آن اوضاع وخیم جسمی دنبال می کردند. ایشان دائما حرف های من را در مقابله با استدلال های دکتر ذوالانوار قرار می داد و بحث تا جایی ادامه داشت که خود ایشان خسته شدند و حالشان بد شد.

بی اعتنایی آن مرحوم به دنیا هم بسیار مثال زدنی بود تا جایی که در بسیاری از اوقات، محافظان ایشان هم شاک می شدند و یکی از آنها برای ما تعریف می کرد که مجبور است به تبعیت از آقای حائری در وعده های اصلی نان و خیار بخورند!

پرورش اکالیپتوس با وجود کمبود منابع آب بسیار موفق شد و آقای حائری هم از ایشان بسیار حمایت کردند تا کارهایشان روی روال بیفتد. در عین حال نباید فراموش کنیم که مرحوم آیت الله حائری در مسائل فرهنگی نیز نگاه های عمیقی داشتند و در اموری چون حافظ شناسی نیز بسیار متبحر بودند و جلساتی که در این رابطه برگزار می کردند به خوبی گویای توانمندی های خاص ایشان در این زمینه بود.

✿ در جلساتی که به عنوان شورای اداری برگزار می شد ایشان چه دغدغه های فرهنگی داشتند؟

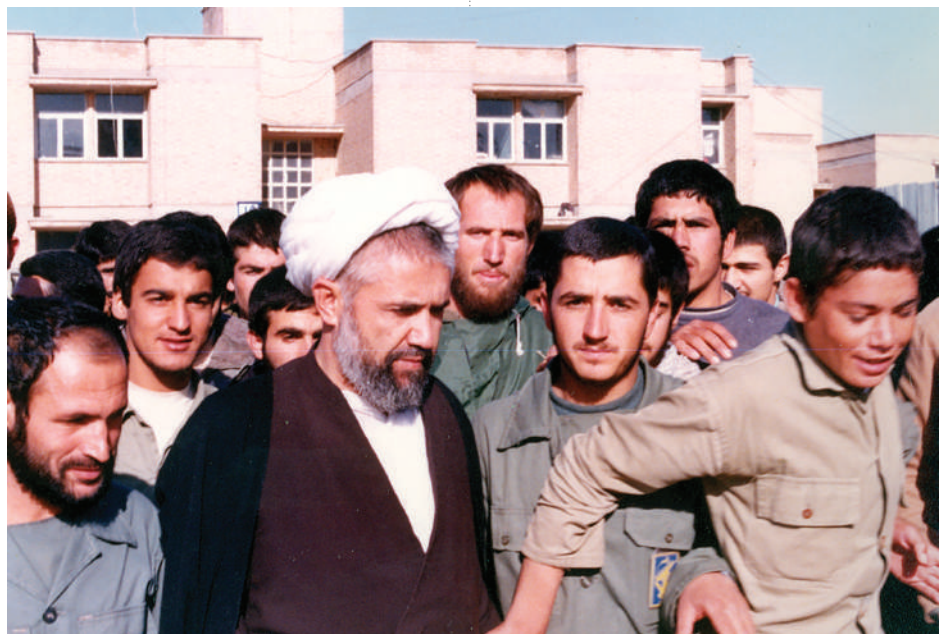
همانطور که می دانید در همه استان ها یک جلسه شورای اداری برگزار می شود که استاندار ریاست آن را بر عهده دارد و در کنار آن جلسه شورای فرهنگی استان نیز تشکیل می شود که شخص نماینده ولی فقیه آن را ریاست می کند. از جمله موضوعاتی که در آن زمان پیگیری می شد بحث هویت فرهنگی استان بود؛ در عین حال که آثار و ابنیه تاریخی و فرهنگی مهمی در شیراز وجود دارد (از تخت جمشید و پاسارگاد تا آرامگاه حافظ و دیگر شعرا)، کاروانی از فرزندان معصومین نیز در این شهر در دوره مامون عباسی به شهادت رسیده اند که هویت دینی شهر و استان را تشکیل می دهد. همین شاخصه مهم موجب شد تا بحث حرم سوم اهل بیت از ایشان بسیار مورد پیگیری قرار گیرد و روز شهادت احمد ابن موسی هم در تقویم رسمی کشور ثبت شود تا این موضوع اهمیتی بیش از پیش پیدا کند و از نظرها پاک نشود.

✿ یکی از موضوعاتی که شما نیز به آن اشاره داشتید، تغییر و تحولاتی بود که در دولت ها و روسای جمهور شکل می گرفت. مرحوم آیت الله حائری نسبت به این تغییرات چه موضعی داشتند؟

محرومیت زدایی را به صورت هم زمان دنبال می کردند. یکی از موضوعاتی که موجب شد تا فضا سازی زیادی علیه ایشان شود به طرح «فلاحی در فراغت» مربوط می شود که به احیای اراضی مرتبط می شد و ایشان همیشه به مزاح می گفتند که اگر مسئولان محیط زیست در زمان امیرالمومنین بودند، قطعا ایشان را به عنوان متخلف اعلام می کردند چرا که آن حضرت نیز اراضی زیادی را به باغ تبدیل کردند. کلیات نظر ایشان این بود که دولت به تنهایی نمی تواند متکفل همه امور باشد و مردم باید وارد عرصه شوند و چه بهتر که زمین های افتاده اطراف شهر توسط مردم آباد و به دست خود آنها بیفتد. اما در عین حال این نکته هم وجود داشت که وقتی زمینی در اطراف شهر آباد می شود دیگر صرف آبادی آن مطرح نیست و آن زمین ارزش افزوده پیدا کرده و ممکن است محل سوداگری نیز شود. همچنین در عین حال باید زیرساخت های آن نیز فراهم شود.

به هر صورت ایشان همه جا از این طرح حمایت کردند و کار به جایی رسید که باغات زیتون اطراف شیراز شهرت زیادی پیدا کرد. اما متأسفانه در کنار این ثمرات خوب، توسط عوامل دسته دو و سه سوء استفاده هایی نیز صورت گرفت و عده ای همه مشکلات را به پای ایشان نوشتند.

متأسفانه! عده ای حتی گفتند که آقای حائری زمین هایی را برای خود برداشتند اما من که از نزدیک در جریان کار بودم می گویم که ایشان حتی یک سانتیمتر زمین برای خودشان تصرف نکردند. به هر صورت یکی از دغدغه های ایشان بود که باید از انرژی مردم برای آبادانی کشور استفاده شود و منابع طبیعی به تنهایی نمی تواند کار مردم را انجام دهد. برای مثال در اطراف فسا شخصی بود که با





دکتر «محمدهادی ایمانی» در گفت وگو با «شاهد یاران» از خصوصیات خاص مرحوم آیت الله حائری شیرازی می گوید

فقط عالم نبود بلکه عامل هم بود

درآمد

دکتر «محمدهادی ایمانی» که روزگاری را به همراه پدر خود در کنار مرحوم آیت الله حائری شیرازی بوده، خاطرات و نکات فراوانی را از آن مرحوم به ذهن دارد؛ او که در سوابق خود عضویت در هیات علمی دانشگاه شیراز، ریاست دانشگاه علوم پزشکی شیراز به مدت ۱۲ سال دارد در این گفت وگو از خاطرات فراوان خود با آن مرحوم گفته که مشروح آن را در گفت وگو با «شاهد یاران» می خوانید.

شکل گرفت و اداره مالی این مرکز را به دلیل اعتمادی که داشتند، به بنده سپردند. دستخطی را هم به من و فرزندان خود دادند و این موضوع را تاکید کردند. هم زمان از حضرت آیت الله کلانتری (نماینده مردم فارس در خبرگان رهبری) خواستند تا در شکل گیری و موفقیت هر چه بهتر این مرکز کمک کنند. قرار بر این شد که از میان هزاران نوار، سی دی، فیلم و...

کوران مبارزه با هم همراه بودند. پس از انقلاب هم که وارد مجلس شدند و امامت جمعه شیراز را پذیرفتند، رابطه میان آنها عمیق تر شد. حدود ۲۰ سال قبل که پدر بنده به رحمت خدا رفتند، رابطه مستقیم من با ایشان بیشتر شد و ایشان همیشه به بنده لطف داشتند. حدود چند سال قبل یکی از آرزوهای ایشان محقق و مرکز پژوهش های علوم انسانی - اسلامی

ارتباط و آشنایی شما با مرحوم آیت الله حائری شیرازی از چه دوره ای شکل گرفت، آیا می توان این رابطه را بیش از یک ارتباط معمولی و کاری دانست؟

بله! رابطه ما با آن مرحوم به ارتباط عمیق ایشان با مرحوم پدر و پدر بزرگ من باز می گردد که در آن سال ها و در

که از سخنرانی‌های ایشان وجود دارد، مطالب به شکل موضوعی تدوین و در خصوص اقتصاد اسلامی، اخلاق اسلامی و مدیریت اسلامی (که همگی از دغدغه‌های آن مرحوم بود) مباحث استخراج شود. البته چند سری از این کتاب‌ها منتشر شده و آن‌ها شالله‌الباقی کارها نیز به تدریج منتشر خواهد شد.

❁ تاکنون خروجی قابل قبولی هم از این مرکز ارائه شده است؟

همانطور که گفتم چند کار تا به حال چاپ شده اما با توجه به اینکه مدت زیادی از فوت ایشان نگذشته است، ما در حال پیگیری هستیم و تاکنون چندین جلسه با حضور شخصیت‌های مختلف از جمله حضرت آیت الله کلاتری، خانم دکتر شجاع نوری و فرزندان ایشان داشتیم و در حال حاضر مشغول فروش منازل مرکزی هم در قم به سرپرستی حجت الاسلام محسنی ماموریت پیدا کرده تا تمامی جلسات ایشان را به صورت متمرکز گردآوری کند.

همچنین گروهی از طلاب در حال پیاده سازی و ویرایش آثار هستند و تاکنون نزدیک به پنج اثر منتشر شده است و در تلاش هستیم تا حمایت‌ها را افزایش دهیم تا این کار سرعت و گستردگی بیشتری پیدا کند.

❁ مهم ترین دغدغه‌های مرحوم آیت الله حائری در رابطه با علوم انسانی اسلامی چه بود؟

نگرانی‌ها و دغدغه‌های ایشان در این حوزه مشخص بود؛ اقتصاد و مبارزه با ربا یکی از دغدغه‌های مهم ایشان بود و شاید اگر آن زمان به تذکرات ایشان دقت می کردند، امروز با چنین وضعی که می بینیم مواجه نمی شدیم.

به خاطر دارم که ایشان در یکی از خطبه‌های نماز جمعه از مردم خواستند دست‌ها را بالا ببرند و علیه ربا در بانک‌ها شعار بدهند. شاید این یک اقدام بی سابقه بود که در دوران ما که شعار بانکداری اسلامی داده می شود، شخصی در اندازه مرحوم آیت الله حائری شیرازی چنین اقدامی را انجام دهد. ایشان معتقد بود که نباید اسکناس و پول این چنین جایگاهی داشته باشد و بانک‌ها باید به وظیفه اصلی خودشان عمل کنند.

اینکه صرفاً به قرار دادن نام‌هایی مانند عقود اسلامی، مضاربه، مساقات و... اکتفا کنیم در عمل کاری از پیش نخواهیم برد و نتیجه آن می شود که امروز می بینیم حجم نقدینگی به ۱۵۰۰ میلیارد تومان رسیده است و هر روز هم این نقدینگی به یک سمت می رود. ما در پژوهش‌های علوم انسانی، به دنبال این هستیم که نگاه ایشان به اقتصاد اسلامی را مورد تبیین دقیق قرار دهیم و به خصوص موضوع ربا را دقیقاً بررسی کنیم.

موضوع مبارزه با ربا آنچنان برای مرحوم آیت الله حائری شیرازی اهمیت داشت که حتی در لحظات پایانی عمر خود به آن اهتمام ویژه ای داشتند طوری که وقتی آقای دکتر

علی لاریجانی در قم به عیادت ایشان آمدند، مرحوم آقای حائری باز هم پیگیر همین موضوع بودند. به یاد دارم در ماه‌های پایانی عمر خود، یکی دو ماهی در مشهد بودند، خدمت ایشان رسیدم که تاکید داشتند این موضوع را از مجاری مختلف (مسئولان امر، نمایندگان مجلس و...) به جد پیگیری کنم.

❁ به جایی هم رسیدند؟

مگر الان که سرها به سنگ خورده مسئولین به این موضوع توجه کنند. به هر صورت وقتی کسی در بستر بیماری بر یک موضوع اینقدر تاکید می کند نشان از اهمیت آن دارد. صرفاً با اینکه برخی می گفتند «چشم حاج آقا» که کاری انجام نمی شود بلکه باید اقدامی صورت گیرد.

❁ جناب آقای دکتر! پدر شما از جمله مهم ترین حامیان نیروهای انقلاب در شیراز بودند. کمی از روابط پدر و مرحوم آیت الله حائری شیرازی در سال‌های مبارزه بگوئید. نقلی هم شنیدم که در اوایل پیروزی انقلاب، اجاره منزلی که مرحوم آیت الله حائری در آنجا بودند، توسط پدر شما به نمایندگی از امام خمینی (ره) پرداخت، می شد.

خب این موضوع در خانواده ما بسیار ریشه دار است؛ مرحوم پدر بزرگ ما نماینده مراجع عظام وقت - حضراتی آیاتی چون بروجردی، حکیم، شاهرودی، آقا سید ابوالحسن اصفهانی و... - بودند. مرحوم پدر ما هم نماینده حضرت امام خمینی، آیات عظام صافی گلپایگانی، اراکی، تبریزی، مرعشی، مکارم شیرازی، سیستانی و مقام معظم رهبری بودند و پس از مرحوم پدر نیز این وکالت به بنده و برادرم سپرده شد و من هم اکنون وکالت اخذ وجوهات از آیات عظام سیستانی، مکارم شیرازی و مقام معظم رهبری را بر عهده دارم. جالب اینکه پدر و پدر بزرگ من هیچ کدام روحانی نبوده و تاجر بودند و به دلیل اعتماد بالایی که آقایان به آنها داشتند، این کار را انجام می دادند. یکی از کارهای آنها این بود که وجوهات دریافتی

را در راستای حمایت از نیروهای انقلابی هزینه می کردند. بر همین اساس افرادی مانند شهید دستغیب، آیت الله حائری شیرازی و مرحوم آقا صدرالدین حائری شیرازی توسط پدر ما حمایت مالی می شدند و به تعبیر بهتر پدر ما رابط بین مراجع عظام وقت و روحانیون انقلابی شیراز بود و حمایت‌های مراجع را به آنها می رساند.

گاهی اوقات این افراد به زندان و یا تبعید می رفتند و در نتیجه خانواده آنها با مشکل مواجه می شدند، در این حالت مرحوم پدر ما با وکالتی که از مراجع داشتند، به خانواده آنها کمک می کردند. پس از پیروزی انقلاب این رابطه تقویت شد و پدر ما به دلیل ارتباطی که با حضرت امام خمینی (ره) داشتند، در تعیین آیت الله حائری به عنوان امام جمعه و نماینده ولی فقیه نقش آفرینی کردند. ناگفته نماند که حمایت پدر ما از مرحوم آیت الله حائری شیرازی همیشگی بود و در حوادث میانه دهه شصت که آیت الله حائری به شدت مورد هجمه قرار گرفتند و آیت الله جنتی از طرف امام خمینی به شیراز آمدند، پدر ما همواره از ایشان حمایت کردند.

❁ به غیر از پدرتان، شخص دیگری در خانواده تان در سال‌های پیش از انقلاب با ایشان ارتباط داشتند؟

بله! یکی دو نفر از آنها نیز رابطه بسیار وسیعی داشتند و برای من تعریف می کردند که جلسات شبانه ای در طبقه دوم منزل ایشان داشتند که مرحوم آقای حائری برای اینکه نیروهای ساواک به آن جلسات پی نبرند، همه چراغ‌ها را خاموش و شمع روشن می کردند. گاهی اوقات نیز این جلسات چند ساعت طول می کشید و نکته مهم اینکه این جلسات طولانی را حتی برای یک نفر برگزار می کردند و اینگونه نبود که تعداد این موارد برایشان اهمیت خاصی داشته باشد بلکه کیفیت جلسات برایشان مهم بود.

❁ یکی از خصوصیات مهم مرحوم حائری ارتباط مستمر ایشان با دانشگاهیان بود. به نظر شما دلیل موفقیت ایشان در این زمینه چه بود؟

بله! این نکته درستی است که به نظرم به مراتب علمی و آشنایی ایشان به زبان انگلیسی باز می گردد. به خاطر دارم یک بار در همایشی که حدود ۵۰۰ نفر از پزشکان شیعه دنیا به دعوت دکتر ولایتی به ایران آمدند و ایشان از من خواستند که برایشان در شیراز برنامه ای داشته باشیم.

من هم از آیت الله حائری شیرازی خواستم برای این جمع به ایراد سخنرانی بپردازند که حاج آقا هم دعوت ما را پذیرفتند. برنامه ما در سالن صدر برگزار شد و کل سالن هم مملو از جمعیت بود. ایشان برای سخنرانی ابتدا عمامه خود را از سر برداشتند و بعد با استفاده از ماژیک و تخته وایت برد، بحث خودشان را آغاز کردند و حدود یک ساعت و نیم موضوع توحید را به

ایشان در یکی از خطبه‌های نماز جمعه از مردم خواستند دست‌ها را بالا ببرند و علیه ربا در بانک‌ها شعار بدهند. شاید این یک اقدام بی سابقه بود که در دوران ما که شعار بانکداری اسلامی داده می شود، شخصی در اندازه مرحوم آیت الله حائری شیرازی چنین اقدامی را انجام دهد

زبان انگلیسی برای پزشکان شیعه از سرتاسر جهان توضیح دادند.

این موضوع بسیار مهمی است که مبلغان ما برای فراگیری هر چه بیشتر اسلام به زبان انگلیسی مسلط شوند و آقای حائری هم این چنین بودند.

یکی دیگر از توانمندی‌های ایشان در جذب مخاطبان علمی، توانمندی خاص ایشان در تمثيل بود و همیشه هم از آن استفاده می کردند و شاید در این زمینه کم نظیر و بی نظیر بودند و محال بود که خطبه ای بخوانند و مثال نزنند.

مثلا یکبار که می خواستند در مورد بذل و بخشش مثالی بیاورند، گفتند که در مرغداری‌های جدید سیستم آبرسانی به نحوی است که هر چه مرغ از آب استفاده کند، آب جدید جایگزین آن می شود و اگر هم استفاده نکند، آب در یک نقطه جمع شده و پس از آن می گندد. پس ما هم که به سرچشمه لایزال الهی وصل هستیم باید اهل بذل و بخشش از محل عنايات پروردگار باشیم تا اموال ما نگردد و همیشه تازه باشد که این مثال برای خود من بسیار جالب بود. البته من دلیل موفقیت ایشان در ارتباط با اقشار مختلف را تنها در علم آیت الله حائری نمی بینم بلکه ایشان بسیار اهل عمل هم بودند و برای مثال طرح «فلاحات در فراغت» را که به راه انداختند با این هدف بوده است که از منابع خاکی شیراز و همچنین از منابع آبی - که بخش عمده ای از آن به هدر می رفت - استفاده بهینه داشته باشند. ایشان بارها از مسئولان برای دیدن نتایج طرح دعوت نمودند که در یکی از همان بازدیدها من نیز به همراه سایرین حضور داشتم و صبح بسیار زود - قبل از صبحانه - شاهد این بودیم که ایشان سریع تر و جلوتر از همه راهپیمایی می کنند. همه ما نفس کم آورده بودیم اما ایشان خیلی سر حال بودند. در این طرح هم اشتغال ایجاد کردند و هم برای کارمندان که نمی توانستند در حالت عادی باغی برای خودشان بخرند، امکان خرید زمین را فراهم نمودند. متأسفانه عده ای هم در این میان شروع به شایعه پراکنی کردند که آقای حائری به دنبال منافع خودش هست اما من شهادت می دهم که ایشان برای خودشان هیچ چیزی از آن زمین‌ها برنداشتند. ایشان حتی در مسائل شخصی خودشان هم فرد فوق العاده ای بودند و به شخصه از رابطه ایشان با همسرشان بسیار درس گرفتم.

چطور؟

خب به هر ترتیب همسر ایشان دختر آقاسید نورالدین بودند و من از نوع روابط میان آنها بسیار درس گرفتم. نکته جالب توجه برایم این بود که آیت الله حائری شیرازی علی رغم مسئولیت‌های متعددی که در سال‌های پس از پیروزی انقلاب داشتند که امکان داشت هر کسی را از توجه به خانواده اش بازدارد، اما بسیار مراقب همسر خود بودند و حتی در جلسات می دیدم که به طبقه پایین برای سرکشی به همسرشان می رفتند و باز می گشتند.



ایشان بارها از مسئولان برای دیدن نتایج طرح دعوت نمودند که در یکی از همان بازدیدها من نیز به همراه سایرین حضور داشتم و صبح بسیار زود شاهد این بودیم که ایشان سریع تر و جلوتر از همه راهپیمایی می کنند. همه ما نفس کم آورده بودیم اما ایشان خیلی سر حال بودند

در دوران مسئولیت شما در شیراز روابط شما به چه ترتیب بود؟

در آن زمان ایشان با همه مسئولان روابط تعریف شده ای داشتند و با پشتیبانی درست خود سعی می کردند وحدت خوبی میان نیروها ایجاد کنند.

یک بار در زمان وزارت خانم دکتر دستجردی به دلیل برخی دخالت‌های نادرست استعفا دادم و خانه نشین شدم. در آن زمان حاج آقا استاد اخلاق هیئت دولت بودند و به محض اینکه از موضوع با خبر شدند، پیگیر شده و هر طور که بود با خانم دکتر دستجردی صحبت کردند و طوری پیگیر شدند که خانم دکتر حدود ده و نیم همان شب تماس گرفته و پیگیر ماجرا شدند. مرحوم آیت الله حائری به معنای واقعی کلمه اگر موضوع و یا نیرویی را قبول داشتند، پشتیبانی خود را ادامه می دادند.

شما به عنوان پزشک در کنار آن مرحوم بودید؟

بله! تقریباً در چند ماه آخر هر یک روز در میان به ایشان سر می زدم و کارهای پزشکی ایشان را دنبال می کردم.

در آن روزها چه موضوعاتی از سوی ایشان برای شما جالب بود؟

در آن روزها ایشان بسیار اصرار داشتند که حتماً به قم بروند در حالی که تیم پزشکی با این موضوع مخالف بودند اما من در نهایت آنها را راضی کردم که با سفر ایشان به قم موافقت کنند. البته من هم از اشتیاق ایشان برای رفتن به قم جهت تکمیل روند درمان استفاده کردم و برای مثال شرط می گذاشتم که اگر مثلاً فلان رژیم غذایی را دنبال کنید می توانید بروید که ایشان هم رعایت می کردند.

علت اصرار ایشان چه بود؟

خودشان چیزی نگفتند اما به نظر من شاید احساس می کردند که اواخر عمرشان هست و می خواستند در قم دار فانی را وداع بگویند که همین طور هم شد.

از همه دستورات پزشکی به طور کامل تبعیت می کردند؟

در برخی از موارد پیش می آمد که برخی از کارهای مد نظر خودشان را انجام می دادند. مثلاً یکی از پزشکان دستوری به ایشان داده بود و ایشان هم در ظاهر قبول کردند اما بعداً به من گفتند که به جای استفاده از آن دستور دارویی ترکیبی از روغن زیتون و چند چیز دیگر درست کرده و حالشان هم خوب شد.

من در تایید فرمایش ایشان گفتم که حاج آقا من هیچ داروی شیمیایی ندیدم جز آنکه در کتاب‌های دارویی مرجع، ۵۰ تا ۶۰ عوارض برای آن ذکر کرده اند و ایشان از حرف من خیلی خوششان آمد تا جایی که در کارت تبریک‌هایی که سالانه برای افراد می فرستادند همین حرف من را قرار دادند و در کنار آن سخنی از امیرالمومنین آوردند که «دارو مانند صابون است؛ جامه را تمیز می کند اما موجب پوسیدگی آن نیز می شود». البته ایشان به موضوعات پزشکی نظر داشتند. شخصی به نام دکتر نفیسی بود که در سال‌های بعد از پیروزی انقلاب دچار مشکلاتی شدند و آقای حائری به ایشان کمک کردند. سال ۸۶ بود که دکتر نفیسی به ایران آمدند و از من خواستند که چند دقیقه ای حاج آقا را ببیند و من هم هماهنگ کردم که آن جلسه چند دقیقه ای، دو ساعت به طول انجامید.

دکتر نفیسی در آن جلسه گفتند که در آمریکا رویکرد پزشکی این شده است که پیشگیری بر درمان تقدم داشته باشد و من به عنوان متخصص قلب به درب منزل افراد می روم تا با آنها در این رابطه صحبت کنم اما حالا که به ایران آمده ام می بینم که فست فودها اینقدر زیاد شده و چقدر بی حساب و کتاب واردات شکر انجام می شود و مردم بی رویه نوشابه می خورند و بچه‌ها بی تحرک شده اند و این اوضاع با آن دورانی که خودم در ابرکوه در میان خاک‌ها بزرگ شدم، بسیار متفاوت است. حاج آقا هم از این سخنان خیلی خوششان آمد و دانما از دکتر سوال می پرسیدند و در محافل مختلف با همان صحبت‌ها می گفتند که حتی غربی‌ها هم از این سبک زندگی خسته شدند اما ما از آنها می خواهیم پیروی کنیم.



محمد رضا رستمی از اعضای دفتر آیت الله حائری در گفت و گو با «شاهد یاران» تشریح کرد

آتش اختلافات درباره امامت جمعه شیراز چگونه خوابید

درآمد

بدون شک اعضای دفتر رجال سیاسی و مذهبی حاوی اطلاعاتی مهم هستند و کافی است که پای صحبت آنها بنشینیم تا از ناگفته‌ها بگویند. «محمد رضا رستمی» که در حال حاضر مسئولیت اداره دفتر آستان قدس رضوی در استان فارس را بر عهده دارد، از جمله اشخاصی است که از روزهای ابتدایی حضور آیت الله حائری شیرازی در استان فارس در کنار ایشان حضور داشته و حتی پس از استعفای آیت الله حائری نیز این همراهی را پایان نداد. او که بسیار صمیمی و بی‌پیرایه از خاطرات و نکات روزهای همراهی با آیت الله حائری برای ما سخن گفت در این مصاحبه از نکات مهمی چون: ریشه اختلافات در شیراز در دهه ۶۰، واکنش‌های آیت الله حائری به معترضان، علت استعفای چندباره آیت الله حائری و... پرده برداشت که مشروح آن را در گفت و گو با «شاهد یاران» می‌خوانید.

❁ پس شناخت ایشان از شما به سابقه حضور در مجلس باز می‌گردد؟

بله. یک هفته بعد از انتصاب آیت الله حائری دفتر را راه اندازی کردیم. دفتر شهید دستغیب در یکی از محلات قدیمی شهر بود که رفت و آمد برای مردم مشکل بود. زمانی که در خدمت آیت الله حائری مشغول به کار بودیم، اقدامات متعددی شکل گرفت و بعدها به عنوان مسئول دفتر ستاد پشتیبانی جنگ و دفاتر ائمه جمعه فعالیت

سپاه پاسداران برای انجام کاری مأموریت یافتیم و همراه نماینده‌ها عازم تهران شدیم. بعد از آن به شیراز منتقل شدم. آن زمان امام جمعه وقت شیراز شهید آیت الله دستغیب بودند که ۲۰ آذر ۶۰ توسط منافقین شهید شدند. یک هفته بعد از این جریان، حضرت امام (ره)، آیت الله حائری را به عنوان نماینده خود و امام جمعه شیراز معرفی کردند و بنا به درخواست ایشان از سپاه، در دفتر امام جمعه مشغول به خدمت شدم.

❁ اگر موافق باشید برای شروع به معرفی سوابق کاری شما بپردازیم و بفرمایید آشنایی شما با آیت الله حائری از چه زمانی شکل گرفت؟

۱۹ ساله بودم که به عنوان مسئول دفتر یکی از نمایندگان (۱) مجلس وقت انتخاب شدم. با آیت الله حائری زمانی که برای انتخابات اولین دوره مجلس شورای اسلامی کاندیدا شده بودند، آشنا شدم. پیش تر نام ایشان را شنیده بودم ولی در انتخابات دوره اول بیشتر با ایشان آشنا شدم. اوایل سال ۱۳۶۰ از طرف

آیت الله حائری چندین بار از بنده خواستند به ملاقات آیت الله سید علی محمد دستغیب برویم. ایشان در راه روی ما می گشود ولی دقایقی بعد محافظان می گفتند: آقا منزل نیستند! بارها پیش آمد که ما را به منزل راه ندادند و قبول نکردند این دیدارها به عنوان تقویت وحدت اتفاق افتد

می کردم تا سال ۶۸ که سپاه طی یک فراخوان، دستور داد کلیه نیروها [به مسند اصلی خود در این مجموعه بازگردند] و بنده تا زمانی که آیت الله دستغیب از امامت جمعه استعفا دادند، در سپاه ماندم.

آیت الله حائری یک روز بنده را به محضر خود خواندند و فرمودند: می خواهم امورات را شما پیگیری کنید! نمی خواستم کارهای مالی و [حسابرسی] را قبول کنم. ایشان در پاسخ به این دغدغه فرمودند: بنده وجوهات را نیز کنار گذاشتم و این وجوهات را نه در زندگی من دخالت دهید و نه شما وارد این حیطه شوید!

شما در دوران تثبیت آیت الله حائری به عنوان نماینده ولی فقیه در شیراز به ایشان ملحق شدید و با توجه به التهابات استان در زمان انقلاب برهه ای حساس را پیش رو داشتید. به عنوان مسئول دفتر ایشان، چه رویکرد رفتاری را در جهت آرام سازی اوضاع وقت شاهد بودید؟

تبیین این مطلب نیازمند بررسی یک برهه تاریخی است. بعد از شهادت آیت الله دستغیب، دو تن از بزرگان شیراز به رحمت خدا رفتند و شهر بدون امام جمعه مانده بود. امام (ره) آیت الله محمد یزدی را به همراه چند تن از بزرگان دیگر به شیراز فرستادند. این افراد مأمور تحقیق برای انتخاب امام جمعه شدند. در نتیجه آیت الله حائری به عنوان بهترین فرد انتخاب شدند. امام (ره) [از این گزینش] راضی بودند و سریعاً حکم ایشان را صادر کردند. از طرفی عده ای از آقایان طوماری نوشتند بدین مضمون که چون آیت الله دستغیب به رحمت خدا رفتند، پس مسند امامت جمعه باید به بازماندگان ایشان برسد. حسادت‌ها از همان زمان آغاز شد؛ با وجود اینکه آیت الله حائری را همه می شناختند. ایشان به چند زبان زنده دنیا

مسلط و فردی با سواد و از نظر علمی امتحان پس داده بودند. مسئله شیراز اما با اطرافیان برخی آقایان گره خورده بود و این جریان از آن جا هدایت می شد. قبل از انقلاب ساواک، مهدی هاشمی را به اتهام قتل آیت الله شمس آبادی در شیراز به زندان انداخته بود. او بعد از انقلاب و پس از آزادی، ارتباط خود را با شیراز قطع نکرد. در این باره یکی از بزرگان شیراز نقل می کند: مهدی هاشمی گفته بود چه نشسته اید که [باید] حرکتی در استان فارس آغاز شود.

اعلامیه‌هایی تهیه و در سطح شهر پخش کردند. می خواستند القا کنند آیت الله حائری صلاحیت انتصاب به عنوان امام جمعه شیراز را ندارد. برخی انمه جمعه مسانلی را در مساجد مطرح کردند؛ از این رو می خواستند امام جمعه را در شیراز بصورت شورایی [انتخاب و اداره] کنند. این رخدادها به حضرت امام (ره) انتقال داده شد.

آقایان را به پایتخت فرا خواندند و یادآوری فرمودند: شما آیت الله منتظری را به عنوان طرف مشورت انتخاب کنید.

جلسه ای در منزل مرحوم آیت الله منتظری با حضور چهار نفر (۲) از آن طرف و از این سو آیت الله حائری برگزار شد. خروجی این جلسه دستوری بود به امضا آقای منتظری رسید که انتخاب نماینده امام (ره) در استان‌ها را به شورا می سپرد و می خواستند کار از شیراز شروع شود. علاوه بر این، این شورا باید مسئولین استان را هم انتخاب کند. آیت الله حائری اما با دیدن این صورت جلسه، آن را در پاکت گذاشتند و به بنده فرمودند: سریعاً این پاکت را به دست آقای محلاتی در دفتر امام (ره) در تهران برسانید و در راه یک کپی از محتوای آن بگیرید.

امام (ره) با دیدن نامه، فرموده بودند: از قول من به آقای حائری بگویید شما نماز جمعه را ادامه دهید. چند هفته به همین منوال ادامه یافت تا اینکه اختلافات اوج گرفت. حضرت امام (ره) این بار آیت الله جنتی را به شیراز فرستادند. نماز جمعه در چند نوبت به امامت ایشان در مسجد وکیل اقامه شد. آقایان دو مرتبه نماز جمعه را بر هم ریختند. توهین‌های زیادی به آیت الله جنتی شد. عده ای کفش و سنگ پرتاب می کردند. ما هم کتک خوردیم. کار به جایی رسید که آیت الله جنتی سخنرانی خود را نیمه تمام گذاشت و فرمود: از منبر که پایین بیایم، مستقیماً به فرودگاه می روم، عازم تهران می شوم و خدمت امام (ره) می رسم و گزارش وقایع را می دهم که البته همین کار را هم کردند. امام (ره) از این گزارش بسیار ناراحت شدند و [بار دیگر] این آقایان را خواستند.

آیت الله سید علی اصغر دستغیب برای من نقل می کردند که امام (ره) همه مخالفان و منتقدان آقای حائری را جمع کردند و گفتند: حرف‌هایتان

را بنویسید! هر کس چیزی گفته بود؛ یکی گفت آیت الله حائری با ثروتمندان است، آن یکی گفت ایشان حجتیه ای است، دیگری گفت ایشان فلان کارها را می کند و... اما امام (ره) در پایان جلسه فرمودند: من آیت الله حائری را تایید می کنم. (۳)

بعد از این اقدام قاطع امام بود که اوضاع رفته رفته آرام شد.

مسئله شیراز تا چه سالی طول کشید؟

تقریباً تا سال ۶۵

شنیده ام که حتی در انظار عمومی بی حرمتی‌هایی نسبت به آیت الله حائری صورت می گرفت. شما به عنوان شاهد عینی، برخورد آقای حائری را چگونه دیدید؟

آقایان [مخالف] می دانستند آیت الله حائری چه روزی و در چه مکانی سخنرانی دارند؛ می آمدند و شعار می دادند! حتی چندین مورد به ایشان بی احترامی شد. از طرفی خیل طرفداران آیت الله حائری قصد دفاع از ایشان داشتند. آیت الله حائری در نماز جمعه صراحتاً اعلام کردند: راضی نیستم حتی یک سر سوزن از من دفاع کنید و به خاطر من، وحدت و انسجام جامعه را بر هم بزنید! آیت الله حائری چندین بار از بنده خواستند به ملاقات آیت الله سید علی محمد دستغیب برویم. بتدا در راه روی ما گشودند ولی دقایقی بعد محافظان گفتند: آقا منزل نیستند! بارها پیش آمد که من ما را راه ندادند و قبول نکردند این دیدارها به عنوان تقویت وحدت اتفاق افتد.

خاطر من هست در اوج قضایای شیراز، عده ای افراد مسلح در کنار روحانیون - که مجوز حمل اسلحه داشتند - شب هنگام خدمت آقای حائری رسیدند که اجازه دهید الساعه منزل اینان - گروه مخالف - را بر سرشان خراب کنیم. آیت الله حائری ابتدا با این افراد ملاقات نکردند. بعد هم با عصبانیت بسیار شدید فرمودند: شما می خواهید وحدت جامعه را بر هم بزنید. اگر چنین کاری کردید، شما را تکذیب می کنم. یعنی تا این اندازه تلاش داشتند قضایا را ساکت کنند تا خدای ناکرده اتفاقی نیفتد.

آیا شما در دیدارهای ایشان با امام (ره) حضور داشتید؟

گاه به دست بوسی امام (ره) می رفتیم ولی در جلسات خصوصی ایشان حضور نداشتم. رابطه حضرت امام (ره) با ایشان حسنه بود. آیت الله حائری جز روحانیون ساده زیست بودند. حتی در شیراز یک خانه از خود نداشتند و روزی که وارد شهر شدند، ۳۰ هزار تومان پس انداز

شخص طلبه، افراد محروم و نیازمند داده بودند. یک سکه باقی مانده بود که آن را هم به مادر یک شهید دادند. (۴) گاهی اوقات از محافظین پول قرض می گرفتند تا برای منزل خرید کنند. این بدهی ها را از حق الزحمه منبرها پس می دادند. عده ای اما شایعه کرده بودند که ایشان زمین خوار است.

❁ در سال های پایانی عمر وقت شان صرف چه می شد؟

ایشان بارها برای شرکت در جلسات به خارج کشور عازم می شدند و بنده عموماً در شیراز بودم و جلسات داخلی و خارجی را مدیریت می کردم. به چند زبان زنده دنیا مسلط بودند. در سخنرانی های خارج از کشور، گاه مدعین متوجه برخی عبارات سخنرانی که در زبان خودشان رواج داشت، نمی شدند. آیت الله حائری به همان زبان موضوع را تشریح می کردند.

مورد مشورت بسیاری سفر بودند چون اعتقاد داشتند ایشان نماینده نظام جمهوری اسلامی و نظر ایشان، نظر نظام است. از این رو بیشتر وقت خود را صرف تبلیغ می کردند. تا روزهای آخر و حتی زمانی که روی تخت بیمارستان بودند، نسبت به مسئله ربا و پول اسلامی وصیت می کردند و تاکید داشتند وظیفه مجلس شورای اسلامی است که مسئله بانک ها را حل کند. همچنین نسبت به علوم انسانی بسیار حساس بودند و در روزهای پایانی عمر که در بستر بیماری بودند وصیت کرده و دو نفر (۵) را مشخص کردند تا پیگر مسئله موسسه علوم انسانی و اسلامی در شیراز باشند. هم اینک در حال رایزنی و پیگیری برای راه اندازی این دفتر هستیم.

پی نوشت ها:

(۱) مرحوم مهندس طاهری که قبل از انقلاب در زندان با ایشان آشنا شدم و ارتباطی تنگاتنگ پیدا کردیم. بعدها به عنوان نماینده کازرون به مجلس راه یافت و این ارتباط بیشتر شد.

(۲) آیت الله ربانی و آیت الله محلاتی شیرازی فرزند شهید دستغیب و چند نفر از طلاب وابسته به ایشان آقایان منتجب نیا، سیدهاشم دستغیب سیدعلی اصغر دستغیب و...

(۳) به نقل از آقا سیدعلی محمد دستغیب؛ از حاضران در جلسه با حضرت امام (ره)

(۴) خانم اثنی عشر که قبل و بعد از انقلاب با آیت الله حائری آشنایی داشتند.

(۵) آیت الله کلاتری، نماینده خبرگان استان فارس و دکتر ایمانیه، که سال ها رئیس بیمارستان علوم پزشکی بود.

زمانی که روی تخت بیمارستان بودند، نسبت به مسئله ربا و پول اسلامی وصیت می کردند. همچنین نسبت به علوم انسانی بسیار حساس بودند و در روزهای پایانی عمر که در بستر بیماری بودند وصیت کرده و دو نفر (آیت الله کلاتری، نماینده خبرگان استان فارس و دکتر ایمانیه) را مشخص کردند تا پیگیر مسئله موسسه علوم انسانی و اسلامی در شیراز باشند

پذیرفتند. آیت الله حائری به این نتیجه رسیده بودند که - با توجه به کهولت سن و بیش از دو دهه فعالیت در مسند امامت جمعه - تکلیف خود را ادا کرده و در ادامه، وظیفه خود می دانستند که در حوزه فرهنگی و تبلیغی فعالیت کنند. باور داشتند که وظیفه طلبگی، فرهنگی و تبلیغی دارند و باید در پی این کار باشند. بعد از استعفا به عنوان سخنران به شهرهای مختلف دعوت می شدند. با وجود کبر سن، اما محافظین سپاه نمی توانستند همپای ایشان حرکت کنند. یکی دو ماه می آمدند. خسته می شدند و می رفتند.

با هواپیما سفر نمی کردند و می گفتند: آدم عاقل هیچ وقت زیر پای خود را خالی نمی کند! [با خنده] اما اصل ماجرا چیز دیگری بود. ایشان همواره می گفتند: در طول مسیر زمینی با افراد زیادی ارتباط برقرار می کنم و به آموخته هایم اضافه می شود. درگیر مادیات نبودند. حتی اگر ۵ هزار تومان همراه خود داشتند و فردی در طول مسیر مراجعه و طلب کمک می کرد، دریغ نمی کردند.

❁ آیت الله حائری معلم اخلاق دولت نهم و دهم بودند؛ این مربوط به دوران بعد از استعفای ایشان است؟

ایشان در نیمه دوم دولت دهم (سال ۸۸) استعفا دادند ولی تا سال ۹۰ در جلسات دولت شرکت می کردند. حق الزحمه نمی گرفتند و زندگی را از منبرهایی که می رفتند، تأمین می کردند. سال رو به پایان بود. هیئت دولت به عنوان حق الزحمه ایشان برای شرکت در جلسات هفتگی ۱۲ سکه بهار آزادی تعیین کرده بود. ما نیز برای حضور ایشان در شیراز برنامه ریزی کرده بودیم. در مسیر شیراز- تهران، نفری یک سکه به خادم مسجد، یک

داشتند که فرمودند: این مبلغ را از بانک بگیرید و برای میز و صندلی و رتق و فتق امورات دفتر هزینه کنید. امام (ره) شخصاً اجازه دفتر و محل سکونت آیت الله حائری را پرداخت می کردند. ارتباط امام (ره) با ایشان برقرار بود و هر زمان نیاز بود، خدمت امام (ره) می رسیدند و گزارش می دادند. امام (ره) علاقه ای خاص به ایشان داشتند.

❁ اینطور که بنده شنیده ام، خانواده ایشان نیز در محل دفتر زندگی می کردند. حساسیت آیت الله حائری نسبت به مدیریت بیت المال چگونه بود و تا چه میزان به فرزندان خود اجازه استفاده از امکانات را می دادند؟

با اینکه همسر ایشان، دختر آیت الله العظمی آقا سید نورالدین و از خانواده ای متمکن بودند اما ایشان بارها به همسر خود می گفتند: حق خرج کردن، بیش از مبلغی که امام (ره) برای دخل و خرج دفتر و شخص بنده تعیین کرده اند، ندارید.

نکته دیگری که باید بگویم درباره طرح «فلاحت در فراغت» است که به خاطر دارم تازه تدوین کرده بودند. ایشان معتقد بودند: باغ های قصردشت آب باران را ته نشین و سفره زیر زمینی را سیراب کرده و جلوی بروز سیل را می گیرد. می گفتند: باید برای جایگزینی درختان از بین رفته این باغات فکری کنیم. اول اینکه باغاتی در اطراف شیراز ایجاد کنیم که جلوی سیلاب را بگیرد. دوم اینکه با ایجاد باغ- شهری، مکانی محفوظ برای تفریح خانواده های متدین شهر که پارک های عمومی را انتخاب نمی کنند، فراهم آوریم.

تصمیم بر این شد باغ- شهرها احداث و در اختیار کارمندان دولت و خانواده شهدا و ایثارگران و جانبازان قرار گیرد تا وقت خود را در این باغات بگذرانند. این طرح موفق بود و حتی از کشورهای ایتالیا و فرانسه مورد استقبال قرار گرفت و آیت الله حائری را تشویق به ادامه کار کردند. شماری از انمه جمعه دیگر استان ها نیز قصد ترویج این طرح را در حوزه های منطقه ای داشتند که متأسفانه عملی نشد. ایشان اما یکی از فرزندان خود را که [قصد ورود به این طرح را داشت] منع کردند و فرمودند: برای شما خوب نیست و اگر وارد شدید، به مسئولین اعلام می کنم هرگونه تخلفی از شما سرزد، طبق مقررات برخورد نمایند! و حتی به استانداری و دادگستری وقت نامه ای با همین مضمون نوشتند.

❁ علت استعفای ایشان از نمایندگی ولی فقیه در استان فارس چه بود؟

شخصاً نامه استعفای ایشان را دوسه بار تقدیم امام (ره) کردم. امام (ره) قبول نکردند و بعدها بنا به اصرار خودشان، مقام معظم رهبری استعفا را



گفت و گوی «شاهد یاران» با حجت الاسلام والمسلمین «محمد همتیان»

گرفتار قید و بندهای دنیا نشدند

درآمد

حجت الاسلام والمسلمین «محمد همتیان» که این روزها به عنوان قائم مقام معاونت تهذیب حوزه‌های علمیه کشور مشغول به خدمت می باشد در سال ۱۳۵۱ وارد حوزه اصفهان شد و به مدت ۴ سال از اساتید آن حوزه بهره برد و پس از آن وارد حوزه علمیه قم شده و سال‌ها از درس اساتیدی چون حضرات آیات ستوده، اعتمادی، علوی گرگانی، مشکینی و... مستفیض شده است. او که در سال‌های متمادی با مرحوم آیت الله حائری شیرازی در ارتباط بوده در این گفت و گو به بیان خاطراتی زیبا و اخلاقی از آن استاد بزرگ و علت موفقیت وی در کرسی اخلاق پرداخته است که مشروح آن را در ادامه از نظر می گذرانید.

ما چندین مرتبه جمع طلاب و اساتید را به شیراز و به دیدار ایشان بردیم. حدود ۱۲ سال قبل که به قم آمدم، ایشان هم به قم آمده بودند. ما ایشان را برای تدریس اخلاق به طلاب در فیضیه دعوت کردیم که ایشان با آغوش باز آن را پذیرفتند و این جلسه تا سالیان زیادی ادامه داشت. علاوه بر این در جلسات متعدد دیگری برای اساتید

فقیه در استان و امام جمعه شیراز بودند. مکرر به استان چهارمحال و بختیاری می آمدند و همین موضوع آغاز افتخار آشنایی بنده با ایشان شد. البته پیش از آن هم شناخت داشتم اما ارتباط مان اینگونه نبود. بعد از آن حدود ۱۱ سال در حوزه علمیه امامیه شهرکرد بودم، هم ایشان به شهرکرد می آمدند و هم

❁ حاج آقا در بدو امر بفرمایید که آغاز آشنایی شما با مرحوم آیت الله حائری به چه زمانی باز می گردد؟

در سال ۱۳۶۶ که قرار شد جهت اداره حوزه‌های علمیه استان چهارمحال و بختیاری بروم، چند سالی را در فرخ شهر بودم آن زمان هم ایشان نماینده ولی

✓
طلاب از روی ذوق و شوق در کلاس درس ایشان شرکت می کردند. ایشان هم مسائل اخلاقی را با به کارگیری موارد علمی و به خصوص تمثیل تدریس می کردند و این بود که طلاب هم استقبال خوبی از کلاس های ایشان داشتند

و از من شکایت کنید. من از تنها عالمی که این جمله را شنیدم حضرت آیت الله حائری بود که با عشق به ائمه اطهار، همه مناصب دنیوی خود را کنار می گذاشتند و با تواضع یکی دو ساعت برای طلاب سخنرانی و پرسش و پاسخ هم داشتند. اصلا در گیر و دار نحوه دعوت و طی تشریفات نبودند. علاوه بر این در معرفی امام خمینی (ره) و مقام معظم رهبری برای جوانان با ذکر خاطراتی که با این بزرگواران داشتند، بسیار موثر بودند. ضمن آنکه خودشان هم فردی انقلابی و مجاهد بودند و شکنجه های زیادی را متحمل شدند.

✿ میزان استقبال طلاب از ایشان به خصوص

نمی کند بلکه به کرم خود می نگرد. آقای حائری می گفتند با شنیدن این جمله بسیار دگرگون شدم و منی که نمی توانستم سرم را از روی پستی بلند کنم، از جای خودم بلند شدم و آن عالم بزرگوار را تا دم در بدرقه کردم و حالم خوب شد. بعد هم به همراه همان دختری که سال ها در رفاه زندگی کرده بود، به همراه چند بچه در خانه ای کوچک زندگی مشترک خود را ادامه دادند و هیچ مشکلی نداشتند.

در سایر مسائل خود هم همین نگاه را داشتند و وقتی ما از ایشان دعوت می کردیم که برای دوره های میثاق طلاب به قمصر بیایند خودشان از شیراز با ماشین می آمدند و هیچ انتظاری هم از ما نداشتند. حتی یکبار ساعت ۱۱ شب به محل اسکان رسیدند و اصرار داشتند که برای طلاب جلسه بگذارند، اما ما گفتیم که الان وقت خواب طلاب است و باشد برای فردا. ایشان در همان حال آیاتی از قرآن را خواندند و در حالی که اشک می ریختند، گفتند که اگر تنها یکی از آن طلاب برای امام زمان (عج) تربیت شود، برای من کافی است. یک بار از ایشان برای کلاس اخلاق دعوت کردیم و همانطور که گفتم از آنجایی که فرد بسیار وارسته ای بودند، اصلا از جمعیت و تعداد و... سوالی نپرسیدند. در همان کلاس هم یک بار ایشان را تا درب منزل رساندیم به ما گفتند که هر کجا جلسه گرفتید من را دعوت نموده و اصلا مراعات حال مرا نکنید اگر هم نپذیرفتم بروید نزد حضرت معصومه (س)

و با معاونت تهذیب حوزه از ایشان دعوت می کردیم که در این مدت ارتباط ما بسیار بیشتر شد.

✿ نکته ای که در اینجا وجود دارد نقش اساتیدی چون آیت الله حائری شیرازی در تربیت اخلاقی طلاب است. ایشان در این زمینه چه تاثیرات مهمی داشتند؟

ایشان غیر از آنکه استاد برجسته اخلاق نظری و صاحب نظر در این زمینه بودند و از زمان مرحوم آقای قدوسی، کرسی درس اخلاق در مدرسه حقانی را بر عهده داشتند، آنچه که بیشتر بر تاثیرگذاری ایشان نقش داشت سیره عملی این بزرگوار بود. حضرت آیت الله حائری با برخورد خوب خود با طلاب آنها را با سیره پیامبر اسلام (ص) آشنا می کردند که عبارت بود از خوش خلقی و تواضع. مواجهه ایشان با دیگران ندای کننده روایت معصوم (ع) بود که می فرمایند: «با کسی بنشینید که دیدن او شما را به یاد خدا بیاندازد و منطقی او بر علم شما بیفزاید». ایشان مصداق بارز این حدیث بود و هر کس ایشان را در هر موقعیتی می دید اعم از سلوک شخصی، برخورد با خانواده، استراحت کردن، غذا خوردن و... به یاد خدا می افتاد و امتیاز ویژه ایشان هم این بود که با تاثیرگذارترین شیوه یعنی با عمل کردن به این موارد، منشأ اثر برای دیگران بودند. ایشان حتی وقتی حرف می زدند، نکات بسیار نو و جدیدی را از طریق تمثیل مطرح می ساختند و از آن شخص فاضل تا عوام مردم که پای منبر ایشان نشسته بودند می توانستند از آن نکات بهره مند شوند. ایشان یک زاهد واقعی بودند و گرفتار بسیاری از قید و بندهای دنیا نشدند و حریت عجیبی داشتند.

✿ از مواردی که اشاره داشتید مصداق هم در ذهن دارید؟

اعتقاد و ایمان ایشان به خداوند متعال و حضرت بقیه الله اعظم واقعا عجیب بود. خودشان برای ما تعریف می کردند که برای ازدواج به سراغ دختر یکی از علمای بسیار بزرگ و پرنفوذ شهر رفتند که ایشان هم موافقت کردند. مدتی هم گذشت اما من هیچ چیز - پول، خانه و... - نداشتم و بسیار به این موضوع فکر می کردم تا جایی که مریض شدم. همین طور که در بستر بیماری بودم مرحوم آیت الله ربانی شیرازی به عیادت من آمدند. زمانی که آن عالم بزرگوار آمدند به قدری بیمار بودم که هر چه کردم نتوانستم سرم را از روی پستی جهت ادای احترام به ایشان بلند کنم. مرحوم آیت الله ربانی شیرازی گفتند چه شده است؟ ایشان هم گفتند که ماجرا از این قرار است و الان هم هیچ چیز ندارم تا این دختر را به خانه خودم بیاورم آیت الله ربانی شیرازی تنها یک جمله گفتند و آن هم اینکه ما آقا و صاحبی داریم که او به ما نگاه



■ آیت الله حائری شیرازی در کنار رزمندگان دفاع مقدس

دارید؟ آقا هم گفتند که می‌خواهم به طلبگی خودم ادامه دهم مگر آنکه امام مرا نهد و اگر ایشان بگویند که برو و در یکی از پاسگاه‌های مرزی مسئول عقیدتی سیاسی بشو، حتما می‌روم! به عقیده آقای حائری علت موفقیت ایشان هم همین بود که در باطن نفس خود را مهار کرده است.

درخصوص مسائل خانوادگی ایشان و حسن اخلاقشان بسیار مثال زدنی بودند و یکی از آقایان تعریف می‌کردند که یک بار به اتفاق چند نفر از علما به منزل آقای حائری رفته بودند. وقت غذا که شد آقای حائری با عذرخواهی از جمع گفتند که من می‌روم تا با همسرم غذا بخورم چرا که او برای زندگی با من به خانه من آمده است! همسر ایشان هم به همین دلایل بود که در سخت‌ترین روزها در کنار آیت الله حائری ماند.

❁ در جلساتی که با شما داشتند، از خاطرات خود با امام خمینی (ره) هم تعریف می‌کردند؟

خب ایشان شاگرد امام خمینی (ره) بودند و آن هم شاگردی که مریدشان شده بود. خودشان برای ما تعریف می‌کردند که در مسجد سلماسی در درس ایشان حاضر می‌شدند و یاد می‌کردند که امام خمینی این آیه را می‌خواندند: «قد جاءكم من الله نور و کتاب مبین یهدی به الله من اتبع رضوانه سبیل السلام و یخرجهم من الظلمات الی النور» و با آنکه خودشان گریه نمی‌کردند اما با توضیح «سبیل السلام» تمام مسجد سلماسی یکپارچه گریه می‌کردند و در هنگام خروج از مسجد هم حضرت آیت الله مصباح را دیده بودند که از شدت گریه جلوی پیراهن شان خیس شده بود.

❁ و سخن آخر؟

خاطره ای بسیار جالب از پدرشان نقل می‌کردند که حیفم می‌آید آن را نگویم. ایشان می‌گفتند که بعد از فوت پدرشان، مادرشان ایشان را صدا زدند و گفتند که محی الدین آن بچه لباس را بیاور. بعد لباس پدر را به ایشان داد و از او خواست که لباس را بپوشد. آقای حائری پس از بوییدن متوجه شدند که آن لباس خیلی بوی عطر سیب می‌دهد. مادر گفت این بوی بدن پدرت بود و همیشه بدن او به این بو معطر بود.

آن طور که از داستان‌های متعدد اخلاقی بر می‌آید این اتفاق برای اشخاصی می‌افتد که از معصیت خدا به دور بودند و پدر ایشان نیز جزو همین افراد بودند.



کلاس‌های ایشان داشتند.

❁ خیلی‌ها تصور می‌کنند که اخلاق عمدتاً در مسائل شخصی است و در مسائل اجتماعی ظهور و بروز ندارد! مرحوم آیت الله حائری شیرازی در زمینه مسائل سیاسی و اجتماعی چه توصیه‌هایی داشتند؟

اتفاقاً مکرر از ایشان در این ارتباط سوال می‌شد و ایشان هم پاسخ‌های جالبی می‌دادند. اولین تلاش ایشان در این زمینه این بود که عقلانیت افراد را بیدار کنند و با تعبیر عقل به عنوان حجت باطنی و اهمیت آن در مسائل اجتماعی، سعی در آگاهی دادن به اطرافیان خود داشتند.

در خصوص مسائل اجتماعی با استناد به صحیفه سجادیه می‌گفتند اگر کسی می‌خواهد به عزت ظاهری دست پیدا کند باید ذلت درونی خود را تقویت کند تا در هر فراز و نشیبی که در زندگی قرار گرفت دچار مشکل نشود و در واقع ریشه بسیاری از مشکلات اجتماعی را در همین خود بزرگ بینی می‌دانستند و اگر انسان بتواند این حالت را حفظ کند، دچار دگرگونی نمی‌شود.

مثالی هم که در همین رابطه می‌زدند از رهبری مثالی می‌زدند و می‌گفتند که در اواخر ریاست جمهوری آیت الله خامنه‌ای برای ارسال نامه‌ای به امام خمینی (ره) خدمت ایشان رسیدم و همانطور که بر روی صندوقی چوبی خودشان نشسته بودند، از ایشان پرسیدم که بعد از ریاست جمهوری چه برنامه‌ای

در خصوص مسائل اجتماعی با استناد به صحیفه سجادیه می‌گفتند اگر کسی می‌خواهد به عزت ظاهری دست پیدا کند باید ذلت درونی خود را تقویت کند تا در هر فراز و نشیبی که در زندگی قرار گرفت دچار مشکل نشود و در واقع ریشه بسیاری از مشکلات اجتماعی را در همین خود بزرگ بینی می‌دانستند

در مقایسه با سایرین به چه نحوی بود؟

خب همانطور که مستحضر هستید هر کدام از اساتید اخلاق ویژگی‌هایی دارند و تاثیرگذاری خاصی دارند و ایشان هم چنین خصوصیتی داشتند. در موفقیت ایشان هم همین بس که بسیاری از طلاب حاضر در آن جمع در طول هفته تماس می‌گرفتند و پیگیر می‌شدند که آیا کلاس برگزار می‌شود یا خیر؟

طلاب از روی ذوق و شوق در کلاس درس ایشان شرکت می‌کردند. ایشان هم مسائل اخلاقی را با به کارگیری موارد علمی و به خصوص تمثیل تدریس می‌کردند و این بود که طلاب هم استقبال خوبی از



گفت و گوی «شاهدیاران» با حبیب الله فسحت مشاور فرهنگی نماینده اسبق ولی فقیه در استان فارس

به معنای واقعی متفکر بود

درآمد

پرورش و تربیت نسل جوان از جمله دغدغه‌هایی بود که همواره از سوی مرحوم آیت الله حائری شیرازی چه در سال‌های پیش از پیروزی انقلاب اسلامی و چه در دوران سخت مسئولیت‌های پس از پیروزی انقلاب اسلامی مورد توجه اش قرار داشت و تا پایان عمر ایشان تداوم یافت. آقای فسحت که پیش از پیروزی انقلاب به همراه مرحوم ابوالقاسم جوامرد مدیریت جلسات مسجد شمشیرگرها - به عنوان مهم ترین کانون تربیتی تحت نظر آیت الله حائری - را بر عهده داشته و به مدت ۲۸ سال مشاور فرهنگی ایشان بوده است این مدیریت موسسه فرهنگی «وفاق» - موسسه‌ای که به پیشنهاد و با حمایت آیت الله حائری تاسیس شد - بر عهده دارد. آقای فسحت در گفت و گو با شاهد یاران به طرح دیدگاه‌های تربیتی آن مرحوم پرداخته که در ادامه می خوانید.

جلسات مزاحمت ایجاد کرده بود و عمدتاً هم به بازداشت افراد اقدام می کرد. چندین مرتبه افراد حاضر در آن جلسه را بازداشت کرده و بردند. خود حاج آقا هم که چندین بار بازداشت شد. یک بار ایشان از بازداشت آمده بودند، ما در منزل ایشان جمع شده بودیم و در همان حال حدود ۴۰ نفری از اعضای جلسه را بازداشت کردند. ماموران ساواک کل محل را محاصره کرده و همه را با چشم بسته بردند. شب هم به منزل بازداشت شده‌ها رفتند و همه لوازم آنها

این مسجد شد به طوری که مزاحمت‌هایی هم برای ایشان و هم برای ما ایجاد کرد. من در آن زمان سن و سال زیادی نداشتم، دانش آموز بودم اما این جلسات جذابیت زیادی برای من داشت. نکته جالب آن است که ایشان بر برگزاری این جلسات حتی پس از انقلاب اهتمام نشان دادند و تا حالا هم ادامه دارد.

فشار ساواک در آن زمان به چه نحوی بود؟
ساواک به دفعات و مکرر برای به هم ریختن آن

آغاز آشنایی شما با مرحوم آیت الله حائری به چه زمانی باز می گردد؟

آغاز آشنایی ما به صورت جدی به زمانی باز می گردد که جلسات چهارشنبه شب‌ها در مسجد شمشیرگرها شروع شد و مرحوم آقای حائری در آن جلسات به موضوعات مهمی مانند ولایت فقیه در آن زمان می پرداختند و از این جهت ساواک به آن جلسه بسیار حساس شده بود و بارها مزاحم جلسات

افکار دیگران را» ایشان اگرچه از اندیشه‌های دیگران استفاده می‌کرد اما می‌گفت که این اندیشه دیگران است و خودمان هم باید فکر و تولید داشته باشیم. جالب آنکه برای سخنرانی‌هایش بیشتر از آنکه مطالعه داشته باشند، تفکر و تأمل می‌کردند. اینطور نبود که برای یک سخنرانی متنی از قبل آماده کنند و مقدمه و موخره ای بنویسند بلکه با توجه به نیاز آن جلسه در مورد آن موضوع فکر می‌کردند و با استفاده از مطالبی که از قبل در ذهنشان بود به ایراد سخنرانی می‌پرداختند.

❁ **جلسات مسجد شمشیرگرها تا پیش از انقلاب** برگزار می‌شد برکات بسیار خوبی داشت و بسیاری از افراد حاضر در آن پس از پیروزی انقلاب مسئولیت‌های مهمی را پذیرفتند. پس از پیروزی انقلاب که به واسطه مسئولیت‌های متعدد ایشان، مشغله کاری شان نیز افزایش یافت در تربیت نیرو چه اقداماتی داشتند؟

به صورت طبیعی مسئولیت امامت جمعه و نمایندگی ولی فقیه در استان و حواشی که این مسئولیت‌ها داشت، اجازه برگزاری کلاس و مباحثی از این دست را محدود می‌کرد اما ایشان با وجود مشغله‌های فراوان از این موضوع غافل نبود و عمدتاً با سخنرانی‌های خود در سرتاسر کشور به کار تربیت نیرو و اهتمام داشت. علاوه بر این در بسیاری از همایش‌های کشوری و حتی بین‌المللی از مرحوم آقای حائری دعوت می‌شد تا به عنوان سخنران حضور داشته باشند که این هم موجب می‌گشت تا ایشان حضور خود در عرصه‌های اجتماعی را حفظ کند. پس از جلسات نیز صحبت‌های ایشان به صورت گسترده توزیع می‌شد و من کمتر کسی را دیدم که مانند ایشان این حجم از سخنرانی داشته باشد.

❁ **شما مشاور فرهنگی آن مرحوم بودید. ایشان در عرصه‌های مختلف فرهنگی چه دیدگاه‌های منحصر به فردی داشتند؟**

ایشان در زمان جنگ تحمیلی در بین لشکرها و نیروهای نظامی صحبت می‌کردند و این موضوع تنها به لشکر فارس اختصاص نداشت و هر لشکری که از ایشان دعوت می‌کرد می‌توانست از حضورشان استفاده کند. بعدها هم سپاه نوارهای ایشان را پیاده و به صورت کتاب درآورد تا رزمندگان فراوانی بتوانند از آن مطالب استفاده کنند. آنطور که من خبر دارم هم شخص حضرت امام خمینی (ره) ایشان را تشویق می‌کرد تا در این باره صحبت کنند و ایشان هم به معنای واقعی کلمه به یک مبلغ برای جنگ و دفاع تبدیل شده بودند. بعد از آن هم در مسائل فرهنگی و از جمله در



❁ **نگرانی‌های اصلی مرحوم آیت الله حائری در عرصه فرهنگی چه بود؟ آیا می‌توانیم بگوییم که ایشان در عرصه خاصی مانند تربیت نیرو، نوشتن آثار و یا موضوع دیگری به صورت مشخص متمرکز شده بودند؟**

ایشان همانطور که مقام معظم رهبری اشاره داشتند فردی متفکر بودند و به معنای واقعی کلمه فردی متفکر بودند. به تعبیر شهید مطهری «من ستایشگر استادی هستم که فکر کردن را به من می‌آموزد نه

- کتاب، نوار و...- را با خودشان بردند. جالب آنکه برای برخی از افراد تا سه سال زندان بریدند و بعدها در گزارش‌های خود به مرکز نوشتند که با این کار بزرگ‌ترین جمع مخالف رژیم را منحل کردند و این در حالی بود که واقعا محتوای جلسات فکری و علمی بود.

❁ **محتوای جلسات بیشتر به چه مواردی اختصاص داشت؟**

ایشان عمدتاً در مورد افکار حضرت امام خمینی (ره) به صورت گذرا صحبت می‌کردند و همچنین آیات مربوط به جهاد را به خوبی تفسیر می‌کردند و از این حیث تأثیر قابل توجهی نیز بر افراد حاضر در جلسه داشتند.

❁ **دغدغه ایشان در جلسات پس از انقلاب خصوصاً این اواخر چه بود؟**

ایشان در همه جلسات نبودند اما در این اواخر بر حفظ وحدت میان نیروهای انقلاب بسیار تأکید داشتند. برای مثال در مورد اصولگرایان اصیل و اصلاح طلبان اصیل اعتقاد داشت که باید اتحاد با یکدیگر را حفظ کنند تا به تعبیر رهبر انقلاب به عنوان دو بال یک پرند عمل کنند و مشکلات مردم حل شود. ایشان تعبیر جالبی از دو جناح داشتند و می‌گفتند دو جناح در واقع دو طرف یک زیپ هستند که باید به صورت هماهنگ با یکدیگر عمل کنند تا به هدف نهایی برسند.

✓ **برای سخنرانی‌هایش بیشتر از آنکه مطالعه داشته باشند، تفکر و تأمل می‌کردند. اینطور نبود که برای یک سخنرانی متنی از قبل آماده کنند و مقدمه و موخره ای بنویسند بلکه با توجه به نیاز آن جلسه در مورد آن موضوع فکر می‌کردند و با استفاده از مطالبی که از قبل در ذهنشان بود به ایراد سخنرانی می‌پرداختند**



موضوع خانواده و تربیت فرزند دیدگاههای خاص و منحصر به فردی داشتند که عمده آن را در همایش‌های آموزش و پرورش برای مسئولین تربیتی و پرورشی مطرح می‌کردند.

❁ مهم‌ترین شاخصه‌های دیدگاه‌های ایشان در رابطه خانواده و تربیت فرزند چه بود؟

از جمله شاخصه‌ها از نگاه ایشان از این قرار بود که خود والدین باید برای فرزندان شان الگو باشند تا بتوانند بر روی فرزندان تاثیرگذاری لازم را داشته باشند و به تعبیر قرآن کریم: «لما تقولون ما لا تفعلون».

بنابر این، روش تربیتی ایشان یک روش «الگویی» بود و معتقد بودند که والدین و معلمان باید الگو باشند تا به نتیجه مطلوب خودشان برسند که بعدها هم در این زمینه کتاب‌هایی از ایشان به چاپ رسید. اساساً یکی از خصوصیت‌های آقای حائری این بود که تلاش می‌کردند در ذهن مخاطب خود جرقه ایجاد کنند تا خودش به دنبال حل مسئله برود و با این هنری که داشتند خلا عدم برگزاری کلاس‌های منظم برای افراد را جبران می‌کردند. خب ایشان در سال‌های پس از انقلاب جلسات منظمی نداشتند و تنها در مدرسه حقانی- آن هم قبل از انقلاب- بود که طلابی را تربیت کردند.

❁ در رابطه با مسائل هنری هم دیدگاهی داشتند؟

مرحوم آقای حائری چه در استان و چه در سطح کشور جلساتی را با هنرمندان برگزار می‌کردند و توصیه‌هایی که به آنها داشتند و از جمله اینکه ایشان بر روی مساله نشاط بسیار تاکید می‌کردند و همواره می‌گفتند که ایام الله تنها به ایام سوگواری محدود نمی‌شود بلکه در ایام ولادت باید مردم را شاد کرد. هنر هم که به یک یا دو رشته خاص محدود نمی‌شود اما ایشان دیگران را تشویق می‌کردند که اگر کسی استعدادی دارد آن را دنبال کند و خودشان هم در زمینه شعر و حافظ شناسی صاحب اعتبار بودند و حدود ۲۰ برنامه تلویزیونی هم با همین موضوع ضبط کردند. یکی از ویژگی‌های مهم ایشان به حافظه ایشان مربوط می‌شد؛ ایشان شعرهایی که از دوران کودکی حفظ کرده بودند تا آخر در ذهن شان مانده بود که آن اشعار هم در قالب‌های مختلف و حتی به زبان عربی هم بود. البته حافظه قدرتمند ایشان تنها مختص به دوران کودکی و جوانی ایشان نبود بلکه تا دوران کهنسالی ایشان نیز ادامه پیدا کرد و یکی از اعضای دفتر تعریف می‌کرد که یک بار آقای حائری یک شعر عربی به من دادند و گفتند من می‌خوانم و تو ببین که چقدر درست است. بعد

این موسسه حدود ۱۸ سال قبل با حضور نزدیک به ۵۰ نفر از دوستان و به پیشنهاد مرحوم آقای حائری جهت فعالیت‌های فرهنگی و به خصوص تربیتی آغاز به کار کرد.

خب آن زمانی که من بازنشسته شده بودم. به دلیل سابقه کار تربیتی در اداره آموزش و پرورش، به پیشنهاد ایشان موسسه فرهنگی «وفاق» را راه اندازی کردیم. ساختمان این موسسه را نیز یکی از افراد در اختیار ما قرار داد و ما کار خودمان را آغاز کردیم. هدف ما هم از تاسیس موسسه این نبود که صرفاً کار اجرایی انجام دهیم بلکه می‌خواستیم سیاست گذاری کنیم و در امور تربیتی و موضوعاتی مانند خانواده و تربیت فرزند برای سازمان‌های دولتی و مردم نهاد خط دهی داشته باشیم.

تا به امروز به مجموعه‌هایی مانند آموزش و پرورش و معاونت فرهنگی بنیاد شهید در زمینه‌های تربیتی مشاوره‌هایی به صورت علمی و تخصصی داده ایم. و حدود بیست جلد کتاب هم به چاپ رسانده ایم. مرحوم آقای حائری هم به شخصه بر روی مسائل تربیتی بسیار اهتمام داشتند و برای خانواده شهدا هم جلسه می‌گذاشتند و آن را از مهم‌ترین جوامع هدف می‌دانستند.

اینکه شعر را به صورت کامل و درست خواندند، گفتند که شعر را همان روز حفظ کرده اند.

❁ کمی در مورد این موسسه وفاق و دیدگاه آیت الله حائری شیرازی در این رابطه توضیح دهید و اینکه این موسسه با چه هدفی تاسیس شد؟

مرحوم آیت الله حائری چه در استان و چه در سطح کشور جلساتی را با هنرمندان برگزار می‌کردند و توصیه‌هایی که به آنها داشتند و از جمله اینکه ایشان بر روی مساله نشاط بسیار تاکید می‌کردند و همواره می‌گفتند که ایام الله تنها به ایام سوگواری محدود نمی‌شود بلکه در ایام ولادت باید مردم را شاد کرد



گفت و گوی «شاهد یاران» با حجت الاسلام علی انصاری از شاگردان آیت الله حائری شیرازی

اهل ظاهر سازی نبود اما بسیار متواضع بود

درآمد



مرحوم آیت الله حائری شیرازی سابقه تدریس در مدارس مهمی چون حقانی را در کارنامه خود دارند و شاگردان زیادی را پرورش داده اند که هر کدام از آنها امروز جایگاه‌های مهم علمی دارند. حجت الاسلام «علی انصاری» از جمله این شاگردان است که در حال حاضر در محله پیروزی تهران به عنوان امام جماعت مسجد انصار المهدی به انجام امور فرهنگی اشتغال دارد، وی سال ۱۳۵۱ وارد حوزه قم شد و از سال ۱۳۵۳ با ورود به مدرسه حقانی با مرحوم با آیت الله حائری آشنا شد. ایشان در این گفت و گو به موضوعاتی چون شیوه تدریس، شاگردپروری، ارتباط ایشان با موسسان مدرسه حقانی، دلایل موفقیت شان در تعلیم و پرورش و... پرداختند که در ادامه مشروح آن را می خوانید.

آشنایی شما با مرحوم آیت الله حائری مربوط به دوران طلبگی است یا اینکه پیش از آن هم در ارتباط بودید؟

در سال ۱۳۵۱ وارد قم شدم، در مدرسه حقانی که افرادی مانند مرحوم آقایان قدوسی و بهشتی و آقایان جنتی و مصباح یزدی آن را اداره می کردند، مشغول به تحصیل شدم. در همان سالها با جمعی از طلاب خدمت مرحوم آقای قدوسی رسیدیم و عرضه داشتیم که چرا در زمینههایی مانند نهج البلاغه، تفسیر و... استاد خوبی نداریم!

مرحوم آقای قدوسی گفتند بله درست است حوزه «فاضل» زیاد دارد اما استاد نهج البلاغه ندارد! آنهایی هم که نهج البلاغه و یا تفسیر می گفتند صرفا به مباحثی عادی اکتفا می کردند. بعد هم گفتند که یک نفر را پیدا کردیم که در اعتقادات، اخلاق و نهج البلاغه کار کرده است اما متأسفانه هم اکنون در زندان است تا پنج شش ماه دیگر آزاد می شود. ایشان یعنی مرحوم حاج آقای حائری بعد همان مدت از زندان بیرون آمدند و در مدرسه حقانی در کلاسهای مختلف تدریس کردند، چون واقعا حرفهای نویی داشتند که کلیشه ای و کتابی نبود، طلاب هم خیلی جذب شدند تا جایی که برای ایشان هفته ای ۲ ساعت تدریس نهج البلاغه در نظر گرفته بودند که به درخواست خود طلاب، به هفته ای ۳ ساعت رسید. خود من که از تهران آمده بودم و تشنه این معارف بودم، خیلی بهره می بردم به یاد دارم حتی کلاسهایی که ایشان تدریس داشتند و من نمی توانستم بروم، دستگاه ضبط را به دوستان می دادم تا آن را ضبط کنند. به یاد دارم که تا زمان پیروزی انقلاب اسلامی حدود ۴۰۰ نوار کاست ضبط شده از ایشان داشتیم و ارادت ما به ایشان همچنان ادامه داشت. گاهی اوقات به منزل ایشان می رفتم و ایشان هم به گرمی می پذیرفتند که البته از برکت همین ارتباطات یک رابطه خویشاندی هم بین ما اتفاق افتاد و بنده باجناب برادر خانم ایشان شدم.

ایشان چه نوآوری‌هایی در تفسیر و نهج البلاغه داشتند که مورد استقبال طلاب قرار گرفت؟

آن زمان حالت علم زدگی در میان تحصیل کرده‌ها نسبت به اسلام پیش آمده بود و گروه زیادی از تحصیل کرده‌ها، روشنفکران اساتید دانشگاه و... می گفتند که شاید اسلام خوب باشد اما آموزه‌های آن برای ۱۴۰۰ سال قبل است که علم مانند امروز وجود نداشت و امروز که این مقدار پیشرفت علمی برای ما ایجاد شده است دیگری نیازی به اسلام نداریم!

یکی از مواردی که آقای حائری بسیار خوب آن را تبیین کردند این بود که رسالت دین و

رسالت علم چیست و فرق آن دو باهم چیست؟

مرحوم آقای حائری بحث مفصلی در این رابطه داشتند و می گفتند که علم در امور جزئی وارد می شود؛ مثلاً اینکه چشم انسان چیست و چه اجزایی دارد را علم تشخیص می دهد اما دین به امور کلی وارد می شود و مثلاً اینکه انسان چیست و از کجا آمده است را دین پاسخ می دهد نه علم. دین است که می گوید انسان برای چه آمده، به کجا می رود و چه باید بکند و اساساً علم وارد این حوزه نمی شود. این استدلال پاسخ بسیار خوبی به آن حالت علم زدگی بود که می خواستند دین را از عرصه زندگی حذف کنند. وقتی این ادله‌ها و سخنان آقای حائری را خدمت دیگر اساتید مطرح کردیم، آنها هم تایید می کردند.

چه شد که از میان شاگردان ایشان در مدرسه حقانی، رابطه شما با ایشان روز به روز تقویت شد؟

البته مرحوم آقای حائری شاگردان خوب بسیار زیادی داشتند اما نکته ای که وجود داشت این بود که ایشان از صداقت بسیار خوششان می آمد. من خاطرات زیادی از ایشان دارم. هفته ای دو یا سه بار عصرها به منزل ایشان می رفتم. منزل ایشان هم آن چنان مساحت چندانی نداشت، در طبقه اول خانواده ایشان زندگی می کردند، ما هم به زیر زمین می رفتم. یک بار که برای دیدار ایشان رفتم دیدم آماده بیرون رفتن هستند. از من پرسیدند که کاری داری؟ گفتم چند سوال دارم! گفتند برویم پیش استاد خودم. وقتی خدمت استاد آقای حائری رسیدیم واقعا تعجب کردم؛ خود آقای حائری بسیار ساده زیست بودند اما استادشان از خودشان هم ساده تر زندگی می کردند.

آن استاد چه کسی بود؟

بعدها متوجه شدم که ایشان آیت الله کشمیری بودند.

به خاطر دارید که در چه رابطه ای

مرحوم آقای حائری فکر بسیار بازی داشتند که این موضوع در همه مسائل سیاسی، اجتماعی، اخلاقی و... ما طلاب اثر می گذاشت و به نحوی صحبت می کردند که ساواک متوجه این سطح نفوذ ایشان در طلاب و دانشجویان مرتبط با حوزه شده بود و ایشان را به شدت زیر نظر داشت.

گفت و گو می کردند؟

به خاطر دارم آقای حائری در مورد مسائل معنوی و صراط مستقیم و... پرسیدند و آیت الله کشمیری پاسخ بسیار قانع کننده ای دادند.

آن نوارهایی که از کلاسهای ایشان ضبط کردید را پیاده می کردید؟

به یاد دارم که ما در سال ۱۳۵۵ آن نوارها را پیاده می کردیم و به صورت جزوه در می آوردیم و در سایر مراکز علمی مانند مکتب توحیدی - که طلاب خواهران هم بودند- توزیع می کردیم. همچنین دانشجویانی که بعداً به دانشجویان پیرو خط امام مشهور شدند، هفته ای سه روز به قم می آمدند و از آن جزوات هم استفاده می کردند. بعد از انقلاب در فرصت بسیار کوتاهی که درسها تعطیل شد ما توانستیم آن نوارها را پیاده کنیم. از جمله مواردی که اخلاص زیاد آقای حائری را نشان می داد، این بود که زمان انتشار جزوات می گفتند نیازی نیست اسم من را روی جزوات بنویسید بلکه اسم خودتان را بیاورید.

مدرسه ای که جنابعالی در آن تحصیل کرده اید (مدرسه حقانی) از همان روزگار از چند جهت معروف بود؛ اول آنکه موسسان آن از نخبگان به نام آن روز حوزه بودند و ثانيا این نخبگان کنش‌های سیاسی داشتند که شاید در آن روزهای حوزه علمیه قم نوعی ساختار شکنی به حساب می آمد. مرحوم آیت الله حائری به عنوان یکی از اساتید مدرسه حقانی چه تاثیر بر جهت گیری‌های اخلاقی و اجتماعی شما و سایر طلاب داشتند؟

مرحوم آقای حائری به واقع دیدگاه‌های فوق العاده ای داشتند و بعضی از آنها هم خاص ایشان بود. برای مثال موسسان مدرسه روش‌های جدیدی را به راه انداخته بودند و حتی روی حضور و غیاب طلاب بسیار حساس بودند و می خواستند زمان طلبه را مدیریت کنند که در این کار موفق بودند اما آقای حائری می گفتند که ما حضور فیزیکی طلبه را نمی خواهیم بلکه می خواهیم قلب او اینجا باشد. برای همین کلاس آقای حائری تنها کلاس مدرسه حقانی بود که در آن حضور و غیاب نمی شد. حتی گاهی اوقات آقای قدوسی و بهشتی پیغام می فرستادند و می گفتند تا آقای حائری این کار را انجام دهند اما ایشان بر باور خودشان بودند.

علاوه بر این، مرحوم آقای حائری فکر بسیار بازی داشتند که این موضوع در همه مسائل سیاسی، اجتماعی، اخلاقی و... ما طلاب اثر می گذاشت و به نحوی صحبت می کردند که ساواک متوجه این سطح نفوذ ایشان در طلاب و دانشجویان مرتبط با حوزه شده بود و ایشان را به شدت زیر نظر داشت.



اطلاعی از رابطه مرحوم آقای حائری با موسسان مدرسه حقانی دارید؟

واقعیت این است که آقای حائری آن قدر اهل ظاهر سازی و حرف نبود و اینطور نبود که مثلاً بگویند من با فلانی یا فلانی کار و جلسه دارم. اما گاهی اوقات می دیدیم که آقای قدوسی یک یا دو ساعت در دفتر خودشان با آقای حائری جلسه دارند اما با اساتید دیگر چنین جلساتی نداشتند. می توانم ادعا کنم که ایشان به شدت مورد اعتماد آقای قدوسی بودند تا جایی که در مدرسه ای که مختص به خواهران بود و آن هم زیر نظر آقای قدوسی اداره می شد، از آقای حائری به عنوان استاد استفاده می کردند. آقای حائری در هنگام تدریس برای خواهران پرده ای میان استاد و شاگرد قرار می دادند تا مراتب حجب و حیا را رعایت کنند. یکبار یکی از طلاب دختر که از روی تدریس آقای حائری می نوشتند، در هنگام نگارش یکی از آیات را جا گذاشتند و از ایشان خواستند تا آیه را تکرار کنند. آقای حائری چند لحظه سکوت کردند و در پاسخ به آن خانم گفتند دیگر تا زمانی که درس می دهم کسی سوال نپرسد! بعد از آن ماجرا آقای قدوسی مرا دیدند و گفتند آقای انصاری! ما نمی دانیم چطور به آقای حائری بگوییم که اگر یک خانم جلوی پیغمبر را می گرفت و از او سوال می پرسید، پیامبر به او نمی گفت دیگر سوال نپرس! اما به هر صورت آقای حائری روش خودشان را داشتند.

به نظرم ریشه اصلی موفقیت آقای حائری نسبت به بسیاری از روحانیونی که در قم و تهران بودند از این قرار بود که والدین بسیار خوبی داشتند؛ پدر ایشان میرزا عبدالحمین حائری از علمای بزرگ و همدرس شیخ عباس قمی صاحب مفاتیح الجنان بودند. مادر ایشان هم از جمله اشخاصی بودند که در اعتراض به کشف حجاب رضاخانی ۲۵ سال از منزل شان بیرون نیامدند. خودشان تعریف می کردند که مادرشان روش تربیتی خاص خودشان را داشتند، مثلاً اگر در خانه کسی کار اشتباهی انجام می داد، به جای اینکه کار بیشتری به او بدهد، اجازه کار کردن به او نمی داد و بدین ترتیب ارزش کار را پیش بچه ها بالا می برد. آقای حائری نزد چنین مادری رشد کردند.

علاوه بر این مرحوم آقای حائری اساتید بسیار خوبی مانند امام خمینی علامه طباطبایی، میرزا اسماعیل دولابی، آیت الله العظمی بهجت به خصوص آیت الله کشمیری و... داشتند و از محضر این اساتید بهره های بسیار زیادی بردند. این چنین بود که ایشان به مرتبه ای رسید که به هیچ وجه اهل ظاهر سازی نبود. بی جهت نبود که آیت الله العظمی مکارم شیرازی در وصف ایشان فرمودند ما در طول سال های آشنایی خود با مرحوم آیت الله حائری

هیچ کار بی جهتی از ایشان ندیدیم و آیت الله سبحانی نیز نقل می کردند که در سفر مشترک خود با آقای حائری به حج ایشان آنچنان تواضع به خرج دادند که همه اعضای کاروان شرمند شدند.

به نظر شما چه خصوصیت هایی ایشان را تمایز می کرد؟

اگر این را در نظر بگیریم که بزرگترین رسالت یک طلبه تعلیم و تعلم است، در می یابیم که ایشان در طول عمر خود در

**سادگی و ساده زیستی ایشان
می تواند یک درس عملی و
عبرت برای همه باشد. مرحوم
آقای حائری یک خانه صد متری
در قم داشتند که آن را هم با قرض
و کمک آقای قدوسی خریداری
کردند. ایشان آن خانه را پیش
از پیروزی انقلاب و در حالی
که یک طلبه معمولی بودند
خریداری کردند، در پایان عمر هم
با آنکه مسئولیت های مهمی (از
نماینده گی مجلس تا امامت جمعه
و نمایندگی ولی فقیه و...) را
بر عهده داشتند، باز هم به همان
خانه بازگشتند**

هر جایگاهی که بودند، از این رسالت خودشان غافل نشدند. چه وقتی که در مدرسه حقانی قم مشغول تعلیم و تربیت طلاب دانشجوین و خواهران بودند، چه آن وقتی که در مسجد شمشیرگرهای شیراز نیرو پرورش می دادند، چه وقتی که در لانه جاسوسی برای دانشجوین صحبت می کردند و چه زمانی که وارد مجلس شدند، اخلاق را نه در کلام بلکه در عمل به همه آموزش می دادند. در زمان جنگ تحمیلی نیز هم برای فرماندهان و هم برای رزمندگان صحبت می کردند. ای کاش امروز شهید صیاد و شهید همت زنده بودند و از ارتباط خود با مرحوم آقای حائری می گفتند. بعد از جنگ که به سنگر امامت جمعه شیراز رفتند و با آن مسائلی که در شیراز وجود داشت، نزدیک به ۳۰ سال صبر کردند و از تربیت، تزکیه و پرورش خودشان و دیگران غفلت نکردند. بعد از امامت جمعه نیز بی کار ننشستند، به کشورهای خارجی می رفتند و در آنجا با اقشار مختلف مردمی (اساتید، دانشجویان و...) ارتباط مستقیم داشتند. جالب است بدانید که ایشان به سه زبان (انگلیسی، عربی، ترکی) تسلط داشتند برای همین هم وقتی مسئولین خارجی به دیدار ایشان می آمدند، دیگر نیاز به مترجم نداشتند. گاهی اوقات برخی از مهمانان خارجی ها می گفتند ما می خواهیم مطالبی را به ایران منتقل کنیم که برای بازگو کردن آن به مترجم اعتماد نداریم و خدا رو شکر که شما انگلیسی بلد هستید. علاوه بر این یکی از رموز موفقیت ایشان این بود که حتی برای پیروان سایر ادیان و رهبران آنها نیز حرف برای گفتن داشت.



❁ ماجرای رفت و آمدشان به کلیساها چه بود؟

ایشان برای جذب افراد از هیچ راه و طریقی و در هیچ زمینه ای کوتاهی نمی کرد حالا می خواهد آنجا کلیسا یا کنیسه باشد.

❁ این حضور به دعوت آنها بود؟

در سفرهایی که به مناسبت های مختلف، آقای حائری می رفتند از ایشان دعوت می شد. گاهی اوقات دوستان زمینه هایی را فراهم می کردند تا ایشان بروند. این دیدارها در برخی موارد آنچنان پربرکت بود که در یکی از آنها رئیس اسقف های سوییس گفته بود که صحبت های آقای حائری من را تحت تاثیر قرار داد. ایشان در یکی از سفرها به یکی از رهبران دینی مسیحی گفته بود که ما مسلمانان پیامبر شما را قبول داریم و به او توهین نمی کنیم اما چرا شما پیامبر ما را قبول ندارید؟! آنها هم در جواب ماندند که به ایشان چه پاسخی بدهند. ایشان تا آخر عمر خود خصوصیت به روز بودن را حفظ کردند و به نظرم این هم یکی از رموز پایداری و موفقیت شان تا آخرین لحظه عمر بود.

❁ به نظر شما علت اثرگذاری بالای مرحوم آقای حائری در مخاطبان خود چه بود؟

مرحوم آقای حائری همه مطالب خود را به خوبی فرا گرفته بودند. شاید افراد زیادی باشند که دین شناس باشد اما عامل به آموزه های دین نباشد. اما مرحوم آقای حائری هر آنچه را می آموختند، به آن عمل می کردند.

یکی از خصوصیات مرحوم آقای حائری محبت بسیار زیاد ایشان بود تا جایی که اگر کسی برای ایشان کار کوچکی انجام می داد آقای حائری آن قدر تشکر می کرد که گاهی اوقات آن شخص هم شرمنده می شد.

از دیگر خصوصیات اثرگذار ایشان این بود که زود از کوره در نمی رفتند و در حالت های مختلف (عصبانیت، ناراحتی، ناامیدی و...) زیاده روی نمی کرد و همان حالت همیشگی خود را حفظ می کردند.

سادگی و ساده زیستی ایشان هم می تواند یک درس عملی و عبرت برای همه باشد. خوب است همه بدانند که مرحوم آقای حائری یک خانه صد متری در قم داشتند که آن را هم با قرض و کمک آقای قدوسی خریداری کردند.

ایشان آن خانه را پیش از پیروزی انقلاب و در حالی که یک طلبه معمولی بودند خریداری کردند، بعد از انقلاب هم با آنکه مسئولیت های مهمی (از نمایندگی مجلس تا امامت جمعه و نمایندگی ولی فقیه و...) را بر عهده داشتند، باز هم در پایان عمر خود به همان خانه بازگشتند. شاید باور این موضوع برای مردم ما که بسیاری از مسائل را در این سال ها به چشم خود

خون پسران من از آنها رنگین تر نیست تا من برای آنها اقدامی کنم. این پول نزد من امانت است و من نمی توانم به آن دست بزنم! شما آن خانه را به هر کسی که تمایل دارید بفروشید و من هم برای شما دعا می کنم که متحمل ضرر نشوید.»

❁ از خصلت های ایشان در حوزه شخصی که بگذریم، موفقیت ایشان در عرصه های سیاسی تابع چه عواملی بود؟

ایشان چه در زمان حیات امام (ره) و در دوران مقام معظم رهبری، علاقه زیادی به آنها داشتند و همواره در این راه تبعیت از ولی فقیه باقی ماندند. ما در سنین جوانی از نزدیک می دیدیم که ایشان با دقت عجیبی به سخنان امام خمینی (ره) گوش می داد و همسرشان تعریف می کردند گاهی پیش می آمد که در طبقه پایین جلسه و یا کاری داشتند اما به محض اینکه متوجه می شدند سخنرانی حضرت امام خمینی (ره) در حال پخش است، جلسه یا کارش را رها کرده و برای تماشای تلویزیون به طبقه بالا می رفتند.

برای خودم پیش آمده بود که به اتفاق آقای حائری می خواستیم از پل حجتیه عبور کنیم و ایشان متوجه شدند که مردم برای دیدن امام خمینی (ره) در آنجا تجمع کرده اند. به من گفتند که آقای انصاری اجازه بدهید برای لحظاتی هم که شده امام را ببینیم و بعد برویم. حتی به خاطر دارم در یکی از موضوعات درسی، ایشان در رابطه با موضوع خاصی آن را سد راه ائمه می دانستند اما به محض اینکه متوجه شدند امام خمینی (ره) نظر دیگری در همان رابطه دارند، به طوری کلی نظرشان برگشت.

دیدند مشکل باشد اما این واقعیت زندگی آیت الله حائری بود.

یک بار هم به دلایلی آن خانه را به پدر ما فروختند و برادر ما هم یک طبقه به آن اضافه کرد و بعد قصد کردند آن را بفروشند. آقای حائری مجدداً تصمیم می گیرند آن خانه را بخرند اما پول کافی نداشتند. برخی به ایشان پیشنهاد دادند که از پول دفتر خود به امانت برای خرید خانه استفاده کنند. اما ایشان برای این موضوع نامه ای نوشتند و در آن گفتند: «پسران من از سن بلوغ گذشته اند اما من به دلیل مشکلات مالی هنوز برای ازدواج آنها اقدامی نکرده ام! این را هم می دانم که پسران زیادی وجود دارند که به دلیل مشکلات مالی ازدواج نمی کنند.

آیت الله العظمی مکارم شیرازی در وصف ایشان فرمودند ما در طول سال های آشنایی خود با مرحوم آیت الله حائری هیچ کار بی جهتی از ایشان ندیدیم و آیت الله سبحانی نیز نقل می کردند که در سفر مشترک خود با آقای حائری به حج، ایشان آنچنان تواضع به خرج دادند که همه اعضای کاروان شرمند شدند



گفت و گوی «شاهد یاران» با مجید روزی طلب مدیرکل اسبق آموزش و پرورش استان فارس

آثارش ناشناخته ماند

درآمد

ساده و صمیمی ما را به خانه خود دعوت کرد و بایک گفت و گوی کوتاه و شیرین سعی نمود تا هم دیدگاه‌های آیت الله حائری پیرامون تربیت و پرورش افراد را تبیین کند و هم از خاطرات متعدد خود از آن مرحوم سخن بگوید. آقای «مجید روزی طلب» که در دوران دانشجویی در دانشگاه پهلوی شیراز سابقه فعالیت و شکنجه فراوانی دارد، پس از پیروزی انقلاب در مسئولیت‌های متعددی چون، معاون آموزشی و پرورشی استان فارس، رییس آموزشکده تربیت معلم، مدیرکل آموزش و پرورش استان، مدیر گروه معارف در دانشگاه علوم پزشکی شیراز، نماینده مردم شیراز در دوره هفتم مجلس شورای اسلامی و... را بر عهده داشته است. گفت و گوی «شاهد یاران» با ایشان را در ادامه بخوانید.

✽ آغاز آشنایی شما با مرحوم آیت الله حائری به چه صورت بود؟

من دانش آموز بودم- فکر کنم سوم دبیرستان- که آیت الله حائری فعالیت خود را در مسجد شمشیرگیرهای شیراز آغاز کردند و دست بر قضا این مسجد هم در کنار منزل سید باب قرار داشت. من و بردارم خود را ملزم کرده بودیم که در برنامه‌های ایشان شرکت کرده و

در بازی‌ها حضور پیدا می کردند و اینگونه نبود صرفاً به آموزش اکتفا کنند. در زمان دانشگاه هم همچنان این رابطه‌ها ادامه داشت. ایشان به نیروها و افراد زیر دست خودشان بسیار اهمیت می دادند و در همه حال ما را با خودشان همراه می کردند. رابطه ما با آقای حائری چنان نزدیک بود که ایشان برای

صوت سخنرانی‌ها را نیز ضبط کنیم. محتوای جلسات هم عمدتاً تربیت و پرورشی بود و حکومت هم می دانست که آنجا پوششی برای فعالیت سیاسی نیروهای مذهبی است. مرحوم آقای حائری در آن جلسات به دلیل علاقه ای که به بچه‌ها داشت، علاوه بر سخنرانی ضمن برگزاری مسابقات بستکبال و والیبال و کوهپیمایی، خودشان هم

مراسم عقد شان هم ما را دعوت کردند

شما از جمله انقلابیون فارس بودید که سابقه دستگیری هم داشتید. دستگیری شما تا چه اندازه به ارتباط شما با آقای حائری باز می گشت؟

من در زمان دانشجویی از اعضای فعال انجمن اسلامی بودم و همین موجب حساسیت‌هایی نسبت به من می شد. مضاف بر اینکه من از اعضای جلسات آقای حائری نیز بودم. یک شب که ایشان تازه از تبعید بازگشته بودند ما در منزل برادر- آقا صدرالدین- ایشان جمع شدیم.

ایشان در حال تعریف اوضاع تبعید و مردم آن دیار بود که ناگهان نیروهای کمیتہ مشترک ضدخرابکاری به صورت وحشتناکی وارد منزل شدند و چشمان همه را بستند و دستها را هم به هم دستبند زدند که اتفاقا دست من و دست آقای حائری در یک دستبند بود.

در زندان با هم در یک بند بودید؟

بله!

حال و هوا و فعالیت‌های ایشان در زندان چگونه بود؟

ایشان در زندان هم بسیار آرام بودند. البته بسیار هم شکنجه می شدند اما هیچ گاه طمانیه و متانت خود را از دست نداد. در آنجا هم به هم بندی‌های خود درس می داد تا آنها را برای آینده آماده کند. با بذله گویی‌های خودشان هم همه را خوشحال می کردند.

در زندان شیراز هم کمونیست‌ها حضور داشتند؟

بله! افرادی مانند عمویی را هنوز به خاطر دارم. علاوه بر آنها خانها و سایر گروه‌ها هم بودند.

آقای حائری با آنها برخوردی نداشتند؟

گاهی اوقات صحبت‌ها و مذاکراتی میانی آنها صورت می گرفت اما هرگز به نتیجه نرسید چرا که کمونیست‌ها در عقاید خودشان بسیار سرسخت بود.

مسئله ای که در زندان خیلی‌ها را آزار می داد، شکنجه‌های عجیب و غریب بود؛ شخصی به نام اکبر دهقان بود که احتمال می دهم در زمان شکنجه حتی عقل درست و حسابی نداشت و مست بود. با کابل آنچنان می زد که واقعا عجیب بود. گاهی اوقات بر همان زخم‌ها مرهم می گذاشتند و بعد از التیام مجددا همان نقطه را می زدند. اکبر دهقان چنان روحیه خشنی داشت که خود زندان بان‌ها به او «بخت النصر» می گفتند. شدت شکنجه‌های او به قدری بود که وقتی ۳۰ سال پس از انقلاب این فرد را دستگیر کردند و از من- به عنوان یکی از افراد شکنجه شده- خواستند که به دادگاه بروم تا او را محاکمه کنم، هنوز از دیدن او می ترسیدم.

شما در سال‌های پیش انقلاب که در دوران

دانشجویی به سر می بردید از رشته ریاضی به اقتصاد تغییر رشته دادید و این رشته هم یکی از زمینه‌های مورد علاقه آیت الله حائری بود. آیا ایشان در این زمینه تاثیری روی شما داشتند؟

مرحوم آیت الله حائری در هر دوره ای دغدغه‌های خاص خودشان را دنبال می کردند. بر همین اساس در دوران قبل از انقلاب عمدتاً کارهای تربیتی را دنبال می کردند. در دوران ابتدایی امامت جمعه به موضوع تفسیر قرآن پرداختند و انصافا هم نکات نابی را استخراج کردند.

اما دغدغه ایشان پیرامون مسائل اقتصادی و به خصوص موضوع ربا، به دهه‌های پایانی عمر ایشان مربوط می شد که همه جا- حتی در جلسات اخلاق هیئت دولت- آن را دنبال می کردند که البته خیلی هم گوش شنوا نبود. حتی ایشان در نماز جمعه شعار مرگ بر ربا سر دادند که شاید در نوع خودش بی نظیر بود. ایشان مصر بودند که باید یک جریان علیه ربا به راه بیفتد چرا که این موضوع عملا اقتصاد را از کار می اندازد و لقمه حرام را وارد زندگی مردم می کند.

دغدغه‌های تربیتی نیز همچنان یکی از موضوعات مورد پیگیری ایشان بود که تا اواخر آن را دنبال می کردند و موضوعات جدی را هم ارائه دادند که واقعا جای کار دارد.

امکان دارد که کمی این موضوعات را باز کنید؟

واقعا در یک مصاحبه نمی توان این کار را انجام داد اما اگر بخواهم به طور خلاصه به چند مورد اشاره کنم، از جمله نظرات مهم ایشان به موضوع انسان شناسی برمی گشت. ایشان معتقد بود انسان دارای طبیعت و فطرت است. می گفتند طبیعت انسان را به سمت عقب و جهنم و فطرت انسان را به سمت خدا می برد و باید کاری کرد که فطرت بر طبیعت غلبه پیدا کند. کتاب «انسان شناسی» ایشان مطالب بسیار مفیدی در این رابطه دارد که می توان به آن مراجعه کرد.

به نظرم هنوز بخش عمده ای از نظریات ایشان هنوز بیرون نیامده است. در حال حاضر چند نفری هم از سوی ایشان ماموریت تدوین اندیشه‌های آقای حائری را دارند اما هنوز کار قابل توجهی صورت نگرفت.

در روزهای پایانی عمر شریف ایشان که خدمت شان در بیمارستان رسیدیم با اینکه به سختی صحبت می کردند، با اشاره از من پرسیدند که کتاب «تربیت» به کجا رسید که نشان می داد در این رابطه بسیار دغدغه دارند. حتی من در آن شرایط یک مصاحبه ۲۰ دقیقه ای در رابطه با موضوع تربیت انجام دادم که مطالب مفیدی را ایراد کردند.

به نظر شما علت محبوبیت ایشان در بین نیروهای مذهبی شیراز چه بود؟

این موضوع دلایل متعددی می توانست داشته باشد

که در همه موارد صادق بود. حتی به یاد دارم زمانی که نخستین امام جمعه شیراز مرحوم شهید دستغیب به مقام رفیع شهادت رسید، آقای یزدی برای انتخاب امام جمعه جدید به شیراز آمدند و من از نزدیک شاهد آن بودم که ایشان از افرادی چون مرحوم دکتر طاهری، آیت الله موحّد و... می پرسیدند که چه کسی را به عنوان امام جمعه انتخاب کنیم که آنها هم آقای حائری را پیشنهاد دادند. البته از ابتدا در شیراز دو دستگی‌هایی وجود داشت و عده ای نیز از ابتدا مخالف انتصاب ایشان به این سمت بودند. در سال ۶۴ اتفاقاتی افتاد که به نظرم در شان شیراز نبود. در آن سال مخالفان آیت الله حائری بی حرمتی زیادی به ایشان کردند حتی علیه آیت الله جنتی که به عنوان نماینده امام در نماز جمعه حضور یافته بود، شعار داده و سنگ پرتاب کردند.

ایشان در دوره‌های مختلف (نمایندگی مجلس، نمایندگی خبرگان رهبری و...) فراز و نشیب زیاد داشتند اما هیچ گاه از شیوه خودشان خارج نشدند. برای دلجویی به منزل آیت الله علی محمد دستغیب رفتند اما ایشان نپذیرفتند. حتی یک بار زمانی که آیت الله خامنه ای رئیس جمهور بودند و به شیراز آمدند. آقای حائری مجلسی با حضور آیت الله خامنه ای برگزار کردند و از آقای دستغیب هم دعوت کردند که این دعوت را هم نپذیرفتند.

شما پس از پیروزی انقلاب مسئولیت‌های متعددی داشتید که برخی از آنها- به خصوص در آموزش و پرورش- مورد علاقه آیت الله حائری بود. در این زمینه‌های مشترک چه همکاری مشترکی با هم داشتید؟

ما بلافاصله پس از پیروزی انقلاب گروهی کوچک به نام «مشاوران امور انقلاب» راه اندازی کردیم و به همراه مدیرکل وقت آموزش و پرورش شیراز خدمت امام خمینی (ره) در قم رسیدیم. من در آن جلسه به عنوان نفر اول دست امام را بوسیدم و پرسیدم که شما فرمودید فرهنگ در انقلاب ما بسیار مهم است اما در حال حاضر همان کتاب‌ها و همان معلم‌ها در حال آموزش و تربیت بچه‌های ما هستند. امام لبخندی زدند و گفتند مسئله فرهنگ یک مسئله تدریجی و تدریجی است و این گونه نیست که به صورت دفعی در آن عمل کنیم و ما هم در صدد هستیم و شما هم بروید و آن معلمان فاسد را از دستگاه خارج کنید!

ما محتوای این جلسات را به آقای حائری هم انتقال دادیم که ایشان هم بسیار استقبال کردند و کارها را یکی پس از دیگری دنبال کردند. ما در جلساتی که برای معلمان پرورشی برگزار می کردیم، یا آنها را خدمت آیت الله حائری می بردیم و یا ایشان را برای سخنرانی دعوت می کردیم که سخنان بسیار متینی هم داشتند. ما حتی ایشان را برای سخنرانی در مدارس دعوت می کردیم و به نحوی باید بگویم که بیشترین وقت دفتر ایشان در اختیار آموزش و پرورش بود و واقعا وقت می گذاشتند.



گفت و گوی «شاهد یاران» با رمضان جاویدی از تیم حفاظت امام جمعه شیراز

مخالفانش را «دوستان» خطاب می کرد

درآمد

بدون شک یکی از نزدیک ترین افراد به شخصیت های سیاسی اعضای تیم حفاظت آنها هستند که از بسیاری از مسائل خصوصی آنها به واسطه وظایف و مأموریت هایشان اطلاع دارند.

رمضان جاویدی از جمله اعضای تیم حفاظت مرحوم آیت الله حائری است که از ابتدای مسئولیت امامت جمعه شیراز تا پایان عمر آن مرحوم در کنار ایشان بوده و از نزدیک شاهد بسیاری از حوادث و نامایمات بر ایشان بوده است. آقای جاویدی در این گفت و گو از مسائلی چون رابطه آیت الله حائری با امام خمینی (ره) و مقام معظم رهبری، علت استعفا از امامت جمعه شیراز، حواشی طرح «فلاحت در فراغت» ماجرای زمین خواری یکی از اعضای دفتر ایشان و... سخن گفت و اگرچه که مطالب فراوانی در سینه داشت اما به قول خودش به تبعیت از سیره آیت الله حائری شیرازی از گفتن بسیاری از مسائل خودداری نمود.

آشنایی شما با مرحوم آیت الله حایری شیرازی مربوط به چه دوره ای است آیا پیش از پیروزی انقلاب اسلامی هم با ایشان ارتباطی داشتید؟

بنده پیش از انقلاب با مرحوم آیت الله حائری و خانواده ایشان آشنا بودم اما طبیعتاً پس از انقلاب و با موقعیت کاری که برای من پیش آمد، این آشنایی بیش از پیش شد. در سال ۱۳۶۰ ایشان تصمیم گرفت در انتخابات مجلس شورای اسلامی شرکت کند و به خواست خدا، مردم هم به ایشان رای دادند و وارد مجلس شدند.

پس از یک سال آیت الله دستغیب به شهادت رسید و حضرت امام خمینی (ره) تصمیم گرفتند آیت الله حائری را به عنوان نماینده خود در استان فارس منصوب کنند و همین شد که مجدداً ایشان به شیراز بازگشتند و زمینه خدمت ما نزد ایشان فراهم شد.

من در آن زمان پاسدار بودم؛ هم از سوی سپاه پاسداران و هم از سوی آیت الله حائری به بنده پیشنهاد شد که در دفتر ایشان به عنوان محافظ حضور پیدا کنم که من هم پذیرفتم.

این همکاری تا آخر عمر آیت الله حائری ادامه پیدا کرد؟

بله! همینطور است. البته در سال‌های دفاع مقدس من ۲ سال به جبهه رفتم و پس از بازگشت از جبهه مجدداً آقای حائری گفتند که باید به دفتر برگردم و من هم این کار را انجام دادم.

کمی از روزهای ابتدایی حضور خود در دفتر بگوئید. احتمالاً روزهای سخت و پرفراز و نشیبی بود. در آن زمان مشکلات فراوانی به خصوص به لحاظ سیاسی در شیراز وجود داشت و اختلافات فراوانی به میان آمده بود که متأسفانه خیلی از آنها حتی قابل بازگویی هم نیست. تا آنجا که امکان دارد، بگوئید چرا که این‌ها واقعیاتی است که بخشی از زندگی آیت الله حائری را تشکیل می‌دهد و ضرورت دارد که مردم نیز در جریان این وقایع باشند.

به نظرم نکته قابل توجه این بود که آقای حائری در همه موارد اختلافی گذشت بسیار زیادی داشت و با همه بزرگوارانه برخورد می‌کرد. حتی از حقوق قانونی خودش می‌گذشت و کاری با کسی نداشت. برای نمونه یک بار در روز ۲۲ بهمن و در محل شاهچراغ عده‌ای قصد تعرض به ایشان را داشتند اما ایشان واکنشی تند در مقابل آنها نشان نداد.

صرفاً جهت اعتراض می‌آمدند یا هتک حرمت هم می‌کردند؟

گاهی اوقات کار از هتک حرمت هم عبور می‌کرد! در همان ماجرای شاهچراغ که گفتم فشار

جمعیت آنچنان بود که آقای حائری را به سمت یک در قفل شده فرستادند و حتی قفل در هم شکست اما ما اجازه ندادیم که به ایشان آسیبی برسد.

احتمال دارد که همین فشارها و حمله‌ها در بیماری ایشان هم نقش داشته باشد. شما در ایام درمان هم خدمت ایشان بودید؟

شاید بتوانم بگویم که در ایام بیماری من بیشتر از فرزندان ایشان، در کنارشان بودم چرا که اکثر روزهای بیماری آقای حائری در قم بود و زمانی که حالشان خیلی بد می‌شد ما ایشان را در بیمارستان بستری می‌کردیم.

در قم که بودیم جناب حجت الاسلام سیدحسن خمینی، یک پزشک خیلی خوب به من معرفی کردند که کارهای پزشکی آقای حائری را انجام می‌دادند اما گاهی اوقات دیگر داروها و درمان جواب نمی‌داد و ما به شیراز می‌آمدیم.

با این اوضاع و اختلافات ایشان چگونه توانست امورات نمایندگی ولی فقیه در استان را پیش ببرد؟

ببینید، همانطور که گفتم ایشان صبر بسیار زیادی داشتند و اهل برخورد سلبی با مخالفان و منتقدان خودشان نبودند. از طرف دیگر رابطه ایشان با مقام معظم رهبری و هم با امام خمینی (ره) بسیار خوب بود و آنها هم با شناخت کاملی که از آقای حائری داشتند از ایشان حمایت می‌کردند. در زمان اوج گیری اختلافات در شیراز امام (ره) برای تحقیق پیرامون ماجرا، آیت الله جنتی را فرستادند تا گزارش کاملی تهیه کنند. با این وجود آقای حائری به آقای جنتی گفتند که اگر انتقال این موارد موجب ناراحتی خاطر امام می‌شود، من راضی نیستم که به سمع ایشان برسد. خودم شاهد بودم که ایشان در مورد مخالفان خود گفتند «دوستان ما» روزی به اشتباه خود پی خواهند برد و از این کار خود دست

در زمان اوج گیری اختلافات در شیراز امام خمینی (ره) برای تحقیق پیرامون ماجرا آیت الله جنتی را فرستادند تا گزارش کاملی تهیه کنند. با این وجود آقای حائری به آقای جنتی گفتند که اگر انتقال این موارد موجب ناراحتی خاطر امام می‌شود، من راضی نیستم که به سمع ایشان برسد

برمی‌دارند و ما فقط باید صبر کنیم. آقای حائری اینقدر امام (ره) را دوست داشت که حاضر بود همه حمله‌ها را به جان بخرد اما ناراحتی امام را نبیند. ایشان رابطه خود با مقام معظم رهبری را به همین شکل تعریف کرده بودند. آقای حائری ضمن حضور در جلسه خبرگان پس از فوت امام خمینی، پس از انتخاب آیت الله خامنه‌ای به رهبری همواره از ایشان حمایت کردند. حمایت ایشان از رهبری هم تنها مختص به دوره مسئولیت آقای حائری نبود بلکه پس از استعفای خود-ایشان ۴ بار استعفا داده بود- نیز دست از حمایت برداشتند و اینگونه نبود که بگویند چون دیگر مسئولیتی ندارم پس دیگر نباید حمایت کنم.

علت استعفای‌های مکرر آقای حائری چه بود؟

من که خیلی به ایشان نزدیک بودم و علت را از آقای حائری پرسیدم، پاسخ دادند که عذری دارم و دیگر نمی‌توانم این مسئولیت را بپذیرم و مریضی هم فشار بسیار زیادی روی من می‌آورد.

یعنی علت استعفا بیماری بود؟

بله! واقعاً بیماری به ایشان فشار می‌آورد و دیگر نمی‌توانستند به راحتی به کار خود ادامه دهند. به هر صورت ایشان فرد بسیار فعالی بودند و راضی نبودند که سرسری کاری را انجام دهند و بیماری هم مانع از انجام مسئولیت درست برای ایشان بود. آقای حائری حتی در مسائل شخصی خود هم اهتمام ویژه‌ای داشتند و برای نمونه دائم الوضو بودند و همین موارد باعث شده بود که دیگر توان ادامه مسئولیت را در خود نبیند. علت اصلی استعفا همین بود و به نظرم دلایل دیگری که بعضی‌ها می‌گویند خیلی قابل اعتنا نیست.

علی‌الظاهر ایشان علاوه بر اینکه خودشان در امورات شخصی (مانند غذا خوردن، استراحت کردن و...) بسیار اهل رعایت بودند و به اندازه نیاز از امور دنیوی استفاده می‌کردند، اطرافیان-به خصوص تیم حفاظت-را هم ملزم به همین کارها می‌کردند. درست است؟

ما دیگر به این موارد عادت کرده و به سبک غذا خوردن ایشان خو گرفته بودیم اما گاهی پیش می‌آمد که نیروهای حفاظت خسته می‌شدند و من به آقای حائری اعتراض بچه‌ها را می‌رساندم. ایشان هم می‌گفتند که اشکالی ندارد، من خودم غذا کم می‌خورم اما اگر اعضای تیم حفاظت می‌خواهند غذای بیشتری بخورند مانعی نیست.

شما که سالیان بسیار زیادی با ایشان بودید حتماً از روابط شخصی آقای حائری با فرزندان شان اطلاعات خوبی دارید. ایشان در این زمینه

نسبت به اینگونه مسائل به قدری حساس بودند که حتی از محل وجوهات هم برای دفتر خودشان هزینه نمی کردند.

البته شایعاتی در مورد فرزندان و سهم آنها در این زمین ها وجود دارد که باید بگویم یکی از فرزندان آقای حائری که خودش کار اقتصادی می کند یک قطعه زمین با پول خود خرید که هیچ ارتباطی با این طرح و منافع آن نداشت.

جالب اینکه فرزند ایشان که کار اقتصادی می کند مانند آقای حائری فردی بسیار پاک دست است و همین موضوع موجب شده که در بازار فعلی ضررهایی متحمل شود. خود من یک بار به او گفتم که اگر این رویه را در بازار پیش بگیرد موفق نخواهد بود اما او همچنان به رویه خودش ادامه می دهد.

ایشان هزینه های دفتر را چگونه تامین می کردند؟ به خصوص که در سال های پایانی عمر خود دیگر مسئولیتی نداشتند!

هزینه ها به سختی تامین می شد و ایشان هم که حساسیت های خودشان را داشتند. به ایشان پیشنهاد دادم که وقتی به سخنرانی می روند، هدایا و پول ها را رد نکنند و آن را قبول کنند تا بخشی از هزینه ها تامین شود. از همین پول منبرها و تالیف کتاب زندگی شان می چرخید.

و حرف آخر؟

گفتمی که زیاد است و در مورد ایشان هم موارد شگفت برانگیز کم نیست. به نظرم موفقیت های حاج آقا به دلیل رعایت تقوی به معنای واقعی کلمه از سوی ایشان بود و ما هم در این مدت از محضر معظم له بسیار استفاده کردیم.

ویژگی مثبت بسیار مهم آقای حائری این بود که سعی می کردند حساسیت خود نسبت به بیت المال و... را به فرزندان خودشان هم منتقل کنند و برای تربیت آنها بسیار وقت گذاشتند. وجود همه مشغله های فراوان کاری برای جلوگیری از ضعف تربیتی فرزندان شان حتی برای بازی با آنها وقت می گذاشتند برای نمونه با آنها به سدهای اطراف شیراز می رفتند و بهشان ماهیگیری یاد می دادند.

اهتمام به فقرا از دیگر ویژگی های مهم مرحوم آقای حائری بود؛ بسیاری از شب ها پس از اتمام کارها به مناطق فقیرنشین شهر می رفتند و میان آنها گوشت، مرغ، نفت و... توزیع می کردند و این در حالی بود که بسیاری از آن مردم حتی نمی دانستند که آقای حائری کیست و چه مسئولیتی دارد.

اینها قسمتی از مواردی بود که در طول این سال ها از حضور در کنار آیت الله حائری آموختم و اگر هم در مواردی از بیان برخی جزئیات در این گفت و گو خودداری کردم متأثر از اخلاق حاج آقااست که خودشان راضی به بیان برخی مسائل اختلافی نبودند.



■ آیت الله امامی کاشانی و حجت الاسلام و المسلمین قرائتی در مراسم ختم همسر آیت الله حائری

در زمان اوج گیری اختلافات در شیراز امام خمینی (ره) برای تحقیق پیرامون ماجرا آیت الله جنتی را فرستادند تا گزارش کاملی تهیه کنند. با این وجود آقای حائری به آقای جنتی گفتند که اگر انتقال این موارد موجب ناراحتی خاطر امام می شود، من راضی نیستم که به سمع ایشان برسد

در مرحله اول این زمین ها را به افراد عادی، خانواده شهدا و آزدگان، مردم همان محل و... واگذار کردند و آنها خودشان بعدا زمین را به افراد دیگری فروختند. البته قبول دارم که عده ای هم این وسط سوءاستفاده هایی کردند و این سوء استفاده هم از اخلاق حاج آقا بود؛ آقای حائری از آنجایی که خودشان فرد بسیار زلالی بود به دیگران هم به همین راحتی ها بدبین نمی شد و همین مایه سوءاستفاده عده ای شد. بنابراین قبول دارم که برخی بی تقوایی به خرج دادند اما این داستان هیچ ارتباطی با منفعت آقای حائری نداشت.

آیا فرزندان ایشان نفعی از این طرح بردند؟ به جرات می گویم که آقای حائری و فرزندان ایشان هیچ نفعی از طرح فلاح در فراغت نبردند. ایشان

چطور رفتار می کردند؟

ایشان نسبت به تربیت فرزندان خود بسیار حساس بودند. حتی نسبت به مدرسه و دوستان فرزندان خود هم حساسیت به خرج می دادند و مراقب شان بودند. البته بیشتر پسرهای آقای حائری در حوزه علمیه درس خواندند و آقا شهاب الدین هم به مدارج بالای حوزوی رسیدند.

آیا غیر از رفت و آمدهای رسمی، مراجعات مردمی هم داشتند؟

بله! حتی مردم در حل اختلافات خود نیز خدمت آقای حائری می رسیدند. ایشان در این موارد همچنان سعی می کردند رویه خود در مورد گذشت و بخشش را به آنها توصیه کرده و با شنیدن حرف های دو طرف موضوع را حل می کردند.

یکی از مواردی که منشا خدمات فراوانی به مردم شیراز شد و هم شایعات فراوانی را به وجود آورد، به طرح فلاح در فراغت مربوط می شود. اخیرا هم یکی از رسانه های ضدانقلاب مدعی شده است که یکی از مسئولان دفتر ایشان اقدام به زمین خواری کرده است. آیا این فرد مسئول دفتر آیت الله حائری بوده است؟

شخصی که رسانه های ضدانقلاب از آن نام برده اند هیچ گاه مسئول دفتر حاج آقا نبوده است. آن زمین هایی هم که در طرح فلاح در فراغت از آن مورد بهره برداری قرار گرفت، زمین های بلااستفاده ای بود که مجوز آن را از منابع طبیعی گرفتند و خوب است که بررسی کنید و ببینید این زمین ها در وهله اول به چه کسانی واگذار شد.



گفتگوی «شاهد یاران» با حجت الاسلام محمد مبشری عارف پیرامون سلوک تربیتی استاد

شاگرد پروری به جای مرید پروری

درآمد

«حجت الاسلام محمد مبشری عارف» که این روزها در جوار حرم حضرت عبدالعظیم حسنی به کار تدریس مباحث اقتصادی-اسلامی مشغول است، به سان استاد خود تلاش دارد تا درک خود از این مباحث را تبیین نماید. او در این گفت و گو شیوه و سلوک آن مرحوم در تربیت طلاب را شرح داده و در رابطه با موضوعاتی چون: آغاز آشنایی، توصیه‌های عملی آن مرحوم، خاطرات جالب از کرامات آیت الله حائری شیرازی، نگاه آن مرحوم به مرید پروری و... پرداخته است که مشروح آن را در ادامه می‌خوانید.

❁ سابقه آشنای شما با ایشان به چه زمانی بر می‌گردد؟

تقریباً از سال ۱۳۷۷ رابطه ما آغاز شد. بنده در مسجد حضرت ابوالفضل شیراز فعالیت می‌کردم. من مرحوم آیت الله حائری را به مسجدمان دعوت کردم و ایشان قبول زحمت کردند و چند بار با مردم،

فقهی، اصولی، کلامی را نزد ایشان آموختم و حتی سطح ۴ را که در سال ۹۱ دفاع کردم، به یاد دارم بسیاری از سرفصل‌ها و موضوعات پایان نامه را با ایشان صحبت می‌کردم، ایشان هم حاذق بودند و هم واقعا در خیلی از موضوعات به روز و علمی، کمک می‌کردند.

❁ لطفاً در ابتدا یک معرفی اجمالی از خودتان داشته باشید.

محمد مبشری عارف هستم. ۱۸ سال در خدمت مرحوم آیت الله حائری شیرازی- تقریباً از سوم راهنمایی، دبیرستان تا روز آخری که ایشان در حیات بودند- بودم. از لحاظ علمی در مباحث

ملاقات عمومی داشتند.

یکسال بعد که من وارد دبیرستان علوم و معارف اسلامی شدم، مدرسه یکی از آقازاده‌های ایشان نیز که یک سال از بنده کوچکتر بود در آنجا بود و همین امر زمینه آشنایی بیشتری شد. من به آقازاده ایشان زبان انگلیسی تدریس می‌کردم، حاج آقا خوششان می‌آمد که برای یادگیری زبان آقازاده ایشان وقت می‌گذارم. به یاد دارم که یک قاب بزرگ «و ان یکاد» را به عنوان هدیه به من دادند و این شروع آشنایی من با ایشان بود. ایشان چون می‌دیدند که بنده به دنبال این هستم که بسیاری از سوالات ذهنم را پاسخ دهم، خوششان آمد و بعد از چند دوره که بنده را امتحان کردند، هر جایی که می‌خواستند بروند از طریق پاسدارها با من هماهنگ می‌کردند که فلانی دارم می‌روم فلان جا شما هم همراه ما باش. بنده که حدود ۱۷، ۱۸ ساله بودم در خدمت شان بودم.

❁ شما در کنار مرحوم آیت الله حائری شیرازی حتماً از محضر اساتید بزرگواری - چه در شیراز و چه در قم - استفاده بردید، مهمترین مزیت‌های آن مرحوم نسبت به سایر اساتید چه بود؟

شاید بگویم بزرگترین خصوصیتی که سبب شد این ممتازیت را داشته باشد، این بود که با شاگردانشان زندگی می‌کردند. من مثالی را برایتان می‌آورم؛ وقتی که من به خدمتشان می‌رفتم، اونجور نبود که در لباس رسمی و معمم و در یک حالت خیلی رسمی باشد بلکه همان حالتی که زندگی می‌کرد من هم به جمع شان اضافه می‌شدم و همین سبب می‌شد به یاد روایت حضرت رسول اکرم افتادم که هیبت کاذب را ایشان از خودشان دور می‌کردند. اگر کسی با ایشان مانوس بود و ارتباط می‌گرفت، متوجه می‌شد یک ذره شانیت یا شان سازی به صورت مصنوعی ایجاد نمی‌کرد و بخاطر همین با کسانی که با ایشان می‌توانستند ارتباط علمی بگیرند

و خصوصاً با بنده، خیلی راحت حرف‌هایمان و یا شبهاتی که داشتیم، ضمن احترام مطالب مان را به ایشان بیان می‌کردیم. این بزرگترین امتیازی بود که ایشان نسبت به اساتید دیگری که در خدمتشان بودیم، داشتند.

یکی هم اینکه، ایشان برای ما خیلی وقت می‌گذاشتند. مثلاً یک جمعه ساعت ۹ یا ۱۰ صبح می‌خواستند بروند طبیعت گردی یا طرحی را ببینند، به محض اینکه سوار ماشین می‌شدند می‌فرمودند هر سوالی دارید از بنده بپرسید. یعنی به محض اینکه ما با ایشان همسفر می‌شدیم، من سوالات را تنظیم می‌کردم و در مسیر از ایشان می‌پرسیدم.

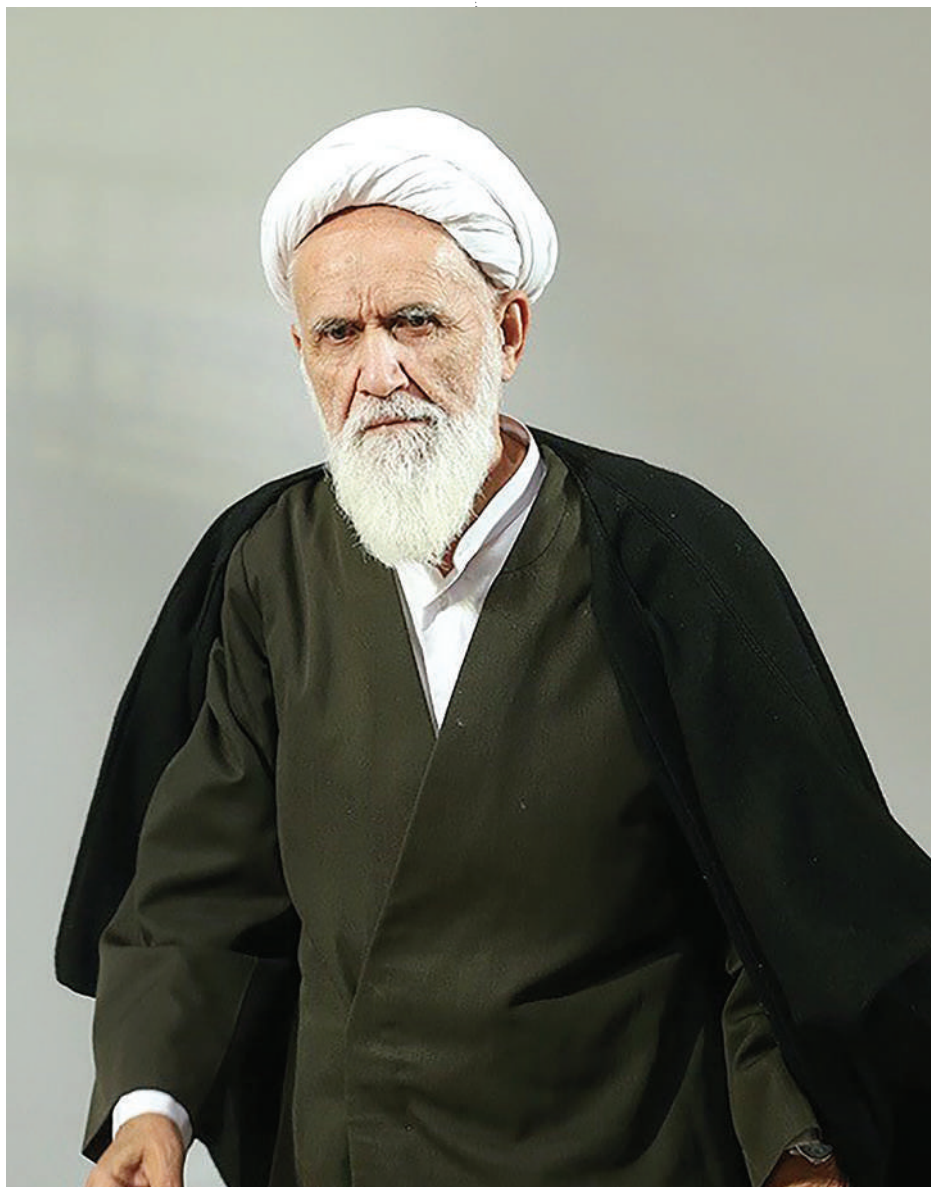
نمونه این برخورد را آقای قرائتی در مورد مرحوم آیت الله شهید مطهری، تعریف می‌کردند، من از آقای مطهری هر سوالی که داشتم یا هر بحثی بود در مسیر قم تا تهران سوال می‌کردم. یعنی همین مدلی که مرحوم آیت الله حائری تا لحظه آخر حیات شان داشتند، همین خصلت بود که ایشان را از لحاظ علمی ممتاز کرده بود.

در رابطه با صله رحم، مقید بودند. ماهی یکبار و یا دو ماهی یکبار با هم می‌رفتیم سبزی خوردن و یا هرچیزی که لازم بود از میدان میوه خریداری می‌کردیم و خودشان آشپزی می‌کردند و زنگ می‌زدند همه اقوام را دعوت می‌کردند و با غذای ساده پذیرایی می‌کردند. خیلی وقت‌ها یک مهمانی ۵۰ نفره، ۴۰ نفره راه می‌انداختند، شاید کل هزینه اش به ۱۰۰ هزار تومان نمی‌رسید. حاج آقا گاهی آبگوشتی را تهیه می‌کردند و واقعا لذت بخش بود.

می‌توانم بگویم که ایشان سنن پیامبر را به معنای واقعی کلمه در جنبه‌های مختلف، در سبک زندگی شان اجرا کرده بودند. در مسائل سیاسی و در سایر مسائل آزاد بودیم یعنی اگر یک کاری می‌خواستیم در حضور ایشان انجام بدهیم اصلاً ابا نمی‌کردیم که حالا زشت است یا خیر. ایشان بالاترین هنر استادی را این می‌دانستند که به مستشکل (اشکال کننده) بها بدهد.

❁ از جمله ویژگی‌های مهم اساتید حوزه، تربیت شاگرد بوده که هر کدام با تربیت شاگردانی توانستند خدمات ارزنده ای را به حوزه‌های علمیه داشته باشند. مرحوم حائری شیرازی در تربیت شاگردان چه سلوکی داشتند و در رابطه با تربیت و علم آموزی شاگردان خودشان آیا از روش خاصی هم استفاده می‌کردند که مختص به خودشان باشد؟

ایشان به شدت از مرید پروری و سرسپردگی پرهیز داشتند. یعنی کسانی که می‌خواستند مرید ایشان باشند به شدت آنها را نهی می‌کرد. خیلی‌ها از این سبک ایشان تعجب می‌کردند





به خاطر من نباید بخريد همان غذایی که خودتان می خواهید استفاده کنید برای من هم همان باشد.

در عالم شاگردی و استادی چه خاطره بر جسته ای برای شما وجود دارد.

یکسری خاطرات علمی و یکسری خاطرات عرفانی از ایشان دارم. از سال ۱۳۸۵ شب های جمعه به حرم حضرت عبدالعظیم حسنی برای پرسش و پاسخ می رفتم. ایشان هم اطلاع داشتند. یک وقت در سالن جوانه ها که بین امام زاده طاهر و حضرت عبدالعظیم است و اکنون حالت اداری به خودش گرفته، پرسش و پاسخ می کردم.

ساعت ۱۲ شب بود و ما داشتیم به سمت حجره می رفتیم که موبایل بنده زنگ زد. دیدم حاج آقا از شیراز هستند. گفتند کجا هستید و گفتیم نایب الزیاده شما در حرم عبدالعظیم حسنی هستیم. گفت برو حیاط بین یکی از شاگردان رجبعلی خیاط را می بینی یا نه؟ اگر دیدی برای من نزد ایشان یک استخاره بگیر. من تعجب کردم ولی سوال پرسیدم و گفتم چشم. برگشتم حرم و دیدم یک آقای روی ویلچر نشسته و چندین نفر به دورش جمع شدند و یک تسبیح درشتی هم در دستشان هستند از خدام پرسیدم این آقا چه کسی است؟ گفتند که این یکی از شاگردان رجبعلی خیاط هست. من نزدش رفتم و گفتم می شود یک استخاره انجام دهید ایشان با تسبیح استخاره کردند و فرمودند که خیلی خوب است، زمان می برد و ان شاء الله این کار را بکنید. من هم با ذوق و شوق با حاج آقا تماس گرفتم و گفتم این فرد را پیدا کردم و جواب استخاره این است.

گفتند می دانید جریان استخاره چیه؟ گفتم خیر. گفت من برای مبارزه با ربا خیلی دارم زحمت

می آمد، او را شریک لقمه اش می کرد. یکی از جنبه های عاطفی که افراد از ایشان می گرفتند، هدیه های محبت آمیزی است که در روایات به آن توصیه شده ولو یک لبخند.

نکته مهمتر از هدیه که جنبه عاطفی این بود که ایشان هم جاذبه داشت و هم دافعه، چهره ایشان جدی بود. منتها اگر کسی با ایشان ارتباط بیشتری می گرفت ایشان مقید به یکسری وظایف می شد. اواخر حیاتشان که بنده در شهر ری در جوار حرم حضرت عبدالعظیم حسنی (ع) ساکن بودم ایشان مقید بودند هر وقت به آنجا می آمدند به من اطلاع می دادند و وقتی به منزل ما تشریف می آوردند، با فرزند من بازی می کردند و اینجور نبود که چون استاد هستند جدی باشند. زیاد کمک می کردند و وقتی می خواستند بیانند شرط می کردند که هیچ چیز

یکی از خصلت هایی که مرحوم آیت الله حائری داشتند این بود که هیچ چیز را برای خودشان نمی خواستند، یعنی اگر یک کتاب داشتند یا حتی یک خودکار در دست مبارکشان بود، این خودکار را هدیه می دادند. اگر یک لقمه نان را که می خواستند خودشان بخورند اگر کسی می آمد، او را شریک لقمه اش می کرد

و به شدت دنبال شاگرد پروری بودند اما ایشان به ما می فرمودند اگر انسان دنبال مرید باشد، هم خودش و هم مریدانش ممکن است دچار انحراف بشوند. اما اگر انسان شاگرد پرور باشد ممکن است در بعضی از وقت ها شاگرد، استاد را نجات بدهد. همچنین تعبیر جالبی داشتند که می گفتند از سوال کردن گله نمی شود اما از صبر کردن گله می شود. ایشان از سوال همراه با تدبیر و تفکر و صبر به معنای پیگیری به شدت استقبال می کردند. در کلاس هایش مطالب را می گفتند و مقید بودند که ضبط کنیم و حقیر هم می نوشتم و یا ضبط می کردم.

اولین توصیه اخلاقی که ایشان به من فرمودند این بود که خوابت را کم کن و کم آن را زیاد کن. اول طلبگی بود، بخاطر دارم روزی به ایشان عرض کردم که حاج آقا اگر بخواهم در درس و بحث و یا در سیر و سلوک موفق باشم، چه باید بکنم، ایشان اولین نکته اش این بود که خوابت را کم کن و کم آن را زیاد کن. گفتم که یعنی چی؟ فرمودند که روزی چند ساعت می خوابی؟ گفتم روزی ۸ ساعت. فرمودند روزی ۸ ساعت بشود روزی شش ساعت پشت سر هم، آن دو ساعت را ده دقیقه ده دقیقه اش کن. و در این صورت ذهنت هیچ وقت خسته نمی شود و در طول روز با نشاط هستی.

ایشان عرفان واقعی داشت. این خاطره را که می خواهم بگویم، استاد ما آقای شیخ بهایی نیز تأیید کرد و می گفت زمانی که شاگرد آیت الله حائری بودیم همین توصیه را به ما می گفتند. آیت الله حائری می گفت من بعضی وقت ها به کلاس می رفتم خودم خسته بودم به طلبه ها می گفتم ۵ دقیقه به من فرصت دهید می خوابم و ۵ دقیقه بعد بیدارم کنید.

در مرحله دوم فرمودند در غذا خوردن رعایت کنید. ایشان در غذا خوردن خیلی رعایت می کردند هم در کیفیت غذاهایی که انسان می خورد و هم اینکه باید غذا خورد و نه اینکه پرخوری کرد.

نکته سومی که فرمودند این بود که صحبت تان را کم کنید مگر در ضرورت. در روایات هست کسی که زیاد صحبت می کند زیاد دروغ می گوید. مگر انسان عاقل که به ضرورت سوال کند.

مرحوم آیت الله حائری شیرازی چه نوع رابطه ای را با سایر اطرافیان خودشان برقرار می کردند؟

یکی از خصلت هایی که مرحوم آیت الله حائری داشتند این بود که هیچ چیز را برای خودشان نمی خواستند، یعنی اگر یک کتاب داشتند یا حتی یک خودکار در دست مبارکشان بود، این خودکار را هدیه می دادند. اگر یک لقمه نان را که می خواستند خودشان بخورند اگر کسی



پیگیری قابل توجهی داشتند. من خدمت یک به یک مراجع رفتم و نظراتشان را گرفتم و به صورت کتبی مهر کردم. آقای مشکینی دو صفحه جواب نوشتند که وقتی آقای حائری آن را خواندند این عبارت را فرمودند که تا مرد سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد. ایشان خیلی خوشحال شدند و به وعده شان عمل کردند و در سفری که به تهران داشتند به قولشان عمل کردند و ما را هم به خدمت مقام معظم رهبری بردند.

خاطره دیگری که برای خودم خیلی جالب بود این است که عده ای را به محلی در شمال بین یک هفته تا ۱۰ روز در شهر محمود آباد دعوت کرده بودند. روش پذیرایی در آنجا باز بود و افراد هرچه می خواستند بر می داشتند و بعدا حساب می شد. ما هم به همراه حاج آقا به آنجا دعوت بودیم و حاج آقا به شدت مراقبت می کردند که همراهانش غذا اضافه بر ندارند. صورت حساب هر روز را از من می گرفتند و چک می کردند که کسی بیش از اندازه مصرف نکرده باشد، البته ما هم هشدار را می دادیم که حاج آقا حساس هستند. تا این حد ایشان حساس بود با اینکه آنقدر آنجا غذا زیاد بود ولی با این وجود مقید بودند.

خاطره دیگری دارم که مربوط به حضورمان در شهر مشهد مقدس است. یادم می آید ما در معیت حاج آقا دو هفته مهمان ویژه آستان حضرت امام رضا (ع) بودیم. در صحن باب الجواد، هتل آپارتمان ساده ای است که مختص میهمانان ویژه بود. دو هفته یا ۱۰ روز غذای حضرتی همراه با صبحانه، ناهار و شام به ما می دادند. حاج آقا همان روز اول مرا صدا زد و گفت که ما چند روز اینجا هستیم، برو یک بسته ظرف یک بار مصرف بگیر و بیاور. غذاها را که برای ما می آوردند، می گفت آقای مبشری مردم برای یک دانه از این غذاها سر صف می ایستند چرا ما دو هفته اینجا باشیم و به چه مناسبت هر روز از این غذا بخوریم. به عنوان تبرک ما یک پرس را استفاده می کنیم کافی است. و از این فرصت برای باقیات و صالحات استفاده کردند و بقیه اش را بسته بندی می کرد و هر روز ۱۰۰ الی ۱۵۰ بسته کوچک غذای تبرکی حضرت را در حدود یک الی دو قاشق آماده می کرد برای اینکه نظم حرم بهم نخورد و در عین حال توزیع غذای حضرتی هم قطع نشود از زیر گذر حرم امام رضا که به رستوران حضرت وصل می شد، زائرین را صدا می کردیم و خود حاج آقا غذاها را به زائرین می دادند و می گفتند یک حمد بخوانید و برای مریض هایتان به نیت شفا ببرید.

✿ و سخن آخر؟

ان اشالله همه ما بتوانیم پیرو راستین علما و اولیای خدا باشیم.

من با آیت الله مشکینی خبر داشتند. یک روز مرا صدا کردند و گفتند آقای مبشری می خواهم یک استفتائی را خدمت مقام معظم رهبری ببرم، نظر آقای مشکینی خیلی برایم مهم است چون آقا خیلی به نظر آقای مشکینی بها می دهند و نگاه ویژه ای به ایشان دارند. تو نظر آقای مشکینی را به صورت مکتوب برایم بگیر تا نظر مراجع را هم به استفتاء اضافه کنم.

تا یک هفته، پنج، شش نوبت با من تماس می گرفتند که پیش آقا کی رفتید و چه کردید و

ایشان به شدت از مرید پروری و سرسپردگی پرهیز داشتند. یعنی کسانی که می خواستند مرید ایشان باشند به شدت آنها را نهی می کرد. به ما می فرمودند اگر انسان دنبال مرید باشد، هم خودش هم و مریدانش ممکن است دچار انحراف بشوند. اما اگر انسان شاگرد پرور باشد ممکن است در بعضی از وقتها شاگرد، استاد را نجات بدهد

می کشم، می خواستم ببینم در زمان حیاتم موفق می شوم که برخی از این افراد را از کار برکنار کنم. قبل از این ایشان خواب دیده بودند که دارند سکه اسلام را ضرب می کنند. دیگر از ایشان ماجرای شاگرد رجبعلی خیاط و شاه عبدالعظیم را نپرسیدم. خاطره دیگری که برایم جالب بود، در قم بودیم که خواهرزاده ایشان به نام دکتر شجاع نوری در قم بودند. مرحوم برای ما اصول روایات را می خواندند. روایتی از مرحوم کلینی نقل کردند و تفسیر مرحوم صدوق را مطرح کردند، خیلی تحت تاثیر آن روایت قرار گرفتند. بعد از خواندن روایت به ما گفتند این روایت را می خوانم یک خواهشی بکنم برای شما مشکلی نیست؟ گفتیم خیر. اشک ذوقی بر چشم داشتند، اگر جا داره برای تشکر برویم ابن بابویه شهر ری. گفتیم الان حرم بسته است گفت عیبی ندارد، ما هم به همراه خواهرزاده ایشان شبانه - ساعت حدود ۱۰ و نیم شب - به طرف تهران راه افتادیم. وقتی رسیدیم خادم ابن بابویه آمده بود جلوی در و داشت نظافت می کرد تا ما را دید حاج آقا را شناخت. خلاصه ما یک زیارت خیلی عالی داشتیم و حاج آقا نماز شب شان را هم خواندند و تا به قم برگردیم نزدیکهای نماز صبح شد.

یک خاطره ای که خیلی برای من در مباحث علمی اهمیت داشت، توفیقی بود که خداوند به من داده بود. در سال ۸۲ - ۱۳۸۱ در عین حال که با مرحوم حائری شیرازی ارتباط داشتم، خدمت مرحوم آیت الله مشکینی هم می رسیدم. ایشان از ارتباط



گفت و گوی شاهد یاران با محمدحسین روزی طلب مسئول ستاد انتخابات آیت الله حائری در مجلس اول

نگذاشت یاد شهیدان فراموش شود

درآمد

خانواده «روزی طلب» در شیراز خاندان سرشناسی هستند؛ هم از جهت شهدایی که از این خاندان تقدیم انقلاب اسلامی و جنگ تحمیلی کرد و هم از جهت افرادی که پس از انقلاب مسئولیت‌هایی را بر عهده گرفتند. از جمله افرادی که در زمره گروه دوم به شمار می‌آید آقای «محمدحسین روزی طلب» است که آغاز آشنایی او با آیت الله حائری به سال‌های پیش از پیروزی انقلاب باز می‌گردد. او در آن سال‌های مبارزه و همچنین در سال‌های سخت ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی در کنار آن مرحوم بوده است خاطرات و تحلیل‌های جالبی از نحوه حضور آیت الله حائری در انتخابات مجلس اول، انتصاب به عنوان امام جمعه شیراز، نحوه تعاملش با مخالفان و منتقدان، بشارت‌ها و اندازها به فرماندهان جنگ و... دارد که در این گفت و گو از نظر می‌گذرانید.

بعد در دبیرخانه انمه جمعه استان فارس فعالیت کردم و مجدداً به آموزش و پرورش بازگشتم. ارتباط بنده با آقای حائری از دوران دانش آموزی آغاز شد. ایشان دانشجوی رشته کشاورزی دانشگاه شیراز بودند و به علت فعالیت‌های سیاسی از دانشگاه اخراج شدند. بعد از انقلاب اسلامی اولین برنامه ای که با آقای حائری داشتم برنامه انتخابات مجلس اول بود که به

در شیراز و تحصیلات دانشگاهی را در اهواز گذراندم که به علت اعتصابات و جریانات اهواز کنکور دیگری دادم و به دانشگاه تهران آمدم. در سال ۱۳۵۸ در رشته مشاوره و علوم تربیتی از دانشگاه تهران فارغ التحصیل شدم. پس از آن در آموزش و پرورش استخدام شدم و مسئولیت‌های مختلفی را در شیراز بر عهده گرفتم. در سال ۱۳۶۰ مسئول دفتر آقای حائری شدم و دو سال

❁ از اینکه قبول زحمت کردید تشکر می‌کنم؛ ان شاء الله که با شهدا محشور شوید. در ابتدا تقاضا می‌کنم خود را اجمالاً معرفی فرمایید.

بنده محمد حسین روزی طلب، اردیبهشت ماه سال ۱۳۳۲ و در محله قدیمی «لب آب» شیراز در جوار حرم سید علاء الدین حسین بن موسی بن جعفر (علیه السلام) متولد شدم. تحصیلات مدرسه ای را

عنوان نامزد انتخابات مطرح شدند و بنده هم مسئولیت استاد تبلیغاتی ایشان را بر عهده گرفتم. الحمدلله آقای حائری به عنوان نماینده اول دوره اول مجلس شیراز رأی آوردند و با عطاء الله مهاجرانی و دیگر نمایندگان به مجلس رفتند.

مأموریت آقای حائری بعد از شهادت آیت الله دستغیب، این بود که به شیراز برگردند و به عنوان امام جمعه انتخاب شدند. بنده را هم به عنوان مدیر دفتر خود مامور کردند. دهه ۶۰ همزمان با ترور و ناامنی برای خواص به ویژه علماء شده بود. حتی برخی نقل می کردند بعد از شهادت رساندن ائمه جمعه مانند آقایان اشرفی اصفهانی و دستغیب و مدنی نوبت به آقای حائری می رسد، از این رو بنده از نظر امنیتی در خدمت ایشان بودم. حتی گاهی اوقات برای رفتن حاج آقا از دفتر به نماز جمعه ۶ ماشین مختلف به دنبال ایشان می رفتند و حاج آقا را اسکورت می کردند. به دلیل مسائل امنیتی حتی خانواده آقای حائری را به طبقه دوم دفتر منتقل کرده بودیم.

❁ از حال و هوای مسجد «شمشیر گرها» بفرمایید. با اینکه در آن زمان فضای خوبی نسبت به روحانیت وجود نداشت، اما چه شد که این مسجد و منبر آیت الله حائری شهرت زیادی پیدا کرد؟

این مسجد در ابتدا یک خانه بود. در پشت آن، منزل میرزا علی محمد باب بود که به دنبال آن بهائیت به راه افتاد. افرادی که در آن زمان محصور بودند این خانه را به عنوان محل حج خود در نظر گرفته بودند و خانه های اطراف را هم می خریدند تا محله ای را مخصوص کارهای خود داشته باشند. با تدبیر متدینین و علمای شهر خانه های اطراف آن خریداری شد تا به بهائیان واگذار نشود. این مسجد که در ابتدا یک خانه بود با خانه های دیگر خریداری گردید و در نهایت به مسجد تبدیل شد. اما این خانه راه درستی نداشت و پیچ در پیچ بود. در آن زمان یک مسجد عادی وجود نداشت که مشکلات عموم مردم در آن مطرح شود به همین خاطر آقای حائری این خانه را به عنوان پایگاه در نظر گرفتند و این مسجد به این صورت مشهور شد. در حاشیه فعالیت های مسجد، در گروه های ورزشی در حافظیه شیراز هم فعالیت می کردیم و آقای حائری صبح های جمعه لباس ورزشی می پوشیدند و با بچه ها ورزش می کردند. برخی اوقات هم به کوه می رفتند و در کنار فعالیت های ورزشی به بحث و مسائل روز نیز می پرداختند. جریان ازدواج آقای حائری هم در همین زمان اتفاق افتاد و ایشان داماد آقای سید نورالدین حسینی هاشمی از علمای بزرگ شیراز در دوران مصدق و آیت الله کاشانی (ره) بودند.



❁ از ارتباط تان با آقای حائری در دوران دانشجویی بفرمایید.

هر پانزده روز یکبار که از اهواز به شیراز می آمدم به نزد آقای حائری می رفتم و با افرادی مانند آقای احمد توکلی و حداد عادل و آقای فرشیدی که دانشجوی شیراز بودند ارتباط داشتم و فعالیت های سیاسی را با یکدیگر انجام می دادیم.

❁ حاج آقا در رابطه با فعالیت های دانشجویی توصیه و رهنمون خاصی هم به شما داشتند؟

مطلبی در این رابطه به طور اخص در ذهنم نیست اما در رأس مسائل، ما مقلد امام خمینی (ره) بودیم. بنده در ابتدای دوران بلوغ، مقلد حضرت امام بودم و حول محور ایشان حرکت می کردم. آقای حائری نیز قبل از پیروزی انقلاب حول محور امام صحبت می کردند و علت دستگیری ایشان هم این بود که در سخنرانی های خود از امام خمینی (ره) یاد می کردند. توصیه های ایشان به بنده هم در مسیر سخنان و محور تفکرات امام راحل بود.

گروه های الحادی مربوط به کمونیست ها و مجاهدین خلق خیلی تلاش می کردند که ما را گمراه کنند، اما حضور آقای حائری و دیگر علماء مانع از این می شد. مثلاً گروهک ها سوره نصر را به گونه ای تفسیر می کردند که فقط مفهوم تیر و تفنگ به ما القاء می شد اما تفسیر آقای حائری از این سوره به شکلی دیگر بود. یا مثلاً این گروهک وسایل سلف سرویس را در دانشگاه اهواز می دزدیدند. قبل از انقلاب گوشت برزیلی ذبح اسلامی نبود اما اینها این گوشت را می خوردند و می گفتند ما باید انرژی انقلابی بگیریم! این گروهک با کمونیست ها هم خیلی در ارتباط بود و می گفتند اگر ما پیروز شویم کشورهای مترقی به کمک ما خواهند آمد. این کمونیست ها هر وقت نزد ما می آمدند مست بودند و کارهای آنها با ما هماهنگ نبود. بنده آیه ای از قرآن کریم را برای تعدادی از آنها خواندم و گفتم که افرادی که با کافران در ارتباط هستند و با مومنان همراهی نمی کنند منافقند، که آنها هم گفتند: ما منافق نیستیم، ما مبارزیم و همین مسائل باعث شد ما را بایکوت کنند. نوع تربیت آقای حائری و دیگر روحانیونی که ما با آنها در ارتباط بودیم به گونه ای بود که از رابطه مراد و مریدی در تبعیت از روحانیت خودداری می کردیم و خود آقای حائری هم از اینکه بچه ها فقط مرید ایشان باشند به شدت نهی می کردند.

❁ نوع رابطه مرحوم حائری با آیت الله سید علی محمد دستغیب از قبل انقلاب چگونه بود و چه شد که بعد از انقلاب در رابطه این دو شخصیت روحانی حاشیه هایی ایجاد شد؟

قبل انقلاب، آیت الله سید علی اصغر و آیت الله سید



هم بسیار ساده بود. از یک طرف، هم خاندان پدری ایشان و هم نسبت ایشان با آیت الله آقا سید نورالدین حسینی الهاشمی در رای مردم بسیار موثر بود. آن موقع مردم با شناخت‌های قبلی خود رای می‌دادند و علت بیشتر شدن رای آقای حائری نسبت به دیگران هم همین مسئله بود. رای آقای حائری رای بومی و توده شیراز بود اما رای مهاجرانی رای روشنفکری شیراز بود؛ ضمن اینکه اهل شیراز هم نبود. تقابلی هم بین این دو نفر وجود نداشت البته آقای مهاجرانی علی رغم انحرافات که داشته و الان هم دارد در قضاوت‌های خود نسبت به رهبری فرد منصفی است. نوار تصویری آن را در موبایلم دیدم که اظهار کرده «شما چیزی را از رهبر انقلاب نمی‌توانید به دست بیاورید که نقطه ضعف او باشد.»

❁ شما در مجلس هم با ایشان حضور داشتید؟

در خود مجلس نه اما تنها کسی که در اولین حضور ایشان در مجلس همراهشان بود، بنده بودم. با اتوبوس از شیراز به تهران رفتیم و همان اطراف مجلس صبحانه ای خوردیم و پس از ورود ایشان به مجلس، من برگشتم اما ارتباطات ما برقرار بود.

❁ فضای شیراز در زمان انتخاب ایشان به عنوان امام جمعه چگونه بود؟

در آن زمان برای چند نفر در شیراز تومار امضا کردند و از جمله اشخاصی که برای او تومار امضا شد، آیت الله علی محمد دستغیب بود و برخی ریشه اختلافات را از همین جا می‌دانند که من خیلی آن را قبول ندارم. جالب است که نام آقای حائری در هیچکدام از آن درخواست‌ها نبود و حضرت امام (ره) خودشان با نظر آیت الله یزدی دست به آن انتخاب مهم زدند.

آقای حائری بعد از اینکه به عنوان امام جمعه در شیراز مشغول شدند برای درگیر نشدن با بدنه روحانیت شیراز

زمان در آن نماز جمعه می‌خواندند، جمع شدند و در پایان مراسم یک بیانیه از سوی جامعه روحانیت شیراز قرائت شد که پس از آیت الله حکیم، آیت الله سید روح الله خمینی الموسوی را به مرجعیت می‌پذیریم. این بیانیه مهم را آقا سید علی محمد خواند و انصافاً در آن زمان خواندن چنین بیانیه ای دل و جرات می‌خواست.

❁ از آنجایی که شما مسئول ستاد انتخابات اول آقای حائری بودید، از فضای آن انتخابات و رابطه ایشان با سایر نماینده‌ها بفرمایید.

در انتخابات دوره اول، جریان و لیستی در کار نبود، چون هنوز آن اختلافات شیرازی‌ها به وجود نیامده بود. رای آوردن آقای حائری هم خیلی ساده و بدون تبلیغات زیاد انجام شد. یعنی خمیرمایه تبلیغات، مصاحبه ای بود که ما با ایشان انجام داده بودیم. البته به دلیل جایگاهی که از نظر روحانیت داشتند از سبقه زیادی در شیراز برخوردار بودند. تبلیغات آقای حائری

در انتخابات دوره اول، جریان و لیستی در کار نبود، چون هنوز آن اختلافات شیرازی‌ها به وجود نیامده بود. رای آوردن آقای حائری هم خیلی ساده و بدون تبلیغات زیاد انجام شد. یعنی خمیرمایه تبلیغات، مصاحبه ای بود که ما با ایشان انجام داده بودیم. البته به دلیل جایگاهی که از نظر روحانیت داشتند از سبقه زیادی در شیراز برخوردار بودند

علی محمد یک مسجدی داشتند و عده ای از جوانان به دنبال آنها بودند. اما بعد از انقلاب به تدریج بین سید علی محمد با آقای حائری مشکل ایجاد شد.

آقای حائری هیچ وقت و در هیچ جا علیه آقا سید علی محمد حرفی نزد و سعی می‌کرد ایشان را نسبت به خود نزدیک و خوش بین کند. ایشان حتی سه نفر را با معرفی سید علی محمد دستغیب به دفتر خود آوردند که البته به تدریج - بعد از جریان مسجد وکیل که عده ای نماز را به هم زدند و به سمت نمازگزاران سنگ و کفش پرتاب کردند- قطع رابطه کردند. با توجه به اینکه بیشترین مسئولیت آقای حائری، نمایندگی رهبری در استان بود وظیفه داشت غائله را در استان ختم کند. ایشان به عنوان بزرگتر استان، انواع نرمش‌ها و انعطاف‌ها را به کار می‌برد و در سخنرانی‌ها و رفتارهای خود نسبت به آیت الله سید علی محمد هیچ مبارزه و موضع گیری نمی‌کرد و همیشه به او احترام می‌گذاشت.

بعد از این اختلافات، گروهی به خدمت امام رفتند تا ماجرا را گزارش کنند. آقای نجابت به عنوان بزرگتر آنها شروع به صحبت می‌کند و می‌گوید و آقای حائری افراد را به تقلید از آقای خوئی دعوت می‌کند و امام هم ناراحت می‌شوند و می‌گویند: «این حرکت شما در شیراز خلاف شرع است.» در همان جلسه حضرت امام از آیت الله سید علی اصغر بابت موضع بهتر او از بقیه افراد حاضر در جلسه تشکر می‌کنند.

لازم است تاکید کنم اینگونه نبود که آقای حائری و آقای سید علی محمد رو در روی هم قرار گیرند اما متأسفانه اتفاقاتی پیش آمد که نباید پیش می‌آمد. این مسئله، تنها در بین روحانیت استان فارس مشکل ایجاد نکرد بلکه استان فارس را از نظر اجرایی و پیشرفت‌های اقتصادی و اجتماعی و سیاسی عقب انداخت و این دو خط هنوز هم ادامه دارد.

بعد از این جریان در همان سال همایش ائمه جمعه کشورهای اسلامی در هتل اوین تهران برگزار شد که با آقای حائری آنجا بودیم که بنده با یک گلت از ایشان حفاظت می‌کردم. روز بعد از همایش، به حضور امام رفتیم و امام از دیدار ایشان، دو مطلب را مطرح فرمودند که در اخبار ساعت ۱۴ هم اعلام شد. اخبار ساعت ۱۴ اعلام کرد که بنا بر گزارش دفتر حضرت امام (ره)، آیت الله حائری - که تا آن زمان به ایشان آیت الله نمی‌گفتند - امروز به عنوان امام جمعه شیراز و نماینده امام در استان فارس با امام خمینی (ره) دیدار و گفت و گو کردند.

این را هم بگویم که آقای علی محمد دستغیب در برخی موارد در سال‌های پیش از انقلاب رشادت‌های فوق العاده ای از خود نشان دادند که در یک نمونه از آنها زمانی که آیت الله حکیم به رحمت خدا رفتند، علمای شیراز (مرحوم آقای محلاتی، شهید دستغیب، جناب آیت اللهی ...) در مسجد نو شیراز که در آن

ایشان به قدری به رزمندگان نزدیک می‌شد که گاهی رزمندگان برای بوسیدن ایشان به او هجوم می‌آوردند. ایشان مسائل اخلاقی و عرفانی را هم در جبهه‌ها مطرح می‌کرد. در عملیات‌های مختلف کاری که حضرت علی (علیه السلام) در نبرد با عمر بن عبدود انجام داد را تشریح می‌کرد و به شدت تاکید داشت که کینه و حسادت و رقابت وارد نیت‌های رزمندگان نشود و باید از روی معامله با خدا وارد جنگ شوند و گرنه باید برگردند. در حقیقت مسائل را از زاویه شرع برای رزمندگان توضیح می‌داد. شاید بعضی از آقایان در جبهه‌ها حضور پیدا می‌کردند و رزمندگان را تشویق می‌کردند اما از دادن چنین تذکراتی اغماض می‌کردند یا اینکه متوجه این مسائل نبودند.

نگاه ایشان به مسائل چنان دقیق بود که همه جوانب را در نظر می‌گرفتند و رعایت موازین اسلامی برایشان بسیار مهم بود. مثلاً یک بار به یکی از پادگان‌ها رفته بودند- که متعلق به سپاه هم بود- بعضی از افراد آمدند و نسبت به عدم اعطای مرخصی از سوی فرمانده و یا عدم امضای اتمام مأموریت اعتراض کردند. آقای حائری به فرمانده آنها گفت که تو حق نداری افراد را به زور در اینجا نگه داری و ماجرای اتمام حجت ابا عبد الله در شب عاشورا و اجازه ایشان به رفتن نیروها را تعریف کردند که امام حسین هم هیچ کس را مجبور نکرد. پس از سخنرانی آیت الله حائری همه به گریه افتادند و هیچکس حاضر نشد پادگان را ترک کند. اما در عین حال آقای حائری موضوعات شرعی را تذکر می‌دادند. ایشان در مناطق مختلف جنگی (غرب و جنوب) حضور داشتند و با فرماندهان جنگ مانند شهید صیاد شیرازی و آقا محسن رضایی رابطه خوبی داشتند. گاهی همین فرماندهان برای آقای حائری هواپیمای فالکون می‌فرستادند تا ایشان در جبهه حاضر شود و گاهی هم با هواپیمای سی ۱۳۰ به جبهه می‌رفتند. یک بار هم که به کرمانشاه رفته بودیم، شهید اشرفی اصفهانی هم در آنجا بودند و به همراه ایشان به جبهه رفتیم.

آقای حائری اینگونه نبود که صرفاً به تشویق نیروها اکتفا کنند و اگر کوتاهی و یا اشتباهی می‌دیدند هم تذکر می‌دادند. برای نمونه یک بار که ایشان به یک قرارگاه رفته بودند، دیدند قبل از عملیات، نقشه آن عملیات روی دیوار نصب شده است و در معرض دید عموم قرار دارد. ایشان به فرماندهان به شدت معترض شدند و از آنها خواستند تا برای حفظ مسائل امنیتی حتماً روی نقشه‌ها را بپوشانند و علاوه بر این برای ورود و خروج به اتاق فرماندهی و همچنین جایی که نقشه‌ها وجود دارد، سلسله مراتب تعیین کنند. حتی گفتند زمانی که خودشان به قرارگاه می‌روند لزومی ندارد که همراهان ایشان وارد شوند. از این جهت بسیار حساس بودند. حاج آقا ملاقات‌های زیادی با خانواده‌های شهدا داشت. یعنی برای همسران شهدا که آن زمان بچه دار



ارتباطات خوبی داشت. نمایندگان استانداری، سپاه فارس، ارتش، جهادسازندگی و اینجانب به نمایندگی از آقای حائری عضو ستاد پشتیبانی بودند. با ارتباطاتی که شکل گرفت کیلو کیلو طلا به جبهه‌ها می‌بردند. آقای حائری می‌گفتند هر کسی طلاها را بیشتر می‌خرد به او بفروشید. با ارتباطی که ما با شهرستان‌ها داشتیم میوه‌های خاص هر شهر را به جبهه‌ها می‌فرستادیم و عده ای از خانم‌ها هم بودند که نان تنوری نازک می‌پختند و لباس‌ها را می‌شستند و در این سالها مشغول به کار بودند. نکته دیگر حضور خود آقای حائری در جبهه‌ها بود.

ایشان در مناطق مختلف جنگی (غرب و جنوب) حضور داشتند و با فرماندهان جنگ مانند شهید صیاد شیرازی و آقا محسن رضایی رابطه خوبی داشتند. گاهی همین فرماندهان برای آقای حائری هواپیمای فالکون می‌فرستادند تا ایشان در جبهه حاضر شود و گاهی هم با هواپیمای سی ۱۳۰ به جبهه می‌رفتند. یک بار هم که به کرمانشاه رفته بودیم، شهید اشرفی اصفهانی هم در آنجا بودند و به همراه ایشان به جبهه رفتیم.

به ویژه خاندان شهید دستغیب، در حاشیه جریان‌ها حرکت می‌کردند و تا سالها وجوهات نمی‌گرفتند. بالاخره وجوهات یک موضوع بسیار مهم است و بعد هم که قبول کردند تا وجوهات را دریافت کنند، کسی را مسئول این کار کردند که آن شخص از اطرافیان آقا سید علی محمد دستغیب بود.

ایشان در مسائل حوزوی هم وارد نشدند یعنی حوزه علمیه ای را تاسیس و مدیریت نکردند تا رقابتی ایجاد نشود و در اثر آن اختلافات هم شدت نگیرد. حاج آقا به کار تربیت طلاب پرداخت و به نظرم یکی از کارهای اشتباه ایشان همین بود. همین موضوع باعث شد تا بسیاری از افرادی که ایشان را قبول نداشتند، طلاب زیادی تربیت کنند و علیه ایشان از آنها استفاده کنند. حتی ایشان حاضر نشد که یکی از حوزه‌های موجود را به دست بگیرد.

چند بار هم با ایشان در این رابطه صحبت کردم، آقای حائری گفتند که راه اندازی حوزه موجب ایجاد یک رقابت می‌شود و ممکن است از اخلاص خارج شود. آقای حائری در حالی از اداره حوزه علمیه سر باز می‌زدند که ایشان به لحاظ علمی شایستگی‌های لازم را داشتند و در سال‌های پیش از انقلاب در مدرسه حقانی شاگردان زیادی را تربیت کرده بودند اما به هر ترتیب اقدام به این عمل نداشتند.

ایشان در رابطه با پشتیبانی از جنگ تحمیلی چه اقدامات مهمی انجام دادند؟

در مسئله جبهه حضور داشت و فعالیت می‌کرد و پشتیبانی مالی و تدارکی و تشویق رزمندگان به حضور در جبهه را با سخنرانی برای رزمندگان بر عهده گرفت. علاوه بر این، با فرماندهان اصلی جبهه و جنگ هم



■ مقام معظم رهبری و آیت الله حائری شیرازی در جمع رزمندگان دفاع مقدس

از اصفهان، آذربایجان، مشهد، قم، اهواز و از همه کشور دعوت می شدند و سخنرانی می کردند. علاوه بر این، ارتباط ایشان با خارج از ایران نیز حائز اهمیت است. در همایش هتل اوین، آقای حائری به چهار زبان انگلیسی، عربی، ترکی و فارسی صحبت می کرد. حاج آقا به کشورهای خارجی هم سفر داشت و بحث های ولایت فقیه را مطرح می کرد.

رابطه نماینده ولی فقیه با مسئولان همواره یکی از موضوعات چالشی و بحث برانگیز بوده است. در این رابطه آقای حائری چه تعاملی با مسئولان داشتند؟

تعامل ایشان با مسئولان ادارات بود. حاج آقا سعی می کردند وارد مسائل اجرایی ادارات شوند و رهنمودهای مورد نظر و کارشناسی شده را بیان کنند. آقای حائری قبل از ملاقات با مسئولان خیلی فکر می کرد و اطلاعات زیادی به دست می آورد و بصیرت زیادی هم داشت.

آخرین ملاقات شما کجا انجام شد؟

آخرین ملاقاتی که با ایشان داشتم در بیمارستان نمازی شیراز بود که دو روز بعد به قم منتقل شدند و یک هفته بعد هم به رحمت خدا رفتند. ایشان به من فرمودند حسین آقا! کتاب های من را منتشر کن. الان متأسفانه کتاب های ایشان در وضعیت مطلوبی نیست. چندین هزار نوار سخنرانی های ایشان در باره پول، مسائل اقتصادی، ربا، بانک و مسائل تربیتی وجود دارد که منتشر نشده است. ایشان می گفتند بانکدارها علماء را در مسئله بانکداری اسلامی گول زده اند.

حائری بسیار اهل امساک بودند، دیگران را هم به امساک ترغیب می کردند. یک بار در کنفرانسی در تهران بودیم که ایشان برای خودشان غذا کشیدند و از بچه ها خواستند که یک نفر کنار ایشان بنشیند که محافظان هم به من گفتند آقای روزی طلب تو کنار حاج آقا بشین.

با توجه به سفرهای مکرر آیت الله حائری احتمالاً برای محافظان خیلی سخت بود!

بله! حاج آقا تقریباً در استان های مختلف مریدانی داشت که ایشان را دعوت می کردند و از همه بیشتر

ایشان به قدری به رزمندگان نزدیک می شد که گاهی رزمندگان برای بوسیدن ایشان به او هجوم می آوردند. ایشان مسائل اخلاقی و عرفانی را هم در جبهه ها مطرح می کرد. در عملیات های مختلف کاری که حضرت علی (ع) در نبرد با عمر بن عبدود انجام داد را تشریح می کرد و به شدت تاکید داشت که کینه و حسادت و رقابت وارد نیت های رزمندگان نشود و باید از روی معامله با خدا وارد جنگ شوند و گرنه باید برگردند

بودند کلاس های تربیتی ترتیب داده بود و حضور موثری در خانواده شهدا پیدا می کرد. یکی از دغدغه های دیگر حاج آقا بعد از اتمام جنگ، مربوط به جستجوی شهدا بود که بعد از مشخص شدن به خانواده ها تحویل می دادند. آقای حائری می فرمود: به این سادگی این کار -تشییع پیکر شهدا- را انجام ندهید. شهدا باید پیام آور جبهه و جنگ باشند و این حالت را تداوم دهند. توصیه می کردند که شهدا را تک تک نیاورید و راجع به شهدا و مفقودین یک حرکت عمومی در مردم ایجاد کنید. ضمناً ایشان پیشنهاد دادند که تشییع پیکر شهدا از مبدا آغاز شود تا جو خوبی در جامعه ایجاد کند یعنی نگذاشت یادشان فراموش شود. الحمدلله این کار انجام شد و با تشییع شهدای مفقودی هوای جبهه و جنگ برای مردم تازه می شد.

خاطره ای راجع به آیت الله حائری با شهید صیاد شیرازی در ذهن دارید؟

یک بار که با آقای اشرفی اصفهانی به قرارگاهی در اهواز رفته بودیم شهید صیاد هم به آنجا آمد. یک شب با ایشان بودیم و فردای آن روز با هواپیمای سی - ۱۳۰ به کرمانشاه و منزل آیت الله اشرفی اصفهانی رفتیم و یک روز هم ناهار آنجا بودیم و عصر با هلی کوپتر به مناطق عملیاتی رفتیم. در طول این مدت شهید صیاد مانند یک مریدی که سعی می کند از مرادش مطلب بگیرد به آقای حائری ادب و احترام می کرد. شهید صیاد از نظر مسائل اخلاقی و اسلامی فرد رشد یافته ای بود. بعد از آن بود که جزواتی تحت عنوان «سلسله مباحث اخلاقی حضرت آیت الله حائری در جبهه» منتشر شد.

در دهه ۶۰ نسبت به ترور ایشان اقدامی شد؟

نقشه ای در این رابطه طراحی شده بود که یک نفر هم دستگیر و بعد اعدام شد. این فرد نفوذی وارد دفتر حاج آقا شده بود و در تشکیلات مجاهدین حضور داشت و البته به خاطر همین هم اعدام شد. یکی از برنامه های او این بود که به دفتر آقای حائری نزدیک شود و ایشان را ترور کند.

یعنی برنامه ترور به شکل دهه ۶۰ در مورد آقای حائری عملیاتی نشد؟

خیر! البته حاج آقا حائری خیلی حفاظت می شدند. برخی اوقات مشکل ایجاد می شد اما در مواردی هم حاج آقا همه را قال می گذاشت و در می رفت. یک بار که من همراه ایشان نبودم، با ماشین به جبهه رفته بودند و شب در منزل امام جمعه نورآباد ماندند و قبل از اذان صبح و بدون اینکه محافظان را از خواب بیدار کنند سوار ماشین شده و رفته بودند. محافظان هم بر سر خود می زدند که چه کنند و خیلی ترسیده بودند. البته رابطه آقای حائری با محافظانش خوب بود و مشکلی نداشتند. تنها مشکل جدی محافظان با آقای حائری به موضوع خورد و خوراک مربوط می شد و از آنجایی که آقای



آخرین گفت‌وگوی تفصیلی رسانه‌ای با آیت الله حائری شیرازی (۱۶ مرداد ۱۳۹۶)

آرزو دارم همه بانک‌ها ورشکست شوند

درآمد

سایت فردا/محمد نگینی: بحث‌های مهم و تخصصی در موضوعات اقتصاد اسلامی، مبانی پول اسلامی و راه کارهای برون‌رفت از زیر سیطره دلار و نقد و بررسی عملکرد مسئولین بانکی و علمای حوزه علمیه در خصوص ارائه نظریات اقتصادی از جمله موضوعات و مباحث داغ این گفت‌وگو در هوای گرم استان قم بوده است. آیت الله محی الدین حائری شیرازی در بحث اقتصاد صاحب نظر است و حتی مقالات وی در این زمینه را سایت اکونومیست منتشر کرده است. از کتاب‌های وی در موضوع اقتصاد اسلامی می‌توان به دو عنوان «پول رایج جهانی و احیای پول اسلام» و کتاب «در اسلام پول کار نمی‌کند» اشاره کرد. اشکالات جدی به سپاه و حوزه علمیه در خصوص کم‌کاری‌شان در بحث اقتصاد اسلامی از جمله مهمترین محورهای این گفت‌وگو بود.

پول مردم شربت است و مردم این پول را به دولت می دهند. دولت هم یک لیوان آب به شربت اضافه می کند. حالا سوال من این است که آیا مزه شربت تغییر می کند یا خیر؟

قطعا شربت کم رنگ تر می شود.

تورم یعنی همین. وقتی دولت کاغذ بدون پشتوانه چاپ کند، که البته همین کاری است که الان انجام می دهد؛ در نتیجه نقدینگی شما بالا می رود و تورم هم بالا می رود. شما می دانید پولتان یک زمانی چه قدر ارزش داشته است و الان چقدر ارزش دارد؟ یک روزی هفتاد تومان پول یک خانه ششصد متری بود، ولی الان چه ارزشی دارد؟ به گدا بدهید قبول نمی کند!

اینکه می فرمایید پول کالاست یعنی پشتوانه این پول کالاست؟

بله. مسئله دیگری که مطرح است این است که قطعا کسی شک ندارد که پول در اقتصاد مانند خون در بدن است. تمام اتفاقات به وسیله خون صورت می گیرد و خون سالم چه خونی است؟ خون سالم خون پایدار است. وقتی ناپایدار باشد غیر استاندارد می شود و یک بیماری خونی محسوب می شود. وقتی پول وابسته به اقتصاد باشد خون این اقتصاد بیمار است. بیماری خونی را تبدیل می کنید به بیماری عضوی. دیابت بیماری خونی است که به مرور زمان به عضوها آسیب می زند. پول اسلام بیماری ندارد. از زمانی که پول را وابسته به اقتصاد کردند بیماری اقتصادی شان را هم وارد خونشان کردند. خون شان بیمار است. منتهی بیماریها مختلف است و کم و زیاد دارد. تورم بیماریست و بدون تورم نمی توان با این پول مبادله کرد. چون به شدت وابسته به هم هستند. حالا اگر دولت بیاید و هیچ بهره به سپرده گذاران ندهد، سپرده گذار چه کار می کند؟ پولش را از بانک بیرون می کشد و اگر پولش را بیرون بکشد چه کار می کند؟

قطعا با آن پول کار می کند.

خب کار بکند. خیلی هم خوب است که در تولید بیفتد و تولید راه بیفتد. خب حالا این خوب است که ما بگوییم پولت را بیا به من بده و مثلا ۲۰ درصد یا ۲۵ درصد بهره به شما می دهم؟ این بهره را برای چه به او می دهید؟ همین بهره بدون تولید است که اقتصادتان را ویران می کند. انگلستان چه قدر سود می دهد؟ ۵/۰ درصد یا ۲۵/۰ درصد بهره به سپرده گذاران می دهد. شما حدودا ۲۵ درصد می دهید. یعنی ۱۰۰ برابر انگلستان بهره می دهید. خب بروید ببینید چرا این کشورها کمتر از ۱ درصد سود می دهند و به اندازه شما سود نمی دهند.

از طلا قرار می دهیم. با این کار می توانیم پشتوانه پول را کالا قرار دهیم. نتیجه این کار این می شود که چیزی به نام بهره هم نیاز نیست و برای بانکداران هم اگر بخواهند حقوق کارمندان را پرداخت کنند، نهایتا یک کارمزد یک درصد می دهید.

با پول متغیر احکام اسلامی را نمی توان اجرا کرد. مسئولین مربوطه نسبت به این موضوع غفلت کرده اند. خیال می کنند ما با پول تولید ناخالص ملی تولید می کنیم و بعد کسری آن را به وسیله بهره می دهیم و برای اینکه عنوان ربا پیدا نکند متوسل شدند به عناوینی مانند مضاربه و مشارکت و جعاله و... می دهیم؛ و افتادند در این کوچه پس کوچه های که به جایی هم نخواهند رسید. البته اگر هزار سال دیگر هم با این پول متغیر بخواهند پیش بروند به هیچ جایی نخواهند رسید. شما تا زمانی که پول تان تورم پذیر است نیازمند بهره هستید. و بدون بهره نمی توانید کاری کنید.

بعضی از اقتصاددانان معتقدند اگر در کشوری تورم معقول ایجاد نشود، رشد اقتصادی در آن کشور نبوده و با این سخن شما که پول نباید تورم پذیر باشد در تعارض است. تحلیل تان در این زمینه چیست؟

این حرف علمی نیست و در این زمینه چنین کلیتی وجود ندارد که الزاما با تورم باید کار کرد. البته یک وقتی هست که دولت ها می گویند که ما در خزانه مان بودجه نداریم. برای کسری بودجه نقدینگی را ۲ برابر می کنیم، قدرت خرید پول را نصف می کنیم تا جبران شود. اما با این کار پول مردم آبکی شده است و آب دولت پولکی شده است! مثال آب و شربت که

در بحث اقتصاد، اولین مسئله ای که با آن مواجه می شویم مقوله پول و اعتبار هست. جنابعالی معتقدید که زیر سلطه دلار قرار گرفتن نوعی زورگیری است. حال سوال اینجاست که آیا پیشنهادی برای جایگزینی دلار دارید؟

گاهی برخی مسائل به خاطر شدت وضوح شان مورد غفلت قرار می گیرند. اینطور نیست که چیزی که مورد غفلت واقع می شود همیشه یک مسئله گنگ و مبهمی باشد. گاهی اوقات یک مسئله بدیهی مورد غفلت قرار می گیرد. مسئله ای که از ابتدای پیروزی انقلاب تاکنون تکان نخورده است مسئله پول است. بحث این است که آیا این پول رایج جهانی که متغیر است و پشتوانه اش تولید ناخالص ملی هست، با پول اسلام که پشتوانه آن کالاست تفاوتی دارد؟ یا خیر؟ و ما از این مسئله بدیهی، غفلت کرده ایم.

ببینید، با پول اسلام اگر به شخصی ۱۰ سال مبلغی را قرض بدهید و بعد از ۱۰ سال و یا حتی بیشتر از ۱۰ سال، پس بگیرید، ارزش پول ثابت می ماند و نه به تو ظلم شده و نه به کسی که قرض گرفته است. این آیه قرآن است. «فَلَكُمْ رُءُوسُ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ» سوره بقره/ ۲۷۹. خب پول رایج ما این کارکرد را ندارد. حتی دلار، لیره و فرانک و... هم این قابلیت را ندارد. با هیچ پولی از این پول های رایج نمی توان پولی را بعد از ده سال پس گرفت و ارزشش هم افت نکند. اما چرا پول اسلام این جواب را می دهد؟ چون پشتوانه پول اسلام کالاست. مثلا ده تن برنج قرض داده ای و بعدها از همان نوع برنج ده تن به او بر می گردانید و نه به او ظلم شده و نه به شما. ده کیلو طلا، ده تن آهن، یا عдس و یا حتی نفت. تمام کالاهای عالم اگر قرض گرفته بشوند و پس داده بشوند به هیچ کدام از طرفین ظلم نمی شود.

قطعا در این عصر از زندگی بشر، شما نمی توانید به جای حقوق ماهانه به کارمندان، کالا به آنها بدهید. چگونه می توان به یک کارمند گفت شما به جای حقوق ماهانه مثلا یک تن برنج تحویل بگیرید؟ یا کالایی دیگر. قطعا بدون پول نمی توان کاری را انجام داد.

مگر در سابق دینار وجود نداشت که پول محسوب می شود؟ مگر بدون دینار کاری را انجام می دادند؟ فرق دینار با تومان و ریال این است که دینار مقدار طلای مشخصی است. حالا چه دینار کاغذی باشد یا دینار از جنس خود طلا باشد. امروز که نمی توان خود طلا را پول کنیم، در عوض پشتوانه اسکناس را سکه قرار می دهیم. مثلا این عدد اسکناس را معادل یک سکه بهار آزادی یا یک هزارم سکه یا هر میزان معینی

فرق دینار با تومان و ریال این است که دینار مقدار طلای مشخصی است. حالا چه دینار کاغذی باشد یا دینار از جنس خود طلا باشد. امروز که نمی توان خود طلا را پول کنیم، در عوض پشتوانه اسکناس را سکه قرار می دهیم. مثلا این عدد اسکناس را معادل یک سکه بهار آزادی یا یک هزارم سکه یا هر میزان معینی از طلا قرار می دهیم. با این کار می توانیم پشتوانه پول را کالا قرار دهیم



❁ یعنی حتی کشورهای غربی که داعیه دار اسلامی بودن نیستند هم این میزان بهره نمی دهند که در کشور ما این میزان سود و بهره به سپرده گذاران تعلق می گیرد؟ علت این کار چیست؟

قطعاً علت دارد. بانکداران غربی از مردم عادی انتخاب شده اند، اما بانکداران ما غالباً از رباخواران انتخاب شده اند. حتی در قدیم علماً اجازه نمی دادند کسی در بانک و اداراتی که جنبه شرعی نداشته اند، وارد بشوند. عموماً کسانی که مقید به مسائل شرعی نبودند وارد این ادارات می شدند. وقتی که بی تفاوت‌ها آمدند وارد یک مسئولیتی شدند، خراب هستند و خراب‌تر هم می کنند. شما می بینید که حقوق‌های نجومی که مطرح شد بیشتر متعلق به مسئولین بانکها بوده است.

آیت الله جوادی آملی می فرمایند کسانی که در بانکهایی که معاملات ربوی انجام می دهند کار می کنند، حقوق شان مشکل شرعی دارد و نباید در آن مجموعه‌ها کارکنند. خب شما که می دانید که ایشان انسان درستی است و حرفش از نظر فقهی برگرفته از کلام امام زمان است، آیا شما از بانک خارج نمی شوید؟

❁ راه حل چیست؟

تنها راه حل این است که بهره ندهند. وقتی بهره ندهند پول به صورت خودکار تبدیل به کالا می شود. دولت به سپرده‌ها اصلاً بهره ندهد. در این صورت پول ثابت می ماند. آن چیزی که پول را از ارزش می اندازد بهره ای است که روی پول می گذارید.

یا حتی میزان بهره را به قدری بگذارند که بتواند با بازار تولید رقابتی جلوه بدهد و بازار تولید هم بتواند دوشادوش بانک‌ها سرمایه جذب کند.

حقوق کارمندان را هم دولت خودش می تواند تامین کند. یا اینکه بانکی‌ها معامله انجام دهند، و در سود و ضرر شریک بشوند. نه اینکه از راه کارمزد گرفتن حقوق کارمندان را پرداخت کنند. کارمزد هم اساساً غلط است. کسی که می خواهد بانک تاسیس کند باید قبول کند که بانک دولتی نباشد.

❁ چرا بانک نباید دولتی باشد؟

اگر دولتی باشد پشتش به دیوار گچ و سنگ گرم است و می گوید من هر ضرری بکنم دولت پشتم هست. مثالی بزنم. زمانی در شیراز با سرمایه گذاری مردم چند مخزن بزرگ آب ساختم. مدیر کل صنایع آمد و گفت خیلی جرات به خرج دادی. اگر مخزن‌ها خراب بشوند جواب مردم را چه خواهی داد؟ گفتم من اتفاقاً چون پول مردم دستم هست مراقب هستم کارم را با دقت انجام بدهم و خراب نشود. من مسئولیت کارم را می پذیرم و شما چگونه؟ اگر کاری را خراب کنید و

عقود اسلامی وجود دارد، آیا واقعا اسلامی هستند یا فقط عنوان آن‌ها اسلامی است؟

یک دوره‌ای بود که مردم و علما موضوع شناس نبودند و بانکدارها سر این‌ها کلاه گذاشتند. اسم ربا را عوض کرده اند و اسم مضاربه و جعاله و غیره را جایگزین کرده اند. امام هم سال‌ها پیش فرمودند که حوزه‌های علمیه تجربیدی هستند. انگار درعالم مجردات زندگی می کنند. تازه فهمیدند که کلاه سرشان رفته است!

❁ در جایی گفته بودید که بحث علمی اقتصاد اسلامی یک مقوله دانشی است و بحث اسلامی بودن اقتصاد و حلال و حرام یک مقوله ارزشی است. خب این بحث ارزشی تا زمانی که دانش آن به روز نشده باشد نمی تواند تحقق پیدا کند پس چرا هنوز حوزه‌های علمیه کاری در این خصوص انجام نداده‌اند؟

این کم کاری اشتباه است. می خواهیم گره دوم را اول باز کنیم. مثال جعبه شیرینی که دو گره دارد. شما قطعاً گره بالایی را باز می کنید و بعد گره پایینی را. این مسئله که ربا باید حذف شود گره زیری است. این مسئله که باید پول ثابت بشود گره بالایی است. آقایان علما هنوز گره رویی باز نشده می خواهند گره زیری را باز کنند! اسلام اول پولش را تثبیت می کند

سرمایه مردم هدر برود چه کار می کنید؟ جواب داد که هیچ کاری نمی کنیم. خب ببینید سیستم دولتی اگر کاری را انجام داد و خراب از آب در آمد چه کار می کنند؟ مثال بانک هم مثل همین است و اگر ورشکست شد به گردن دولت می افتد.

❁ بفرمایید که عقود که تحت عنوان مضاربه، جعاله و مشارکت و غیره در همین بانک‌ها به نام

کسی شک ندارد که پول در اقتصاد مانند خون در بدن است. تمام اتفاقات به وسیله خون صورت می گیرد و خون سالم چه خونی است؟ خون سالم خون پایدار است. وقتی ناپایدار باشد غیر استاندارد می شود و یک بیماری خونی محسوب می شود. وقتی پول وابسته به اقتصاد باشد خون این اقتصاد بیمار است

و بعد ربا را حذف می کند.

❁ یکی از فضلا در همین ایام، یک یادداشتی نوشته و به این موضوع اشاره کرده که هنوز هم برخی از علما فقه شان در خدمت سرمایه داری است. در عین حال برخی از مراجع بزرگوار از جمله آیت الله جوادی آملی از شدت ناراحتی از این همه رباخواری اشک می ریزند. علت این دو دستگی که در حوزه شاهد آن هستیم، چیست؟

علتش این است که برخی از فقها در باغ نیستند. این آقایان اگر یک سال می آمدند بانکداری می کردند و بعد فتوا می دادند بهتر بود. چرا که یک فقیه باید کارشناس موضوع باشد. در حالی که عده ای فقط در اطاق خود نشسته اند، کتاب و روایت دیده اند و اصلا به عالم اجرا توجهی ندارند.

مگر ما آن زمان که تشکیل حکومت نداده بودیم بلد بودیم که چگونه حکومت کنیم؟ خدا خواست که این جنگ پیش آمد و در این هشت سال دفاع مقدس این همه سردار پا به عرصه گذاشت. فقط یک سردار سلیمانی را در نظر بگیرید که دشمنان تشنه خونس هستند. صدها میلیارد دلار حاضرند برای ترور ایشان هزینه کنند و این به خاطر این است که ایشان در صحنه حضور دارد. اصلا در همین موضوع بانکداری، به برادران سپاه می خواهم عرض کنم شما که این جنگ را تجربه و مدیریت کردید، چرا بیکار نشسته اید؟!

❁ مسئله این است که خود سپاه هم بانک دارد و طبق همین روال بانکداری که شما منتقدش هستید پیش می رود.

خب چرا اینطور می کنید؟ چرا به این الگو عمل می کنید؟ به سپاه توصیه می کنم که بیاید و بگوید

انتظار روزهایی را دارم که بانک ها همه ورشکست شوند. شاید سوال شود که چرا؟ خب جوابش روشن است، خداوند در قرآن می فرماید من ربا را نابود می کنم. بعد توصیه می کند که صدقه (قرض الحسنه) بدهید و همین صدقه دادن شما باعث می شود که مال تان مضاعف بشود و خداوند به شما روزی می دهد

من این پول را با این میزان پشتوانه طلا خلق می کنم و این میزان هم ضمانت می کنم که این میزان طلا معادل این میزان پول است. حتی اگر اسکناس نبود معادل آن میزان طلایی که ضمانت شده کالا داده شود. طلا واحد اندازه گیری باشد.

❁ قطعاً سپاه نمی تواند یک تنه این کار را انجام بدهد.

چرا نمی تواند؟

❁ خب نهادهای مختلف مالی در کشور وجود دارد. بانک مرکزی هست. وزارت اقتصاد هست و سازمان های مالی دیگر. متولی این امر سپاه نیست.

آن زمانی که سپاه وارد جنگ شد مگر چه چیزی داشت؟ تخصص داشت؟ سلاح داشت؟ دست خالی

وارد میدان شد و از صفر شروع کرد. همه چیز دست ارتش بود. ولی سیستمش عوض شد. با یک سیستم جدید وارد میدان شد. من به سپاه می گویم که شما می توانید. بیایید وارد شوید. اگر کسی سپرده گذاشت به او بگویید که من حتی یک درصد هم به شما نمی دهم. البته مستحب است که کسی که قرض گرفته نه به عنوان بهره، بلکه به عنوان هدیه چیزی به او بدهید. سپاه بگوید هدیه می دهم. ولی همینطوری بهره معین و ربا نمی دهم. زمین بروند، آسمان بروند، هزار سال طول بکشد. تا زمانی که پول اسلام را که همان دینار است احیا نشود، هیچ چیزشان درست نمی شود.

❁ وقتی یک بانکی ورشکست می شود همه مسئولین دولتی را مقصر می دانند. در حالی که قطعاً مردم هم مقصر هستند که به خاطر یک یا دو درصد سود بیشتر به موسسات خصوصی مراجعه کرده اند. تحلیل تان را در خصوص ورشکستگی بانک ها، که اخیراً موجب ایجاد مشکلات و تجمعات فراوانی شده است را بفرمایید.

ما آرزو داریم همه بانک ها حتی بانک های سپاه هم ورشکست شوند. شاعر می گوید:

قالب این خشت تو برهم بزن
خشت نو از قالب دیگر بزن

منم انتظار این روزها را دارم که بانک ها همه ورشکست شود. شاید سوال شود که چرا؟ خب جوابش روشن است، خداوند در قرآن می فرماید من ربا را نابود می کنم. بعد توصیه می کند که صدقه (قرض الحسنه) بدهید و همین صدقه دادن شما باعث می شود که مال تان مضاعف بشود و خداوند به شما روزی می دهد. یک قرض بدون بهره بدهید خداوند برای تان گشایش می دهد.

❁ توصیه تان به مردم چیست؟ مردمی که شاهد هستیم تمایل فراوانی نسبت به پول دادن و بهره گرفتن دارند.

به مردم عرض می کنم به قرآن برگردید. به قرآن اعتماد کنید و قرآن را باور کنید. با قرآن نجنگید. ربا جنگ با خدا و رسول خداست. زیر بار این کار نروید. با آمریکا بجنگید ولی با خدا نجنگید. اگر نشستید تا این بانک ها عوض بشوند بدانید این بانک ها عوض شدن نمی کنند. این بانک ها از اساس برای ربا آمده اند. این اسم هایی هم که بعد از انقلاب در بانک ها و عقودشان تحت عنوان اسلامی آمده است اجباری و صوری است. ای بسا برخی بانکداران نماز شب هم بخوانند. ولی گاهی می شنویم که می گویند ما در کار علما دخالت نمی کنیم و علما هم در کار ما دخالت نکنند. اشتباه می کنند؛ علما حتماً باید در این مسئله دخالت بکنند و بگویند پولتان را اسلامی کنید تا بتوانید اقتصادتان را اسلامی کنید.





مقاله‌ای از آیت الله محی الدین حائری شیرازی

با پای مردم راه رفتن کرامت انسانی است

از زور استفاده کردن یا مردم را بغل کردن استخفاف است، با پای مردم راه رفتن کرامت انسانی است، شوروی رسماً دیکتاتوری می کرد. هفتاد سال مردم شوروی را بغل کرد مردم خسته شدند، حزب کمونیست هم خسته شد. حزب مردم را زمین گذاشت. فروپاشی یعنی همین. صدام مردم عراق را با استخفاف اداره می کرد. او فقط در یک نوبت، هفتصد جوان که خود را معرفی نکرده بودند، اعدام کرد.

رژیم آمریکا به زور اسلحه مردم آمریکا را اداره نمی کند ولی مسئله اختلاف طبقاتی و نفوذ ثروتمندان در امور به صورت برهنه و عریان نیست. مثل مردم شوروی سابق بغل شده نیستند اما روی پای وجدان و شرافت و کرامت انسانی هم گام بر نمی دارند. مسئله طمع و زیاده خواهی است که به عنوان منافع آنها را به این سو و آن سو می کشد.

چه کرامت انسانی برای مردم آمریکاست که اسرائیل، نماینده ثروتمندان کلیمی آمریکا و اروپا مردم این کشور را برای منافع خود به دنبال می کشد. سلطه یهود بر اروپا و آمریکا سلطه سیاسی، فرهنگی،

گفت: کامیون دارها را با اسلحه مجبور کرده اند برای جبهه بار ببرند. سپس گفت: چرا از من نخواستند تا برایشان هر مقدار که لازم دارند، شب و حتی نصف شب از رختخواب بلند کنم؟ با زبان (پسرم، عزیزم، جان من، جنگ برای ناموس ماست) من هر وقت هر اندازه کامیون بخواهند برایشان فراهم می کنم. چرا به این صورت؟ چرا به زور اسلحه؟ سپس اضافه کرد: یک پهلوان، یک بزغاله را بغل می کند به یک میدان می برد خسته می شود و زمین می گذارد ولی یک بچه دوازده ساله دو هزار گوسفند را از شهری به شهری می برد نه خود خسته شده و نه گوسفندان خسته شده اند و به کار خود ادامه می دهد. در این مثال او به این نکته ها توجه فرماید.

۱ - یک پهلوان و یک بچه دوازده ساله؛

۲ - یک بزغاله و دو هزار گوسفند؛

۳ - بغل کردن و روی پای خود بردن؛

۴ - یک میدان راه و از شهری به شهر دیگر؛

۵ - هر دو خسته شدن و هیچ کدام خسته نشدن؛

۶ - تعطیل کردن و ادامه دادن.

کرامت در مقابل استخفاف است. قرآن درباره فرعون می گوید: (و استخف قومه فاطعه انهم كانوا قوماً فاسقین) فرعون مردم را تحقیر کرد، سبک کرد، کوچک کرد، چگونه؟ به فرعون می گوید: «ذی الاوتاد» رسم بود دو چوب عمود بر هم، آن که افقی بود کوتاه و آن که عمودی بود بلند، نصب می کردند و سپس متهم را در آن چهار میخ می کشیدند. میخ ها را از بدن متهم تا داخل صلیب فرو می کردند، برای این که جان دادن توأم با درد کشیدن باشد و کسی جرئت مخالفت با فرعون را نداشته باشد، این کار استخفاف بود و انسانی که به دلیل ترس از این مجازات مطیع و همراه فرعون می شد، فاسق بود. تکریم ضد استخفاف است؛ کرامت انسانی یعنی حفظ آزادی، حفظ حرمت، حفظ عزت، حفظ استقلال، حفظ حق انتخاب.

برای روشن شدن موضوع قضیه ای را برایتان نقل می کنم: در دوره جنگ بود یک روز مسئول انجمن اسلامی کامیون داران پیش من آمد و گفت: چرا پسران من این کارها را می کنند؟ گفتم منظورتان از پسرانتان کیانند؟ گفت: بچه های سپاه. گفتم چه کار کرده اند؟

کنده بود. کسانی که به طمع «زنده باد» مردم فعالیت می کنند کرامت انسانی خود را از دست داده اند ابلیس به طمع حفظ کرامت خود از قبول کرامت آدم خود داری کرد و به دلیل این طمع ذلیل شد. کرامت انسانی ریشه در راز آفرینش انسان دارد وقتی در سوره «هل اتی» جریان پیدایش انسان را کالبد شکافی می کند، بحث کرامت انسانی را باید در این سوره جست: (هل اتی علی الانسان حین من الدهر لم یکن شیئاً مذکوراً) این خط و حد انسان است. بالاتر از این، کرامت انسانی نیست، کرامت دروغین است، غلو است. به عیسوی می گوید: «هل اتی علی عیسی حین من الدهر لم یکن شیئاً مذکوراً» پاسخ باید مثبت باشد، غیر از این پاسخ غلو و افراط در بزرگ بینی است. به غلو کنندگان درباره علی (ع) می گوید: «هل اتی علی علی (ع) حین من الدهر لم یکن شیئاً مذکوراً» پاسخ قطعاً باید مثبت باشد. اگر پاسخ مثبت بود دیگر هر چه درباره علی (ع) گفته شود مشکلی نیست.

آیه بعدی (انا خلقنا الانسان من نطفة امشاج) درباره انسان در مقابل آفرینش جانوران و فرشتگان است. آن دو نطفه امشاج نیستند، فرشتگان از نور و پاکی و ذکر و توجه و بندگی و جانوران محدود به غرایز جانوری، اما انسان هم از نور ملکوتی و هم از کشش فوق العاده جانوری است تا تضاد بین این دو جریان در انسان تعادل و بی وزنی ایجاد کند و انسان آزاد شود و امانت دار گردد. همان امانتی که آسمانها و زمین و کوهها از تحمل آن عاجز بودند. این کرامت بالا، استعداد انسان است که اگر به فعلیت رسید انسان اکرم موجودات خواهد شد و اگر در این امانت خیانت شد انسان اذل موجودات خواهد گردید. در این مرحله، ابتلاء و امتحان انسان است که امانت را به اهلش می رساند، یا نمی رساند؛ به همین دلیل به انسان سمیع و بصیر بودن عطا شده است که (فالمهما فجورها وتقواها) مال انسان است. کرامت انسانی به بهره برداری هر چه بیشتر از این سمیع و بصیر بودن است. (فلما بلغ اشد آتیه حکماً و علماً و کذا لک نجزی المحسنین) درباره یوسف (ع) است. این حکمت و علم به دلیل یوسف بودن نبود به دلیل پیغمبر شدن نبود، بلکه به دلیل از محسنین بودن بود؛ او به سمیع بودن خود احترام کرده بود و کرامت انسانی خود را مراعات کرده بود. از باب (لئن شکرتم لازیدنکم) حکمت و علم اضافی به او عطا شد. حال، هر انسانی چنین کند ما به او چنان خواهیم کرد. آیه بعد رسالت انبیاء است: (انا هدیناه السبیل اما شاکراً و اما کفوراً) کرامت انسانی در گرو شکور بودن انسان است. امام خمینی به پیروی از جمیع اولیای الهی برای احیای کرامت انسانی با شاه و ساواک جنگید تا مردم آزاد شوند؛ راهی که امام راحل رفت به پایان نرسیده است. برای احیای کرامت انسانی بایستی براندازی طاغوت در جهان انجام گیرد. زیرا از دیدگاه امام، اسلام دین انسان است، قرآن کتاب انسان و نماز، کارخانه انسان سازی است. و

**کرامت انسانی یعنی «اعلی»
در جایگاه خود قرار گیرد. بخش
اعلای انسان، عقل و فطرت
حقیقت جوی اوست و بخش
اسفل در انسان غریزه حیوانی
است؛ که برای خدمت به انسان
و خدمت کاری آفریده شده نه
این که فرماندهی و سیادت نماید.
پس اساس کرامت انسانی این
است که خود انسان اقدام به
تکریم خود نماید**

عینی این قضیه رفتار امام با خودش بود. کرامت در جریان زندگی امام خمینی، مقاومت سخت او بود با علاقه های غریزی. اگر درست نقل کرده باشند که امام بر هندوانه بسیار مرغوت نمک پاشیده بود و به همین دلیل به میهمان تعارف نمی کرد وقتی بالاخره در خواست نمود و تعارف کرد. اگر چنین چیزی صحت داشته باشد زیاد تعجب نیست، زیرا علی (ع) می فرمود: «عدالت نسبت به نفس انسانی، بخل ورزیدن به خواهش های اوست». وقتی بخش «اسفل» توقعاتش محدود شود بخش «اعلی» استقلال بیشتری پیدا می کند اما وقتی بخش «اسفل» به خواسته خود رسید این طور نیست که متقابلاً همکاری بهتری بین بخش «اسفل» و «اعلی» برقرار خواهد شد بلکه خط توقع و مرزبندی خواهد شد و بخش «اعلی» بایستی عقب نشینی نماید. هیچ فرقی بین بخش «اسفل» که غریزه انسانی است با ساواک شاه و سازمان سیای آمریکا و رژیم اسرائیل نیست، همه از سر یک طاقه، پاره شده اند و همه از یک قماش اند. همه از بخش جانوری انسان جوشیده اند. کرامت انسانی مقاومت در مقابل همه آنهاست و نزدیک ترین موضع مقاومت بخش جانوری، خود انسان است (و أنذر عشیرتک الا قربین) و هم چنین آیه دیگری است (قاتلوا الذین یلوونکم من الکفار) با کافر دیوار به دیوار خود قتال کنید. «اعدی عدوک نفسک التی بین جنیک».

کرامت انسانی در قاموس امام خمینی، مقاومت جامع و همه جانبه او با تمام مظاهر و مظان ذلت و پستی است. چرا در روایت آمده که «عز من قنع و ذل من طمع»؛ عزیز شد آن کس که قناعت ورزید و ذلیل شد کسی که طمع ورزید. کرامت انسانی در سنت امام خمینی، قناعت او بود و دندان طمع را حتی در حد این که به او «زنده باد» بگویند،

اقتصادی است، نوعی بغل کردن است. منتها برهنه و عریان نیست، بلکه پوشیده و نهان است و استخفاف به صورت نقاب دار انجام می گیرد. اما رابطه آمریکا با کشورهای اسلامی که استخفاف بی نقاب است رسماً همه این کشورها را تحقیر می کند و رژیم های وابسته به خود را به آنها تحمیل می کند. قیام امام خمینی (ره) چه در مقابل شاه و چه در مقابل آمریکا و چه در مقابل صدام برای کرامت انسانی و برای براندازی استخفاف بود. رفتار امام با مردم بر مبنای کرامت انسانی بود. یکی از بزرگان جبهه و جنگ گفت: شبی خدمت امام خمینی، راجع به امور بسیجیان و احیاناً تنبیه آنان صحبت شد امام فرمود: باید ناز آنها را کشید. چرا امام چنین واکنشی نشان داد؟ چون مفروض بحث، فاسقین نبودند که با استخفاف مطیع شوند.

آن که مؤمن است برای مطیع شدن او کرامت انسانی کارساز است نه استخفاف و لذا وقتی امام می گفت: «من دست شما را می بوسم» مردم زار زار گریه می کردند. هر چه تواضع امام در برابر مردم بیشتر می شد اطاعت مردم از امام افزایش می یافت. اما در عراق رابطه حکومت با مردم رابطه استخفاف بود. صدام هر گاه می دید مردم در اطاعت او کوتاهی می کنند دست به اعدام های دست جمعی می زد. چرا چنین بود؟ چون صدام با آمریکا و رهبران شوروی بر مبنای فطرت قیام نکرده بودند. مبنای قیامشان حفظ قدرت یک جریان استکباری و طبیعت گرایانه بود. و این مبنای اصل و استراتژی با کرامت انسانی در تضاد است؛ زیرا در مقایسه بین فطرت و طبیعت یا عقل و جهل تقدم فطرت بر طبیعت و عقل بر جهل کرامت انسانی است.

علی (ع) درباره معاویه می گوید: «سا جهد فی ان اطهر الارض من هذا الرجل المعکوس والشخص المنکوس» و در جای دیگر درباره کسی که «منکرات» را به قلب هم محکوم نمی کند می گوید: «این شخص منکوس شده است» سپس شرح می دهد که «اعلی» در او «اسفل» شده و «اسفل» در او «اعلی» شده است. کرامت انسانی یعنی «اعلی» در جایگاه خود قرار گیرد.

بخش اعلای انسان، عقل و فطرت حقیقت جوی اوست و بخش اسفل در انسان غریزه حیوانی است؛ که برای خدمت به انسان و خدمت کاری آفریده شده نه این که فرماندهی و سیادت نماید. پس اساس کرامت انسانی این است که خود انسان اقدام به تکریم خود نماید. این مطلب به اندازه ای برای انسان بدیهی بوده که شاعر جاهلی زهیر بن ابی سلمی این ابیات را سالها قبل از اسلام سروده است:

و من یعزب یحسب عدواً صدیقہ / و من لا یکرّم نفسه لا یکرّم

«من لا یکرّم نفسه لا یکرّم» این خود انسان است که باید کرامت انسانی خود را مراعات نماید. نمونه

اگر طی شوند نردبان‌های ترقی و معراج سالک خواهند بود. وقتی به ابراهیم گفتند زن و فرزند را در بیابان «لم یزرع» بگذار و برگرد چه کوه رفیعی در وسط راه او پیدا شده بود؟ وقتی فرمان را اجرا کرد بر قله تعلق به زن و فرزند رسیده بود و این قله را تسخیر کرده و پرچم توحید را بر فراز آن به اهتزاز در آورده بود.

وقتی به ابراهیم امر شد که فرزند خود را ذبح کند و جریان را به اطلاع او برساند وقتی فرزند اعلام آمادگی کرد، قله رفیعی از موانع پیش روی پدر و فرزند در مسیر سلوک پیدا شده بود وقتی تسلیم شدند هر دو به قله ای از معراج انسانی رسیده بودند که تا ابد پرچم توحید آنها بر آن نصب است که بنده ای از بندگان خدا فرزند آن چنانی خود را به دست خود برای خداوند قربانی می نمود.

از دیدگاه امام خمینی کرامت انسانی به جهاد با موانع وابسته است (و الذین جاهدوا فینا لنهینهم سبلنا) حتی ابلیس می تواند معراج عروج انسان شود اگر انسان او را رمی جمره نماید. آمریکا هم می تواند معراج عروج مومنین باشد این که امام می فرماید: «ما آمریکا را زیر پای خود می گذاریم». این کرامت انسانی است.

آن روز که جوانان لانه جاسوسی را تسخیر کردند بالاتر از آن روزی بود که کاخ سعد آباد را تسخیر کرده بودند. چون این قله رفیع تر بود. آن روز که حزب الله، اسرائیل را شکست داد قله بالاتری تسخیر شده بود این مراتب کرامت انسانی در این حیات دنیاست تا مراتب کرامت انسانی در عالم ملکوت چه باشد. و چون ملک و ملکوت به هم پیوسته است تنها راه گذر از ملکوت طی مراتب ملک است. آن کس که با طاغوت ملک نجات از برکت فتح عالم ملکوت محروم است. همان گونه که آن کس که با طاغوت درون نجاتگیده و بر آن پیروز نشده، پیروزی بر طاغوت بیرون بر او غیر میسر و غیر ممکن است به همین دلیل طاغوت گفت: (ان الله مبتلیکم بنهر فمّن شرب منه فلیس منی و من لم یطعمه فانه منی الا من اغترف غرفة بیده).

چون کسی که بر طاغوت درون پیروز نیست و نمی تواند جلو آب خوردن خود را بگیرد این طاغوت به او اجازه نمی دهد در مقابل جالوت بایستد و مقاومت کند، به همین دلیل برای این که فراری پیش نیاید و روحیه ای شکسته نشود قبلاً همه ممکن الفارها را از حضور محروم کردند تا آنها که مستحق کرامت انسانی هستند با پا گذاشتن بر قله کوه جالوتیان و زیر پا گذاشتن جالوت و جنود او به مقام عروج نائل گردند. امروز هم نهر آزمایشگاه ما نهر قدرت و ثروت و عزت‌های سیاسی است. وقتی به آن می رسمیم اگر نوشیدیم و از آن اندوختیم خود را از حضور در محضر آن منتظر محروم کرده ایم (الا من اغترف غرفة بیده).

منبع: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)
۱۳۸۶ /



از دیدگاه امام خمینی کرامت انسانی به جهاد با موانع وابسته است (و الذین جاهدوا فینا لنهینهم سبلنا) حتی ابلیس می تواند معراج عروج انسان شود اگر انسان او را رمی جمره نماید. آمریکا هم می تواند معراج عروج مومنین باشد این که امام می فرماید: «ما آمریکا را زیر پای خود می گذاریم» این کرامت انسانی است

همین امام بود که تاج شاهی را از سلسله پهلوی باز گرفت و حاکمیت شاهنشاهی را کلاً بر انداخت. همه این‌ها به برکت چشم اندازی بود که ایشان به عالم ملکوت داشت. کرامت انسانی گذر از ملک و حضور در ملکوت است.

ای دل از سلطنت فقر ببخشند تو را
کمترین ملک تو از ماه بود تا ماهی
راه رسیدن به این کرامت انسانی همان است که در جای دیگر فرماید:

ز ملک تا ملکوتش حجاب بردارند
هر آن که خدمت جام جهان نما بکند
پس کرامت انسانی، در حقیقت ذو مراتب است. هر چه قله‌های موانع را بپیماید بر معراج کرامت بیشتر عروج کرده است. این گره‌های رفیع که موانع راهند

شامل همه انسان‌های روی زمین می شود حافظ چه زیبا فرموده است:

رندی آموز و کرم کن که نه چندان هنر است
حیوانی که نتوشد می و انسان نشود

امام خمینی می فرمود: حافظ زبان خاص خود را دارد. حافظ می گوید کرامت انسان به گذر از مرحله جانوری و بی خود شدن از خود و خودخواهی خویش است. این همان مستی است. و به تعبیری این همان هوشیاری است. این همان سمیع و بصیر شدن است و گرنه (من کان فی هذه اعمی فهو فی الاخره اعمی) اسلام حقیقی از دیدگاه حافظ همین است و کرامت انسانی چنین است.

حافظ در جای دیگر فرماید:

سحرم هاتف میخانه به دولت خواهی
گفت بر خیز که دیرینه این درگاهی

همچو جم جره می کش که ز سر
ملکوت باده جام جهان بین دهدت آگاهی
کرامت انسانی باز شدن چشم ملکوتی و حضور در عالمی که این عالم ظاهر در جنب او خاک در گاهی است.

با گدایان در می‌کده، ای سالک راه
با ادب باش گر از سر خدا آگاهی
خشت، زیر سر و بر تارک هفت اختر پای
دست دولت نگر و منصب صاحب جاهی
بر در می‌کده رندان قلندر باشند

که ستانند و دهند افسر شاهنشاهی
اگر عالم ملکوت بر عالم ملک سلطنت می کند
تعجبی نیست که چنین باشد.

امام خمینی، مرحوم رجایی و همین مقام معظم رهبری را خود به ریاست جمهوری منصوب کرد و



آیت الله حائری شیرازی در جمع علمای اهل سنت

اختلاف بین شیعه و سنی بی معناست

درآمد

مرحوم آیت الله حائری شیرازی را همگان به عنوان یک نیروی وحدت آفرین میان جریان‌های مختلف سیاسی می‌شناسند اما این تمام تلاش آن مرحوم برای ایجاد یک دلی در جامعه نبود بلکه ایشان با نگاهی به مراتب وسیع‌تر، به وحدت و یکدستی میان دو مذهب اصلی اسلام نظر داشت. متن زیر یکی از سخنرانی‌های آیت الله حائری شیرازی در جمع علمای اهل سنت است که در محل تیپ ۳۵ زرهی شیراز ایراد شده است و آن مرحوم در این سخنرانی به تحقق وعده‌های الهی و لزوم کنار گذاشتن اختلافات میان شیعه و سنی جهت پیروز شدن بر دشمنان اشاره داشته‌اند که در ادامه مشروح آن را می‌خوانید.

برادرمان آقای مرتضی قربانی نقل کرد که کسی که دعای کمیل می‌خواند یک‌دفعه یک قسمت را به یکی از فرماندهان تعارف کرد. می‌فرمودند، می‌خواست نفسی بگیرد و از امام زمان یاد کند، گفت آقا امام زمان کجایی، هر کجا که می‌رویم نیستی، «آ تو این پیروز را هم که نیستی». این علف‌هایی هست که در جزیره معجون رشد می‌کند، اصفهانی‌ها به اینها پیروز می‌گویند، گفت تا تو این پیروزها هم آمدیم دنبال می‌گردیم تو این پیروزها هم نیستی. وقتی این را گفت، بچه‌هایی که می‌شنیدند، بی اختیار خنده‌شان گرفت و هرچه کردند تا خنده‌شان را

تهیه کردند و تا من رسیده بودم اینها صبحانه را خورده بودند. آمدم که ازشان عذرخواهی کنم. اتفاقاً ناشتایی شان هم تخم مرغ بود، توی آذوقه شان تخم مرغ بود. من بدون قصد و نیتی گفتم من معذرت می‌خواهم از آقایان و از این کوتاهی دفتر عذرخواهی می‌کنم. در آن سفر حاصل همین شوخی، بین برادران ما یک نوع درهم آمیختنی، یکرنگی و صفایی پیش آمد، گاهی می‌شود با یک خنده‌ای، دل دو مومن با همدیگر گره می‌خورد. برای مثال در جبهه، دعای کمیل می‌خواندند،

«السلام علیکم جمیعا و رحمه الله»
بسم الله الرحمن الرحیم.

سعدی شیرازی از نظر انسان شناسی جزو انسان‌های کم نظیر است، با بیتی از سعدی بحشم را شروع می‌کنم. «بلغ العلی بکماله کشف الدجی بجماله حسنت جمیع خصاله صلوا علیه و آله» خیر مقدم عرض می‌کنم به همه شما عزیزان، از این لطفی که دارید، گاهی احوالی از ما می‌گیرید. یک بار هم دوستان شما در زمان جنگ اینجا آمده بودند و می‌خواستند که صبح بروند، تا برادرهای دفتر خواستند صبحانه تهیه کنند، دیگر آقایان خودشان صبحانه

کنترل کنند، نشد. بخاطر شدت خنده از سنگر بیرون آمدند. دیگران هم یکی یکی خنده شان می گرفت و بیرون می آمدند. آقای دعاخوان نگاه کرد و دید که همه رفتند، هیچ کسی نیست. ایشان هم بیرون آمد و همان موقع توپی روی سر سنگر آمد و سنگر با سقفش پایین آمد.

اگر اینها چند دقیقه قبل آنجا بودند، زیر این سقف همه دفن می شدند، حالا خدا جنود دارد، الله جنود السماوات و الارض، یکی از جنود الهی هم خنده است. با این خنده خداوند اینها را نجات داد. همه چیز در دست اوست.

وقتی خدا می خواست حضرت موسی (ع) را حفظ کند، مادر موسی حیران بود که چگونه این کار انجام می شود. اینها که هر پسری را پیدا می کردند، می کشتند، این را چکارش کند؟ حیران بود که یک ساعت دیگر موسی را می کشند! آخر به

**با اطمینان می گویم، اسلام
سنگرهای کلیدی را یکی پس از
دیگری فتح می کند. ببینید یک
سنگر کلیدی اینها داشتند به نام
دموکراسی. اسلام چه جوری این
را فتح کرد؟ اینها می خواستند در
عراق رای گیری بشود، خودشان
رای بیاورند، آمریکا پسندها رای
بیاورند. رای گیری کردند، ضد
آمریکایی ها رای آوردند**

یک شیر دادن می ارزد؟ قرآن می گوید: «وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ» به مادر موسی وحی کردیم که به او شیر بده. ببینید به مادر باید وحی کنند که به بچه اش شیر بدهد؟ مایوس بود. تا وحی نشد، شیر نداد. «وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خِفَتْ عَلَيْهِ» وقتی ترسیدی مامورین بیایند و کشفش کنند «قَذِفْهُ فِي التَّابُوتِ» او را در صندوق بگذارید. بعد صندوق را بگذار دم آب «فَأَقْذِفْهُ فِي الْيَمِّ». «فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ» دریا این صندوق را به ساحل می اندازد. «يَاخُذُهُ عَدُوُّ لِي وَعَدُوُّ لَكَ» دشمن من و دشمن او، این را می گیرد.

وقتی مادر موسی می گفت چکارش کنم وقتی می خواهند او را بکشند، خدا گفت بده دست خودشان. مگر اینها نمی کشند؟ اگر اینها می توانند این را بکشند و در این حال بود که مادر موسی (ع) بچه را دم آب داد. پروین اعتصامی اشعاری در این حالت

تحت عنوان «لطف حق» دارد که شنیدنی است:

مادر موسی، چو موسی را به نیل
در فکند، از گفته رب جلیل
خود ز ساحل کرد با حسرت نگاه
گفت کای فرزند خرد بی گناه
گر فراموش کند لطف خدای
چون رهی زین کشتی بی ناخدای
کشتی او که ناخدا ندارد، یک قوطی هست، این
بچه هم درونش است.
گر فراموش کند لطف خدای
چون رهی زین کشتی بی ناخدای
گر نیارد ایزد پاکت پیاد
آب خاکت را دهد ناگه پیاد
وحی آمد کاین چه فکر باطل است
رهرو ما اینک اندر منزل است
ما گرفتیم آنچه را انداختی
دست حق را دیدی و نشناختی
به که برگردی، بما بسپاریش
کی تو از ما دوست تر میداریش
نسبت نسیان بذات حق مده
بار کفر است این، بدوش خود منه

اعتماد کن به ما، بده به ما و برو.
به که برگردی، بما بسپاریش
کی تو از ما دوست تر میداریش
در تو، تنها عشق و مهر مادری است
شیوه ما، عدل و بنده پروری است
ما، بدریا امر طوفان می دهیم
ما، به سیل و موج فرمان می دهیم
رودها از خود نه طغیان می کنند
آنچه می گوئیم ما، آن می کنند
قطره ای کز جویباری می رود
از پی انجام کاری می رود

سوزن ما دوخت، هر جا هر چه دوخت
زاتش ما سوخت، هر شمع می که سوخت
در میان مستمندان، فرق نیست
این غریق خرد، بهر غرق نیست
سنگ را گفتم بزیرش نرم شو
برف را گفتم، که آب گرم شو
گرگ را گفتم، تن خردش مدر
دزد را گفتم، گلوبندش میر
بخت را گفتم، جهانداریش ده
هوش را گفتم، که هشیاریش ده
میگه ما این همه به این بچه خدمت کردیم، بزرگ
شد و پادشاه شد.

ایمنی دیدند و نایمن شدند
دوستی کردم، مرا دشمن شدند
آن همه مهر و محبت دود شد
طفل مسکین عاقبت نمرود شد
این کشتی، این بچه نجات پیدا کرد، این بچه وارد
طاغوتی به نام نمرود شد.

خواست تا لاف خداوندی زند
برج و باروی خدا را بشکند
پشهای را حکم فرمودم که خیز
خاکش اندر دیده خودبین بریز
آنکه با نمرود، این احسان کند
ظلم، کی با موسی عمران کند

خب شما می بینید، اجانب طراحی می کنند که به مسلمان ها بگویند تروریست و به خودشان بگویند طرفداران انسان و شرافت انسانی و حقوق انسانی. مردم هم ممکن است باورشان بشود. چه باید بشود که عالم باور کند اینها مکار هستند و دروغ می گویند که مسلمان ها و غیر مسلمان ها اینها را بشناسند. آیا اگر برادران اهل سنت ما در فلسطین یا برادران تشیع ما در جنوب لبنان، مقاومت نکنند آن ها جنایت می کنند که شناسایی بشوند؟ نه. مقاومت برادران اهل سنت باعث می شود که آن ها شرارت کنند؟ اگر مقاومت نباشد، شرارت نمی توانند بکنند؟ مقاومت است که آن ها را مجبور به شرارت می کند؟ وقتی آن ها شرارت کردند مشیت شان باز می شود. در روستاهای شما، برادران شما می گویند یهودی ها و آمریکایی ها دروغ می گویند، دلشان برای ما نمی سوزد، دلشان برای مسلمان ها نمی سوزد، آن ها دنبال غارت ما هستند، دنبال ایجاد تفرقه بین ما هستند، دنبال اذیت و آزار ما هستند.

مردم مالزی مسلمانند، چه کسی بیاید به مردم مالزی بگوید آقا بین شیعه و سنی دعوا است؟! اینها می خواهند دعوی مصنوعی درست کنند. در عراق آمدند گنبد امام هادی (ع) و امام حسن عسگری (ع) را تخریب کردند که بگویند برادرهای اهل سنت کردند. توطئه برای جنگ داخلی درست کردند و بعد هم گفتند اینجا دارد جنگ می شود. برادرهای اهل سنت و شیعیان آمدند نماز وحدت با هم خواندند: از قضا سکنجبین صفرا فزود / روغن بادام خشکی می نمود

در ایران روز ۱۹ ماه رمضان، آمدند در شب یک سینمای بزرگی را در آبادان با مردمشان آتش زدند، همه سوختند که بگویند این شیعیان به احترام حضرت امام علی (ع)، خشم شان گرفته و مردم را آتش زدند که مردم بیایند مثلاً بگویند «مرگ بر انقلابی ها». کسی که مامور بود این سینما را آتش بزند، مواد منفجره و آتش را بگذارد، رفته بود و تمام مواد را گذاشته بود و آمده بود. وقتی سینما آتش می گرفت، رفته بود خانه اش، دید هیچ کسی خانه نیست. از همسایه ها پرسید بچه های من کجا رفتند؟ دخترم، خانمم، خواهرهایم کجا رفتند؟ گفتند ظاهراً به سینما رگس رفته اند. اینجایی هم که ایشان آتش زد سینما رگس بود. این دو دستی زد روی سرش که خودم کردم که لعنت بر خودم باد، گفتند چکار کردی؟ اینکه حتی به بچه خودش نگفته بود که من این کار را کردم، از زبانش در رفت که خودم کردم که لعنت بر خودم باد، اینها آمدند به خانواده هایشان گفتند که

مذلت می کشد. من با اطمینان می گویم، اسلام سنگرهای کلیدی را یکی پس از دیگری فتح می کند. ببینید یک سنگر کلیدی این ها داشتند به نام دموکراسی. اسلام چه جوری این را فتح کرد؟ اینها می خواستند در عراق رای گیری بشود، خودشان رای بیاورند، آمریکا پسندها رای بیاورند. رای گیری کردند، ضد آمریکایی ها رای آوردند.

در فلسطین گفتند رای گیری بشود تا اینهایی که با اسرائیل مدارا می کنند، رای بیاورند، اینهایی که مدارا نمی کنند رای آورند، آقای خالد مشعل، افتخار اهل سنت. خب کدام شیعه از خالد مشعل ایراد می گیرد، اتحاد شیعه و اهل سنت یعنی اتحاد خالد مشعل و رهبر ما.. اینها کجایش اختلاف است؟

وقتی خالد مشعل صحبت می کند، تمام شیعیان به وجود خالد مشعل افتخار می کنند همانطور که ما به وجود سعدی سعدی افتخار می کنیم. سعدی پل خوبی است بین عالم تسنن و عالم تشیع. حلقه واسطه بین طرفین است. ممکن است مثلاً حافظ، شیعه باشد اما نسبت به سعدی، از مجموع بر می آید که هم اهل سنت است و هم عاشق اهل بیت، این خوب است. اهل سنتی که عاشق اهل بیت است. ببینید چه جمله ای گفت «سعدی اگر عاشقی کنی و عشق جوانی / عشق محمد بس است و آل محمد» مثل اینکه سعدی این شعرها را برای امروز گفته بود. شما ببینید اسرائیلی ها ادعا می کنند که عاشق وطن شان هستند. عاشق صهیونیسم و عزت اسرائیلی هستند که ما برای این حاضر هستیم جان بدهیم. مسلمان هم که می گویند ما عاشق قرآنیم، ببینیم کدامشان راست می گویند، آنهایی که عاشق تورات هستند واقعا ببینیم عاشق تورات هستند و حاضرند برای تورات جان بدهند. اینها که عاشق قرآن هستند چه جوری؟ سعدی این دو تا عاشق را با همدیگر مقایسه می کند، عاشق تورات و عاشق قرآن. عاشق تورات ادعایش این است که من عاشقم و شما عاشق نیستید ما برای تورات همه گونه خرجی می کنیم.

سعدی اینجوری بیان می کند «شیی یاد دارم که چشمم نخفت. شنیدم که پروانه با شمع گفت.» عاشق توراتی را به پروانه و عاشق قرآنی را به شمع تشبیه می کند. «شنیدم که پروانه با شمع گفت. که من عاشقم گر بسوزم رواست. تو را ناله و سوز باری چراست؟» پروانه انکار می کرد که شمع عاشق باشد.

شیی یاد دارم که چشمم نخفت
شنیدم که پروانه با شمع گفت

که من عاشقم گر بسوزم رواست
تو را گریه و سوز باری چراست؟

بگفت ای هوادار مسکین من
برفت انگبین یار شیرین من
چو شیرینی از من به در می رود
چو فراهم آتش به سر می رود

نذرش کن شاید خوب بشود. ایشان هم نذر کرد اگر دخترم خوب شد، او را به یک سید طلبه می دهم. خوب شد، حالا می خواست نذرش را ادا کند، دنبال یکی می گشت، یکی ایشان را معرفی کرد که رفته بود به حضرت امام علی (ع) گفته بود من وارث می خواهم. این بنده خدا هم تمام هزینه ازدواج را داد و خانه ای برای او درست کرد و این خانم را به عقد سید درآورد. سید هم از این همسر یک پسر نصیبش شد اما متأسفانه وقتی این پسر بزرگ شد، دوباره آن خانم مریض شد و از دنیا رفت. این آقا هم یادش آمد که بالای سر امام علی (ع) نگفت زن می خواهم، گفت من یک وارثی می خواهم. حالا بهش وارث را دادند، مادرش هم مرده و باید این بچه را بزرگش کند. بچه را بغل گرفت و بالای سر حضرت امام علی (ع) آمد. گفت من گفتم وارث می خواهم اما خودتان می دانید که من زن می خواهم حالا من

وقتی خالد مشعل صحبت می کند، تمام شیعیان به وجود خالد مشعل افتخار می کنند همانطور که ما به وجود سعدی سعدی افتخار می کنیم. سعدی پل خوبی است بین عالم تسنن و عالم تشیع. حلقه واسطه بین طرفین است. ممکن است مثلاً حافظ، شیعه باشد اما نسبت به سعدی، از مجموع بر می آید که هم اهل سنت است و هم عاشق اهل بیت، این خوب است

اینطوری هم گفته باشم، حالا باید عین عبارتی که من گفتم سرم بیاید! به امام علی (ع) گفت صاحب کفایه هم اینطور بر الفاظ جمود نمی کند که تو می کنی! اما عزیزان خدا اینطور جمود بر الفاظ می کنند! «رَدِّ نَآءَ إِلَى أُمِّهِ» آن خدایی که این بچه را در پیش فرعون حفظ می کند، عالم اسلام را نمی تواند در مقابل این جنود و شیاطین حفظ کند؟ تفرقه عالم اسلام را نمی تواند بر طرف کند؟ دل عالم اسلام را به هم نمی تواند با محبت کند؟ عزت را به عالم اسلام نمی تواند برگرداند؟ دوباره این وعده ای که گفته شده «يُظْهِرُهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ» را نمی تواند اجرا کند تا این دین بر تمام ادیان ظاهر و غالب بشود، این وعده نشده دیگه. آیا خدا قادر نیست که زمینه این وعده را فراهم کند؟ قطعاً می تواند و امروز نیز آثار آن را می توانید ببینید. امام راحل فرمود من با اطمینان می گویم، اسلام، ابرقدرت ها را به خاک

دولت این کار را انجام داده و مامورش هم همسایه ما است و زن و بچه های خودش هم سوخته. مردم فردایش که تشییع جنازه می کردند مرگ بر شاهشان بلند شد. وقتی اونها یک کاری می کنند برای تفرقه، «كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ» هر وقت آتشی برای جنگ داخلی روشن کردند، خدا آن آتش را خاموش کرد چرا که همه چیز دست خداست. آن خدایی که موسی را در خانه فرعون حفظ می کند، وقتی موسی را آوردند، صندوق را باز کردند، فرعون گفت این هم بچه بنی اسرائیل است. یعنی تکلیفتان روشن است که باید او کشته شود. اما در همین حال «وَقَالَتِ امْرَأَةُ فِرْعَوْنَ لَا تَقْتُلُوهُ» خانم فرعون گفت او را نکشید! «أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ يَتَّخِذَهُ وَلَدًا» او می تواند برای ما نافع باشد جای پسر ما را بگیرد. برای همه بنی اسرائیل فرعون قاتل شد، برای حضرت موسی شد پدر؟ خدا به مادر موسی گفته بود این بچه را به سوی تو بر می گردانیم. می خواهد این وعده اش واقع شود. وقتی این بچه را گرفتند و بنا شد نگهش دارند گفتند دایه بیاوریم تا شیرش بدهد. دایه ها را آوردند، پستان به دهان این بچه گذاشتند اما بچه قبول نمی کرد دهنش را قفل کرد. قرآن می گوید «وَحَرَمْنَا عَلَيْهِ الْمَرْضَاعَ مِنْ قَبْلُ» ما از قبل دایه ها را بر این بچه حرام کردیم! چرا؟ چون گفته بودیم شیرش بده، شیرش داد مزه شیر مادر رفت به کامش رفت، هیچ شیر دیگر را قبول نمی کند تا بوی مادر را نشوند هیچ چیز دیگر را قبول نمی کند. این ها دیدند هر چی دایه آوردند، نگرفت، این بچه تلف می شود. «وَقَالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّيهِ» مادر موسی به خواهر موسی گفت برو ببین عاقبت بچه چطور می شود، پشت سرش برو ببین این صندوق چطور می شود. «فَبَصَّرَتْ بِه عَنْ جُنُبٍ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ»، از فاصله دور دید که اینها بچه را برداشتند و آن ها متوجه نشدند که این دختر دارد آنها را نگاه میکند. فرعونیان حیران شدند که چکارش کنیم. «فَقَالَتْ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَى أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَهُمْ لَهُ نَاصِحُونَ» در این لحظه خواهر موسی گفت می خواهید یک خانواده به شما نشان بدهم که این بچه را برایتان بزرگ کنند و خیرخواهش باشند که اینها هم قبول کردند. «فَرَدَّ نَآءَ إِلَى أُمِّهِ» بچه را نزد مادرش آوردند که خدا گفته ما به تو برمی گردانیم حتماً به همین صورت هم باشد، نه اینکه مادر موسی را آوردند که شیرش بدهد و قبول کند، نه! دایه های دیگر را نزد موسی بردند اما موسی را نزد مادر آوردند چون خدا گفته بود «رَدِّ نَآءَ إِلَى أُمِّهِ» این را بر می گردانیم پیش تو، نه به معنای اینکه بچه گیر می آید، همینطور بنشین، او را می آوریم. یک سیدی که همسر نداشت در نجف بود، بالای سر حضرت امام علی (ع) آمد و گفت که یا امام علی، من وارث می خواهم. رفت، نگفت من زن می خواهم، گفت من یک وارث می خواهم. وضعش هم خوب نبود، یکی از شیوخ نجف دخترش مریض شد. یکی به آن شیخ گفت، آن دختر را برای یک سیدی



سخنرانی منتشر نشده:

وقتی به یک امتحان بزرگی می رسید...

درآمد

تبلیغ و دائم السفر بودن از جمله ویژگی های مهم مرحوم آیت الله حائری شیرازی بود که چه در دوره مسئولیت ایشان به عنوان امام جمعه شیراز و نمایندگی ولی فقیه در استان و چه در دوره پس از مسئولیت ایشان با توجهی خاص از آیت الله حائری شیرازی دنبال می شد. آن مرحوم از حضور در هیچ شهری (ولو به دلیل مسافت طولانی که طبیعتاً با کهنوت سن مسافرت را مشکل می سازد) خودداری نمی کرد و علی رغم اینکه از سفر با هواپیما پرهیز داشت، اما سفر و تبلیغ همواره برای ایشان جذابیت داشت و سعی می نمود وظیفه نخست طلبگی را به بهترین شکل ممکن و تا روزهای پایانی عمر خود ادامه دهد. سخنرانی زیر از جمله بیانات مرحوم آیت الله حائری در جمع سربازان تیپ ۳۵ زرهی ارتش در کرمانشاه می باشد که در آن به موضوع بسیار مهمی پرداخته اند. ایشان در این سخنرانی کوتاه تحلیل خود از رابطه میان رژیم صهیونیستی و ایالات متحده آمریکا را مورد بررسی اجمالی قرار دادند و پس از آن نیز به تبیین نقشه های این دو متحد برای به آشوب کشاندن اوضاع داخلی در ایران پرداختند که از نظر می گذرانید.

اعوذ بالله من الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ.

سعادت است برای من که در خدمت شما عزیزان باشم؛ شمایی که در خدمت اسلام هستید، آن هم اسلام اصیل. اجانب یک برنامه ای دارند که من در حضور شما و هم به علماء و سایرین عرض می کنم و بعد شما روی آن فکر کنید. خداوند در قرآن خبر داده که وقتی به یک امتحان بزرگی می رسید و به موقعیت بالایی دست می یابید و به تعبیر قرآن کریم «وَلْتَعْلَنَ أَعْلَوَ كِبْرًا» کارتان خیلی بالا خواهد گرفت. این فرصتی است که خدای تعالی می دهد تا هر کسی خودش را نشان دهد.

به سن خودم یاد دارم که زن و مردی کلیمی به خانه ما مراجعه و تقاضای قطعه نانی کردند. من به آنها نان می دادم و اینها چه قدر شاکر بودند. آن روز وضعیت آنها اینگونه بود. اما امروز می گویم که در چه وضعیتی هستند. موقعیت امروز آنها این است که به کشورها وارد می شوند و برنامه ریزی می کنند و حاکم می شوند. همه چیز عقب و جلو می رود اما اسرائیل به پیش می رود. بگذارید پیشروی آنها را برایتان توضیح دهم. از آمریکا به عنوان عمده استفاده می کنند اما نوبت خودشان که می رسد برنامه دیگری دارند. یکی از جباران، هزار سال پیش فرماندهان و فرماندارهایش را به جلسه عظیمی دعوت کرد و به آنها گفت که نمی شود مردم را با زدن و خونریزی اداره کرد بالاخره مردم خسته می شوند. از طرفی هم نمی شود با محبت و مدارا و مماشات و ملاحظه آنها را اداره کرد، پررو و گستاخ می شوند و مزاحمت ایجاد می کنند؛ باید هر دوی آن باشند. کشتن و زندان کردن و دشنام دادن و مجروح کردن و اینها یک طرف قضیه، مدارا و مماشات و ملاحظه و احسان و اغماض هم یک طرف قضیه. باید این کار تقسیم شود. گفت شما زدن و کشتن و این برنامه ها را اجرا کنید و قسمت مدارا و لطف و محبت و تحمل و اینها را هم ما انجام می دهیم. بعد از آن یک امپراتوری عجیب و غریبی از این راه به وجود آمد. یهود با آمریکا رابطه اینچنینی دارند. واقعا باید به ترفندها و روابط میان این دو متحد دقت کرد تا خدایی ناکرده در تحلیل های خود دچار اشتباه نشویم و بتوانیم با آگاهی کامل به مقابله با آنها برویم.

در داخل کشور نیز ماجرا از اصلاح طلب و اصول گرا شروع می شود، بعد به مشاجرات و روزنامه ها و فحاشی علیه یکدیگر و بعد هم به کتک زدن و تظاهرات خیابانی رشد می کند. هدف این است که دو طرف تا پای جان مقابل هم بایستند. به این طرف که نیروی رسمی و پلیس مملکت به گوید دژخیم و ستمکار و جانی و آن طرف هم در نظر به شکل رئیس و منافق و امثالهم.

حالاشما فکر می کنید این هم مرزی های خودتان، اربابی ها، امکانات از کجا می گیرند؟ از سعودی می گیرند. تعلیمات از سوریه می گیرند. حقوق رسمی

هم از نفت عراق تأمین می شود چون نفت عراق دست دولت آن نیست. آمریکا به دلیل اینکه اینجا را گرفته حساب و کتاب اینکه چقدر باید به عراق بدهد را مشخص می کند. اگر این اربابی دست درازی کند بمباران می شود و اگر شرطی خواست در دامنه تحقیقات و ریشه یابی آن ارتباطات اربابی ها را با آمریکا معلوم کند با آنها هم برخورد می شود.

در بصره نیروهای نظامی گروهی را کشف کردند که مشغول کار بودند و انگلیسی ها گفتند اینها را رها کنید و این تحقیقات را منهدم کرد. به اربابی می گوید اگر بچه حرف گوش کن بودی حقوق سر جایش است و امکانات هم می دهیم. اما مواظب باش با کی طرف هستی.

شما خیال نکنید که هواپیماهای بدون سرنشین در پاکستان به کوه آلپ حمله می کند ۵۰ هزار تا کشته می دهد اینها موقت است. تا زمانی که طرفین خسته نشدند و هنوز نفس دارند با هم مقابله کنند، این طرفین هم حقوق شان را می گیرند. تا زمانی که طرفین خسته شوند و بگویند می خواهیم با هم زندگی کنیم.

وقتی رسماً توانستند با آنها کار کنند، آنها هم مستقر می شوند. در افغانستان گروه های اول یهود مستقر شدند و این اول آبادی و برنامه ریزی آنها است و بعد هم به پاکستان و هندوستان می آیند و یک حرکتی شروع می شود؛ درست مثل حرکتی که در زاهدان کردند و کار به جایی رسید که قاتل جماعت شیعی شدند. چگونه به او القا کرده اند که کمربند خود را به وسط جمعیت می آورد و آن را منفجر می کند؟! اینها استارت کار را زدند. اول از این دعوا جنگ داخلی درست کردند و وقتی طرفین خسته شدند معنای صلح این است که بچه های مودبی باشید و حرف گوش کنید. مشکل حقوق و مسکن و کارتان را هم حل می کنیم. مدیریت از ما، امکانات و نیروی انسانی هم از شما.

در داخل کشور ماجرا از اصلاح طلب و اصول گرا شروع می شود، بعد به مشاجرات و روزنامه ها و فحاشی علیه یکدیگر و بعد هم به کتک زدن و تظاهرات خیابانی رشد می کند. هدف این است که دو طرف تا پای جان مقابل هم بایستند. به این طرف که نیروی رسمی و پلیس مملکت به گوید دژخیم و ستمکار و جانی و آن طرف هم در نظر به شکل رئیس و منافق و امثالهم

این برنامه آنهاست.

شما ببینید الان یهود در چه مقامی است. الان یهود در مقام قضاوت جهانی است. خدا رحمت کند مرحوم سید محمد ریاضی را ۵۰ سال پیش گفت: «سازمان ملل نه سازمان دُول است و نه چیز دیگری، آنها یهودند همین جا که ما به آن شکایت می کنیم.» اکثریت حزب دموکرات و جمهوری آمریکا همین ها هستند.

من به شما عزیزان عرض می کنم در چنین شرایطی، جنگ زرگری، دعوی مصنوعی و ایجاد اختلاف بین اصلاح طلب و اصول گرا همه برای این است که مقدمات جنگ داخلی ایجاد شود و بعد از آن هم سلطنت یهود بر همه عالم. راه عبور از این مشکل خودداری، خویشتن داری، کنترل زبان، کنترل دست و فکر، بصیرت، بصیرت و بصیرت است.

همه دنیا مجرم را مجازات می کنند ما هم مجرم را مجازات می کنیم و شیعه و سنی ندارد. اما در مقابله با مثل کسی که در مسجد ما بمب گذاری می کند و شیعیان را به شهادت می رساند ما این کار را نمی کنیم و پیروز هم می شویم.

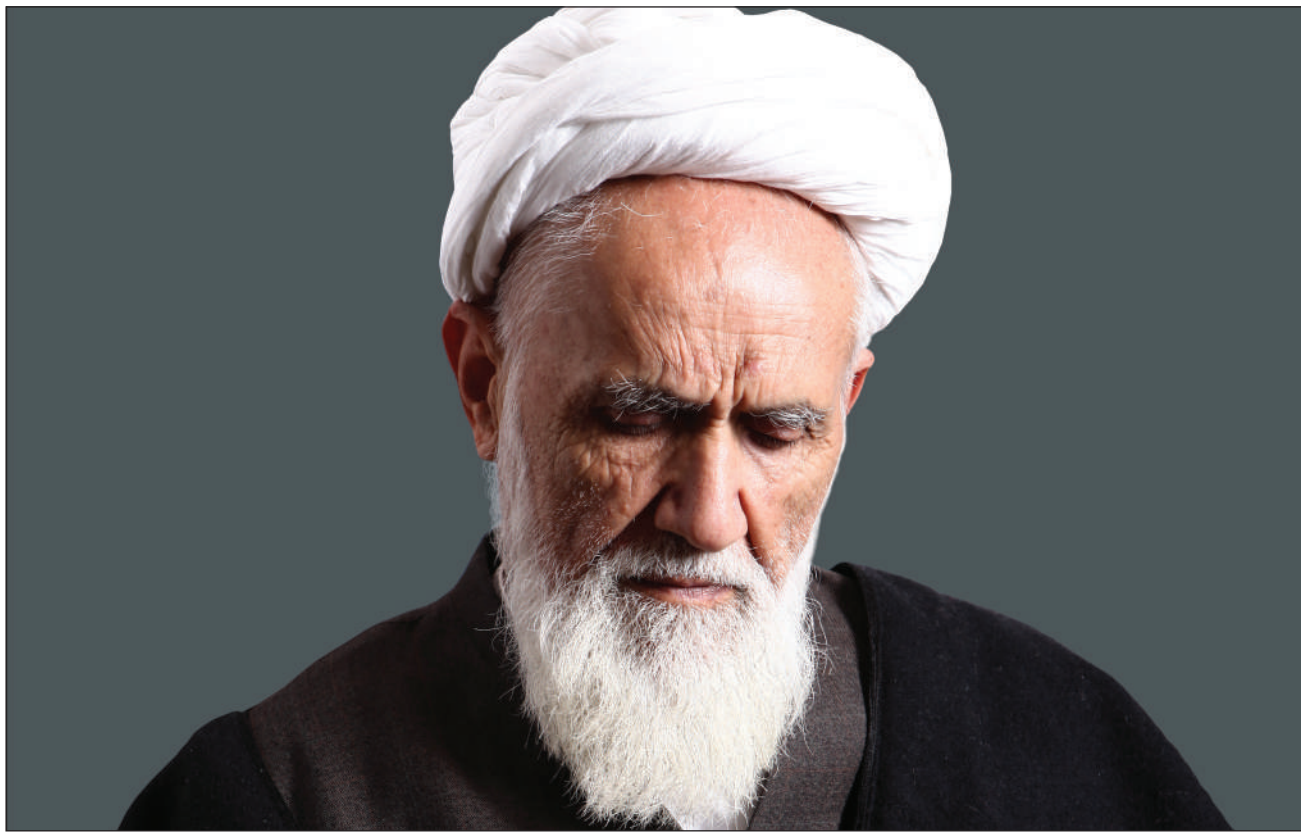
من آمده ام به شما ارتشی ها عرض کنم خداوند به شما عنایت کرده که در ارتش این دوره هستید. شانس آورده اید. نمی دانید خدا چه نعمتی به شما داده است. چه کسی رفت و چه کسی آمد.

ادامه آیه وَلْتَعْلَنَ أَعْلَوَ كِبْرًا، این است: «فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ...» از امام صادق (ع) در مورد این آیه پرسیدند. حضرت فرمودند: «وَلْتَعْلَنَ أَعْلَوَ كِبْرًا» این حکومت در آخر الزمان است و ایشان «اولی باس شدید» را نیز معرفی کرد: افرادی که ما مبعوث می کنیم به زبان فارسی صحبت می کنند و بین آنها و یهود یک روز درگیری حاصل می شود و شعار آنها در آن روز «بُكْش بُكْش» است. یهود این روایت را قبل از اینکه ما بخوانیم خوانده یهود اهل مطالعه است و کتاب های شما را از شما بهتر می فهمد و تحلیل می کند. آن روزی که امام صادق (ع) این حرف را می زدند این را در چهره آنها دیده بود.

من به صراحت عرض می کنم خداوند شما را از دست شاه نجات داده و شما را به عبادت و انس با خودش کشانده و در شرایطی هستید که اگر تشنه، گرسنه و خسته شوید و دشمن را بترسانید عمل صالح برایتان می نویسند. حتی خواب و استراحت تان هم عبادت است.

حضرت فرمود: «مومن باید وقت خود را به سه قسمت دنیا، آخرت و تفریح و لذتجویی تقسیم کند. اگر نشاط تان از بین رفت دنیا و آخرت تان هم از بین خواهد رفت.» من به شما توصیه می کنم تفریح را جدی بگیرید. معاش تان درست، معادتان درست، نشاط تان هم درست باشد. من به شما عزیزان ارتش توصیه می کنم علیکم بالنشاط.

و السلام علیکم و رحمه الله



نویسنده: سعید حیدری

گذری کوتاه بر نظرات آیت الله حائری در رابطه با ماهیت و پشتوانه «پول»

درآمد

اینجانب توفیق داشتم که از محضر استاد آیت الله حائری شیرازی استفاده کنم. زمینه آشنایی بنده با آن مرحوم به سال ۷۸ بر می گردد که در یکی از جلسات مناسبی دفتر مقام معظم رهبری در قم شرکت کرده بودم و چون دیر رسیده بودم در حیات دفتر نشسته و سخنرانی را گوش می کردم و سخنران به تحلیل مبنای اوضاع کشور می پرداختند که محتوای خیلی عمیق و کاربردی داشت و به دور از مباحث مبنایی با بیان روان و مصداقی اوضاع جامعه را تحلیل می کردند و همراه با امید آفرینی، راه حل می دادند. متأسفانه بعد از سخنرانی علی رغم کشش و میل باطنی، به بهانه واهی برای ارتباط با سخنران تلاش نکردم و خود را خیلی کوچکتر از آن دانستم که با ایشان ارتباط بگیرم و حتی نام ایشان را هم جويا نشدم. و این گذشت تا سال ۹۵ به اتفاق یکی از دوستان در جلسه دعای ندبه ای شرکت کردم که سخنران آن آیت الله حائری بود و در حین سخنرانی متوجه شدم این سبک سخنرانی را قبلاً شنیده ام که بعد از تأمل متوجه سخنرانی سال ۷۸ شدم و بعد از سخنرانی از اطرافیان، جلسات ایشان را جويا شدم که گفتند شرکت برای عموم آزاد است و بعد از آن بنده تمام جلسات قم ایشان را شرکت می کردم (مناجات شعبانیه، تفسیر سوره یوسف، شرح حدیث عقل و جهل، درس اخلاق، دعای ندبه) تا ماه رمضان ۹۶ که بعد از آن ایشان بیمار و بستری شدند و در آذر ماه ۹۶ به لقاء الله پیوستند. هدف بنده از این تفصیل این است که متذکر شوم قدر فرصتها را بدانیم و آن را به راحتی و با توجیه و غفلت از دست ندهیم. اگر بنده همان سال ۷۸ پی گیر می شدم به جای ۱/۵ سال می توانستم ۱۸ سال از محضر استاد استفاده کنم. یعنی در کسب علم خجالت را کنار بزنیم و با سماجت و ممارست استاد را به قبول شاگرد تشویق کنیم.

انگیزه اصلی از نگارش این نوشتار بررسی نظرات اقتصادی استاد می باشد. دامنه و گستره نوشتار به مسئله پول و ملازمت آن با ربا از دیدگاه علوم انسانی غربی و علوم انسانی اسلامی بر می گردد موضوع نوشتار به ارائه راه حل استاد که همان پول اسلامی است می پردازد و مطالب نوشتار نیز از ۲ کتابچه «در اسلام پول نباید کار کند» و «پول رایج جهانی و احیای پول اسلام» است.

نگاهی به دیدگاه کلی آیت الله حائری شیرازی به علوم انسانی و ماهیت آن

استاد در نگاه کلی علوم را به دو دسته کلی علوم (حسی و تجربی) و علوم انسانی تقسیم می کردند: ((الْعِلْمُ عِلْمَانِ عِلْمُ الْأَدْيَانِ وَ عِلْمُ الْأَشْيَاءِ)) ((کنز الفوائد ج ۱ ص ۱۰۷ از پیامبر اکرم (ع) علم دو دسته است علم ادیان و علم بدنیا استاد این حدیث را این گونه تفسیر می کردند ((العلم علمان علم الانسان و علم الاشیاء)) علم دو دسته است علم انسان شناسی و علم اشیاء شناسی و معتقد بودند که خالق هستی، همه کائنات را برای کمال این انسان آفریده است و در زمینه تدوین علوم انسان شناسی راساً برای انسان تکلیفی قرار نداده است و عقلاً هم انسان نمی تواند به انسان شناسی جامع و مانعی دست یابد چون خود او مخلوق است و فقط خالق می تواند شناخت کامل از مخلوق داشته باشد و این غربیها که برای انسان علوم انسانی آورده اند مثل این است که خیاط، بدون اینکه اندازه داشته باشد پارچه مشتری را برش بزند و سپس از روی آن برش، خیاطی کند و خالق تنها کشف نظامات مادی و حسی این کائنات را بر عهده انسان قرار داده است تا بتواند از طریق این نظامات ثابته به اختراع اجسام و اجرام بپردازد. (البته همین امر هم کار مهمی است و نشان دهنده عظمت اعطاء کننده (خالق) است چون وقتی مخلوق اختراع بزرگی می کند مثل انرژی هسته ای است که از موثر توانا حکایت می کند)

خالق از طریق تشریع انسان را به کمال انسانی می رساند ((إِنَّ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ حُجَّةَ ظَاهِرَةً وَ حُجَّةَ بَاطِنَةً فَأَمَّا الظَّاهِرَةُ فَالرُّسُلُ وَ الْأَنْبِيَاءُ وَ الْأَيُّمَةُ وَ أَمَّا الْبَاطِنَةُ فَالْعُقُولُ)) کافی، ج ۱، ص ۱۶ از امام کاظم علیه السلام ((خدا برای انسان دو حجت قرار داده است حجت ظاهره که انبیاء و در ادامه ائمه هستند و حجت باطنه که عقل است.

نکته مهم اینجاست که استاد معتقد بودند چون غرب در مواجهه با علوم انسانی متکی به قول قائل است و این قائل خود مخلوق است عقلاً قول او جامعیت ندارد و به همین دلیل در زمانهای مختلف این قول ها نقض و حتی رد می شود ولی بر عکس در اسلام چون این علوم انسانی از قول خالق و طبع او انبیاء

و در ادامه ائمه هستند ثابت و جامع هستند و اینکه خرده گرفته می شود این علوم انسانی (منبعث از کتاب قرآن و بیان ائمه) برای ۱۴۰۰ سال قبل است مزیت این علوم است نه نقص آن.

ایشان تمام علوم انسانی غرب (مدیریت، تربیت، اقتصاد، سیاست و غیره) را نیازمند مواجهه و محک با اسلام و احکام آن می دانند. اگر مطابقت داشت می پذیریم و اگر مطابقت نداشت آن را به راحتی رد می کنیم و به طور کلی باید علوم انسانی اسلامی را مستقلاً تعریف و تاسیس کنیم نه اینکه از علوم انسانی غربی پلی برای تخفیف و تضعیف علوم انسانی اسلامی بسازیم.

یکی از شئون مهم و تاثیر گذار علوم انسانی غرب همین علم اقتصاد آن است و یکی از پایه های اساسی

پول اسلام کالایی است که اعتبار پولی یافته اما پول جهانی اعتباری است که بر آن اعتبار پولی آمده است؛ یعنی تولید ناخالص ملی که پشتوانه پول های رایج جهانی است، اعتباری است و اسکناس هم که اعتبار آ پول نامیده می شود؛ پس پول رایج جهانی اعتبار در اعتبار است. چنین پولی چون پشتوانه مشخص کالایی ندارد، اعتبار آن برود دیگر معلوم نیست کی برگردد و با تغییر اعتبار، تغییر ارزش پیش می آید و با تغییر ارزش همه ی مبادلات معلق می شوند و تابع روز خواهند شد

به خاطر ارزش ذاتی بالا کم حجم تر بود و تلف نمی شد و بعد از آن حکومتها مبادرت به ضرب سکه های طلا و نقره کردند. البته به مرور با توجه به گسترش شهرنشینی و افزایش نیازها و همچنین خراشیدگی طلا و نقره به چاپ اسکناس به اندازه و پشتوانه طلا و نقره مبادرت ورزیدند ولی مشخصاً در کشور آلمان با تبدیل اسکناس به طلا مقادیر زیادی طلا و نقره خارج شد که خسارات زیادی به اقتصاد وارد کرد و به همین دلیل پشتوانه طلا و نقره را از پول برداشتند و به چاپ پول با پشتوانه اسمی تولید ناخالص ملی (واژه «تولید ناخالص ملی» یکی از پرکاربردترین واژه های عرصه سیاست گذاری عمومی است. معنای این واژه عبارت است از مجموع ارزش پولی کالاها و خدمات نهایی تولید شده در یک سال مشخص با استفاده از عوامل تولیدی که متعلق به شهروندان یک کشور می باشد. منظور از کالاها و خدمات نهایی نیز آن دسته از کالاها یا خدماتی است که به مصرف کننده نهایی فروخته می شود یا به هر طریق دیگر به دست او می رسد.) روی آوردند که به این پول، پول اعتباری محض گفته می شود زیرا در پول های قبلی مثل سکه طلا و نقره خود پول ارزش ذاتی داشته است که همان طلا و نقره بود ولی در پول های رایج جهانی (منظور از «پول رایج جهانی» پولی است که پشتوانه آن تولید ناخالص ملی است و به آن «پول اعتباری» نیز گفته می شود؛ یعنی پولی که ارزش ذاتی ندارد. بقول یک کارشناس آمریکایی در جریان بحران کنونی غرب و جنبش وال استریت: «پول اعتباری از هوا بدست می آید و حالت خاکستر دارد که هر لحظه ممکن است با وزش نسیمی ملایم در هوا ناپدید گردد؛ پولی است که تورم در آن مانند موجودی وحشی است که اگر یکبار آزاد شد، معلوم نیست از کجا سر در می آورد و کجا می توان او را دوباره به دام انداخت.» پول ارزش ذاتی ندارد و اعتبار محض است.

واکاوی مشکلات پول رایج جهانی

مهمترین مشکل پول اعتباری خود اعتبار آن است. یعنی اعتباری که اعتبار ندارد، اعتباری که از هیچ است و خود پول هیچ ارزش ذاتی ندارد، اعتباری که چون اعتبار است می تواند واقعیت نداشته باشد، اعتباری که عدد اعتباری ثابت است ولی ارزش مبادله ای متغیر. اعتباری که عدد آن ثابت است ولی افزایش حجم آن دست حکومتهاست و به همین دلیل شائبه سیاسی کاری را پیش می آورد.

این مشکلات و حتی تناقضات، تبعات اجتماعی و حتی فقهی فراوانی به دنبال آن دارد که افت ارزش پول و ربا لازمه آن است.

استاد قانون بانکداری بدون ربا را حکم ثانویه امام

اقتصاد، مبادلات است زیرا اولاً انسان موجودی اجتماعی است که نیازهای متفاوت دارد و ثانياً تولیدات مازاد دارد. که در از منته قدیم به صورت کالا به کالا بوده است که با توجه به مشکلات پیش آمده (حمل و نقل، سرقت، تلف شدن و غیره) بشر به فکر کالایی افتاد که بتواند وظیفه مبادله ای را انجام دهد به گونه ای که بتواند اندوخته (کالا و خدمات) را در خود ذخیره کند. ابتدا کالاها ی پر طرفدار مثل نمک و غیره را استفاده می کردند و آن را معیار قرار می دادند و بعد از آن با توجه به مشکلات پیش آمده (عدم شمولیت و حمل و نقل و تلف شدن) به کالایی روی آوردند که این معایب را نداشته باشد مثل طلا و نقره چون اولاً دارای مقبولیت بود و ضمناً



حضرت استاد با توجه به فرمان لازم الاتباع امام راحل (قدس سره) که فرمودند کاری کنید پول کار نکند، راهکار نشان دادند.

راه جلوگیری از کار کردن پول آن است که پولمان را از پول اهل عالم ماهیتاً جدا کنیم. پول اسلام کالای اعتبار یافته است اما پول رایج جهانی کاغذ اعتبار یافته است. پول اسلام کالایی است که اعتبار پولی یافته اما پول جهانی اعتباری است که بر آن اعتبار پولی آمده است؛ یعنی تولید ناخالص ملی که پشتوانه پول‌های رایج جهانی است، اعتباری است و اسکناس هم که اعتباراً پول نامیده می‌شود؛ پس پول رایج جهانی اعتبار در اعتبار است. چنین پولی چون پشتوانه مشخص کالایی ندارد، اعتبار آن برود دیگر معلوم نیست کی برگردد و با تغییر اعتبار، تغییر ارزش پیش می‌آید و با تغییر ارزش همی مبادلات معلق می‌شوند و تابع روز خواهند شد. معلوم است با چنین پولی اصلاً قرض معنا ندارد؛ و پولی که قرض می‌دهند همان پول را پس نمی‌گیرند! حتی برای یک لحظه هم پول ثابت نیست؛ فرار از بهره و پناه به قرض با چنین پولی که اعتبار در اعتبار است محال می‌باشد!

راه اسلامی کردن پول این است که چون در شرایط حاضر پول نمی‌تواند از جنس طلا و نقره باشد، می‌شود طلا و نقره را به میزان معین پشتوانه اسکناس کرد؛ به این صورت که «تولید ناخالص ملی» را که فعلاً عنوان پشتوانه پول رایج جهانی را دارد، با سکه بسنجیم و اسکناس را بر مبنای اجزاء و اضعاف سکه قیمت گذاری کرده و به اندازه ارزش مسکوک، معادل از تولید ناخالص ملی سهمی برای هر قطعه اسکناس قرار دهیم؛ چنین اسکناسی چون معادلی از اجزاء و اضعاف سکه دارد، در حکم سکه با قیمت ثابت است؛ اسکناسی است با پشتوانه سکه که اصلش کالا و لباسش اعتبار پولی است. با این روش، اسکناس در حکم طلا و نقره خواهد بود و کالایی تعهد آور است و مؤسس تنها ضامن مقدار طلا و نقره پشتوانه شده است و ضامن ترقی و تنزل قدرت خرید طلا در بازار نیست.

در این راه حل دو مطلب وجود دارد: یکی خلق و دیگری جعل؛ خلق، مایه‌ی کالایی پول است و جعل، دادن اعتبار پولی به آن است. (الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ) «ستایش برای خداوندی است که آسمانها و زمین را آفرید، و ظلمات را و نور را پدید آورد» (آیه ۱ سوره انعام) حال اگر وامی بر مبنای این پول پرداخت شود، آئین نامه (فَلَكُمْ رُءُوسُ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ) «سرمایه‌های شما، از آن شماس است [= اصل سرمایه، بدون سود]؛ نه ستم می‌کنید، و نه بر شما ستم وارد می‌شود (آیه ۲۹۷ سوره بقره) در آن جاری است. زیرا ترقی و تنزل طلا

الحسنه دهیم زیرا گریزی از ربا یا ضمان نداریم. چون اگر قرض گیرنده همان مقدار قرض را بپردازد به علت افت ارزش پولی تمام قرض خود را نپرداخته است و اگر بیشتر از مقدار قرض پرداخت کند این ظلم و اجحاف در حق قرض گیرنده است زیرا مسبب کاهش ارزش پول قرض گیرنده نبوده است که بخواهیم تورم آن را جبران کند. این پول اعتباری تناقضات فراوان دارد و ربا لازمه آن است و قابل تفکیک نیست. برای گریز از این مهلکه و مخمصه استاد راه حلی پیدا کردند.

❁ معمایی که حل شد!

راحل می‌دانستند و حکم اولیه امام این است که «اگر چنانچه بانکداری به آن معنایی که در جاهای دیگر است رواج پیدا کند، مردم از صنعت و کار و سایر چیزها باز می‌مانند و می‌نشینند توی خانه و پولشان برایشان کار می‌کند و حال آنکه پول نباید کار بکند و از این جهت باید کارشناسان و علما در این مسئله بسیار فعالیت کنند، دقت کنند که ما را از این گرفتاری نجات دهند» (بیانات امام خمینی در جمع وزرای امور اقتصادی دارایی، کشاورزی و رئیس بانک مرکزی ۲۵/۲/۶۳) اما علت اینکه امام بر خلاف رویه احکام ثانویه دیگر، خیلی زود از حکم اولیه منصرف شدند شاید به علت یاس از عملی شدن حکم اولی بوده، که حکم تغییر کرده است.

امام (ره) امید نداشتند که در آن مقطع، جامعه و نظام بتوانند کاری کنند که جلو کار کردن پول را بگیرند به همین جهت حکم ثانویه امام علی القاعده از روی اضطرار و تا زمان فراهم شدن شرایط برای اجرای حکم اصلی و اولی بوده است و نباید این حکم ثانویه را دائمی و قطعی فرض کنیم. بلکه کارشناسان باید تلاش کنند هم در بعد استخراج و پخت علم اقتصاد از آیات و روایات تلاش کنند (زیرا تمام نیازهای ما در آیات و روایات موجود است و وظیفه علما این است که این گندم را آسیاب و خمیر و سپس نان کنند) و با روشنگری علمی مقبولیت عامه ایجاد کنند تا بتوانیم به آیین نامه ((فَلَكُمْ رُءُوسُ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ)) «سرمایه‌های شما، از آن شماس است [= اصل سرمایه، بدون سود]؛ نه ستم می‌کنید، و نه بر شما ستم وارد می‌شود آیه ۲۹۷ سوره بقره عمل کنیم.

در شرایط حاضر به هیچ عنوان نمی‌توانیم قرض

در اسلام انتخاب عامل مبادله، به خاطر موضوعیت آن نیست بلکه طریقیست آن یعنی ثبات پول مطرح است. به عبارت دیگر، توجه اسلام به طلا و نقره یا هر کالای دیگر بالعرض است. می‌گویند عامل مبادله هر چه باشد در اصل ثبات آن مورد نظر است. اگر زمینه کار با پول ثابت فراهم شود، از طلا و نقره و دلار قوی‌تر عمل خواهد کرد

کرده است:

۱- سکه مستقیماً پول باشد ۲- سکه پشتوانه پول باشد ۳- پول رایج جهانی
دو راه حل اول خطر خروج سکه (طلا و نقره را دارد) و راه حل سوم راه حل فعلی اقتصاد جهانی است که پول اعتبار در اعتبار است و ربا سگان دار کشتی اقتصادی است

راه اهل اسلام؛ راهی که در آن، سکه واحد اندازه گیری، و کالا، پشتوانه پول است؛ راهی که پول نه سکه و نه مثل وضعیت کنونی، اعتبار در اعتبار است و این اندیشه ای نو و تازه است. در این روش اولاً سکه واحد اندازه گیری است و پشتوانه نیست. ثانیاً کالا به طور مشخص پشتوانه ای اسکناس است و ارزش آن با سکه تعیین می شود. این وضعیت را مسامحتاً «سکه پشتوانه اسکناس» گوئیم؛ وضعیتی که کالا به اندازه و مبلغ مشخص پشتوانه هر قطعه اسکناس است و مشخص شدن ارزش کالایی اسکناس بعهد سکه است. در این روش بانک مرکزی رسماً اعلام می کند که خرید و فروش و خروج و دخول سکه به حیات و شریان اقتصادی بستگی دارد و به هیچ وجه سکه در مقابل اسکناس پرداخت نمی شود. اگر ما پول اسلام را احیا کنیم، به دو دستاورد مهم دست خواهیم یافت.

اولاً: پول از اعتباری محض نجات می یابد و خطرات آن را نداریم. ثانیاً: ارزش هر قطعه اسکناس دقیقاً از تولید ناخالص ملی بوسیله سنجش با سکه مشخص می گردد. مثلاً روی اسکناس می نویسد معادل یک ده هزارم سکه ارزش دارد؛ این در حالی است که به هیچ وجه در مقابل اسکناس سکه پرداخت نمی شود؛ با این کار تا هزار سال چنین پولی پول است و در مبادلات بین المللی معادل آن از هر کالا و خدماتی که داریم می فروشیم. در این روش اسکناس سکه نیست اما از سکه هم جدا نمی باشد و مثل سایه دنبال آن است و یک سال و ده سال و صد سال و هزار سال هم بگذرد، حد و حدود ارزش آن با سایر اجناس در تغییر نوسانی رفت و برگشت است و اسکناس عین کالا با کالاهای دیگر مبادله می شود و قرض دادن و قرض گرفتن بدون هیچ بهره ای، شدنی است. در آن زمان مضاربه هم صورت می گیرد و مشارکت طرفینی در سود و زیان حالت رفت و برگشتی دارد این یک نظام پولی دائم التعادل، تضمینی، عقلایی، فقهی و فقهایی است و نظریه ای ذهنی نمی باشد، زیرا کار نکردن پول، فقط در پول کالایی، شدنی است. حرف های امام راحل (قدس سره) مثل معجزه است! وقتی می گوید «کاری کنید پول کار نکند»، یعنی پول را از اعتباری محض نجات دهید و این تنها راه نجات است. فراموش نکنیم هر جا با امام و مقام معظم رهبری رفتیم به همه جا رسیدیم و هر جا از جایمان تکان نخوردیم چوبش را خوردیم!

راه اسلامی کردن پول این است که چون در شرایط حاضر پول نمی تواند از جنس طلا و نقره باشد، می شود طلا و نقره به میزان معین پشتوانه اسکناس کرد؛ به این صورت که «تولید ناخالص ملی» را که فعلاً عنوان پشتوانه پول رایج جهانی را دارد، با سکه بسنجیم و اسکناس را بر مبنای اجزاء و اضعاف سکه قیمت گذاری کرده و به اندازه ارزش مسکوک، معادل از تولید ناخالص ملی سهمی برای هر قطعه اسکناس قرار دهیم

کالایی آن است که اگر نباشد، پول لحظه به لحظه اعتبار در اعتبار است. به عبارت دیگر وقتی متن پول کالاست به این معنی است که مثل کالا همیشه کالاست؛ مثل صد تن گندم همیشه صد تن گندم است. درست است که هفتاد و پنج تومان پول اعتباری همیشه هفتاد و پنج تومان است، اما هفتاد و پنج تومان صد سال قبل قدرت خرید خانه ای ششصد متری با بیست اتاق داشت و هفتاد و پنج تومان کنونی پول یک قضای حاجت نیست! پول اعتباری چون دائم التغییر است، لحظه ای از ربا خلاصی ندارد و ذره ای امکان قرض الحسنه در آن نیست.

در موضوع بانک نشستیم و زل زل به امام راحل نگاه کردیم تا امام بگوید: (رَبِّ إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي سورة مائده آیه ۲۵) پروردگارا! من جز اختیار شخص خود و برادرم را ندارم) و خدا هم پاسخش بدهد: «پس چهل سال محروم می شوند!» ما در مدت محرومیت از پول اسلامی، داریم همان محتوای زشت ربا را با روکشی از فقه اسلامی تجربه می کنیم!

نتیجه

پول حاضر که اعتباری محض است ملازم با ربا و بهره است و قابل تفکیک نیست و عنوان بانکداری بدون ربا فقط در لفظ است و در عمل بانکداری ربوی است. این ربوی بودن ذاتی بانکداری با پول رایج جهانی است و ربط زیادی به عملکردها ندارد و عملکردها فقط شدت و ضعف بهره را تغییر می دهد. بانک های عالم در رابطه با پول سه راه را تجربه

در بازار ضمان آور نیست و ظلمی به وام گیرنده و وام دهنده نشده است. دلیل اعتبار کردن پول بر کالا این است که کالا تا آخر کالاست و روی ثباتش سال ها می شود حساب کرد؛ می توان با آن مهریه و قرض الحسنه را جاری کرد و طرفین متضرر نخواهند شد.

ممکن است این سؤال مطرح شود که اگر مردم اسکناس به بانک دهند و سکه بخواهند چه باید کرد؟ پاسخ این است که در مقابل اسکناس کالاست نه سکه! سکه سنگ وزنه است و بوسیله ی آن تنها میزان کالای پشتوانه شده در حواله ی اسکناس مشخص می شود. دولت اعلام می کند که سکه به منزله خون در شریان اقتصادی جامعه است و همه شرایط نگهداری و نگهداری آن با نظام است و به هیچ وجه رها نیست.

با این مکانیزم، ما از مذاق شارع ثبات پول را استنباط می کنیم. اصولاً هم جامعه نمی تواند در انتظار بماند که کی آتش انتظار ثبات پول پخته خواهد شد و کی واردات برابر صادرات و مصرف معادل تولید می گردد تا ارزش پولش ثابت شود؟ حال آمدیم و همه ی این ها محقق شد، عوامل معنوی مثل شوک های خارج از اراده حکومت را چه کنیم؟ شوک هایی که اثر آن از برابری عرضه و تقاضا بیشتر است.

در اسلام انتخاب عامل مبادله، به خاطر موضوعیت آن نیست بلکه طریقت آن یعنی ثبات پول مطرح است. به عبارت دیگر، توجه اسلام به طلا و نقره یا هر کالای دیگر بالعرض است. می گوید عامل مبادله هر چه باشد در اصل ثبات آن مورد نظر است. اگر زمینه کار با پول ثابت فراهم شود، از طلا و نقره و دلار قوی تر عمل خواهد کرد و وضع بهتر از ژاپن خواهد شد؛ زیرا پول ژاپن تنها بر اساس اقتصادش قوی شده اما پول اسلام علاوه بر اقتصاد قوی، به خاطر داشتن پشتوانه ثابت و غیر اعتباری از نظام اقتصادی جدا عمل می کند و بیماری پولی نظام سرمایه داری به آن سرایت نمی کند. مزیت دیگر پول کالایی این است که پاسدار اصالة الانسان است و اخلاق و ارزش ها با آن تثبیت می گردد. هم چنین پول کالایی چون خارج از اقتدار دولت است، به هیچ وجه امکان خلق پول در آن نیست و دولت ها نمی توانند برای آن کیسه بدوزند و تورم که ریشه در افزایش و خلق پول بر دارائی مردم دارد، در آن راه ندارد. در پول کالایی عیوب و مزایا بهتر آشکار می شود؛ یعنی دولت هرگاه دید پول ندارد بجای استقراض، اوراق قرضه منتشر می کند و یا صرفه جویی می نماید، اما در حال حاضر پول چون اعتباری است و امکان خلق و چاپ آن وجود دارد، ظاهراً خود را پولدار نشان می دهد و فقر را پنهان می کند؛ کاری که بی حسی آورده و خود بدترین درد است.

بنابراین ثبات پول اسلام به خاطر پشتوانه معین



سخنرانی منتشر نشده آیت الله حائری شیرازی در جمع فعالان فرهنگی شهر شیراز و پرسش پاسخ با آنها

ما به انقلاب بدهکار هستیم! نباید جای بدهکار و طلبکار عوض شود

درآمد

متنی که در ادامه می آید سخنرانی مرحوم آیت الله حائری شیرازی در جمع فعالان فرهنگی شیراز در موسسه فرهنگی وفاق می باشد که در تاریخ ۱۳۹۴/۶/۱۲ انجام شده است. آیت الله حائری در این سخنرانی که در فضایی کاملاً صمیمی و بدون تعارفات معمولی انجام شد، ضمن هشدار به نیروهای انقلاب در خصوص عواقب کم کاری در قبال نارسایی ها، پیرامون مسائل مهمی چون: مفهوم صحیح قضا و قدر، گرفتاری ما در سوء برداشت از قضا و قدر و بی توجهی به مشکلات موجود، نفوذ سیستم آموزشی غرب در کشور، علل در مان نشدن معضل بدحجابی و راه صحیح حل شدن آن و... سخن گفته اند. ضمن آنکه در پایان این جلسه نیز سؤالاتی از سوی حضار مطرح شد که آیت الله حائری به آنها پاسخ دادند.

«اَسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا»

اگر استغفار کنید، این رودخانه‌هایی که داشتید، رودخانه‌های جدیدی به دلیل پربارانی به شما اضافه می‌شود. کسانی که در جریان‌های آب‌ها هستند می‌دانند که همه آب‌های سطحی ما رفت. آب‌های زیرزمینی در حال تمام شدن است. شما می‌دانید در مساله آب وضعیت بحرانی داریم و هر وقت هم باران می‌آید، تبدیل به سیل می‌شود. اینها اموری است که دقت نمی‌کنیم و این مسائل برایمان پیش می‌آید. معنایش این نیست که اگر ملتی شهید داد و اقداماتی کرد قوانین خلقت نسبت به او حالت استثنایی پیدا می‌کند. شما به وسیله شهادت دادن‌ها و کارهای فرهنگی که تاکنون کرده‌اید، در عالم درخشان هستید. این درخشش سرچایش هست. کارهایتان نانش را جای خودش دارد چوبش را هم جای خودش دارد. شما از نسل قبلی، نسل ۱۳۲۰ اسلام را گرفتید که یک شهید نداشتید. این قبرستان دارالسلام از دوره عضدالدوله دیلمی تاکنون قبرستان شهرتان است. عرض و طولش را که بگردید یک شهید ندارید. شما الان را مقایسه کنید.

خب نانش را می‌خورید. این شهادت‌ها نتیجه‌اش این شده که صدای اسلام از کشور شما بلند شده است. پرچم اسلام از اینجا بلند شده است. مقاومت از اینجا صورت گرفته است. ببینید رهبر بزرگوار آگاهانه حرف می‌زند. می‌گوید این انگلیسی‌ها آمدند اینجا، حرف می‌زنند خیال می‌کنند ایشان آقای لرد کرزن هستند و ما هم ۲۵۰ سال قبل هستیم. کجای کارید؟ این ایران، ایران آن سال‌ها نیست. شما ۲۵۰ سال عقب هستید.

شما ببینید روز اول که عربستان به یمن حمله کرد، گفت این چه کاری بود کردید؟ الان ۶ ماه بیشتر است که شب و روز بمباران می‌کنند. وسیله برای دفاع ضد هوایی ندارند اما یمنی‌ها موشک بارانی را انجام دادند که اینهایی که نزدیک به دستگاه سعودی هستند می‌گویند در نتیجه آن بمباران موشکی، حدود هزار و خورده‌ای کشته و مجروح داشتند و اینها هم اعلام کردند این موشک‌هایی با برد ۷۰۰ کیلومتر تولید می‌کنند. فضایی که اینها موشک را تولید می‌کنند، شاید یک پنجاهم فضایی است که ما همان‌ها را تولید می‌کنیم. خیلی ملت زرنگ و جمع و جور و حسابی هستند. ایشان گفت اینها نیستند که تسلیم شوند. الان هم دست از پا درازتر، آقای ملک سلمان بعد از این کشته‌هایی که دادند به آمریکا رفته است. فقط اماراتی‌ها ۸۰ تا کشته داشتند. آقای بدرالدین گفته ما به موقع کارهایتان را جواب می‌دهیم.

اینها از برکت کار است. جایی که آمدیم و قدم برداشتیم نانش را می‌خوریم. رهبر بزرگوار به آمریکا وقتی به عراق آمد گفتند: «اینجا باتلاق است.» دو سال بعد قبول کردند که باتلاق است. برای بیرون رفتن از عراق و افغانستان از ما کمک خواستند. مذاکرات

وقع است. چیز دیگری است. در مقابل این است که مسائل را بگوئیم تقدیر و قسمت نبود که این شد، می‌گوئید تو مسئولی، باید جواب دهی.

«فَمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ» خودتان کردید؛ خودتان را محاکمه کنید؛ بقیه خودتان را بگیری.

در مقابلش آیه داریم: «مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ لِكَيْلًا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ» این در مواردی است که میلیونوم قصور در کار نباشد، این طور می‌گویند که اهل بیت وقتی به یزید بن معاویه گفت: «مَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ» گفتند: «لسنا من اهل هذا آية و ما في كم انما نزلنا في نا ما اصاب و من مصيبتة الارض و ما انفس الا في كتاب ان قبل النبرا» به خاطر اینکه سر سوزنی، اینها کوتاهی نکرده بودند. اما ما می‌خواهیم گناه خودمان را گردن تقدیر بیندازیم، یک گناه بر گناه خودمان اضافه می‌کنیم.

«مَنْ يَكْسِبْ خَطِيئَةً أَوْ إِثْمًا ثُمَّ يَرْمِ بِهِ بَرِيئًا فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُبِينًا» کسی یک خطایی بکند و بعد بی گناهی را متهم کند دو گناه کرده است. گناه که کرده است و یک بهتان مبینی را هم به آن اضافه کرده است. عملکرد ما عموماً این طوری است.

ما در مسئله بانک‌ها و این وضعیتی که داریم درست می‌کنیم، اسم‌مان سرچایش است و بهتان مبینی هم رویش است. چون می‌گوئیم اسلام این طوری کرده است، (باعث این وضع شده است) می‌گوئیم این کاری که بانک کرده، کار اسلام است.

خب نتیجه‌اش چه می‌شود؟ الان خشکسالی می‌شود یک نفر بیاورید که بگوئید این خشکسالی به خاطر عملکرد ما است. همه می‌گویند نه، امتحان الهی است. زلزله امتحان است، این امتحان هم روی امتحانات. این عقوبت است.

اما این امتحان نیست. این خودشیفتگی ما است که می‌گوئیم تقدیر است و مقدر است. قرآن را ببینید:

وقتی در کلاس حواست پرت می‌شود، غیبت ذهنت را بزنی و بعد از خودت پیرس چرا حواسم پرت شد. ریشه حواس پرتی‌ات را پیدا کن و درست را با علاقه بخوان. این حضور و غیاب است. امتحان‌ها هم عیناً هم مثل حضور و غیاب است. زیرا طرف ندانسته جواب صحیح می‌دهند، نمره بیست به او می‌دهند

سلام علیکم جمیعاً و رحمه الله
اعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم.

بسم الله الرحمن الرحيم
نکته‌ای حضورتان عرض می‌کنم. گاهی وقت‌ها ما اعتراض می‌کنیم و حالت طلبکارانه‌ای نسبت به انقلاب پیدا می‌کنیم. ما بدهکاریم. جای بدهکار و طلبکار نباید عوض شود. هرچیزی که مشکل دارد مربوط به ما است. هیچ وقت دنبال متهمی غیر از خودتان نگردید. ما بودیم که آمدیم با مردم صحبت کردیم و راضی‌شان کردیم که پای کار آمدند. به چه کسی اعتراض کنیم؟ غیر از ما کس دیگری نیست. یک وقت فکر می‌کنیم چرا این طور شده است؟ ما کم‌کاری کرده‌ایم. رهبر هم مثل شما، ایشان هم می‌گویند من وضعیت فرهنگی را که می‌بینم، گاهی شب خوابم نمی‌برد چه کار دارید می‌کنید.

من این را عرض می‌کنم، ما یک مشکل داریم. غرب این مشکل را ندارد. غرب درکارهایش به تقدیر و قضا و قدر اعتقاد ندارد؛ از این جهت اشکالی که پیدا می‌شود خودش را مسئول می‌داند و می‌گردد ایراد را پیدا و برطرف می‌کند. اما تبلی ما باعث شده است به بهانه تقدیر و قضا و در اشتباهاتمان بکس و باد (درجاذدن) کنیم. این بد است و باید رفع کنیم. ببینید؛ ما وقتی یک کسی در تصادف جاده‌ای کشته می‌شود در ختمش می‌گوئیم مقدر است دیگر، تقدیرات الهی است. می‌گوئیم تقدیر و خودمان را راحت می‌کنیم.

اما آنها (غریبان) نه! وقتی کسی در تصادف جاده‌ای کشته شد، می‌گردند اگر اشکال در جاده است برطرف می‌کنند. اگر اشکال از ماشین، یا راننده یا قانون است برطرف می‌کنند. آقای رضوانی نماینده جمهوری اسلامی در هامبورگ که الان عضو خبرگان است؛ گفت تعداد تصادفات جاده‌ای در آلمان حدود ۴۰ در برابر ۴۰ هزار است. اما همه ما می‌دانیم که در ایران اوضاع تصادف جاده‌ای چگونه است!

نتیجه‌اش چه می‌شود؟ چیزهایی که ما داریم استفاده نمی‌کنیم و چیزهایی را از آنها بد استفاده می‌کنیم. یکی از آنها همین مساله قضا و قدر است. در کنکور قبول نمی‌شود، تقدیر نبود. در مهمانی شرکت نمی‌کند، قسمت نبود. همه جا به همین صورت. این که نشد.

بله ما داریم از پیامبر بزرگوار؛ «لم یقل له شیا کان لو کان غیر» وقتی چیزی اتفاق می‌افتاد نمی‌گفت اگر غیر از این اتفاق افتاده بود، خوب بود.

این یعنی، ایشان در کارهای خودش ذره‌المثقالی تقصیر و کوتاهی نداشت. «الخير فی ما وقع» مال او نیست، مال ما است. این طور نیست که «الخير فی ما وقع» هر غلطی کردیم باز هم می‌گوئیم «الخير فی ما وقع» ما موقع آنجاست که ما مقصر نباشیم. اگر در یک میلیون هم ما مقصر باشیم ما نمی‌توانیم بگوئیم «الخير فی ما وقع» ببینید آیه قرآن «مَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ» در مقابل «الخير فی ما

از آن زمان شروع شده بود.

اینها (دولت یازدهم) به دولت قبلی ایراد می‌کنند ولی یک حرف منصفانه هم می‌زنند. می‌گویند اینکه اینها (غرب) به مذاکره آمد، به خاطر این بود که دولت قبل به اینها گفت که ما سوخت هسته‌ای درست می‌کنیم. آنها خندیدند و گفتند بکنید. بعد که (سوخت را) تحویل دادند، (غربی‌ها) گفتند از این بدترش نکنید. وقتی دیدند می‌توانیم گفتند بنشیند با هم صحبت کنیم. دولت کنونی دقیقاً قبول دارد کاری که دولت قبلی برای نزدیک شدن به ۲۰ درصد کرد، کار درستی بود و اینکه آنها به سر مذاکره آمدند دقیقاً به این خاطر بود که نشان دادند می‌توانیم.

هیچ وقت نباید چوب و نان جای همدیگر را بگیرد. جایی کوتاه آمدیم چوب خوردیم و خواهیم خورد. جاهایی خوب آمدیم نان را خوردیم و خواهیم خورد. بعد از این سعی کنید این جاهایی که چوب می‌خورید، نان را بخورید. هر جا به تقدیر وابسته کردید، چوبش را خوردید. هر جا قبول کردید اشتباه کردید و باید آن اشتباه را رفع کنید، نان را خوردید. حرف ما با شما این است. چوب تقدیر را می‌خورید به خاطر اینکه مقصر نباید اسم تقدیر بیاورد. ما مصیبت تقدیری داریم، مصیبت تقصیری داریم. یا تقدیری است یا تقصیری. نمی‌توانید بگویید همه تقصیری‌ها تقدیری است. وقتی تقصیری است، اسم تقدیر نبر و اگر این کار را بکنی چوب این کارت را می‌خوری. این قانون خلقت است و خلقت با ما تعارف ندارد. ببینید پیامبر اکرم با یارانش در بدر می‌ایستند، یک عده ۳۱۳ نفره بر هزار و خرده‌ای پیروز می‌شوند. بزرگان آنها کشته می‌شوند. ۷۰ تا اسیر و ۷۰ تا کشته. همین ملت و همین رهبر در احد وقتی می‌گوید این تنگه را تغییر ندهید، بعد از پیروزی تنگه را رها می‌کنند و همین‌ها با همین پیغمبر ۷۰ تا کشته می‌دهند. یکی از آنها حمزه است. می‌گوید: «مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا وَمَنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ» شما بخاطر «مَنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ» پیروز می‌شوید و به خاطر «مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا» شکست می‌خورید. ببینید «مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا» را تبدیل به «مَنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ» کنید مشکل را حل کنید. هرچه نان می‌خورید به خاطر «مَنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ» است. «مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا» هم تقصیر می‌کند و هم دنیا را متهم می‌کند تا خودش را تبرئه کند. حداقل کوتاهی که کرده ایم را قبول کنیم. حالت طلبکارانه به مسائل نگرییم. دارد اوضاع خراب می‌شود، چه حرفی است؟ قبول مسئولیت کنید، تلاش کنید، خدا به شما کمک می‌کند. اینترنت و ماهواره را تماشا کنید، رحمی به شما نمی‌کند. اما نباید پای کار، به جای گله و برخورد طلبکارانه، استغفار کنید.

خدا رحمت کند آقای جواد توکل‌ی بود، یک شب به من گفت خوابی دیده‌ام که ظهور شده و امام زمان در قیافه آقا صدرالدین به مسجد وکیل آمده است. هر کسی به داخل می‌آید امام زمان می‌گوید امروز برای اسلام چه کردی؟ هر کسی کاری نکرده یک

چوب می‌زند. یکی گفت رفته‌ام زیارت، گفت برای مسلمانان چه کار کردید؟

حالا او نیست خودمان که هستیم. خودمان، خودمان را چوب بزنیم و به خودمان انتقاد کنیم. من حرفی که اینجا می‌زنم برای کل حوزه علمیه و دانشگاه هم می‌زنم. کل طلبه‌های ورودی را جمع می‌کنم و برای همه‌شان حرف می‌زنم و می‌گویم غرب، انسان شناسی‌اش مبنای اینکه آگاهی انسان از روی تجربه است و شرایط بر انسان حاکم است و انسان تابعی است از متغیر شرایط. این دید غرب است. دید اسلام این نیست. انسان را خدا قدرت حکومت بر شرایط داده است. موجود مافوق شرایط است. غرب به دلیل اینکه انسان را مخلوق شرایط می‌داند، معتقد به مدیریت از بیرون است. از این جهت سر کلاس‌ها که حضور و غیاب می‌گذارد، نظم از بیرون ایجاد می‌کند. درست است که این نظم بیرونی باعث می‌شود شاگرد در کلاس حاضر شود، حضور فیزیکی را می‌آورد ولی موجب غیبت قلب و روحش می‌شود.

از خودمان پرسیم امروز من برای اسلام چه کردم؟ چه قدمی برداشتم؟ هر قدمی که برداشتی بنویس. همان‌طور که به بچه‌ها گفتیم از خودشان حضور و غیاب داشته باشند، خودمان دست به کار شویم. حجت‌ظاهره، غایب است. حجت‌باطنه که حاضر است. شما خیال می‌کنید امام زمان می‌زند، حجت‌باطنه نمی‌زند؟

پذیرش نظام آموزشی غرب در ایران

به مجرد اینکه شما حضور و غیاب را وارد کردید، قلوب خارج می‌شود. چون از ترس وارد کلاس شده است. این شیخ طوسی نمی‌شود. دانشگاه و آموزش و پرورش ما الگو از غرب گرفته و مدیریت از بیرون را پذیرفته است. نتیجه مدیریت از بیرون همین است که خودمدیریتی تعطیل شود. ماشینی که بکسل می‌کنند، موتورش را خاموش می‌کنند. مدیریت از بیرون لازمه‌اش تعطیلی مدیریت از درون است. حوزه‌های ما اینقدر توی سرشان زدند و گفتند اینها معتقد به نظم در بی‌نظمی هستند، اینها باورش‌شان شد. الگوی دانشگاه را برای حوزه از حضور و غیاب،

نمره و امتحان هفتگی و مدرک گرفتند و مدرک‌گرایی دانشگاه وارد حوزه شد. همان پوچی آنجا به حوزه سرایت کرد. این که بنا بود امام جماعت آنها شود، مامور آنها شد. همه به خاطر مدیریت از بیرون است. وقتی در کلاس حواست پرت می‌شود، غیبت ذهنت را بزن و بعد از خودت بپرس چرا حواسم پرت شد. ریشه حواس پرتی‌ات را پیدا کن و درست را با علاقه بخوان. این حضور و غیاب است. امتحان‌ها هم عیناً هم مثل حضور و غیاب است. زیرا طرف ندانسته جواب صحیح می‌دهند، نمره بیست به او می‌دهند. گفتم خودت به خودت نمره بده. وقتی نفهمیدی به خودت صفر بده و بعد ببین چرا صفر شدی. این مدرک‌ها و نمره‌های پوک نتیجه‌اش این می‌شود. وقتی برای نمره درس می‌خواند بعد از امتحان ذهن آنها را پاک می‌کند.

خدا توفیق داده من درس را برای نمره نخواندم. کتاب ناسخ التواریخ را در بچگی، در دوم ابتدایی می‌خواندم. به کتاب و درس علاقه داشتم. قبل از اینکه طلبگی را شروع کنم روایات را می‌فهمیدم. به شما هم می‌گویم اگر پایه تحصیل برایتان براساس نمره پوکتان گذاشتند، پایه هم پوک است چون خودت می‌دانی اینجا را نفهمیدی و پایه تو پایین‌تر است و باز می‌گویم پایه تو آن کتابی است که می‌توانی تدریس کنی. حد هر کسی آن چیزی است که می‌تواند از عهده برآید. «قِيمَةُ كُلِّ امْرِئٍ مَا يُحْسِنُهُ» الان هم عرض می‌کنم به جای اینکه دیگران را متهم کنیم، خودمان دفتر برای خودمان بیاوریم و خودمان، خودمان را مدیریت کنیم.

برای اسلام چه کرده ایم؟

از خودمان پرسیم امروز من برای اسلام چه کردم؟ چه قدمی برداشتم؟ هر قدمی که برداشتی بنویس. همان‌طور که به بچه‌ها گفتیم از خودشان حضور و غیاب داشته باشند، خودمان دست به کار شویم. حجت‌ظاهره، غایب است. حجت‌باطنه که حاضر است. شما خیال می‌کنید امام زمان می‌زند، حجت‌باطنه نمی‌زند؟! این عین عبارت حضرت عیسی است که می‌گوید: «من نیامده‌ام تورات را نسخ کنم، آمده‌ام تکمیل کنم» در تورات گفته اگر زنا کنی مستوجب سیاست (مجازات) هستی من می‌گویم در نگاه بد و از روی شهوت به زنی نگاه کنی زنا کرده‌ای و در دل سیاست می‌شوی.

ما حجت‌باطنه را ضعیف می‌کنیم. وقتی مسائل را به تقدیر وصل می‌کنیم داریم به حجت‌باطنه جواب می‌دهیم و می‌گوییم خفه شود. حجت‌باطنه یقه ما را گرفته و ما برای رهایی از آن این توجیهات را می‌آوریم. دقیقاً حجت‌باطنه مثل حجت‌ظاهره چوب می‌زند و سیاست می‌کند. کسانی به دست حضرت علی سنگسار شدند بدون اینکه کسی آنها را آورده باشد. روز اول گفت نه برو. فردا هم همین را گفت.



■ سخنرانی آیت الله حائری شیرازی در جمع بسیجیان

هم به آدم می گوید اینها به تو سجده کردند، شانت نیست از این کارها بکنی. به زن ها عزت بدهید، وقتی عزت دادی حجاب بخواهید. وقتی احساس شخصیت کرد خودش حجاب می کند. ما برای اینکه حجاب درست کنیم چه کار می کردیم؟ بچه ها خودشان به من می گفتند که اگر کسی اوایل انقلاب یک نفر نسخ مویش بیرون بود ما با موتور می رفتیم آب دهان در صورتش می انداختیم. خب نتیجه اش این است. کار درستی نکردید. نیروی انتظامی لش کش بود؟! آقایان شکار می کردند این ها لش را می بردند. قشون ۳۱۳ عملیات را انجام می داد و نیروی انتظامی لش ها را جمع می کرد. کدام این کارها درست بود؟! خدا وقتی می خواهد تربیت کند به ملائکه می گوید به آدم سجده کنند. شخصیت می دهد، جرات می دهد، عزت می دهد و تکلیف می خواهد. عزت بدهید، تکلیف بخواهید. خارش کن، بارش کن، همین می شود. ناز مومن را بکش و مسئولیت از او بخواه. در این قسمت از سخنرانی سؤالاتی از مرحوم آیت الله حائری شیرازی پرسیده شد که ایشان نیز به هر کدام از آنها پاسخ دادند که در ادامه آنها را می خوانید:

❁ یکی از مسائلی که موجب نگرانی است بالا رفتن سن ازدواج و افزایش طلاق و کاهش انگیزه جوانان به ویژه پسران نسبت به ازدواج است. اخیراً تعدادی از دوستان تصمیم گرفته اند برای مقابله با این وضعیت، تلاش کنند و با واسطه گری در امر ازدواج با این مشکل مبارزه کنند. لطفاً رهنمود فرمایید.

در امر به معروف و نهی از منکر چرا کلمه معروف و منکر به کار می بریم؟ برای اینکه مدیریت داخل کنیم. وقتی هنوز چیزی را معروف نکرده، امر می کنی، این مدیریت خارجی است و جواب نمی دهد. وقتی معروف می شود، امر می کنی دلت همراه تو می شود، مدیریت داخل می شود و جواب می دهد

امر می کنی دلت همراه تو می شود، مدیریت داخل می شود و جواب می دهد. ببینید چطور است.

❁ برای حل مشکل حجاب چه کنیم؟

آقای ناطق نوری می گوید که روزهایی که زن ها خدمت امام می آمدند، دو نفر در مدرسه فیضیه کشته شدند. ما رفتیم به امام گفتیم اجازه بدهید که خانم ها نیایند. امام پاسخ داد اینها انقلاب کردند، شما خیال می کنید، شما انقلاب کردید؟! خب شما به زن ها بگو شما انقلاب کردی، حجابش حفظ می شود، به آنها مسئولیت و شخصیت می دهی، مدیریت از داخل می شود. خدا وقتی می خواهد آدم را تربیت کند می گوید ملائکه به این سجده کنید. بعد

روز چهارم که آمد که سنگسار شود. حضرت علی گفت کسانی که از همین گناه کرده اند حق ندارند او را سنگسار کنند؛ همه رفتند. خود حضرت علی و پسرش حد را اجرا کردند. قانون خدا این است. حجت باطنه آورده است که سنگسار شود. حجت باطنه فعال است، اگر توجیه نکنیم.

آمده ایم به شما هم بیم دهیم و هم امید. بیم دهیم به خاطر اینکه خیال نکنید وظایفان را انجام داده اید و وقتی آقا را ببینید دست روی سر و صورتتان بکشد. یقین بدانید نگاه اخم آلود به شما می کند. می گوید من که نبودم، شما که بودی چه کار کردی؟ تو برای جوانان مردم چه کار کردی؟ برای بی عفتی چه کار کردی؟

شما سن من را می دانید، میزان مسافرت ها و صحبت هایم از دوره مسجد شمشیرگرا بیشتر است. به امام گفتیم این امام جمعه ها خسته شده اند، خدا رحمت کند آقای ارسنجانی، گفت بروید اگر به سن باشد من باید کنار بکشم. امام تا روز آخر کارش را می کرد.

من یک بیم به شما بدهم که این طور نباشد که آقا نگاه اخم آلود کند. فکر نکنید از دور شما را ببیند بگوید مرحبا. ممکن است افرادی در گوشه کنار این طوری باشند اما سوال از شما می کند چه کردی؟

❁ عبرت از محاکمه حضرت عیسی در روز قیامت

اینکه فکر کنید من آمده ام و خیال کنید با این بار سبک می شود، اشتباه است. محاکمه خدا نسبت به عیسی که خدا می گوید در قیامت ما عیسی را محاکمه می کنیم، در سوره آل عمران آمده است. من را روز ولادت حضرت مریم در تهران دعوت کردند، من آنچه قرآن در شان حضرت مریم گفته است، گفتم. اسقف حرفی زد، من ناراحت شدم. گفتم در شان انبیا صحبت کردید، در شان خدا صحبتی نکردید. من یک سوره در شان خدا می خوانم:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ ۱ اللَّهُ الصَّمَدُ ۲ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ ۳ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ ۴» همین «لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ» را که ترجمه کردم، ارامنه خوشحال شدند. البته اسقف ناراحت شد. وجدانشان می گفت: «لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ» من آنجا فهمیدم این سوره که می خوانیم چیست. این سوره اعجوبه ای است.

می خواهم امید هم بدهم که همان طور که شهید دادید و امروز عزیز هستید، در بقیه کارها هم بیاید هم حریف اینترنت، ماهواره و بدحجابی خواهید شد و درست خواهید کرد. در امر به معروف و نهی از منکر چرا کلمه معروف و منکر به کار می بریم؟ برای اینکه مدیریت داخل کنیم. وقتی هنوز چیزی را معروف نکرده، امر می کنی، این مدیریت خارجی است و جواب نمی دهد. وقتی معروف می شود،

سوال خوبی است. ازدواج را اسلامی کنیم تا بتوانیم توسعه بدهیم. در ازدواج اسلامی، مهریه نقد است و جهیزیه از مهریه انجام می‌شود. حدود این تعریف شده است. اگر می‌خواهید موفق بشوید بگویید همان کاری که حضرت زهرا و حضرت علی کردند، در شرایط امروز خودمان، زمان را در نظر بگیرید، اصل آن الگو با تفاوت زمانی در عصر خودمان درست کنیم. اگر قرار شد مهریه نقد باشد، نمی‌تواند سنگین باشد. همه این مسائل به خاطر نسبی شدن است. شما قبل از اینکه بروید این ازدواج‌ها را درست کنید، بروید روی نقد شدن مهریه تحقیق کنید و بعد بروید روی عیب‌های دیگرش. بعد جهیزیه را از روی مهر پرداخت کنید. بیاید ازدواج را اسلامی کنید، خود به خود پایدار می‌شود.

آیا یک درصد یا یک در هزار همان معجزه است؟

من گفته بوده ام از مواردی که ما به تقدیر و مقدرات نسبت می‌دهیم، ۹۹ موردش تقصیر کرده ایم. یک در صد هزارش مواردی است که شما هیچ کوتاهی نکرده باشید. مثلاً در عملیات خیبر، عملیات لورفت، فرماندهان شهدا را دیدند خودشان را باخته بودند. خدمت امام رسیدند و حرفهایشان را زدند. امام گفتند مهم این است که ما به تکلیفمان عمل کنیم. پیروزی جزء صلاح‌دید خداست. این طوری حلش کرد. اگر در جلسه خصوصی تر بود امام می‌پرسید چه طور لو رفت؟ چه کوتاهی کردید؟ در حد روحیه دادن به این قسمت ارجاع داد که ما مکلف به وظیفه هستیم اما پیروز شدن امر دیگری است.

مشیت الهی به چیزی تعلق نمی‌گیرد مگر از مجاری مربوطه. ما الهیون علاوه بر عوامل مادی، عوامل معنوی هم داریم. گاهی که ناشیانه عوامل معنوی را جایگزین عوامل مادی می‌کنیم به اشکال می‌خوریم. اراده الهی در طول اراده انسان است. حالا اگر ما بگوییم یک درصد یا یک در هزار بگوییم، خدا و بقیه را بگوییم انسان. این شرک تلقی نمی‌شود؟

نه. وقتی می‌خواهیم کوتاهی را نسبت بدهیم، خدا را تبرئه می‌کنیم. «ما اعصابک من حسنه و ما اعصابک سیات فی نفسک» تمام شد. تقدیر را نیاور و به خدا نسبت نده، خودت کردی. خدا وقتی به ما اختیار داد تکلیف می‌دهد.

متأسفانه در زبان فارسی کلمه تقدیر مظلوم واقع شده است یعنی اندازه گیری. تقدیر در فارسی بد جا افتاده است.

بسیاری اوقات باید معنای اندازه نگه‌داری باشد و بعد می‌گوییم قضا و قدر است. یک لفظ مشترک است. بعضی‌ها به معنای قضا و قدر است، بعضی‌ها به معنای اندازه گیری است. آن هم که به معنای قضا و قدر است نوعی اندازه نگه‌داری است. شما سوره

قدر را نگاه کنید.

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ ۚ وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ ۚ لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ (۳) تَنْزِيلُ الْمَلَايِكَةِ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ ۚ ۴ سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ ۝»

این یک شب از هزار ماه بالاتر است. یعنی ۳۰ هزار است. یعنی به من شبی گران‌تر از هزار شب دادند، با این چه چیزی بخرم. این نقد را به من داده شده است، این را کجا خرج کنم. از روز قبل قدر فکر می‌کردم این نقد که تا صبح هم تمام می‌شود، فکر کردم خرج چه کنم. انسان حیران می‌شود. بعد دیدم هر شبی شب قدر است. عمر همه‌اش همین است. عمری که از ما مانده است می‌خواهیم با آن چه بخریم؟ بیاید با

شما یقین بدانید آقا کارتان را می‌بینند. یا دعایتان می‌کند یا اخمتان می‌کند. من از این احساس مسئولیت تان تقدیر می‌کنم و نانش را می‌خورید، ثواب می‌برید. ایشان خوششان می‌آید که برای اینکه جامعه را درست کنید شور بزنید. اما هیچ کس خیال نکند خب من کارم را کرده‌ام و لذا خودش را تبرئه کند.

آن کار کنیم. من از اینجا که رفتم مسئولیت از روی دوش برداشته نمی‌شود.

ما وظیفه داریم که از مسئولین طلبکار نباشیم و باید خودمان هم عمل کنیم. حدود وقت و نیرو را بفرمایید؟ آیا همین جمع کافی است؟

اصل کار را بر این بگذاریم که گناهکار را خودمان بدانیم. در خودمان گناهکار را جستجو کنیم. در این صورت اگر دیگران هم مقصر هستند، زمینه‌ای می‌شود تا با هم کار کنید. اگر خودتان را تبرئه کنید طلبکارانه می‌شود. این به تواضع انسان نزدیکتر است. یک آقایی در مشهد روز جمعه دیدند گریه می‌کند. گفتند چرا گریه می‌کنید؟ گفت می‌ترسم یهودیان و مسیحیان در قیامت بگویند تو ما را یهودی و مسیحی کردی. پرسیدند چطور؟ گفت مسلمانی مرا دیده‌اند گفته‌اند برویم سر دین خودمان.

اینها او را به یزد بردند تا هوا به هوا شود. در یزد به اطرافیان پر خاش کرد چرا بی ادبید؟ آقا امام زمان آمد هیچ کدامتان جلوشان بلند نشدید. گفتند کجاست؟

گفت دو تا خرما به من داده است. بوی این خرما تمام آن محیط را گرفته بود.

شما یقین بدانید آقا کارتان را می‌بینند. یا دعایتان می‌کند یا اخمتان می‌کند. من از این احساس مسئولیت تان تقدیر می‌کنم و نانش را می‌خورید، ثواب می‌برید. ایشان خوششان می‌آید که برای اینکه جامعه را درست کنید شور بزنید. اما هیچ کس خیال نکند خب من کارم را کرده‌ام و لذا خودش را تبرئه کند. من با این همه کار، خودم را مقصر می‌دانم. باید بیشتر کار کنم. من در مساله ربا و هوای کثیف تهران خودم را مقصر می‌دانم.

این انقلاب صاحب دارد. من به چشم خودم این نتایج را دیدم. اولین باری که گرفتار شدم، شب پهلوی مادرم نشسته بودم، یک‌دفعه گفتم اگر من امشب مردم فردا فلان کنید. این حالت شدید بود. با خودم فکر کردم وصیت‌نامه بنویسم، تا تاریخ نامه را زدم حالم طبیعی شد.

فردا صبح که مامورین آمدند من را بردند از جیب من یک مسواک چوبی و وصیت‌نامه را پیدا کردند. یک سال بعد متوجه این مساله شده‌ام که اگر آنجا قلم و کاغذی نباشد، من وصیت‌نامه‌ام را نوشته باشم. اینها روی ما مطالعه می‌کردند که کدام نیرو طرفدار انقلاب است. من در سال ۱۳۴۵ به عنوان اولین روحانی دستگیر شده بودم. این وصیت‌نامه را که دیدند نتیجه گرفتند که اینها هر شب با وصیت‌نامه‌شان می‌خوابند. پس ما در نظرشان عظیم می‌شدیم. این طوری بود که دلشان خالی شد. این طور بود که امام را که گرفتند، گفتند می‌ترسیدند! والله که من ترسیدم. این انقلاب مربوط به اینها است. یک مورد دیگر اینکه در شب ۲۲ بهمن از ما سوال کردند که چه کسی را سخنان بگذاریم. گفتم آقای مصباح اینجا هستند و استانداری تصویب کرده است. آن سال هم انتخابات مجلس در اسفند بود.

این را که گفتم کدورتی نسبت به من به وجود آمد. چون آنها می‌گفتند نصف وقت برای سخنرانی مصباح باشد و نصف وقت برای فخرالدین. ولی من رضایت نمی‌دادم.

پس گفتم همه‌اش برای آنها باشد. وقت را به فخرالدین حجازی دادیم و ایشان برای ۲۲ بهمن سخنرانی کرد. در وسط صحبت حجازی بمباران شد و صنایع الکترونیک را زدند. در آن موقع مردم می‌گفتند ما داریم بمباران می‌شویم، اینها مساله‌شان بر سر مبارزه انتخاباتی است.

آن کدورت را مدیریت او می‌دانم. به شما هم می‌گویم با قوت قلب بیایید، ضمن اینکه خودتان را مقصر می‌دانید، تلاش کنید که کم‌تقصیرتر باشید. کارتان را بکنید، ارتباطتان را با هم بیشتر کنید. همدیگر را بغل کنید، این موثر است. هر وقت هم دیگر را دیدید، دست هم را بگیرید و در بغل بفشارید. هم او شاد می‌شود، هم خودتان. این محبت اگر در بین تان آمد، مربوط به آقا است.



پیام به همایش سعدی شناسی

(۱۳۸۴/۰۲/۱۷)

گفت چشم تنگ دنیا خواه را
یا قناعت پر کند یا خاک گور

اما چه کنیم که سعدی مهجور در کتاب خویش نماند و از محفل شب شعر سعدی تا گردهمایی سعدی شناسی که دل خوش کردن بر اداء وظیفه است خلاص شویم و مثل گذشتگان که:

هفت کشور نمی کنند امروز
بی مقالات سعدی انجمنی

چه کنیم که مثل پدران و مادران سعدی را در محاورات روزمره داشته باشیم. با سعدی بودن را ارزش کنیم. پاسخ این است که هر کس در طول سال در مقالات و محاورات بیشتر از زبان سعدی استفاده کرده او را با هدیه ارج نهیم و در سربرگ و پاورقی‌ها از سعدی نکته آریم. تلفن‌ها که با نواری از آیات و یا روایات منتظر تلفن را سرگرم میکنند و آیه نخواستہ را سبک می کنند شعر دلنشین سعدی را با آهنگی بی پیرایه و پر معنی در اختیارشان قرار دهیم.

چه عیب دارد روی اسکناس و سکه نکته ای از سعدی باشد وقتی بر سر در سازمان ملل که زبان رسمی در آنجا انگلیسی است این شعر پارسی به چشم می خورد، چرا روی اسکناس و تابلو مغازه‌ها نکته‌هایی از سعدی نباشد؟

والسلام

محمی الدین حائری

منبع: پایگاه نشر آثار و اندیشه‌های حضرت آیت الله حائری شیرازی

بر رعیت ضعیف رحمت کن
تا از دشمن قوی زحمت نبینی

وقتی تاجری از جزیره کیش او را به حجره خویش میخواند و از سفر تجاری اش به مصر و شام و ترکستان و افغانستان و غیره که در آرزو دارد سخن میگوید او را از غرق شدن در تعلقات و خفه شدن در تمنیات باز میدارد که دنیا محل تجربه است تا بدانی و تجارتی با متاع آن بنمائی و در این قعر دریای دنیا غواصی هستی تا از آن مروارید معرفت از صدف تجربه به بیرون آری نه آنکه در قعر دریا صدف شماری کنی تا ترا تهیدست و بی معرفت بالا کشند و تو هنوز مشغول شمارش آرزوهائی.

آن شنیدستی که در اقصای غور
بار سالاری بیفتاد از ستور

چه کنیم که مثل پدران و مادران
سعدی را در محاورات روزمره
داشته باشیم. با سعدی بودن را
ارزش کنیم. پاسخ این است که
هر کس در طول سال در مقالات
و محاورات بیشتر از زبان سعدی
استفاده کرده او را با هدیه ارج
نهیم و در سربرگ و پاورقی‌ها از
سعدی نکته آریم

بسم الله الرحمن الرحيم والحمد لله
رب العالمين

دروود پاک خدایی بر وسیع ترین و سرشارترین و طولانی ترین رود رحمت الهی که از مبدا رحمت تا مقصد رحیم برای همیشه در جریان است. و درود بر اوصیاء او که میان آن رود تا عقول انسانها جریان عشق و ولایت مرتبط داشته اند.

و درود بر بندگان صالح خداوند که نهر تقوی را از سرچشمه فطرت خویش جاری نگه داشته اند تا از این نهر تقوی به ولایت و از آنجا به رود رحمت و بالاخره به اقیانوس بی پایان رحمت رحیمیه که مقصد نهایی است رهسپار گردند.

و درود بر امثال سعدی که برای پاک نگهداشتن جریان فطرت و اصلاح آبراه رحمت که از عمق وجود انسان نشئت می گیرد و تا رودخانه شریعت هر انسان منصفی را رهنما می گردند.

سعدی انسانی است که قرآن و حدیث را که تنوری تعریف انسانیت و هدایت انسان و کتاب انسان سازی اند در معرکه عمل و اصطکاک به انسانها از هر گونه و هر قماش از حاکم گرفته تا رعیت و از اغنیاء تا فقراء از ستمکاران تا ستمدیدگان از زندانبانان از حلب و شام تا غزنین و بلخ و بامیان از هندوستان تا عربستان و از مصر تا کیش. با هر کس به زبان او سخن گفته و نکته‌ها را از همه گرفته و بهر کس نکته لازم را رسانده است. وقتی بر تربت یحیی در جامع دمشق معتکف به سلطان ستمکار عرب که از سعدی و یارانش توقع دعا و برکت دارد که دشمنی صعب در پیش دارد چنین می گوید:

آمده ام خودم را خرج علوم انسانی - اسلامی نمایم



اجتهاد در مقابل نص و تفسیر به رای، حوزه خوب عمل کرده است. علوم حوزوی بایستی تولید کننده علوم انسانی شود؛ این علوم انسانی اگر در دانشگاه مصروف شود خروجی آن کارشناسان اسلامی در

**آمده ام در ین فرصت کوتاهی
که دارم خودم را خرج تحقیق
و تنقیح علوم انسانی اسلامی
نمایم و خصوصاً به حوزه اقتصاد و
مدیریت و تربیت بپردازم. انشا الله
تنها نخواهم بود و بتوانم گوشه ای
از دغدغه های اساسی مقام معظم
رهبری را برطرف نمایم**

حوزه اقتصاد و مدیریت خواهد بود. علوم انسانی غرب ناکارآمدی خود را نشان داده است و بشریت به دنبال علوم انسانی کارآمد است.

مسئله حزب الله و حماس جریان عاشورایی است که در آن اهل بیت پیروز شدند. بعد از عاشورا مطالبات مردم عالم اسلام، اهل بیت شد و چون جنگ عاشورا محصول جنگ مدیریت غرب و مدیریت اسلام اهل بیت است پس مطالبه اهل بیت، از عاشورا شروع شد. جنگ حزب الله و حماس محصول تنازع دو مکتب بود؛ محبوبیت مکتب اهل بیت از عاشورا شروع شد. جنگ حزب الله و حماس محصول جنگ مدیریت غرب و مدیریت اسلام اهل بیت است. پس مطالبه عالم از حوزه، علوم انسانی است. جنگ ۳۳ روزه و ۲۲ روزه، نمودار پیروزی علوم انسانی اسلام اهل بیت بر علوم انسانی غرب است. اسرائیل تمام علوم انسانی غرب را به بهترین وجه مصرف می کند. همان گونه که علوم تجربی غرب را به کار می گیرد.

همان گونه که بعد از عاشورا مراجعه به اهل بیت برای ریشه های پیدایش شهادت کربلا و تربیت آن ها مردم را به سمت اهل بیت کشاند. پیروزی حزب الله و حماس، دانشگاه ها را به سمت مبانی علمی این پیروزی ها که حوزه است می کشاند. مطالبات اهل عالم از حوزه ها در آینده علوم انسانی اسلام است. الان دانشگاه های ما اشتباهی واسعی برای جذب این علوم دارند. این اساتید معارف موجود در دانشگاه ها از علوم انسانی اسلام مطالب بسیار اندکی در دست دارند. دانشگاهیان می گویند علم اقتصاد اسلام را شما به ما بدهید تا ما علم اقتصاد غرب را تدریس نکنیم. در متن علوم انسانی دانشگاه ها فرهنگ غرب خفته است. خودشان تصدیق می کنند که آنتن تقویتی صدور فرهنگ غرب به شرق هستند اما می گویند که ما در مسئله شناخت مشکل داریم شما معرفت را برای ما تعرف کنید که حجیت و اعتبار آن از کجاست؟ ما را قانع کنید و گرنه ناچاریم همان شناخت دیالکتیک را تدریس کنیم؛ زیربنا روابط تولید و شعور انسانی رو بنا.

از امام سجاد علیه السلام تا امام صادق علیه السلام آنچه عرضه می شود پاسخ مطالبات بعد از عاشورا است. بعد از پیروزی حزب الله و حماس مطالبات و مراجعات به حوزه برای روش تربیت و روش مدیریت، حتی مدیریت اقتصاد اسلام، شدید و شدیدتر می شود. چه پاسخی به آن ها و چه نسخه ای برای آن ها پیچیده ایم؟

آمده ام در ین فرصت کوتاهی که دارم خودم را خرج تحقیق و تنقیح علوم انسانی اسلامی نمایم و خصوصاً به حوزه اقتصاد و مدیریت و تربیت بپردازم. انشا الله تنها نخواهم بود و بتوانم گوشه ای از دغدغه های اساسی مقام معظم رهبری را برطرف نمایم.

منبع: پایگاه نشر آثار و اندیشه های حضرت آیت الله حائری شیرازی

اینک که بعد از سی سال هجرت از قم، به قم بر می گردم در فرصت بسیار کوتاهی که هست برنامه های لازم و ضروری جهت تقویت جنبش نرم افزاری و تولید علوم انسانی اسلامی پیش رو دارم.

دانشگاه های ما در حوزه علوم انسانی تا وابسته به غرب هستند، ایستگاه تقوینی فرستنده های فرهنگی غرب در شرق خواهند شد. چرا که متأسفانه دانشگاه ها مترجم هستند نه مولد.

مترجم درباره محتوای متن مدافع صحت متن نیست او تنها مسئول صحت ترجمه است. طرف بحث در صحت مطالب، تولید کننده علم است نه مترجم. مترجم باید پایبند به صحت ترجمه خود باشد و همان علم را بداند و خارج از آن خرافه و ضد علم و چنین هم است. حوزه بزرگ ترین رسالت خود را که حفظ میراث فرهنگی اهل بیت علیه السلام و جلوگیری از تحریف و تضییع آن بوده در این قرون متمادی به خوبی از عهده آمده است. در روش برداشت بدون



نوشته ای از شیخ محمد جواد تاج دینی رابری، طلبه حوزوی و جانباز دفاع مقدس

از شایعات مکرر تا مشاهدات واقعی

درآمد

متن زیر یادداشت یکی از دوستان و همراهان مرحوم آیت الله حائری شیرازی می باشد که از سوی ایشان به مجله «شاهد یاران» تحویل داده شده است. آقای تاج دینی که از سال های دور (اوایل دهه ۷۰) با آن مرحوم همراه بوده است در این نوشتار به مطالب جالبی چون برخورد آیت الله حائری با مرد کراواتی، پذیرایی از اهل روستا، دعای آیت الله حائری برای ساواکی ها، توصیه آیت الله به بانوان و... پرداخته است که مشروح آن را در ادامه می خوانید.

زیادی برای اقامه نماز جماعت به خود دید. جناب حجت الاسلام و المسلمین ناطق نوری - که گمان می کنم وزیر وقت کشور بود- برای افتتاح کارخانه لامپ سازی تشریف آورده بودند و حضرت آیه الله حائری که در معیت آمده بودند به وقت نماز از همراهان پرسیده بودند آیا این نزدیکی ها مسجدی هست که سرزده برویم و نماز بخوانیم؟ کارگران بومی کارخانه گفته بودند این روستا هم مسجد و

❁ به نماز جمعه ایشان نمی رفتم اما...

از اول تابستان ۱۳۷۰ که به عنوان روحانی مبلغ طرح هجرت سه ماهه از دفتر تبلیغات قم به شیراز اعزام شدم مرا به روستایی که حدودا ۲۰ کیلومتر با شهر شیراز فاصله داشت اعزام کردند. شرایط به خواست خداوند طوری شد که از ماه دوم مسجد ما جمعیت

در این زمانه که نسل جوان ما تحت تاثیر فضای مجازی هستند و باور آنچه که در نسل قبل امری طبیعی بود، برای آنها دشوار شده است لذا بیان احوال مردان آسمانی نه تنها ناباورانه می نمایاند بلکه هر کس نقل حقایق نماید، شاید متهم به دروغگویی شود! اما پیرامون عارف وارسته حضرت آیه الله حاج شیخ محی الدین حائری اول از آبروی خود گذشتن امری مبارک است.



بود به ایشان بگویم. دوم زمین‌های مرغوب محل را که یکی از ادارات تصرف کرده و روی تابلو نوشته بود «طرح فلاح در فراغت امام جمعه شیراز» تابلو را پاک کنند که فوراً به رئیس شورا گفتم برو چند قوطی رنگ آماده کن. سوم فرمودند هر دیدی بازدید دارد و برای شب جمعه همه به صرف شام میهمان من هستید. حدود سه ساعت این دیدار طول کشید. آقا می دانست که در این منطقه گرایش به بهائیت زیاد است با این حال وقت رفتن با فرد فرد مردان دست داد و تک تک را به شام دعوت کرد.

من همچنان باور نداشتم مردم به دعوت آقای حائری پاسخ می دهند اما روز بعد سخنرانی ایشان که رفتم محل دیدم واقعا در مردم خیلی تغییر به وجود آمده است. روز پنج شنبه با چهار اتوبوس واحد و چند ماشین شخصی به دفتر آقا رفتیم که آن شب روضه ای هم با حضور استاد شیخ حسین انصاریان برگزار بود. این را هم بگویم که مردم شیراز دیدگاه چندان مثبتی نسبت به روستای محل تبلیغ من نداشتند و به همین خاطر وقتی روضه تمام شد و فردی پشت تربیون به اهالی روستا خوشامد گفت، همه شرکت کنندگان تعجب کرده بودند که چرا آیت الله اهالی این روستا را دعوت کرده است که این هم بزرگواری آقا را نشان می داد.

آقا با تک تک اهالی روستا احوالپرسی کردند و پس از آن هم شام صرف شد. سفره که جمع شد آقا فرمودند اگر همه دنیا را هم داشته باشی با این میزان غذا سیر می شوی و باقی برای دیگران می ماند. بعد از آن شام چند بار دیگر خدمت آقا رسیدم تا شاید رضایت دهد که من مخالفانش را به حضورش ببرم تا به آنها درباره خودش توضیح دهد و آنها بدانند که درباره آقا اشتباه می کنند اما نپذیرفت.

با این همه من هنوز فکر می کردم آقا مالک سرمایه زیادی است از جمله خانه ای در قم دارند که طبقه پنجم آن گردان است. ایام چنین گذشت تا اینکه به ناچار در سال ۱۳۷۴ برای ادامه تحصیلات به قم بازگشتم.

من در آن جلسه به ایشان پیشنهاد دادم که اگر ممکن باشد وقتی را معین کنید و با مردم آن روستا دیدار داشته باشید که آقا این دعوت را با رغبت قبول کردند. آن روزی که آقا تشریف آوردند اهالی روستا سه کیلومتری محل از ایشان استقبال کردند. یکی از استقبال کننده‌ها که کراوات داشت و صورت خود را هم تراشیده بود، با آقا دست داد و پرسید مرا می شناسی؟ آقا فرمود: «بله! آقای فرید کلاس پنجم» ما مبهوت شدیم اقلاً ۶۰ سال از آن تاریخ می گذشت.

**من در بین دو نماز از آقا خواهم
کردم برای مردم صحبت کند که آقا
هم پذیرفتند و صحبت کردند. از
جمله فرمودند طلبه موفق (اشاره
به من) خیلی خوب است و فایده
اینها از من خیلی بیشتر است.
من دیدم خیلی ناجوانمردانه
است که آقا خبر دار نشود من دو
ماهی است در این محل هستم و
یک بار هم نماز جمعه نرفته ام با
وجود اینکه هم خط واحد رایگان
بود و هم اصولاً ظهر جمعه نماز ما
خلوت بود**

وقتی با هم سوار ماشین شدیم از من پرسید تا حالا به اینها چه خدمتی کرده ای؟ عرض کردم، اقلاً پنج بار تهران رفته ام وزارت نفت تا موضوع گازرسانی به روستا را پیگیری کنم. آقا در جمع مردم که ازدحام کرده بودند سه مطلب مهم را بیان فرمودند اول تاکید کردند بنده مسئله گازرسانی را دنبال کنم و هر کجا مشکلی

هم روحانی دارد و بدین ترتیب آیه الله با همراهانش در حالی که رکعت دوم نماز مغرب بودیم، بی خبر به مسجد ما آمدند.

من واقعا نفهمیدم باقی نماز را چطور خواندم! زیرا عده ای از اهالی به صورت ثابت به مسجد می آمدند اما آنهایی که بی خبر آمدند افراد شناخته شده نبودند. از سوی دیگر عده کثیری از زمان آمدن من به روستا آنقدر علیه آقا تبلیغ کرده بودند که برای من تازه وارد و حتی خیلی از طلبه‌های دیگر در استان فارس این باور ایجاد شده بود که هر چه باغ کارخانه و غیره است همه متعلق به آیت الله حائری است!

من در بین دو نماز از آقا خواهم کردم برای مردم صحبت کند که آقا هم پذیرفتند و صحبت کردند. از جمله فرمودند طلبه موفق (اشاره به من) خیلی خوب است و فایده اینها از من خیلی بیشتر است. من دیدم خیلی ناجوانمردانه است که آقا خبر دار نشود من دو ماهی است در این محل هستم و یک بار هم نماز جمعه نرفته ام با وجود اینکه هم خط واحد رایگان بود و هم اصولاً ظهر جمعه نماز ما خلوت بود.

به وی کاغذ کوچکی دادم که روی آن نوشته بودم: «آقا من هرگز نماز جمعه نیامده ام از من تبلیغ نکنید» چون حقیقتاً تحت تاثیر قرار گرفته بودم. آقا نوشته من را که دید یک نگاهی کرد و جواب داد: «آقا نوشته من نماز جمعه نیامده ام! خب اشکالی نداره شما اینهمه مردم را مسجد آورده ای». بعد از فرمایشات آقا هر چه اصرار کردم نماز عشا را بخواند قبول نکرد و به من اقتدا کرد. این واقعه مربوط به مرداد ماه سال ۱۳۷۰ است. پس از نماز آقا به من فرمود فردا شیراز نیستم پس فردا ساعت یازده ماشین می آید دنبال شما و پیش من بیا! من هم از شنیدن این مطلب بسیار دچار اضطراب شدم هر طور که فکر می کردم نتیجه گیری ام این بود که آقا به من خواهند گفت که صلاح نیست شما در شیراز بمانی. اما بالاخره روز موعود فرا رسید، آقایی که قرار بود دنبال من بیاید سرساعت آمد و ما راهی شیراز شدیم. زمانی که وارد دفتر کار ایشان شدم دیدم آقا پشت یک میز تحریر طلبگی نشسته و با دیدن ما از جا بلند شد. ایشان حسابی مرا در آغوش گرفت اما من به قدری مضطرب بودم آقا حسابی مرا بغل گرفت، آب دهان خشک شده بود!

در ابتدا آقا با تبسمی فرمودند چند وقت است اینجا تشریف دارید؟ عرض کردم دو ماه. بعد فرمودند تا کی می خواهی بمانی؟ عرض کردم یک ماه بیشتر نیست ولی اهالی اصرار دارند یک سال بمانم (مخصوصاً خواستم نظر آقا را بدانم) آقا چند بار سر تکان داد و فرمود: «خوب است خیلی خوبست طلبه عین پزشک است»

با این سخنان آقا دوباره جان گرفتم و خیلی کوتاه گفتم: «آقا افراد مذهبی محل علیه شما طوری تبلیغ کرده اند که من در این دو ماه...» هنوز حرف من تمام نشده بود که فرمودند: «می گویند تمام این استان فارس مال حائری است!»



❁ خانه ای که نبود...

من سالهایی که شیراز بودم چند هکتار زمین از مالکان خریداری و به طاب و اگذار کرده بودم اما عملیات تفکیک و احراز انجام نشده بود. سال ۱۳۹۱ وقتی فهمیدم تعاونی زمینهای زیادی خریده و تفکیک کرده تصمیم گرفتم منزل آقا بروم و نامه ای از ایشان بگیرم تا در ادارات شیراز موثر باشد و کاری که حدود ۲۴ سال قبل انجام داده بودم را به نتیجه برسانم.

آقا روز پنج شنبه در فیضیه درس اخلاق می گفتند از راننده آقا آدرس خواستم که او هم آدرس یکی از محل های فقیر و بافت قدیم را داد. در راه به پسرم گفتم آخر چطور ممکن است آن عمارتی که شنیده ام بسیار مجلل است در این محله باشد؟ پسرم می گفت گمان می کنم محدوده بافت قدیم عوض شده! بالاخره طبق همان آدرس به داخل یک کوچه تنگ و باریک رفتیم و از مغازه ای پرسیدم منزل آیه الله حائری شیرازی کجاست؟ با دست اشاره کرد و خانه ای را بهم نشان داد.

باز هم باورم نمی شد مگر می شود طاب در شیراز این همه درباره ایشان اشتباه کنند و بی جهت بگویند که ایشان خانه ای مجلل در قم دارد. به هر حال رسیدم به خانه ایشان و وارد شدم. دقایقی بعد با ناباوری و حیرت دیدم که آقا دست به دیوار پایین می آید. آقا فراموش کرده بود که من ۲۷ سال پیش خدمت ایشان بوده ام.

بعد از اینکه جای صرف شد گفتند چه کاری از دست من بر می آید. گفتم برای نکته ای خدمت رسیده ام اما قبل از آن شبیه ای دارم. بلافاصله پرسیدم خانه اصلی شما کجاست؟ فرمودند که سال ها پیش قبل از انقلاب اینجا را ۱۶ هزار تومان خریده اند. عرض کردم که منزل دیگری در قم، شیراز، تهران یا خارج ندارید که با تبسمی فرمودند غیر از این منزل هر کس هر مستغلاتی از ما پیدا کرد بیاید سندش را به نامش بزنم. که باز هم نکته ای دیگر از زندگی این مرد بزرگ را دانستم.

❁ خاطرات دعاهاى ندبه

حضرت آیت الله حائری صبح های جمعه برای دعای ندبه به منزل ما می آمدند و پس از آن حدود ۳۰ دقیقه مطالب اخلاقی بیان می کردند که ضمن آن به مواردی از خود هم اشاره داشتند که در ذیل به بیان برخی از آنها می پردازم.

۱ - فرمودند ساواک مرا دستگیر کرد. وقتی شکنجه می شدم آهسته زیر لب برای آنها دعا می کردم خدا از گناهشان بگذرد. یک وقت ساواکی پرسید زیر لب چه می گویی؟ گفتم برای شما دعا می کنم خدا از گناهتان بگذرد. سوال کننده که مقام ارشد بود وقتی این را فهمید گفت من نمی گذارم این مرد شکنجه شود! به مامور هم دستور توقف داد. من گفتم برای خودت مشکل درست نکن هر چه به شما دستور داده

اند، انجام بده.

۲- منزل ما صبحانه خوراک لوبیا بود آقا متوجه شد که حضار مایلند نیم خورده آقا را به نیت تبرک ببرند لذا من یک ظرف بزرگ کنار خوراک آقا گذاشتم آقا با دست خودشان لقمه ای گرفتند و دور مجلس دست بدست می شد تا به همه برسند. نکته قابل تامل این بود که افرادی که لقمه نان و خوراک را منزل برده بودند

صدا می زد و می گفت والله دارو است!

۳- یک بار به ایشان پیشنهاد دادم تا با طلبه های شیراز که پشت سر ایشان شایعات زیادی ساخته بودند، جلسه ای بگذارند اما ایشان ضمن رد این درخواست گفتند که همه آنها را حلال کرده است!

❁ آخرین دیدار در منزل ما

یک بار منبرشان حدود ۳۵ دقیقه طول کشید و در میانه همین منبر تاکید داشتند که انسان آخر عمرش را نمی داند شاید همین آخرین جلسه باشد که ما اینجا جمع شده ایم! بعد مشروحا فرمودند زاد و راحله سفر آخرت باید همیشه آماده باشد. من از مجموع فرمایشات آقا دلشوره گرفتم به جناب آقای محسنی که روحانی برجسته ای هستند عرض کردم عیال و دختران من طبقه بالا هستند کاش آقا چند دقیقه آنان را نصیحت می کرد. من به آقا پیشنهاد دادم که ایشان هم قبول کرد و در جمع خانوادگی ما حدیثی را شرح دادند. ضمنا در جلسه ای هم به همسرم گفت شما سه چیز را همیشه رعایت کنید اول نماز اول وقت دوم ترک عملی که خود باور داری شرعا درست نیست سوم اطاعت از شوهر در حکم جهاد در راه خداست.

مدتی بعد - شاید یک ماه گذشته بود- به جناب حجت الاسلام والمسلمین آقای محسنی زنگ زدم که برای جمعه آقا تشریف بیاورند منزل ما، آقا محسنی فرمودند آقا کسالت دارند و فرمود برایشان دعا کنید.

دست بر قضا من هم زمانی به عیادت ایشان رفتم که آقا شاید ساعاتی بعد آن رحلت فرمودند. آمدم کنار تخت که در منزل گذاشته بودند. دیدم تخت رو به قبله است - شاید با دستور خودشان- کسی در آنجا زیاد توقف نمی کرد عرض کردم جانم فدایت مرا می شناسی با چشم اشاره کرد بله می شناسم. دوباره گفتم خدا مرا پیشمرگ شما کند آقا تبسمی فرمود. دیگر عنان از دست من خارج شد طوری به سرم کوبیدم که فوراً مرا بردند پایین و گفتند نباید کنار آقا بی تابى کنی. تصور می کنم فردای آن روز آقا رحلت کردند.

یک بار به ایشان پیشنهاد دادم تا با طلبه های شیراز که پشت سر ایشان شایعات زیادی ساخته بودند، جلسه ای بگذارند اما ایشان ضمن رد این درخواست گفتند که همه آنها را حلال کرده است! یک بار منبرشان حدود ۳۵ دقیقه طول کشید و در میانه همین منبر تاکید داشتند که انسان آخر عمرش را نمی داند شاید همین آخرین جلسه باشد که ما اینجا جمع شده ایم! بعد مشروحا فرمودند زاد و راحله سفر آخرت باید همیشه آماده باشد

هفته بعد هر کدام لقمه می خواستند و آقا با اینکه واقعا در عذاب بود با نرمی سخن می گفت و برای همه به هر تعداد لقمه می گرفت و من واقعا ناراحت بودم. پسرم در یکی از همین صبحانه ها تعداد زیادی ظرف یک نفره را جلوی آقا گذاشت آقا از هر ظرفی نصف قاشق میل فرموده و حضار با شادمانی باقی را می بردند و هر کسی ظرفی در دست داشت مرا به اسم



نوشتاری از جناب آقای محمد لانتسل، رئیس مرکز شیعیان اتریشی

درباره آن عزیز از دست رفته

درآمد

ارتباطات فکری مرحوم آیت الله حائری شیرازی چنان وسیع و گسترده بود که مرزها را در می نوردید و با همه صاحب نظران در همه نقاط دنیا ارتباط برقرار می کرد. از جمله افرادی که در این گروه می گنجد آقای «محمد (یوسف) لانتسل» است که هم اکنون در اتریش اقامت دارد و علاوه بر دارا بودن رابطه ای دوستانه با آن مرحوم، پدرهمسر یکی از فرزندان آیت الله حائری شیرازی نیز می باشد. متن زیر یادداشت آقای لانتسل در رابطه با ابعاد شخصیتی مرحوم آیت الله حائری شیرازی است که به زبان آلمانی برای نشریه شاهد یاران نوشته شده و توسط حجت الاسلام نظام الدین (محمد مهدی) حائری شیرازی به زبان فارسی ترجمه شده است.

در مورد جناب آقای حائری شیرازی، دیگرانی که سابقه طولانی تری داشته و یا با ایشان بیشتر محشور بوده اند، بهتر می توانند صحبت کنند، چرا که معمولاً دیدارهای اتفاقی ما خیلی طولانی نبود. خانواده، شاگردان و همکاران ایشان طبعاً حرف‌های بیشتری برای گفتن دارند.

به علاوه اطلاعات اینجانب درباره سیر رشد، تحصیلات و فعالیت‌های ایشان، قبل و بعد از انقلاب اندک می باشد، تا این حد می دانم که در زمان شاه کارشان به زندان کشید و پس از انقلاب هم بر امامت جمعه شیراز منصوب شدند. اما با همه این کاستی‌ها، نمی خواهم این درخواست نشریه شاهد یاران و فرصت فراهم شده را بی پاسخ بگذارم. بنده علاقه مند، برداشت خود را درباره این شخصیت برجسته و این عالم ذی ابعاد، در سه وجه از وجوه متعدد آن فقید، محدود نمایم.

انسان و طبیعت

هنوز لختی از آشنایی با آن روحانی فقید نگذشته، انسان متوجه می شد که وی رابطه خاصی با طبیعت دارد، البته نه فقط از این جهت که دوست داشت خود را در امان طبیعت رها کند، مثل خیلی از افراد دیگر، بلکه بسیار بیش از این، او تلاش می کرد که در ارتباط با طبیعت زندگی کند و بدین طریق به نوعی تجربه جدید، در مقابل سبک زندگی مدرن امروزی، دست یابد. او بخوبی درک کرده بود که دنیای مدرن و تحت تاثیر تکنیک، چگونه تأثیرات منفی ای بر زندگی انسان‌ها گذاشته و از جهات مختلف آنها را بیمار کرده است. نحوه زندگی انسان‌ها در شهرها و مجتمع‌های ساختمانی متراکم، در گذشته و حال از نتایج توسعه اجتماعی در سطح دنیا بوده است ولو که جلوه و سبک‌های متفاوتی داشته باشند. همچنین باید گفت که این واقعیت بی تأثیر از جریان خالی شدن روستاها و هجوم به شهرها، نبوده است. کسانی که برای رسیدن به حداقل‌های زندگی می بایست از طبیعت دور شده و در مقابل سبک زندگی شهری سرخم کنند.

بدون آنکه بخواهم وارد جزئیات این پدیده بشوم، قابل انکار نیست که به نحو عجیبی در نزدیکی شهرها سرزمین‌ها خشک و لم یزرع و به صورت بیابان درآمده اند که یا بر اثر قوانین طبیعی و رها شدن و کار نشدن بر روی آنهاست و یا بر اثر خشکسالی و از دست رفتن خاک کشاورزی و... به شزار تبدیل شده که طبعاً نتایج منفی برای زمین خواهد داشت. جناب آقای حائری، با بررسی دقیق زندگی شهری و آثار روزمره آن، بویژه بر روی جوانان، مثل بیکاری روز افزون در زمینه‌های گوناگون، محدودیت‌ها در استفاده از اوقات فراغت، دور شدن انسان‌ها از طبیعت و... سرانجام به ایده ای فوق العاده و نبوغ آمیز رسید، تا بدین وسیله بخش‌هایی از بیابان‌های

اطراف شیراز را احیا نموده و طرحی پیشرفته، طبیعی و محیط زیستی، آنچنان که در غرب در مورد آنها صحبت می شود، را ایجاد نماید.

روشن است که عملی کردن چنین ایده انقلابی، محتاج تمهید مقدمات فراوان، مثل مطالعات علمی و تحقیقات مکفی، اقلان سیاسی و اجتماعی، ایجاد چارچوب‌ها و زمینه‌های قانونی و سرانجام تشکیل تیمی عملیاتی از متخصصین در رشته‌های مختلف، مدیران، کارشناسان اقتصادی و در ادامه علاقه مندانی است که حاضر باشند، در طولانی مدت، این پروژه را عملی نموده و سختی‌ها و تجربی‌های دشوار آنرا به جان خریده و خود را با مشکلات آن سازگار سازند. صادقانه باید گفت انجام این پروژه (فلاحه در فراغت) با توجه به پیشداوری‌ها، شایعات، مقاومت نهادهای دولتی، سختی‌های طاق‌ت فرسای اجرای پروژه در زمینه آبرسانی، آماده کردن زمین و جمع آوری سنگ‌ها و تسطیح زمین، کاشت درختان مستمر و مناسب، ایجاد سیستم فروش توسط تعاونی‌ها و... معجزه کوچکی نبوده است. این طرح از پروژه‌های مختلفی تشکیل شده که افراد زیادی تکه ای از بیابان را تحویل گرفته، تا آنرا آباد نموده و با زحمت خویش به ثمر برسانند. جالب اینکه سود و مزایای پروژه، طوری تنظیم شده که هر یک از اطراف طرح و از جمله مصرف کننده، از منافع آن برخوردار شوند. همه این موارد نشانه ای از سرسختی، مقاومت و دور اندیشی صاحب ایده و پدر معنوی این پروژه یعنی آیت الله حائری شیرازی بوده است.

از قبل این پروژه، مطمئناً افراد زیادی نه تنها سود مادی و معنوی برده اند، بلکه تجربه‌های زیادی چه به صورت فردی و چه از منظر کار جمعی اندوخته، به علاوه رابطه عمیقی با طبیعت ایجاد نموده و به نوعی پیشاهنگ این حرکت موثر و مفید برای بخشی از سرزمین و مردم خود گشتند که افقهای جدیدی را در زمینه‌های اقتصادی، اجتماعی و شخصی بر روی

یکی دیگر از ویژگی‌های آن شخصیت ذو ابعاد، آن طور که به حق دریافت کردم و مکرر از آن بهره بردم، توانایی فوق العاده ایشان در درک طرف مقابل بود. عجیب آنکه در برخورد با افراد گوناگون، به طرز الهام گونه، نیاز و گره کارشان را تشخیص داده و کمک می کرد تا از این بن بست فکری و روحی که در آن گرفتار بودند، خارج شوند

آنان گشوده است. بنده خود شاهد بودم که برخی جانبازان جنگ و یا تحصیل کردگان دانشگاهی منطقه و دارای جایگاه بالا در شیراز، به من اطمینان می دادند که این پروژه و قطعه باغ شان، زندگی جدید آنها در طبیعت و در بین درختان گوناگون مثل (گردو، انگور و هلو) است و آنها حاضر نیستند ولو در مقابل درآمد دو برابری این سبک زندگی را عوض کنند. در حقیقت پروژه‌هایی مثل این، نه تنها دارای جایگاه ملی، بلکه در سطح بین المللی نیز حرف برای گفتن دارند. در صورتی که شرایط و تناسبات دیگر رعایت گردد. اگرچه الان مدتی است که مسئولیت این پروژه و حفظ و توسعه این برعهده دیگران نهاده شده اما بایستی مراقب بود که افراد حریص و مادی با روحیه سرمایه داری ماهیت این پروژه را از اهداف اولیه آن و روح و فضای آن خالی نمایند.

قوه حدس و الهام

یکی دیگر از ویژگی‌های آن شخصیت ذو ابعاد، آن طور که به حق دریافت کردم و مکرر از آن بهره بردم، توانایی فوق العاده ایشان در درک طرف مقابل بود. عجیب آنکه در برخورد با افراد گوناگون، به طرز الهام گونه، نیاز و گره کارشان را تشخیص داده و کمک می کرد تا از این بن بست فکری و روحی که در آن گرفتار بودند، خارج شوند. رهنمودهای وی به گونه ای بود که شخص، خود کم کم به رهیافت و الهامی در راستای حل مشکلات مذهبی و اجتماعی خود می رسید و در واقع ایشان با اندیشه و نگاه عمیق خود، توان رهگشایی و هدایت دیگران را می یافت! این ویژگی به صورت خاص برای کسانی مثل من که پیوسته در تعارض با جامعه و اطرافیان، بخاطر تغییر دین بسر می بردند، اهمیت ویژه داشت. چراکه پیوسته با سوالات دشواری روبرو می شدیم، که پاسخ به آنها نیاز به فکری عمیق و دقیق داشت. این مسئله بویژه در نحوه برخورد درست با برادران و خواهران مسلمان، که در خانواده‌های مسلمان و با فرهنگ اسلامی رشد یافته بودند، مهم به نظر می رسید، و شاید از آن مهم تر، در برخورد با کسانی بود که با تصمیمی آگاهانه در نیمه زندگی، آینده و دورنمای خود را تغییر داده و خویشتن را برای دنیای جدید با حوادث و زیبایی‌ها و مشکلات جدیدش آماده نمودند. بایستی فرد تازه مسلمان از عزلت انزوا گرایانه دوری نماید، چرا که کنار آمدن با مسلمانان سنی و همچنین دوستان قدیمی و اطرافیان غیرمسلمان که غالباً انسان را درست درک نمی کنند، کار راحتی نیست. لذا پیوسته این افراد باید مراقب این نکته باشند.

در این خصوص جناب حائری شیرازی نه تنها همیشه در حکم یک کمک فکری و روحی بود، بلکه فی الواقع همچون دری به مرحله جدید فکری و عملی رخ می نمود و افقهای جدیدی را بروی ما می گشود. و این تنها بخاطر رفتار پر مهر و صمیمانه

وی نبوده، بلکه گاهی هم با انتقادات روشن گر، انسان را متوجه گره‌ها و مشکلاتی که سال‌ها با خود حمل کرده بود، می نمود و لذا به همین خاطر، این انتقادات مهم بودند.

جالب این که این روحیه و حدس لطیف، گاهی در بحث با غیرمسلمانان هم خود را نشان می داد، مثلا آن گاه که توحید را با اقانیم ثلاثه (خدایان سه گانه) در مسیحیت مقایسه می نمود و با بکار بردن تعابیر نغز عرفانی از قرآن کریم، روایات و حافظ، افراد را -از جمله یکی از همکاران مسیحی مرا- به فکر و می داشت تا عمیق تر بر روی این معارف اندیشه نماید و به اسرار اسماء و صفات الهی خود را نزدیک نموده و سپس از درون، تناقض سه گانه بودن خداوندگار را به نظاره نشسته و آزادانه تحلیل نماید. وی همکار مسیحی من - به حدی تحت تاثیر سخنان آیت الله حائری شیرازی قرار گرفته بود، که مشتاقانه خود را در زمره میهمان‌های جشن‌های دهه فجر قرار داد، اما بعدا بخاطر تعلقات خانوادگی و اجتماعی نتوانست قدم‌های بعدی را بردارد. در طی صحبت‌های زیادی که با ایشان داشتم، پیچیدگی‌ها و تغییرات در انقلاب اسلامی ایران را بهتر متوجه شده و از جمله دانستم که خواص و نخبگان جامعه نیز، از مراقبه و جهاد نفس بی نیاز نبوده والا ممکن است خود و جناح سیاسی خویش را به پرتگاه و بن بست‌های گمراهی بکشانند. لذا می دیدیم که اطاعت از ولی فقیه و رهبری عالی نظام برای ایشان اولویت داشته و عملا این خط را به دیگران تفهیم می نمود.

آگاه، متفکر و تحلیل گر

بسیاری اوقات با خودم فکر می کردم، چرا انقلاب و حرکت متعالی مردم ایران، آنچنان که باید در میان روشنفکران پیشرو جامعه غرب بازخورد نیافته است؟! و در ورای تفکرات خود پاسخی امتناع کننده نمی یافتم.

از سوی دیگر حملات رسانه ای منسجم و دشمنانه در مقابل این حرکت آزادی بخش، که به نحوی همه جانبه و شیطانی شده بود، برای من روشن کرد که بایستی مافیای صهیونیستی پشت این هجمه بوده باشد. اما سوال هنوز باقی بود، که چرا لااقل برخی از این روشنفکران غرب، تک تک و یا در گروه‌های کوچک این خط آتش را نشکسته و در مقابل آن اقدامی نمی کنند؟! مخصوصا در فضای کشورهای آلمانی زبان. دلیل اصلی چه بود؟!

بله، نواقص و ضعف‌ها در زمینه صدور پیام انقلاب اسلامی توسط ارگان‌ها و نهاد‌های مربوط در زمینه فرهنگی و ارتباطات آشکار بود، به خصوص اینکه آنها کم و بیش از روشهای آمرانه و تحکم آمیز نسبت به مراکز وابسته به خود بهره می بردند. در نهایت اینکه فقط جهل روشنفکران غربی را علت اصلی بدانیم، کافی نبود، چرا که اگر می خواستند، می توانستند

به منابع دست اول دست یافته و یا مستقیما رابطه برقرار کنند!

در طی صحبتی با آیت الله حائری شیرازی، در نهایت، به پاسخ واقعی نزدیک گشته و تازه به برخی از نمادها و نشانه‌های فرهنگ اروپایی بویژه در قرن ۲۰ آشنا گشته و عمق آنها را دریافتم. ایشان در بیانات خود، بر ریشه‌های عمیق تکبر و سابقه دیرینه خود بزرگ بینی در فرهنگ اروپایی و نخبگان ایشان در دوران جدید، موسوم به «دوره روشنفکران» تاکید کرده و این ویژگی را از علل اساسی رفتار نفی گرایانه روشنفکران غربی در مقابل اسلام، در دوران رنسانس می دانست.

این روشنفکران در ابتدا با شگفتی می پذیرفتند که ریشه معنوی این انقلاب در اروپا نیست، آنچنان که در بسیاری انقلاب‌های دیگر از سوسیالیسم تا مارکسیسم گرفته، ریشه در غرب داشته اند.

جناب حائری شیرازی نه تنها همیشه در حکم یک کمک فکری و روحی بود، بلکه فی الواقع همچون دری به مرحله جدید فکری و عملی رخ می نمود و افقهای جدیدی را بروی ما می گشود. و این تنها بخاطر رفتار پر مهر و صمیمانه وی نبوده، بلکه گاهی هم با انتقادات روشن گر، انسان را متوجه گره‌ها و مشکلاتی که سال‌ها با خود حمل کرده بود، می نمود و لذا به همین خاطر، این انتقادات مهم بودند

در واقع ریشه‌های انقلاب ایران بومی و خودی بوده و وارداتی نبوده تا طبقه روشنفکر اروپایی به نوعی وابستگی بدان داشته باشد، خود این کافی بود تا به غرور ایشان (روشنفکران غرب) آسیب وارد شود! در واقع طرد و رد روشنفکران اروپایی حتی از آمریکایی‌ها شدید تر بود، این تقابل تنها سیاسی نبوده بلکه جنبه ایدئولوژیک داشت و به نظر می رسد ریشه های مهمی داشت است. پس از جنگ‌های صلیبی و ورود به دوران استعمارگرایی غرب، می توان گفت دیگر ریشه این تکبر از حالت و پوشش مذهبی خارج و به نوعی قالب اقتصادی و ناسیونالیستی بخود گرفت. در واقع، به نوعی ظاهر ضد مذهب و سکولار پیدا کرد، از این رو تعبیر قرون وسطایی (و ارتجاع و بازگشت به قرون وسطی) این چنین پرکاربرد شد

و این پدیده، براساس این دیدگاه که تمدن اروپایی به بالاترین مراحل تمدن دست یافته، استوار است! ضمنا دستیابی جوامع اروپایی به مدلی از دولت و خدمات اجتماعی که تا حدودی مسائل عدالت اجتماعی و فاصله بین طبقه فقیر و غنی را کم می کرد، نیز در طرح این ادعایی تاثیر نبوده است. این در حالی است که فاصله بین طبقات نخبه و برخوردار در جامعه آمریکا در مقایسه با برخی از طبقات فرودست بویژه سیاهپوستان، قابل انکار نیست.

بر این اساس، نگاه من در تحلیل رفتار روشنفکران اروپایی، دقیق تر گشته و دریافتم که هسته درونی این تکبر و طرد رنسانس اسلامی به کجا بر می گردد. جالب اینکه حتی از سوی این به اصطلاح روشنفکران اروپایی حتی تقابل جدی فکری و حتی تلاش برای فهم بهتر و تحلیل این پدیده و ریشه‌های موفقیت آنها دیده نمی شود. این جو تا بدانجا قوی بود که از روشنفکران چپ تا راست گرایان، این رفتار تغافل آمیز غالب بوده و به ندرت کسی جرات می کرد، مخالف آنرا اظهار نماید. تخریب، تبلیغ منفی شعار ایشان (روشنفکران غرب) بود، و ناسزاگویی و بدست گرفتن جو افکار عمومی ابزار و روش مقابله ایشان بود. جالب اینکه هر روشی در راستای ساکت کردن این حرکت درست شمرده شده، از بایکوت تا تروریسم و جنگ. به هیچ وجه حمایت و همدلی ای از ایشان (روشنفکران غرب) دیده نشده! این چنین بود که پایه‌های تحلیل من متحول شد و دریافتم که چرا همراهان با این رنسانس اسلامی در نزد روشنفکران غربی تا این قدر کم توفیق اند. البته همان طور که روشن است حرکت بیداری اسلامی خاموش نشد، زیرا این جریان را نمی توان با ترور و جنگ از پا انداخت و لذا استراتژی جدیدی در پیش گرفتند و آنها تفرقه اندازی در بین مسلمانان و ایجاد تروریسم اسلامی بود.

با این توضیحات مختصر تلاش شد تا طرحی هر چند مبهم و چند باره از اندیشه روشنگر جناب حائری شیرازی ارائه گردد، تصویری که طبعاً ناقص و نارسا خواهد بود. اما در هر حال آشنایی درک ایشان (هر چند کوتاه مدت و مختصر) برای من بسیار درس آموز بود. اگر چه دیگران نیز به سهم خود تلاشهایی در شناساندن آن شخصیت بزرگوار نموده اند، از جمله در فیلمی که اخیرا در یک سایت آلمانی از دیدار آیت الله حائری شیرازی با جمعی از ژورنالیست‌های آلمانی در قم منتشر گشته است.

این فیلم و امثال آن نشان می دهد که مرحوم حائری شیرازی تلاش نموده است و او و جریان فکری اش به زندگی خود ادامه می دهد، نه فقط در سر و افکار شاگردان و همراهان او، بلکه نزد شنوندگان و بینندگان در شبکه‌های گوناگون، حتی در اروپا، بویژه کسانی که افتخار درک مختصر وی را داشته و از شخصیت وی بهره جستند.



حجت الاسلام شهاب الدین حائری در گفت و گو با «شاهد یاران» روایت کرد

فراز و فرودهای سیاسی

درآمد

وقتی با او همنشین شوی بی پرده و صریح و صمیمی با تو به سخن می نشیند. «شهاب الدین حائری شیرازی» که به قول خودش نام اصلی او «محمد حسن» است، این روزها به امامت یک مسجد بسنده کرده است و با نگارش مطالبی در کانال تلگرامی که دارد به بیان عقاید خود می پردازد. حجت الاسلام حائری به نوعی حاصل تربیت علمی آیت الله حائری نیز هست و در سال ۱۳۹۴ به دعوت پدر در انتخابات خبرگان رهبری شرکت می کند و پس از شرکت در امتحان، مورد تشویق آیت الله شب زنده دار قرار می گیرد. او در این گفت و گوی مفصل بسیار شفاف سیره پدر در خانواده، انقلاب و سیاست را بیان کرد و به همه سوالات پاسخ گفت. حجت الاسلام حائری در این مصاحبه از مطالب جالبی چون سبک متفاوت مبارزه پدر در شیراز و قم، سبک زندگی خانوادگی پدر، التهاب های دهه ۶۰ شیراز، برخورد امام (ره) با منتقدان پدر، ماجرای انتشار مقاله در روزنامه در انتقاد به پدر، روابط آیت الله حائری با دولت های مختلف و... سخن گفت که مشروح آن را می خوانید.

❁ به عنوان سوال اول درباره خودتان بفرمایید؟

بنده شهاب الدین حائری هستم. نامم در شناسنامه محمدحسن است. پدر ما برای فرزندان دو اسم انتخاب می کردند. یکی اسم شناسنامه ای و دیگری لقب. فرزند دوم خانواده و متولد دوم فروردین ۱۳۵۱ و هم اینک در تهران امام جماعت هستم.

❁ شما در سالی متولد شدید که نهضت امام(ره) در قم و سایر شهرها در حال تقویت و گسترش بود. پدر و عموی شما از مردان مبارز در آن سالها بودند. شهاب الدین خردسال چه تصویری از پدر در آن سالها در ذهن دارد؟

به یاد دارم پدرم در سنوات منتهی به سال ۵۷، در قم مدرس بودند و در آن روزگار پر آشوب نسبت به تامین امنیت همسایگان اقدام می کردند. اما مبارزات آشکار ابوی مربوط به زمان قبل از سکونت در شهر قم است و از سالی که وارد این شهر شدند، روش مبارزه خود را تغییر دادند. در شیراز برای دانشجویان با دیدی انقلابی سخنرانی می کردند ولی در قم که عموماً با طلاب سر و کار داشتند، به ارتقای سطوح اعتقادی آنها می پرداختند و به صورت غیر مستقیم طلاب را با مسائل انقلاب آشنا می نمودند. پدر همواره این برهه از زندگی خود را پرثمر ترین برهه زندگی خود می دانست که به کادرسازی برای انقلاب پرداخته بود.

در شیراز تبعید، زندان و شکنجه سرنوشت پدرم بود؛ در قم اما وضعیت تغییر کرد. در کل زندگی ساده ای داشتیم. پدرم اهل اندوختن مال نبود. خاطرم هست همیشه میوه های درجه دو را از بازار تهیه می کردند. مادرم با مناعت طبع لک میوه ها را می گرفتند و مصرف می کردیم. زندگی ما در خانه ای کوچک کمتر از صد متر -متشکل از یک زیرزمین و طبقه اول- با حضور ۴ فرزند قد و نیم قد و البته با شیطنت های خاص خود، بسیار شیرین بود.

❁ با توجه به اینکه مادر شما از خانواده ای سرشناس بودند و احتمالاً از نظر مالی وضعیت خوبی داشتند؛ چگونه با مرحوم ابوی با آن شرایط سخت زندگی گذراندند؟

مادر ما فرزند یک مرجع تقلید بودند. مرحوم آیت الله سید نور الدین حسینی هاشمی که زندگی متمولی داشتند. اگرچه از وجوهات استفاده نمی کرد. پدر بزرگم از روحانیون محبوب شیراز بود و سلیقه سیاسی ایشان اقتضا می کرد، یک زندگی با شکوه داشته باشد. پدر بزرگ ما مرجع تقلید و مؤسس یک حزب سیاسی (به نام حزب برادران) در دهه ۲۰ شمسی بودند و آن زمان نماینده به مجلس می فرستادند و از این جهت بسیار شخص تاثیرگذاری بودند.

پدرم نقل می کردند: قبل از ازدواج، با شروع

بحث های سیاسی و ورود به جریانات انقلاب، چندین بار دستگیر شده بودم؛ لذا هر جا برای خواستگاری می رفتم، موافقت نمی کردند. پدرم خودش می گفت که یک بار به خواستگاری دختری

پدرم قائل به این بودند هر انسان فطرتی دارد که اگر دستکاری نشود، موجب هدایتش می شود. نسبت به فرزندان نیز همواره تاکید داشتند که حتی الامکان فطرت افراد را دستکاری نکنید و اجازه دهید با اندوخته درونی خود، حرکت کند. اهل امر و نهی نبودند؛ مگر اینکه کاری در شرایط حاد قرار داشت. بیشتر نظاره گر بودند و اگر لازم بود، تذکر می دادند

رفته بود که پدرش صاحب یکی از مشاغل پایین جامعه بود اما او هم حاضر نشد دختر خود را به ایشان بدهد و به قول خودشان خواستگاری های زیادی رفتند!

ایشان قبل از ازدواج جلسات تفسیر در مسجد شمشیرگرا برای جوانان -خصوصاً دانشجویان-

برپا می کردند که این جلسات صرف برپایی یک سخنرانی نبود و کارهای تربیتی بر روی شاگردان انجام می دادند. اعضای آن جلسات هم از فعالان سیاسی و مقامات کنونی نظام (از فرماندهان سپاه تا اعضای مؤتلفه) تا مجاهدین خلق بودند.

دایی ام نیز از شاگردان پدرم بودند. مادر بزرگم نقل می کرد: پسر دل به درس نمی داد اما می دانستم به آقای حائری علاقه دارد و در جلسات ایشان شرکت می کند. با آقای حائری تماس گرفتم و درخواست کردم با او صحبت کنند. بدین ترتیب جرقه ای زده شد تا این دو خانواده آرام آرام به یکدیگر نزدیک شوند. یکی از دوستان پدرم به ایشان گفته بود: می دانی مرحوم آقا سید نورالدین یک دختر دارد؟ لذا این دوست، پدرم را به خواستگاری از دختر این خانواده تشویق کرده بود. ابوی خواهر بزرگ تر را برای خواستگاری فرستادند و مادرم را مجاب کردند تا در نهایت به این ازدواج رضایت دهد. ظاهراً پدر هم مهر مادر را جلب کرده بود. به هر صورت زندگی مشترک آنها آغاز گردید اما در عین حال مبارزات سیاسی پدر ادامه داشت و به دستگیری و زندان مکرر ایشان منجر می گردید. پس از این اتفاقات عده ای مادر را به جدا شدن تشویق می کردند. ایشان که صراحت و شهامت و قوت نفس را از پدر خود به ارث برده بود، پای همه سختی ها کنار پدرم ایستاد. بارها با سماجت وارد زندان شده و پدر را ملاقات کرده بود. برای ما نقل می کرد: زمانیکه خردسال بودید شما را در آغوش گرفته و به زندان می رفتم. در جریان یکی از دستگیری ها چهل روز از پدر ما خبری نشد و اجازه ملاقات نمی دادند. رادیو عراق -رادیویی که



آن زمان توسط انقلابیون با مدیریت حجت الاسلام دعایی پخش می گردید- گفته بود آقای حائری را به شهادت رسانده اند. بالاخره بعد از ۴۰ روز اجازه ملاقات را گرفتند. مادر همواره با پدرم همراه بودند.

❁ از رابطه با پدر و روش تربیتی ایشان بگویید. آیا ایشان در گرایش شما به حوزه تاثیر داشتند؟

پدرم قائل به این بودند هر انسان فطرتی دارد که اگر دستکاری نشود، موجب هدایتش می شود. نسبت به فرزندان نیز همواره تاکید داشتند که حتی الامکان فطرت افراد را دستکاری نکنید و اجازه دهید با اندوخته درونی خود، حرکت کند. اهل امر و نهی نبودند؛ مگر اینکه کاری در شرایط حاد قرار داشت. بیشتر نظاره گر بودند و اگر لازم بود، تذکر می دادند. ما را زیر بال و پر خود نمی گرفتند؛ در حالیکه در میان انتم جمعه، شاید جز معدود افرادی بودند که طرح و اقدامات بی نظیر اقتصادی برای مردم تدارک دیدند. این در حالی بود که اهل سر و سامان دادن نسبت به زندگی شخصی نبودند. می گفتند: انسان باید به قدر ضرورت مال و اندوخته داشته باشد. هیچگاه به فکر فردای زندگی دنیوی نبودند. ما ۵ سال در دفتر امام جمعه (تنها در چند اتاق) زندگی کردیم و الباقی را در منزل مادری که از محل ارثیه پدری خریدند، گذراندیم. ایشان در این مدت حتی در شیراز و قم خانه تهیه نکرد.

❁ اشاره کردید که آیت الله حائری اهل امر و نهی نبودند! هیچگاه موردی پیش نیامد که مقابل فرزندان بایستند تا کاری انجام گیرد یا خیر؟

حاج آقا نسبت به شخص بنده فرمودند: شما طلبه

باشید! در این مورد امر نکردند اما مرا به آخوندی تشویق کردند. برای ایشان خوشایند بود فرزندان چند سالی علم طلبگی بیاموزند. دعوی دوران کودکی ما اگر منجر به ظلمی فاحش

ایشان قبل از ازدواج جلسات تفسیر در مسجد شمشیرگرها برای جوانان - خصوصاً دانشجویان - برپا می کردند که این جلسات صرف برپایی یک سخنرانی نبود و کارهای تربیتی بر روی شاگردان انجام می دادند. اعضای آن جلسات هم از فعالان سیاسی و مقامات کنونی نظام (از فرماندهان سپاه تا اعضای موتلفه) تا مجاهدین خلق بودند.

نسبت به دیگری بود، پدرم در مقام قضاوت وارد می شدند. بزرگ تر که شدید، قضاوت درباره عملکرد فرزندان کوچک تر را به ما سپردند. به شخص خطاکار تاکید داشتند عذرخواهی کردن را بیاموزند. برای ایشان مهم بود شخص اشتباه خود را بپذیرد تا بر خطا مصر نباشد. غضب پدر را خیلی کم می دیدیم اما وقتی اتفاق می افتاد، بسیار برافروخته می شدند.

❁ آیت الله حائری در دوران ۲۰ سالگی شما - که شاید به عنوان یک جوان وارد وادی تحلیل سیاسی شده بودید - امام جمعه شیراز بودند. کشور در شرایط خاص سیاسی و سالهای بعد از جنگ قرار داشت و دولت های متفاوت در دوران های مختلف روی کار آمدند. تصویر شما از مواضع سیاسی ایشان چه بود؟

پدرم بعد از انقلاب علی رغم همه مبارزات و سوابقی که داشتند، همچنان در قم مدرسه حقانی - مشغول تدریس شدند و برای تصدی مسئولیت های سیاسی پیشقدم نشدند. زمانی که بنده به دنیا آمدم، پدرم دستگیر شدند و بعد به قم آمدند و از آن زمان طلبه پروری کردند و شاگردان ایشان، امروز مسئولیت هایی دارند. طلاب سرشناسی چون آقایان طباطبایی (مدیر فعلی مدرسه شهیدین)، غروی، نیری، پورمحمدی، حجازی، حسینیان، فلاح زاده، کاظم صدیقی و ... از شاگردان ایشان بودند. بعد از انقلاب در جریان تسخیر لانه جاسوسی، برای تدریس دانشجویان پیرو خط امام دعوت به تدریس شدند و در سفارتخانه سابق آمریکا مباحث ولایت

فقیه و اخلاق اسلامی را تبیین کردند. حاج آقا در انتخابات خبرگان قانون اساسی نیز پیش قدم نشدند. اهل ورود به این جایگاه ها در عرصه سیاست نبودند. بعدها بحث مجلس شورای اسلامی پیش آمد؛ به پدرم فشار می آوردند که کاندیدا شود. برای این کار شرط گذاشتند؛ علمای شیراز بر سر کاندیداتوری ایشان به اتفاق نظر برسند.

آیت الله آقا شیخ صدرالدین حائری شیرازی - عمومی بنده - از علمای طراز اول شیراز و از قدمای انقلاب به حساب می آمدند که بسیار هم شکنجه شده بودند، برای حضور پدرم در انتخابات همه علمای شیراز از جمله شهید دستغیب را جمع می کند تا با دریافت موافقت آنها پدرم را برای حضور در انتخابات ملزم کند که در نهایت هم اعلام موافقت همه از جمله شهید دستغیب - را گرفتند. ایشان به عنوان کاندیدا ثبت نام کردند ولی برای تبلیغات وارد شیراز نشدند و در همان قم ماندند. دانشجویان و طلاب برای ایشان تبلیغات کردند. در نهایت رای اول شیراز را بدست آوردند و با رای بالای مردمی به عنوان نماینده شیراز در مجلس شورای اسلامی انتخاب شدند. در این دوره حزب جمهوری از ایشان خواسته بود به آن ها ملحق شوند. ولی ابوی قبول نکردند. ایشان می گفتند: حزب در فرد ایجاد نوعی تعصب می کند که حقایق را نمی بیند.

در همین جا یک خاطره جالب تعریف کنم که نشان از صحت نگرش پدر نسبت به آفات تحزب دارد. ایشان بارها این را می گفت زمانی که دعوت حزب جمهوری اسلامی بابت کاندیداتوری را رد کردند، در ارگان رسمی حزب منتشر شد که محی الدین حائری شیرازی کاندید دفتر هماهنگی (بنی صدر) شده است! در حالی که این ادعا کذب محض بود و پدر بارها به حاج تقا (نماینده حزب جمهوری در شیراز) گلیه می کردند. این را هم اضافه کنم که پدرم هیچوقت به بنی صدر رای نداد و در جریان انتخابات ریاست جمهوری به دکتر مرحوم دکتر حبیبی رای داد. به هر صورت ایشان وارد مجلس اول شد و در مجلس هم که بود استقلال خود را حفظ کرد و به همین دلیل او را به عنوان رئیس کمیسیون اصل نود انتخاب کردند و همه - از جمله اعضای حزب جمهوری اسلامی - به ایشان اعتماد داشتند اما به هر حال عمر نمایندگی ایشان کوتاه بود. مرحوم آیت الله دستغیب به شهادت رسیدند و در همین حال آیت الله یزدی برای بررسی نظر علما و پیشنهاد امام جمعه به امام خمینی، شیراز آمدند و دو هفته خودشان خطبه خواندند.

در نهایت ایشان به دو گزین آیت الله سید علی محمد دستغیب و پدر من رسیدند که هر کدام از آنها نماینده تفکری بودند و هر کدام از خاندان ریشه داری به شمار می آمدند. توقع عده ای هم در شیراز آن بود که امام جمعه بعدی از خاندان شهید دستغیب باشد. آیت الله یزدی پس از دو هفته به پدر گفتند که یکی





بازدید آیت الله حائری شیرازی از موزه شهدای دفاع مقدس

نقد اقتصاد دولتی از پدرم و آقای آذری قمی تیر می زد و به نوعی ایدئولوگ بود. پدرم با تئوری اقتصاد دولتی مشکل داشتند. می گفتند: این اقتصاد اسلامی نیست. همیشه این مثال را می زد که صاحب کارخانه یک و یک پیش من آمده و گفته آقای حائری امسال نسبت به سال گذشته قیمت گوجه فرنگی و کارگر ۱۰ درصد افزایش پیدا کرده است اما دولت محکم ایستاده است که حق افزایش قیمت را نداری و اگر افزایش قیمت بدهم طبیعتاً حمایت ها و وام های دولت قطع می شود. در این شرایط یا باید از کیفیت کالا و یا باید از کمیت آن بزنم و چاره ای جز این ندارم. پدرم در آن زمان (دهه ۶۰) که هیچ کس حرف از بخش خصوص نمی زد، از اقتصاد خصوصی حمایت می کرد و همین برای او گران تمام شد. در آن زمان دولت استانداری را برای فارس انتخاب کرد که پدرم را تحت فشار قرار می داد.

در این میان طلاب منتقد پدرم، بسیار تشکیلاتی بودند و در راهپیمایی بهمن ۶۳ و ۶۴ علیه پدر ما شعار دادند. شیراز ملتهب و به هم ریخته بود. حتی در مساجد شیراز نامه ای به دفتر امام راحل نوشتند با این مضمون که همه ائمه جماعات شیراز خواستار برکناری آیت الله حائری هستند. طرفداران دولت

مردم جهت اعتراض نزد ایشان می آیند و ایشان هم در مسجد به نمایندگی از مردم سخن می گوید و از مسئولین می خواهد که به داد مردم برسند و گفتند که اگر این اوضاع ادامه پیدا کند ممکن است عواقب تلخی متوجه حکومت شود.

برخی ها با شنیدن این سخنان ناراحت می شوند و به مسجد این مرد کهنسال انقلابی حمله می برند و او را از مسجدش بیرون می کنند. پدر ما در اینجا از ماجرا با خبر می شود و از آقای پیشوا دلجویی می کند و به منزل ایشان می روند و همین مسئله بهانه اولیه حوادث آن سال می شود.

پس از آن بود که نوارهایی برای پدرم درست کردند و در بین مردم توزیع می کردند. من خودم دیدم که یکی از همین افراد در ماشین سوزوکی (شبه به ون امروز که چهار پنج نفر در آن جا می شدند) جلوی نماز جمعه در شیراز می ایستاد و فریاد می زد که «نوار افشای آقای حائری!»

❁ محتوای آن نوارها چه بود؟

آنها سر و ته سخنرانی های ایشان را می زدند و با پخش قسمتی از سخنان طوری القا می کردند که پدرم علیه دولت چیزی گفته است. ایشان البته منتقد دولت بود و همیشه روزنامه رسالت در دهه ۶۰ در

از شما دو نفر انتخاب می شوید. پدرم گفت اجازه بدهید که استخاره کنم اما آقای یزدی گفتند استخاره نمی خواهد، اگر شما قبول نکنید آیت الله دستغیب انتخاب می شوند که پدرم در نهایت پذیرفت. آقای یزدی هم خدمت امام گزارش دادند و در نهایت حکم به نام ایشان خورد.

❁ کمی هم درباره رابطه آیت الله حائری با شهید دستغیب توضیح دهید.

بعد از شهادت آیت الله دستغیب توقع می رفت از میان خانواده ایشان، فردی به عنوان امام جمعه انتخاب شود؛ حضرت امام (ره) اما حکم این مسند را به پدرم دادند. آن روزها طیفی اطراف آیت الله سید علی محمد دستغیب-خواهرزاده شهید دستغیب- را در مسجد آتشی ها گرفته بودند که باید بگویم از میان آنها انقلابیون و شهدای بسیاری درآمدند اما روحانیون سنتی (طیف علاقه مندان به آیت الله محلاتی)، دیدگاه متفاوتی داشتند.

در شیراز طرفداران مرحوم آیت الله بهاء الدین محلاتی و شهید دستغیب دو طیف بودند. پدر ما شاگرد آیت الله بهاء الدین محلاتی بود و علمیت خود را مرهون ایشان می دانستند. ایشان در جایگاه امامت جمعه طرف هر دو طیف را گرفتند و راه برای دو جریان باز شد. تا پیش از این پست ها و مناصب فقط به یک طیف داده می شد اما از دوره پدرم با هر دو طیف برخورد خوبی شد. با این حال دلخوری ها از سال ۶۰ تا سال ۶۴ ادامه داشت و در عین حال آیت الله سید علی محمد دستغیب نماینده آیت الله منتظری در دانشگاه شیراز هم بود که این موضوع به آنها پر و بال بیشتری می داد.

❁ سال ۶۴ در شیراز، سال مهمی به حساب می آید که پدر شما نیز در مرکز هجمه ها بودند و حتی نماز جمعه ایشان نیز به محلی برای اعتراض به ایشان تبدیل می شود. شروع این حوادث از کجا بود؟

پیش از انقلاب آیت الله پیشوا در شیراز نماز جمعه را اقامه می کرد و پس از انقلاب دادن امامت جمعه شیراز به شهید دستغیب ناراحتی هایی را برای ایشان و آیت الله محلاتی ایجاد می کند. ایشان در مقطع پس از انقلاب تنها امام جماعت مسجد نو (بزرگ ترین مسجد تاریخی کشور به لحاظ مساحت) بود. این را هم اضافه کنم که آیت الله پیشوا از جمله اشخاصی بود که در حوادث دهه ۴۰ مرجعیت امام خمینی (ره) را در شیراز تأیید کرد تا جلوی اعدام احتمالی ایشان گرفته شود.

در سال ۱۳۶۴ در مسجد ایشان (مسجد نو) اتفاقی می افتد که جرقه حوادث سال ۶۴ به حساب می آید. در آن زمان به دلیل فشارهای حاصل از جنگ تحمیلی که موجب قطعی آب و برق می شد،

منفی پدرم، مدعی می شود: «ایشان مروج آیت الله خوبی است!» امام که این حرف را می شنوند معترض شده و پس از سخنانی جلسه را ترک می نمایند. همین نهیب امام راحل آنچنان تاثیرگذار گذاشت که تا زمان اتمام امامت جمعه پدرم، شیراز آرام بود. مشی آیت الله حائری هم آرام کردن فضا بود و از هرگونه تنش اجتناب می کرد و بر همین اساس بارها در مسجد آقایان دستغیب حاضر شد و پشت سر آنها نماز خواند.

❁ در میان صحبت‌ها به استاندار فارس اشاره داشتید که رابطه خوبی با آقای حائری نداشت، مشکل ایشان با پدر شما چه بود؟

در آن زمان، آقای نقره کار شیرازی استاندار فارس بود که رابطه خوبی با مرحوم پدرم داشت که بعدها معاون وزیر امور خارجه و مدتی هم رییس دانشکده وزارت امور خارجه شد، که دولت وقت ایشان را ناگهان عزل کرد به نحوی که خبر عزلش را در محل کار از رادیو شنید. بعد از ایشان فردی به نام آقای جعفر نجفی علمی را به عنوان استاندار انتخاب کردند که ایشان با حاج آقا روابط خوبی نداشت و چندین بار اختلاف بین آنها پیش آمد.

اختلاف آنها به نحوی بود که وقتی نخست وزیر به شیراز آمد پدرم به دلیل خونریزی معده در بیمارستان بستری بودند و زمانی که آقای نخست وزیر برای عیادت پدرم آمدند، پدرم با کنایه و با استفاده از شعر حافظ به مهندس موسوی گفت که علت بیماری او استاندار فارس است.

❁ حاج آقا نسبت به مرحوم هاشمی چه نظری داشتند؟

امام با شنیدن این موضوع به آقای حائری پیام دادند که شما به نماز خود ادامه بده و آن شورا را هم کان لم یکن فرض کن و این خیلی موضوع مهمی بود که امام حتی نظر آقای منتظری را هم رد کرد.

در همین جریانات بود که بحثی در شیراز به راه

در زمان ۸ ساله جنگ ایشان مسئولی مردمی و ساده زیست بودند. در یک دفتر قدیمی مصادره ای کار می کردند که حاج آقا از روی احتیاط وکیل آن شخص (وکیل دکتر قربان) را خواستند و گفتند که می خواهند اجاره ای مختصر بپردازند. دکتر قربان هم بعدها به دفتر امام جمعه می آمد به پدرم گفت تا زمانی که شما اقامت دارید بنده رضایت دارم

انداختند که آقای حائری عنوان «نماینده امام» را جعل کرده است! امام که کسی را به عنوان نماینده انتخاب نکرده بلکه فقط امام جمعه است! این را هم به امام گزارش دادند که ایشان گفتند اشکالی ندارد، عنوان نماینده امام را هم برای ایشان استفاده کنید که حتی در اخبار هم از همین عنوان استفاده شد. پس از این بود که تعدادی از آقایان به همراه آیت الله حسنعلی نجابت نزد امام خمینی می روند. در این جلسه آقای نجابت در بیان یکی از نقاط

وقت هم به شدت با حاج آقا مخالف بودند و خلاصه یک دیدار حاج آقا در شیراز با آیت الله پیشوا، چندین ماه شیراز را ملتهب کرد. وضعیت حادی بود، تا جایی که حتی محافظان در مقابل چشم ما به حاج آقا اهانت می کردند و ایشان تا حدی دل چرکین شدند که اعلام کردند این‌ها - تیم حفاظتی - را نمی خواهیم. کار به جایی رسید که امام (ره) آیت الله جنتی را به شیراز فرستادند. اتفاقا در زمانی که آقای جنتی در حال آمدن به شیراز بودند، ما نیز از تهران به سمت شیراز می رفتیم که در راه به صورت اتفاقی در یک قهوه خانه همدیگر را دیدیم. بالاخره آن روز مهم فرار رسید و آقای جنتی در مسجد وکیل - که آن زمان نماز جمعه در آنجا برگزار می شد - حاضر شدند. در ابتدای نماز حدود ۵۰۰ - ۶۰۰ نفر از جوانان انقلابی و پرشور که صفوف ابتدایی را پر کرده بودند، شعار می دادند: «همسنگر پیشوا، مرگت فرا رسیده / مخالف منتظری مرگ بر تو مرگ بر تو» و تلاش داشتند جلوی اقامه نماز توسط آیت الله حائری را بگیرند. شدت اعتراض به جایی رسید که سنگ و دمپایی به سمت منبر پرتاب می کردند و یک منبر سنگی - بازمانده از زمان زندیه - در آنجا بود که من پشت آن پناه گرفته بودم اما حاج آقا به سخنرانی ادامه می دادند.

آقای جنتی پشت تریبون قرار گرفت. صدای صلوات بلند شد و در ابتدا شعار می دادند که صل علی محمد یار امام خوش آمد. بعد سکوت همه جا فرا گرفت. آقای جنتی که از نزدیک شاهد آن بیست دقیقه بودند در ابتدای سخن گفت: امروز امتحان بسیار بدی پس دادید، من همه این مسائل را به امام گزارش می دهم. در این لحظه بود که مجدد شعار بلند شد که: مرگ بر سازشکار! حتی به نماینده امام (ره) رحم نکردند. به هر صورت پدرم زیر آن فشار خطبه را ادامه دادند و دائما از معترضان می خواستند که آرام باشند اما فایده ای نداشت و بالاخره آن روز به اتمام رسید.

این را هم بگویم امام (ره) در زمانی حل این مسائل را به آقای منتظری ارجاع دادند. آقای منتظری هم پیشنهاد دادند که برای رسیدگی به اعتراض‌ها شورایی متشکل از آقایان سید علی محمد دستغیب سید علی اصغر دستغیب، سید هاشم دستغیب رسول متجرب نیا و پدرم تشکیل شود و آنها تصمیمات مربوط به نمایندگی ولی فقیه را اتخاذ نمایند و نماز جمعه را هم هر کدام به نوبت بخوانند. بدین ترتیب نسبت آنها در شورا ۴ به ۱ به ضرر پدرم تمام می شد و ایشان هم تحت فشار مرحوم آقای منتظری آن صورتجلسه را امضا زد اما نحوه حکمیت آقای منتظری را قبول نداشت و پس از اتمام جلسه این مطالب را خدمت آقای رسولی محلاتی مسئول وجوهات و مسائل شرعی - دفتر امام انتقال دادند و فرمودند اگر قرار است اوضاع به این شکل پیش رود، من استعفا می دهم، بنا نیست که بخاطر یک نفر جایگاه نمایندگی ولی فقیه لوٹ شود!



آن خواست که به امام جمعه شکایت ببرد که دفتر امام جمعه را هم دید!

وقتی به پدرم اطلاع دادم، ایشان تازه خسته از کار به منزل رسیده بودند. با همان عبا و عمامه روی زمین نشست و به دیوار تکیه دادند. مطلب را که خواندند یک ساعتی در سکوت محض سپری شد. ناراحتی از سر و روی ایشان می بارید. همه ناراحت بودند که چرا پدر را رنجاندی! پدر هم وقتی عصبانی می شد از روی بزرگواری سکوت می کرد. من هم از آن فضای سنگین فرار کردم و به منزل برادرم پناه بردم. فردای آن روز پدرم به دیدارم آمد. نامه ای هم به من دادند که در آن نوشته بودند: فرزندم را ملامت نکنید! به وظیفه اش عمل کرده است. نامه را هنوز یادگاری نگه داشته ام.

به طور کلی در دوره آقای هاشمی و حتی پس از آن در روزهایی که انتقاد زیادی به آقای هاشمی می شد، پدرم همراه آقای هاشمی بود.

❁ در دولت های بعدی چگونه؟

از آنجایی که پدرم ریشه در جریان سیاسی راست داشت، نه با دولت میرحسین موسوی و نه با دولت آقای خاتمی سرخوشی نداشت. در سال ۷۶ هم موضع تندى نسبت به آقای خاتمی گرفت که بعدا از ایشان - دو ماه قبل از فوت - دلجویی کرد. البته ایشان نسبت به سیاست های اصلاحات سیاسی بدبین بود و نسبت به آن نظرشان تغییری نکرد. در دوره احمدی نژاد هم از رئیس جمهور و هم از استانداران ایشان در فارس حمایت می کرد. آقای روحانی را هم از این جهت که اصالتا متعلق به جریان راست می دانستند حمایت می کردند. حتی به یاد دارم که آقای شریعتمداری در تیر ماه سال ۹۲ در مقاله ای در روزنامه کیهان به آقای روحانی هشدار دادند که مراقب باش که اصلاح طلبان برای تو نقشه کشیدند و غیره.

پدرم که آن زمان در قم بودند، با من تماس گرفت و گفت که در رابطه با سرمقاله کیهان مطلبی بنویسم. من هم مطلبی با عنوان «آقای شریعتمداری بیدار شوید» نوشتم و در سایت الف منتشر شد. ایشان پس از انتشار با من تماس گرفت و گفت که امیرالمومنین وقتی محمد ابن حنفیه را به سمت راست دشمن فرستاد او موفق شد و وقتی هم او را به سمت چپ دشمن فرستاد مجددا پیروز بازگشت. بعد از آن بود که امیرالمومنین در رابطه با او گفت: «انت ابنی حقا». من هم حالا به تو می گویم که «انت ابنی حقا»! بعدها که آقای شریعتمداری را در حسینیه امام خمینی دیده بودند، به او گفته بودند که اگر در تو اثرگذاری می دیدم، خودم متذکر می شدم که آقای شریعتمداری هم گفته بودند اگر خودتان هم می نوشتید من مشکلی نداشتم.

❁ از فرصتی که در اختیار ما قرار دادید سپاسگذار هستم



در دهه ۶۰ که حاج آقا به جبهه می رفتند ما علاقمند بودیم که با ایشان برویم، حاج آقا هم بین بچه ها قرعه کشی می کردند و ما را هم با خود می بردند. ضمن اینکه علاقه ای هم به سفر با هواپیما نداشتند و برای همین با ماشین می رفتیم. بارها کنار حاج آقا و محافظین املت، نان و ماست خیار خوردن و... را تجربه کرده بودیم. شام و ناهار چنین غذایی را می خوردیم. در دهه ۷۰ شرایط عوض شد

شیراز آمده بودند، مادر من که خودش از خانواده ای متمول بود، به خانواده آقای هاشمی اعتراض کرد که این چه وضع پذیرایی مجلل است و غیره. من موضوع را با دکتر توکلی (پدر همسر) مطرح کردم و به ایشان گفتم که می خواهم نسبت به پدرم نهی از منکر انجام دهم.

آقای توکلی گفتند که چند عکس بیاور و من هم به صورت زیرپوستی وارد دفتر شدم و چند عکس گرفتم. مطلبی منتشر کردم توام با نقد گزنده که چرا بیت المال را خرج تزئینات گراف می کنی. آن مطلب را که با نام «محمدحسن شهابی» نوشته بودم، حالت طنز داشت اما بسیار گزنده بود. نوشته بودم شخص فقیری ساختمان جدید استانداری را دید و پس از

در زمان ۸ ساله جنگ ایشان مسئولی مردمی و ساده زیست بودند. در یک دفتر قدیمی مصادره ای کار می کردند که حاج آقا از روی احتیاط وکیل آن شخص (وکیل دکتر قربان) را خواستند و گفتند که می خواهند اجاره ای مختصر بپردازند. دکتر قربان هم بعدها به دفتر امام جمعه می آمد به پدرم گفت تا زمانی که شما اقامت دارید بنده رضایت دارم در دهه ۶۰ که حاج آقا به جبهه می رفتند ما علاقمند بودیم که با ایشان برویم، حاج آقا هم بین بچه ها قرعه کشی می کردند و ما را هم با خود می بردند. ضمن اینکه علاقه ای هم به سفر با هواپیما نداشتند و برای همین با ماشین می رفتیم. بارها کنار حاج آقا و محافظین املت، نان و ماست خیار خوردن و... را تجربه کرده بودیم. شام و ناهار چنین غذایی را می خوردیم.

در دهه ۷۰ شرایط عوض شد. ایشان در دوره آقای هاشمی با شخص او رابطه ای مناسب داشتند. خصوصا که آقای هاشمی در آن زمان - در دوره اول - مورد حمایت جدی رهبری بودند. سلوک شخصی ایشان یک پله تغییر کرد. دفتر امام جمعه بازسازی شد. ایجاد بنای آجرنما برای همه ادارات در حال انجام بود. آن زمان (حدود سال ۷۴) من تازه داماد آقای دکتر احمد توکلی شده بودم. به پدرم اعتراض کردم. پرسیدم: چرا دفتر را با نمای آجری بازسازی می کنی؟ می گفتم: شما ۱۰ سال است که امام جمعه هستید پس چرا تاکنون چنین بازسازی هایی ضروری نبود! به پدرم گفته بودم: اگر این کار را قطع نکنید علیه شما در روزنامه مطلب می زنم. خندیدند و چیزی نگفتند!

دکتر توکلی در آن زمان تازه روزنامه فردا را تاسیس کرده بودند و انتقادات فراوانی به سیاست های اقتصادی داشتند. در آن زمان واقعا شرایط عجیب شده بود تا جایی که وقتی خانواده آقای هاشمی به



گفت و گوی «شاهد یاران» با خانم فاطمه حائری

پدران‌های تنها دختر خانواده مرحوم حائری

درآمد

خانم «فاطمه حائری» که دارای مدرک کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی از دانشگاه شیراز است و عمده فعالیت‌های خود را در زمینه‌های فرهنگی انجام داده است (۱۰ سال تدریس مبحث جامعه‌شناسی در دبیرستان، ۳ سال به عنوان مدیر دبیرستان و ۴ سال همکاری با صدا و سیما مرکز فارس)، این روزها با صدا و سیما مرکز کیش در رابطه با فضای مجازی و تولید محتوا همکاری دارد و هم‌زمان در دانشگاه آزاد و علمی کاربردی کیش مباحث مربوط به جامعه‌شناسی را تدریس می‌کند. او تنها دختر خانواده مرحوم آیت الله حائری شیرازی است، در این گفت و گو از فضای گرم خانواده، روش‌های تربیتی پدر نسبت به فرزندان و نوه‌ها، رابطه عاطفی پدر و مادر، روایت آخرین روزهای زندگی پدر و... گفته که در ادامه مشروح آن را می‌خوانید.

یعنی در آن شرایط با وجود مسئولیتهایی که داشتند کمک حال بودند و این طوری نبود که آدم احساس بکند آن مسئولیت اجتماعی مانعی برای حضور در خانواده داشته باشند.

در زمینه‌های مختلف ارتباطی هم به همین شکل بود یعنی ما حضور پررنگ ایشان را در تک‌تک ارتباطات بین خودمان می‌دیدیم. گاهی اتفاق می‌افتاد بین من و برادرهایم کدورتی پیش می‌آمد، آن داور که نهایتاً باید قاضی بحث بین ما می‌بود، پدر بودند و همیشه تلاش می‌کردند که تصمیم منصفانه گرفته شود. ما در کودکی مان یک

و اینکه پدر برای تربیت فرزندان به طور عام و شما به عنوان دختر خانواده به طور خاص چه می‌کردند، توضیح دهید.

حقیقتاً در فرایند تربیتی، ما خیلی احساس خلأ و کمبود و حضور کم‌رنگ پدر را حس نمی‌کردیم چون معمولاً در ریزترین روابط ما ایشان حضور داشتند و نظر می‌دادند. مثلاً زمانی من خیلی کودک بودم -نزدیک به چهار یا پنج سال داشتم- یا وقتی بیمار می‌شدم پدرم بودند که از من مراقبت می‌کردند و امورات مربوط به بچه‌های را رسیدگی می‌کردند.

شما متولد چه سالی و چندمین فرزند خانواده هستید؟

بنده متولد فروردین ۱۳۶۱ و ششمین فرزند خانواده هستم.

اگر موافق باشید در ابتدا به سراغ روشهای تربیتی پدر شما برویم! شما در برهه‌ای از زمان متولد شدید و به سنین رشد رسیدید که ایشان به تازگی مسئولیتهای سنگینی را در شیراز بر عهده گرفته بودند و علی‌الظاهر فرصت کافی شاید برای خانواده نداشتند. کمی در این رابطه

می بردم. بعد از نماز کنار من می نشستند و گاهی هم به پیشنهاد ایشان بعد از نماز گشتی می زدیم.

آن تمثیلهایی که در مورد اثبات خدا در آن سن برای شما می زدند را به خاطر دارید؟

بیشتر در مورد خلقت صحبت می کردند. در مورد وجود هر جسمی که حالا وقتی من این وجود با نظم را می بینم حتماً به کسی که این را خلق کرده است پی میبرم.

علاوه بر این مسائل پدرم سعی می کرد تا با ما رفاقت خود را تعمیق ببخشد مثلاً یکی از تفریحات ما تابستان این بود که ایشان برای ما حلقه های بسکتبال با شاخه های درخت درست می کردند و تقریباً با ۴۷ سال اختلاف سنی با ما بسکتبال بازی می کردند. یا اینکه وقتی نوه دار شده بودند در حیاط یک تخت شکسته ای بود، این از چوبهای داخل آن تخت یک حالت نشیمنی درست کرده بودند از این سر حیاط به آن سر حیاط نقاله زده بودند و طناب کشیده بودند، بعد می گفتند که این هم تلکابین بچه ها تا بازی کنند! این کار ایشان در دورانی بود که کسالت هم داشتند اما بچه ها برایشان بسیار مهم بود. جالب اینکه خودشان از این سر حیاط به آن سر حیاط، این را هل می دادند و با نقاله

می کردم. یعنی اگر یک سفری می رفتند شاید من بارها کنار تلفن می نشستم یا مادر خود را مجبور میکردم که به ایشان زنگ بزنی، من باید صحبت کنم و احوالشان را بپرسم. همیشه ایشان وقتی از سفر می آمدند خیلی مواقع اول به اتاق من ورود پیدا می کردند و می گفتند نقل شده که حضرت رسول هر وقت از غزوه ای برمی گشتند ابتدا وارد منزل حضرت زهرا می شدند بعد به منزل خودشان سر می زدند. وقتی وارد اتاق می شدند از احوال مدرسه، از احساسات من، از کم و کیف روزگارم می پرسیدند. دفتر خاطرات شبانه ای داشتم که حتماً آن را مطالعه می کردند یعنی خودم می آوردم می گفتم نظراتان را بدهید. روی خاطره نویسی خیلی تأکید داشتند. بعد در لابلاهی صحبتها نقطه نظری یا توصیه ای هم داشتند و هیچ وقت در هیچ زمینه ای تحکم را از ایشان نمی دیدم.

برای نمونه در قصه حجاب من خیلی با ایشان کل کل می کردم که چرا مثلاً این حجاب برای خانم ها هست برای آقایان نیست. ایشان هم بسیار با حوصله زیاد و با تمثیلاتی که یک بچه ۹-۸ ساله می تواند متوجه بشود، من را توجیه می کردند. مثلاً من را می بردند در حیاط می نشانند می گفتند نگاه کن بین این گل خار دارد. به خاطر چی خار دارد؟ به خاطر اینکه مثلاً هر کسی از راه رسید دست به طرف آن نبرد تا آن را بچیند. این حجابی که تو داری مثل این خار است. یا مثلاً اگر شما چیز ارزشمندی داشته باشی در کیسه سفید دست خودت نمی گیری که هر کس و ناکسی بیاید قصد دزدیدن آن را داشته باشد. این را در کیسه مشکی می گذاری. به مثالهای مختلف من را قانع می کردند. روش دیگر ایشان تعیین جایزه و طرح مسابقه معماگونه بود تا خودم به اینجا برسم که حجاب بهتر است.

همچنین در موضوع اثبات خدا هم خیلی برای من وقت گذاشتند. به یاد دارم ایشان شهای ماه رمضان به مسجد نو می رفتند و خودشان دعای قرآن به سر را می خواندند. ولی یک شب احیا که من آمدم از او پرسیدم - شاید ده ساله بودم - که خدا وجود دارد یا نه؟ آن شب را تا ساعت تقریباً ۴ صبح با من صحبت کردند آن هم با تمثیلات مختلف و زبانی که من بتوانم آن را درک کنم! با وجود اینکه خودشان برنامه داشتند، برنامه را به یکی دیگر از سخنرانها محول کردند و برایشان آنقدر ارزشمند بود که این گفت و گور با یک دختر ۱۰ ساله انجام بدهند و او را قانع کنند!

یکی دیگر از روش های ایشان در رابطه با من، بردن من به نماز جماعت صبح بود. گاهی اوقات هم خسته بودم اما اینقدر بعد عاطفی عمیق بود که با وجود خستگی و اینکه صبح هم می خواستم به مدرسه بروم هر وقت که می گفتند بیا با هم برای نماز برویم من همراه می شدم و لذت

اصطلاح داشتیم و آن هم این بود که «آن کسی که مقصر نیست باید برای عذرخواهی کردن پیشقدم بشود» یعنی اینکه قبح عذرخواهی کردن را می شکاندند و با این کار عزت نفس می دادند. بعدها هم که مشغله کاری اش به تدریج زیاد شده بود یک سری کارهای تربیتی را به اخوی بزرگتر ما واگذار می کردند. اینطوری آن فرزندی را که به قولی وارد مقطع مشاور شده بود، در تصمیم گیریها و اعمال نظرها دخیل می کردند. پدرم به این سه مرحله ی تربیتی خیلی اهتمام داشتند: امیر بودن، عبد بودن و مشاور بودن. مثلاً من و برادرم که از من دو سال بزرگتر است در بازه سنی عبد بودن - بین ۷ تا ۱۴ سال - همیشه حسرت این را می خوردیم که اگر ۱۴ سال داشتیم دیگر کسی به ما تحکم نمی کند و در همه تصمیم گیریها مورد شور واقع می شویم و آن برادر من که از ما کوچکتر بود، در مقطع سنی امیر بودن - بین ۱ تا ۷ سال - اگر می خواستند با او مخالفت کنند هیچوقت به صورت مستقیم این کار را انجام نمی دادند.

در مورد خودتان چطور؟ بالاخره شما تک دختر خانواده بودید و احتمالاً روابط شما با پدر متفاوت بود!

فضای خانه ما به واسطه اینکه قالب جمعیت

ایشان اعتقاد داشتند در حد متعادل هم روابط اجتماعی بیرون از منزل را داشته باشیم و هم تلاش بکنیم مدیریت داخلی منزل مان خوب باشد. خودشان همیشه خیلی کمک حال مادرم بودند. من بارها این را دیدم که ایشان به منزل می آمدند و عبا و عمامه را در نیاورده، می رفتند در آشپزخانه ظرف می شستند. یا مثلاً در پختن غذا کمک می کردند

مذکر بودند - ۶ برادر و یک دختر - خواه ناخواه یک مقدار سنگین تر و سخت تر از آن فضایی می شود که در آن تعداد دخترها بیشتر است. برای همین هم پدر من واقعاً تلاش می کردند این خلأ را یک جوری جبران بکنند. از آن طرف من هم خیلی به ایشان ابراز محبت می کردم و خیلی از نبودشان ابراز دلتنگی



می برد و کمترین ارتباطات را با اجتماع بیرونی داشتم اما ایشان از این سن من را در ارتباطات عادی جامعه هل می دادند و حقیقتاً در این قصه ها خدا مادر من را هم رحمت کند خیلی با ایشان همراهی می کردند و اینطوری نبود که در ریزترین مسائل ایزوله باشیم. در قصه ی ازدواج من هم گفتند تنها شرطی که می گذاری، ادامه تحصیلت باشد. در موضوع کار کردن هم تأکیدشان روی این بود که فعالیت داشته باش اما بنیان خانواده برای تو اولویت باشد. پس از تشکیل خانواده هم تا آنجایی که دستشان می رسید کمک می کردند.

یکی دیگر از روش های تربیتی پدر این بود که وقتی به یک نکته ای اشاره می کردیم یک جوری مستمع حرف های ما می شدند انگار که بار اول است دارد به گوش ایشان می خورد. بعدها متوجه شدیم این سیستم تربیتی ایشان است. یعنی آنقدر شوق نسبت به اظهارنظرهای ما نشان می دهند که ما برای بیشتر مطالعه کردن و بیشتر بررسی کردن انگیزه بگیریم و این اشتیاق پدر را که می دیدیم ما هم احساس می کردیم که آدم خاصی شدیم که به این نکته ها رسیدیم.

ایشان نسبت به حضور زن در اجتماع نگاه خوبی داشتند و از همان ابتدا که من فارغ التحصیل شدم و در حیطه ی تدریس رفتم، ایشان تشویق

✓ یکی از روش های تربیتی پدر این بود که وقتی به یک نکته ای اشاره می کردیم یک جوری مستمع حرف های ما می شدند انگار که بار اول است دارد به گوش ایشان می خورد. بعدها متوجه شدیم این سیستم تربیتی ایشان است. یعنی آنقدر شوق نسبت به اظهارنظرهای ما نشان می دهند که ما برای بیشتر مطالعه کردن و بیشتر بررسی کردن انگیزه بگیریم

می کردند. همچنین در مورد عروس مان خانم دکتر اردبیلی ایشان اعتقاد داشتند، که خانم اردبیلی می تواند به عنوان اولین استاندار زن انتخاب شوند و از توانایی و قابلیت ایشان استفاده کرد.

ایشان اعتقاد داشتند در حد متعادل هم روابط اجتماعی بیرون از منزل را داشته باشیم و هم تلاش بکنیم مدیریت داخلی منزل مان خوب باشد. خودشان

خودم را در دفتر او نوشتم. شب شد و هر دوی ما می خواستیم این دفتر را فردا صبح به مدرسه ببریم. من گریه می کردم که دیگر حاضر نیستم یک کلمه هم در هیچ دفتری بنویسم، آن وقت آن داداشم هم می گفت دفتر مال من بوده است. من خودم جلد کردم و دفتر مشق من است. آنجا پدرم خیلی تلاش کردند اخوی من را توجیه به این بکنند که همراهی کن. من هم خیلی بیثباتی می کردم. خلاصه دفتر برادرم را به من دادند. برادرم هم حدود ۶-۷ سال برای همین موضوع پشت سر پدرم نماز نخواند و می گفت ایشان عدالت ندارد!

بزرگتر هم که شدیم تصمیم گیری را به خود ما می سپردند. یعنی می آمدم مشکل را یا دعوایمان را توضیح می دادیم، می گفتند که خودتان با همدیگر آن را حل کنید. بعد مثلاً هر دوی ما می گفتیم حق با من بوده است. بعد می گفتند که تویی که احساس می کنی حق بیشتر ضایع شده است دست را به سمت آن یکی دراز کن با همدیگر آشتی کنید. بدان این کار تو پیش خدا دیده می شود. بعد می نشستند این بعد از قضیه را در چشم ما پررنگ می کردند.

✿ در سنین نوجوانی و جوانی که طبیعتاً حساسیت یک دختر بیشتر است، هدایت و ارشاد پدر شما چطور بود و نسبت به نحوه حضور شما در اجتماع چه نظری داشتند؟

پدر من خیلی روی اعتماد به نفس دادن به بچه ها تکیه می کردند. یعنی از سن خیلی کوچک ما را ترغیب می کردند که در جمع ها صحبت کنیم. مثلاً یک داستان یا روایتی را برای ما نقل می کردند و حکمت های آن را می گفتند. بعد از ما می خواستند مثلاً در جمع اقوام همان حدیث را بگویند.

همچنین خیلی به ما مسئولیت پذیری می دادند. یعنی از سن تقریباً نوجوانی کاملاً عهده دار کلیه امور مان خودمان بودیم. فقط می آمدم در حد مشورت کردن که الان می خواهم فلان کار را بکنم، آیا شما صلاح می دانید یا نمی دانید؟ گفت و گویی بین ما اتفاق می افتاد. حتی در قصه ی ازدواج و زمانی که بنده فقط ۱۶ سال داشتم خیلی از ایشان می پرسیدم که الان صلاح چیست؟ من باید چه کار کنم؟ می گفتند: نه، من نمی گویم خوب است. خودت می دانی. می گفتم چطوری برسم به اینکه چه کار باید بکنم؟ به من می گفتند نماز بخوان خدا به دلت می اندازد. ما برای شما تحقیق می کنیم ولی باز تصمیم نهایی را تو می گیری و حتی به استخاره هم واگذار نمی کردند. یعنی در آن تصمیم مهم نه در فشار خانواده و نه در اصرار کسی بودم. کار جالب دیگر ایشان این بود که وقتی من در سن اول راهنمایی بودم، ایشان به من پول دادند گفتند خودت برو برای خودت کفش بخر. من دختری بودم که از سن کودکی همیشه راننده من را به مدرسه

می کشاندند که بچه ها در حیات یک اوقات مفرحی داشته باشند. همین ها باعث شده بود که بعد از رحلت پدرم جدا از اینکه ما بچه ها خیلی بیثباتی می کردیم، اصلاً گروه نوه ها برای خودشان یک عزاداری مجزا داشتند.

✿ با فضایی که از خانه توصیف کردید به نظر مناظره و دعوای کودکان زیاد اتفاق می افتاد! بله، دعا زیاد می شد.

✿ در این طور مواقع پدر بیشتر جانب شما را می گرفتند یا همچنان سعی می کردند در مدار حق مداری خودشان قرار گیرند؟

نهایت تلاششان را می کردند تحت تأثیر احساسات نسبت به من قرار نگیرند. حالا هر چقدر سن من کوچکتر بود جانبداری آنها از من بیشتر بود. مثلاً من اگر یک کودک پنج شش ساله بودم تلاش می کردند آن اخوی بزرگتر من را توجیه کنند تا از من حمایت کند. برای مثال من اول ابتدایی بودم و آن زمان مثل الان نبود که دفترها جلد داشته باشد و زیبا باشد اما برادر بزرگتر من که ۹ سالش بود، بلد بود دفتر خودش را جلد کند. من در آن بچگی خودم رفتم دفتر او را که جلد کرده و قشنگ بود، برداشتم و مشق آن روز



همیشه خیلی کمک حال مادرم بودند. من بارها این را دیدم که ایشان به منزل می آمدند و عبا و عمامه را در نیاورده، می رفتند در آشپزخانه ظرف می شستند. یا مثلاً در پختن غذا کمک می کردند یا مثلاً مهارت در ترشی و مربا درست کردن داشتند و این اوقاتی که داخل منزل بودند، ما یک لحظه ایشان را بیکار نمی دیدیم. پدر من با وجود اینکه روحانی بوده است این کارها را نه زشت می دانست و نه عار می دانست و لذت هم می برد و این کار را به بقیه هم توصیه می کردند.

✿ فکر می کنم نکته ای که شاید برای خیلی ها قابل توجه باشد، رابطه ی بین پدر و مادر شماست! رابطه ی این دو بزرگوار به چه تربیتی بود؟

پدر من به لحاظ شخصیتی خیلی عاطفی بودند و مادر من به شدت به ایشان وابسته بود. وابستگی عاطفی این دو نفر به همدیگر در خانواده مثال زدنی بود. پدرم هر وقت که از بیرون می آمدند دست مادر من را می بوسیدند. همچنین به واسطه این که مادر من سادات هم بودند، پدرم خیلی به ایشان احترام می گذاشت. در مناسبت های مختلف پدرم به مادرم شعر هدیه می دادند. یعنی برای مادرم شعر می گفتند و مادرم از این کار پدرم خیلی لذت می بردند و با افتخار برای بقیه تعریف می کردند. پدرم اعتقاد داشت که اگر رشدی کرده به واسطه حمایت همسرش بود. مادر من هم از آنجایی که دختر آیت الله نورالدین شیرازی بودند اصلاً ارتباطات اجتماعی خارج از آن چارچوب خانواده نداشتند. خود مادر من نقل می کردند که صبح عروسی که حیاط منزل چراغانی بود و کارگرا داشتند کار می کردند و چراغ ها را جمع می کردند، باید هزینه کارگرا را داماد میداده اما به جای اینکه پدر من برون حساب و کتاب مالی این چراغانی را بکنند، پول را دست مادرم می دهند و می گویند شما برو صحبت کن. بعد مادرم می گویند من تا به حال با مرد نامحرم حرف نزدم. پدرم می گویند من مبارز هستم. از این به بعد باید جلوی در زندان بیایی. باید بتوانی با زندان بان صحبت بکنی و با مرد غریبه حرف بزنی. از همین جا که خودم هستم شروع کن و آنجا از مادرم حمایت می کنند که برون حساب و کتابهای مالی را با آن کارگرا انجام بدهند.

مادر من هم جسارت بسیار زیادی داشت و برای مثال زمانی که رئیس ساواک به او توهین کرده بود به او گفت که همسر من در راه خدا دارد این کار را می کند! در روابط خانوادگی ما همیشه مادرم به نوعی شخصیت مقتدر خانواده بود و پدرم از اقتدار ایشان در خانه حمایت می کرد و همیشه ما را ملزم به احترام کردن، ادب کردن، رعایت

جایگاه مادر به دلیل سادات بودن، می کردند. در لحظه ای که کسالت مادرم به اوج رسیده بود پدرم در این زمان قم بودند و خودشان را خیلی سریع به شیراز رساندند. مادرم قبل از فوتش دو مرتبه ایست قلبی کامل داشتند ولی برمی گشتند. وقتی که پدرم بالای سر مادرم رفتند و به قولی با هم وداع کردند، حال پدرم آنچنان بد بود که مجبور شدند به ایشان سرم بزنند و بلافاصله پس از خروج پدرم از بیمارستان، مادرم به رحمت خدا رفتند.

پدرم خیلی اهل محبت بودند و این خصلت حتی در روزهای پایانی عمر ایشان هم بروز داشت. یک موقع هایی من می رفتم در اتاق تنها یک برش موز به دهان او بگذارم اما ایشان همان موز را را تکه تکه می کردند تا ده تا برش شود و دهان همه می گذاشتند و در نهایت اندازه یک بند انگشت گیر خودشان می آمد.

✿ پدرتان در مورد تربیت نوه ها هم دخالت می کردند؟

بله، به صورت مستقیم در کلیه ی ارتباطات نظر می دادند. گاهی اوقات می دیدیم که ایشان می نشینند ساعتها به رفتار بچه ها نگاه می کنند. سیر و سلوک رفتاری بچه ها را زیر نظر می گیرند و من خیلی با ایشان مشورت می کردم. در زمینه خودم یک جاهایی که به قول معروف کم می آوردم زنگ می زدم و می گفتم که بابا مثلاً فلان جا پسر من اینطور رفتار کرده است. به نظر شما باید با او چکار کنم. جالب اینکه پدرم در مورد یکی از بچه ها می گفتند، ظرف وجودی این بچه از ظرف تو و پدرش بزرگتر است. به خاطر همین شما دارید تلاش می کنید که او را در ظرف خودتان بیاورید و در نتیجه این رفتار را از او می بینید. تو تلاش کن ظرف خودت را وسیع کنی. تحملت را بالا ببری تا آن بچه بتواند نهایت رشد خودش را داشته باشد.

در مورد پسر من که نوجوان است ایشان خیلی وقت گذاشتند و برای مثال تابستان پنج سال پیش -که آن موقع پسر من ۱۲ ساله بود- و تا به حال بدون مادر و پدرش جایی نمانده بود، پدرم به من گفتند که اجازه بده یک ماه پیش من باشد. گفتم اختیار ما

دست شما است. اما از آن طرف هم دلتنگی مادر و فرزندی بود و هم اینکه احساس می کردم نکند کم بیاورد، بالاخره خلق و خوی یک کودک ۱۲ ساله کجا، یک پیر مرد هفتاد ساله کجا!

ولی پدرم خیلی با اعتماد به نفس گفتند که تو نگران نباش و همان لحظه که من پسر را پیش آنها گذاشتم، اینها می خواستند با ماشین به سمت تهران بروند. پسر من را جلو نشانده و گفتند که الآن آقا صدرا همراه ما هستند، حساب و کتاب این چند وقت ما هم دست آقا صدرا است. آن مبلغ مالی ای را هم که داشتند به او داد و گفت این دست تو باشد. ما هر وقت خواستیم خرید کنیم از تو پول می گیریم. یعنی از همان اول کار که بچه ی ۱۲ ساله را پیش خودشان گرفتند به او مسئولیت دادند. نوجوان بیشترین چیزی که نیاز دارد احساس بزرگسال شدن است. بزرگسال شناخته شدن است. این حس را کاملاً به او دادند و در عین حال این حلقه تعاملی بین آنها می شد. بعد صحبت می کردند. حالا به نظر شما کجا ضرورت دارد خرج کنیم؟ این را بگیریم یا نگیریم؟ اگر تو صلاح می دانی ما می گیریم. اگر تو صلاح ندانی نمی گیریم. این صحبت هایی که بین آنها می شد خیلی برای رشد شخصیتی پسر من مؤثر بود. بعدها در این ایامی که با آنها در تعامل بود مباحث تربیتی، ارتباط با خدا، نماز اول وقت، انگیزه های حیات و... توجیه کردند.

همچنین در یک سفر که به مشهد رفته بودیم یک جایی قرار گذاشتیم که همدیگر را گم نکنیم. من می دانستم که پدر من به حرم مسلط هستند و شناخت دارند. پسر من که آن زمان ۱۲ سالش بود همراه پدر بزرگش رفت. بعد ما هنگام برگشتن تقریباً دو ساعت، در گرما معطل شدیم. هر چه من نگاه می کردم می دیدم که اصلاً پیدا نمی شوند! وقتی آمدند من با نگرانی رفتم و گفتم چه شده گم شدید؟ چرا اینقدر دیر آمدید؟ پدرم با یک حالت مهربانی گفتند که من به آقا صدرا گفتم که باب الجواد کدام طرف است ولی نظر آقا صدرا این بود که از طرف صحن کوثر است. ایشان کل حرم را با پسر من دور زده بودند که به دل پسر من راه آمده باشند، آن مسیری که او گفته است را بروند و خودش به این نتیجه برسد. یعنی آنقدر من شرمند شدم. به پسرم گفتم که خب تو حرف بابا چون را گوش می کردی. ولی پدرم اصلاً رفتاری که سلبی باشد، انجام ندادند و حقیقتاً همه ما اسیر محبتشان بودیم.

✿ کمی از روزهای پایانی عمر پدر و آخرین دیداری که با پدر داشتید را هم برای ما بگویید.

پدرم خیلی اهل محبت بودند و این خصلت حتی در روزهای پایانی عمر ایشان هم بروز داشت. یک موقع هایی من می رفتم در اتاق تنها یک برش موز به دهان او بگذارم اما ایشان همان موز را را تکه تکه می کردند تا ده تا برش شود و دهان همه

تصمیم‌گیری را به خود ما می‌سپردند. یعنی می‌آمدیم مشکل را یا دعوایمان را توضیح می‌دادیم، می‌گفتند که خودتان با همدیگر آن را حل کنید. بعد مثلاً هر دوی ما می‌گفتیم حق با من بوده است. بعد می‌گفتند که تویی که احساس می‌کنی حقت بیشتر ضایع شده است دستت را به سمت آن یکی دراز کن با همدیگر آشتی کنید. بدان این کار تو پیش خدا دیده می‌شود. بعد می‌نشستند این بعد از قضیه را در چشم ما پررنگ می‌کردند.



و سخن آخر!

من و همه نوه‌ها همچنان حضور پدر را پررنگ و اثرگذار می‌بینیم. دخترم زمانی که ایشان به رحمت خدا رفت، چهار ساله بود و دیروز آمد و به من گفت: من در قلبم با باباجان حرف می‌زنم. یعنی انقدر رابطه عمیق عاطفی بین ایشان و بچه‌ها ایجاد شده بود که از رابطه ما عمیق‌تر است. یا مثلاً دختر برادر که فکر کنم به دلیل زندگی در خارج از کشور بیشتر از ۵ بار پدر من را ندیده است، یک سال هر شب خواب ایشان را می‌دید. یعنی صبح که بیدار می‌شد تعریف خوابهای مختلف می‌کرد و می‌گفت با باباجون در باغ دارم قدم می‌زنم. باباجون اینطوری با من بازی کرد. زمانی که پدرم به رحمت خدا رفته بود می‌آمد در بغلم می‌نشست می‌گفت عمه فاطمه از قصه‌های خودت و باباجون برای من بگو. یعنی بچه‌ی ۷ ساله دائم دنبال شبیه سازی این بود که اگر بابا جون بود با او چه رابطه‌ای می‌توانست داشته باشد. من هم برای او تعریف می‌کردم حاج آقا قبل از خواب همیشه برای ما قصه انبیاء را می‌گفتند. خیلی اعتقاد به این داشتند که اگر می‌خواهد تربیتی اتفاق بیفتد باید ناخودآگاه باشد.

من گفتند برو استغفار کن. این چه حرفی است که می‌زنی. من کجا و آنها کجا.

یک بار یکی از اخویهای من که خیلی زبان رکی دارد به پدرم گفت که چرا از خدا طلب مرگ نمی‌کنی؟ بعد پدرم با یک حالتی برگشتند و گفتند که چرا چنین حرفی می‌زنی، این کفران نعمت است. حال من مثل غواصی است که او را در دریا انداخته اند به پاهای او یک بند بسته اند و گفته اند برو دنبال مروارید بگرد. مثل این است که قبل از اینکه من بخواهم به آن مروارید برسیم طناب را بکشم بگویم هوا کم آوردم. من را بالا بیاورید. من باید تا آنجایی که توان دارم به کار خودم ادامه بدهم. این را هم بگویم که در روزهای آخر حال پدرم بسیار بد بود و چون غده روی استخوانهای نشیمن نشان درآمده بود و خیلی درد داشتند حتی نمی‌توانستند خوب بنشینند.

تا آن لحظه‌ی آخر هم دغدغه اصلی شان بانکداری بدون ربا و احیای علوم انسانی اسلامی بود. برای من یکی همیشه درس است که اگر پدر من همه چیز خود را پای این راه گذاشت، ما هم تا آنجایی که می‌توانیم ادامه دهنده‌ی مسیرشان باشیم.

می‌گذاشتند و در نهایت اندازه یک بند انگشت گیر خودشان می‌آمد.

در بیمارستان هم که بودیم همینطور بود. در آن روزها چون دهانشان پر از آفت بود خیلی سخت می‌توانستند غذا را بلع کنند. تمام تلاشمان را می‌کردیم غذاهایی برایشان بیاوریم که راحت آن را بخورند برای نمونه انجیر را در عرقیات می‌انداختیم بعد آب آن را قاشق قاشق به او می‌دادیم. بعد می‌گفتیم یک دانه از این انجیر را بخورید یک کم قوت بگیرید، اما ایشان چون دست شان قوت نداشت به من می‌گفتند این انجیر را به همه بدهم و از آن طرف می‌گفتند اگر می‌خواهی چیزی را تعارف کنی خوب آذینش کن تا زیبا باشد و طرف رغبت بکند. بعد می‌گفتند آن را زیبا بچین، بعد چنگال‌های یک بار مصرف بگذار، کل این آی سی پویی که پرستارها هستند، ببر تعارفشان کن.

یک بار که بالای سر او بودم، به او گفتم بابا من که انمه را ندیدم ولی رفتار و سیر و سلوک شما را که می‌بینم مدام به خودم می‌گویم که پدر من که معصوم نیست پس بین آنها که بودند. بعد وقتی این را به او گفتم زیر گریه زدم و دست او را می‌بوسیدم. به



گفت و گوی «شاهد یاران» با حجت الاسلام نظام الدین حائری شیرازی

حساب و کتاب زندگی را با **خدا** تنظیم می کرد

«نظام الدین حائری شیرازی» فرزند چهارم خانواده آیت الله حائری شیرازی است و به علوم حوزوی اشتغال دارد و هم اکنون به دلیل مسائل خانوادگی و مسئولیتی که بر عهده دارد به مدت ۱۴ سال است که در کشور اتریش به سر می برد و در این کشور به زبان های فارسی و آلمانی برنامه های اسلامی - فرهنگی و مشاوره و ... به صورت مستقل ارائه می نماید. در ابتدای این مصاحبه خودش با یک بغض نهفته می گوید «سخن گفتن از پدر برای من مشکل است» و در این گفت و گوی بلند نیز زمانی که شیوه های رفتاری پدر در تربیت فرزندان - به خصوص محبت های عملی او را - یادآور می شد، مجدداً بغض اش بر صدایش غلبه می کرد. حجت الاسلام حائری در این گفت و گو پیرامون مسائل جالبی چون اساتید خاص پدر در دوران طلبگی، هوش و استعداد سرشار آن مرحوم در فراگیری علوم و زبان های مختلف، اصول تربیتی در قبال فرزندان، حواشی به وجود آمده در طرح فلاح و چک سفید امضای پدر به قوه قضاییه، نگاه خاص به پیروان سایر ادیان و مذاهب، صبوری اش در خانواده و سیاست، انتقاد و ... سخن گفته که در ادامه آن را می خوانید.

در آمد

مرحوم آیت الله حائری به عنوان شخصیتی علمی در مجامع حوزوی و دانشگاهی شناخته می شود اما ایشان عمدتاً با تلاش های شخصی خودشان به این مرتبه علمی رسیدند و استادی خاص - به عنوان مراد و مربی - نداشتند. درباره نحوه تعلم و اساتید ایشان توضیح دهید.

به نظر من تلفیقی از این دو عامل (تلاش های شخصی و برخی اساتید) موجب رشد مرحوم پدر ما شد و بر اساس شنیده هایم، چند نفر از اساتید نسبت به شخصیت علمی و رشد و بالندگی ایشان سهم جدی داشته اند. مرحوم آیت الله آقا شیخ محمد علی موحد از اساتید برجسته شیراز بودند، ایشان سبک خاصی در تربیت طلبه ها داشتند. ابوی بنده نیز بر خلاف عادت آن سال ها و علی رغم اینکه جد پدری ما از روحانیون سرشناس بودند، بعد از دیپلم وارد حوزه می شوند و در ابتدا به حوزه تمایل نداشتند. ایشان در دانشگاه تهران قبول می شوند ظاهراً در یک اتفاق، با شخصی در دانشگاه وارد بحثی می شوند. پدر آن فرد از اعضای ساواک بوده و این امر، موجب محرومیت پدرم از ادامه تحصیل در دانشگاه می شود. بعدها که می بیند سکان حوزه علمیه از دست رژیم پهلوی خارج است؛ به حوزه روی می آورند یعنی وقتی که از ادامه تحصیل در دانشگاه محروم شدند. کیفیت تحصیل ایشان در حوزه غیر عادی بود. همدوره ای های پدرم به استعداد سرشارش تاکید داشتند. مطالب را عمقی فرا می گرفتند. مرحوم پدر در همین اواخر عمر خود شعر عربی و سخت «امراء القیس» را براحتی حفظ کردند. یک بار هم این شعر را از اول به آخر و بالعکس برای آیت الله مکارم خواندند و ایشان هم خیلی تعجب کرده بودند.

ایشان گاهی ضمن بیان شوق تعلیم در سال های آغازین طلبگی، گویی: خود را مشمول این دعای منسوب به امام زمان عج... نسبت به طلاب می دانستند که -خدا یا! متعلمین را تلاش، رغبت و نشاط ببخش! نتیجه آن شد که دوره طلبگی را با کیفیتی کم نظیر و با تسلط بر ادبیات عرب، در مدت زمانی کوتاه تر از سایر طلاب که معمولاً ۱۰ سال طول می کشید، طی ۴ سال گذراندند. سرعت پدرم در حالی بود که در سن و سالی بالاتر از سایر طلاب درس خود را آغاز کرده بودند. بعد از آیت الله موحد، مرحوم آیت الله شیخ بها الدین محلاتی (ره) را -که از یاران امام (ره) بودند- به عنوان استاد خود می دانستند و علاقه دو طرفه بین آنها برقرار بود. سطح کلاس های آقای محلاتی چنان بود که می گفتند تدریس مکاسب ایشان در حد کلاس های خارج فقه و اصول بود. علاوه بر این موارد حضور پدر در درس اساتیدی چون امام خمینی (ره) و مرحوم محقق داماد و آیت الله اراکی و... هم بر نضج علمی و فکری پدرم بسیار اثر داشت.

دوستان ایشان نقل می کنند در زمان طلبگی در مدرسه حجتیه، تنها یک دست رختخواب داشتند که آن را هم

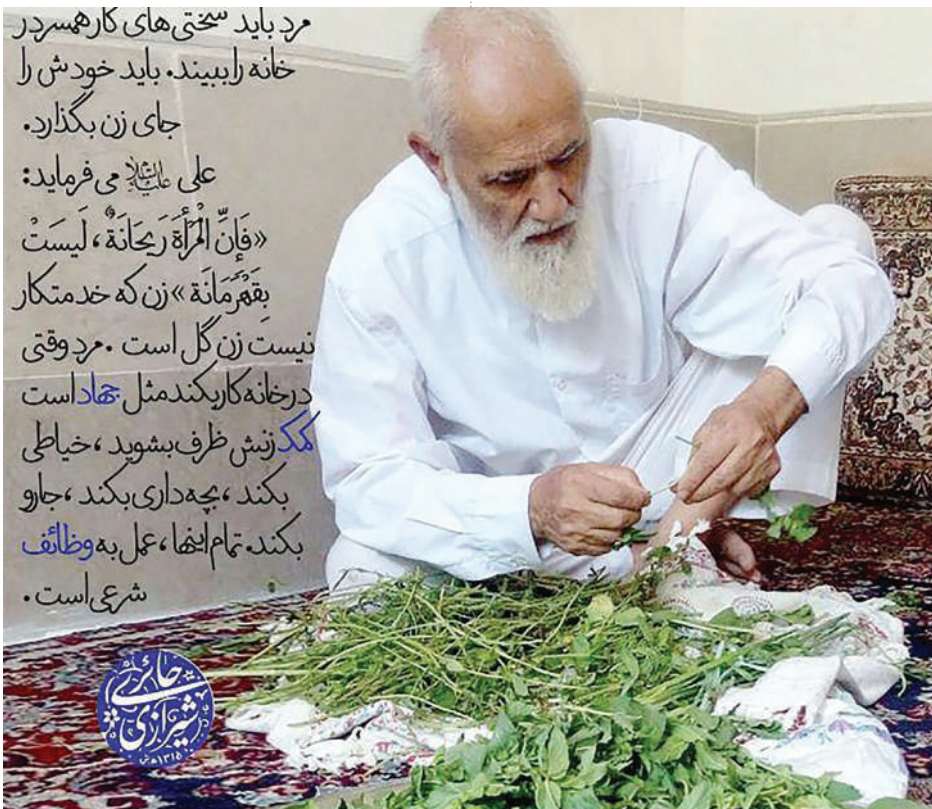
به طلبه جوان تازه وارد به حوزه بخشیدند و با یک عبا و یک غذای ساده سر می کرد؛ از صبح تا شب در کتابخانه مسجد اعظم قم مطالعه می کرد و شاید آخرین نفری بود که چراغ را خاموش و انجا را ترک می کرد. در این میان تفریح حاج آقا، خواندن کتاب های تاریخی بود. بنابر این تلفیقی از استعداد، هوش و اساتید خاص و همه به مدد توفیق الهی، موجب شکوفایی پدرم شد. به لحاظ اخلاقی و عرفانی پدرم در دوران نوجوانی و جوانی با حاج اسماعیل دولابی (از سالکان اهل دل و از شاگردان آیت الله انصاری همدانی ره) انس داشتند. ظاهراً حاج اسماعیل با آنکه پدرم سن و سال آنچنانی نداشت، دست ایشان را می گرفت و به صحبت با او در سن ۱۶ سالگی می نشست. به نظرم در ذوق پدر، در تمثیل نیز این حشر و نشر موثر بوده است. همچنین فردی به نام حاج مومن در شیراز بود که شهید دستغیب در یکی از کتاب های خود از کرامات وی نام برده، که پدرم با ایشان نیز رابطه بسیار خوبی داشت. علاوه بر این مرحوم آیت الله حاج سید حسین یعقوبی از دوستان و اساتید اخلاق ابوی بودند. سابقه ای ۵۰ ساله در دوستی و رفاقت داشتند و پدرم احترام ویژه ای برای ایشان قائل بودند. که ایشان هم از شاگردان عارف بزرگ آیت الله انصاری همدانی بودند.

همانطور که اشاره داشتم پدرم استعداد سرشاری داشت و برای مثال یکی از تفریحات ایشان تمرین ریاضی بود. یک بار که از اتریش به منزل ایشان در قم -نو- که از متوسط سطح طلاب هم پایین تر است -آمدم دیدم که چندین برگه کاغذ را به هم چسبانده بودند و با یک خودکار به صورت خیلی ریز اعداد زیادی نوشته و تلاش می کردند، نظمی جدید در رابطه اعداد بدست

آورند؛ به ما مدام توصیه می کرد هر علمی را تا حد مطلوب و در سطوح بالا فرا بگیریم و خود نیز به این مهم جامه عمل می پوشاند. همیشه برای من مثالی می زد و می گفت ماشین را به جایی برسان که بتوانی آن را در سربالایی پارک کنی! در علم هم باید همینطور باشی و خودشان هم واقعا همینطور بودند. زبان ترکی را ۴۰ روزه در زندان زمان شاه فرا گرفتند. هم بندی های ایشان در آن بند عمومی ترک زبان بودند. پدر من نیت کرده بود که فقط به زبان ترکی با آن ها صحبت کند. بعد چهل روز که ترکی را یاد گرفت آنها مسائل شرعی و تعبیر خواب خودشان را از حاج آقا به ترکی می پرسیدند. در سفری به تبریز وقتی ایشان اندکی به زبان مردم آن منطقه صحبت کردند. مردم سرذوق آمدند.

آقای دکتر شجاع نوری (داماد ایشان) حدود یک ماه و نیم پدرم را با خود به کلاس زبان انگلیسی برده بود (ظاهراً بعد دیپلم) و بعد از آن با تلاش خود به این زبان هم مسلط می شوند تا جایی که کتاب درباره مسلمانان سیاهپوست آمریکا را تا نیمه ترجمه می کنند. تسلط ایشان به زبان چنان بود که در انگلیس به زبان انگلیسی سخنرانی کردند. این کار برای یک روحانی آن هم در چنین کشوری نیازمند جرأت بالایی است. اخیراً گاهی در تهران ۷ سخنرانی در روز داشتند. می گفتند: هرگز برای یک سخنرانی مطالعه نکردم. همه مطالب را در ذهن مرور می کردند. مطالعاتی در حوزه های مختلف داشتند و با متخصصین علوم مختلف بحث می کردند. در امور کشاورزی و مسائل اقتصادی بسیار وارد بودند که محصول تفکر، مباحثه با اهل فن و استعداد فردی شان محسوب می شد.

مرد باید سختی های کار همسر در خانه را ببیند. باید خودش را جای زن بگذارد.
علی علیه السلام می فرماید:
«فَإِنَّ الْمَرْءَ رَحْمَانَةٌ، لَيْسَتْ بِقَهْرْمَانَةٍ» زن که خدمتکار نیست زن گل است. مرد وقتی در خانه کار کند مثل جهاد است.
مک زنش ظرف بشوید، خیاطی بکند، بچه داری بکند، جارو بکند، تمام اینها، عمل به وظائف شرعی است.





این مسئله انسان را در مقام عمل درگیر می کند. طرح «فلاح در فراغت» دستاورد همین روحیه است که از اخلاص و زهد حاج آقا ناشی می شود. حاج آقا موسس بیش از ۱۵ هزار باغ و تفرجگاه بود. همچون فرزندان خود از آن نگهداری کرد تا بسیاری از بازنشستگان، بچه های سپاه و... در اطراف شیراز مالک این باغات شوند ولی حتی یک قطعه به ایشان تعلق ندارد و وقتی خودمان می خواستیم به آنجا برویم باید از یک نفر اجازه می گرفتیم و وارد باغ می شدیم. با این وجود شایعه کرده بودند نیمی از شیراز در اختیار ایشان و فرزندان شان است. برای ما بسیار سنگین بود ولی ایشان به دفاع از خود قائل نبودند. می گفتند: آینده همه چیز را روشن می کند!

بسیاری از خانواده های شیراز فرزندان خود را از قبل منافع همین باغ ها به خانه بخت یا به دانشگاه فرستادند. همه اینها از برکت همین قطعه زمین های اطراف شیراز بود. این منافع به مردم شیراز رسید و حتی عده ای سلامت خود را مرهون این پروژه هستند. این پروژه حتی بر نگاه فقهی و علمی ایشان هم اثر گذاشت و خودشان می گفتند چون درگیر کار و اقتصاد شدم، اهمیت موضوع شناسی را برای خود پررنگ تر دیدم. لذا به مسئله پولی و مالی و بانکی وارد شدند و مقالات بسیاری در این باره نوشتند. یکی از دردهای ایشان در سال های پایان عمر، بهره بانکی بود و نحوه اداره بانک ها را اسلامی نمی دانست و همواره این جمله حضرت امام (ره) را نقل می کردند که در جامعه اسلامی، پول نباید کار کند!

❁ در این موضوع غیر از طرح فلاح در فراغت آیا مصادیق دیگری نیز وجود دارد؟

کار که زیاد بود حالا من چند نمونه آن را می گویم. به یاد دارم حدود ۲۰ سال قبل نزدیک به ۲۵۰۰۰۰ تن گندم (معادل ۲۵۰۰۰ کامیون بنز ۱۰ تن) روی زمین

ایشان ضربه بزند. در عین حال ابوی اذعان داشتند یکی از بهترین دوران زندگی شان، تدریس در مدرسه حقانی بوده است که شاگردان زیادی که هم اکنون در نهادهای مختلفی هستند، تربیت کردند که وقتی امروز با آنها برخورد می کنیم، همچنان احترام خاصی برای مرحوم پدر ما قائل هستند.

❁ نکته مهم دیگر علاقه مفرط ایشان به کار و عمل است. علت این علاقه از نظر شخص جناب عالی چه بود؟ همچنین بر شمردن کارهای ایشان هم می تواند برای مخاطبین جذاب باشد.

من از چند منظر به این موضوع می پردازم و امیدوارم این نکته برای ما و مخاطبین درس آموز باشد. در یک بعد عمیق اگر نگاه کنیم این موضوع به انسان شناسی ایشان باز می گشت که خودش موضوع مفصلی است. از منظر دیگر، ایشان احساس مسئولیتی قوی داشتند.

بسیاری از خانواده های شیراز فرزندان خود را از قبل منافع همین باغ ها به خانه بخت یا به دانشگاه فرستادند. همه اینها از برکت همین قطعه زمین های اطراف شیراز بود. این منافع به مردم شیراز رسید و حتی عده ای سلامت خود را مرهون این پروژه هستند. این پروژه حتی بر نگاه فقهی و علمی ایشان هم اثر گذاشت

در یک جمع بندی باید بگویم که برخی از علما ایشان در حد خودشان مصداق این روایت می دانستند- که هر کس ۴۰ روز اخلاص بوزد، خداوند چشمه های حکمت را از قلب بر زبان او جاری می سازد. -اخلاص ایشان واقعا مثال زدنی بود به نحوی که وقتی چند پیرمرد او را برای سخنرانی در محفلی دعوت می کردند، ایشان رد نمی کرد. یا در نمونه دیگری دکتر پیمان (رئیس موسسه شیعه شناسی) نقل می کرد که حاج آقا در حال عبور از منطقه ای تفریحی در استان کهگیلویه و بویراحمد بودند که می بیند سرویس بهداشتی آنجا گرفته است و مردم هم در عذابند، به نحوی که محافظان هم از نزدیک شدن به آن اکراه داشتند. حاج آقا خودشان لباس را کنار می گذارند و مشغول به کار می شوند. بعدها دکتر پیمان در جلسه ای که حاج آقا هم حضور داشته می خواست این داستان را نقل کند که ایشان در گوشی به وی گفته بود، این کار را نکن.

این موضوع چندین مرتبه تکرار شده بود و یکی از دوستان ایشان تعریف می کرد قبل از آشنایی با ایشان، در زمان جنگ حاج آقا را دیده بود که با لباس خاکی و با ریش بلند در پادگان قبل از سخنرانی سرویس های بهداشتی را تمیز می کرد. بعد دید همین شخص پشت میکروفون رفته و برای نیروها سخنرانی می کند و همین موضوع موجب دوستی و ارادت ایشان می شود.

❁ آیت الله حائری علمیت بالا و جایگاه سیاسی خوبی در استان داشتند. اما با وجود این، چرا از تاسیس حوزه و تربیت طلاب خودداری کردند؟ علی رغم اینکه پیشنهادات زیادی در این باره بود!

سوال بسیار خوبی است. برداشت شخصی بنده این است که ذیل همان خلیقات که قبلا اشاره کردم باید این را جستجو کرد. ضمن آنکه در استان فارس جریان های خاصی را می دیدند و قصد رقابت با کسی نداشتند. مثل برخی نزدیکان بیت آیت الله منتظری و نزدیکان شهید دستغیب که شاید تاثیر گذار بودند و تحلیل خاصی از اوضاع داشتند و کم و بیش جز حلقه مخالفین حاج آقا هم بودند. دوم اینکه اساسا داشتن حوزه و مدرسه نوعا قرین با تبلیغ افراد است؛ شاگردان، شخصیت و تفکر آن شخص را انتشار داده و تبلیغ می کنند. ضمنا این موضوع لزوما نکوهیده هم نیست اما ابوی روحیه مرید پروری نداشتند. می گفتند: استاد باید افراد را به خداوند متصل کند؛ نه خودش! باید طوری او را تربیت کند که حتی در مقابل او هم بایستد. در تربیت فرزندان نیز چنین روحیه ای داشتند. بارها در سنین نوجوانی با ایشان بحث می کردیم و این روش تربیتی ایشان بود.

از طرفی مسئولیت های استان فارس با وجود پیچیدگی ها، بسیار سنگین بود. در دوران جبهه هم خیلی به جبهه می رفتند و حاصل آن کتاب های «اسلام در جبهه» است. طبیعتا انجام همه این کارها با حوزه داری جمع نمی شد و ممکن بود به کارهای اصلی

خدا معامله می کردند.

❁ چه شد که این کم لطفی به وجود آمد؟

مرحوم پدرم در کارها خدا را در نظر می گرفت و برای نمونه در مورد مواضع ایشان نسبت به آقای هاشمی برای خیلی ها عجیب بود. جالب اینکه در حلقه دوستان ایشان، مخالفان و موافقان آقای هاشمی، هر دو بودند. هضم این قضیه برای خیلی ها مشکل بود. ولی ما به سادگی این مسئله را پذیرفته بودیم که ایشان حساب خود را با وظیفه شرعی تنظیم می کرد؛ نه با جناح های سیاسی!

ایشان در یکی از جلسات محرمانه خیرگان (در اوایل دوران آقای احمدی نژاد) تندترین انتقادات را نسبت به آقای هاشمی بیان کردند اما در عین حال چند سال بعد که زمزمه های حذف و تخریب آقای هاشمی بر سر زبان ها افتاد و این کار برای خیلی ها منفعت داشت، آیت الله حائری در جلسه خبرگان محکم در حمایت از ایشان ایستاد و باز هم عده ای این عمل را نپسندیده بودند. حساب و کتاب زندگی را با خدا تنظیم می کردند. نه خوش آمد گروه ها و طیف های سیاسی!

❁ یکی از مواردی که دوستانش بر روی آن تاکید دارند، مجاهدت آیت الله حائری شیرازی در عرصه های مختلف زندگی است! این مجاهدت چگونه خود را در زمینه های مختلف نشان می داد؟

من در سال های پایانی عمر ایشان علی رغم اینکه در ایران نبودم اما زمانی که می آمدم یکی دو ماه خدمت ایشان بودم و علاوه بر این، به صورت تلفنی خیلی با هم در ارتباط بودیم. سوالات زیادی از ایشان می پرسیدم و ایشان هم نکاتی را مطرح می کردند. در همین زمان گاهی پیش می آمد که من به دفتر ایشان در تهران یا قم اعتراض می کردم که چرا اینقدر برای حاج آقا برنامه می گذارید؟! به جرات می گویم که

مرحوم پدرم در کارها خدا را در نظر می گرفت و برای نمونه در مورد مواضع ایشان نسبت به آقای هاشمی برای خیلی ها عجیب بود. جالب اینکه در حلقه دوستان ایشان، مخالفان و موافقان آقای هاشمی، هر دو بودند. هضم این قضیه برای خیلی ها مشکل بود. ولی ما به سادگی این مسئله را پذیرفته بودیم که ایشان حساب خود را با وظیفه شرعی تنظیم می کرد؛ نه با جناح های سیاسی

مانده و گفته بودند اگر جمع نشود به زودی باران می بارد و همه خراب می شود. اگر این اتفاق می افتاد هزینه زیادی صرفا برای جمع آوری زباله آنها باید صورت می گرفت.. ایشان علی رغم اینکه مسئولیت مستقیمی نداشتند آستین ها را بالا زدند و همه امکانات استان (از سپاه تا پتروشیمی و...) را گرد هم آوردند و در ۱۰ روز این کار را تمام کردند که واقعا اتفاق عجیبی بود. همین طور به یاد دارم، در شیراز به محض آمدن بارانی شدید، سیل جاری می شد و سیل های شیراز معروف بود. بارندگی که شدید می شد، می دانستیم ایشان به مناطق سیل زده پایین شهر می روند. گاهی هم در شب های سرد با گروهی به همراه نفت واذوقه برای سرکشی به خانه های مردم فقیر می رفتند. یک بار هم در برف و کولاک تعدادی از اتوبوس ها و خودروهای مردم زمین گیر شده بودند. چندین کیلومتر، شاید حدود دو و نیم ساعت در گردنه های سپیدان در برف و بوران وبا لباس های معمولی پیاده رفتیم تا به اتوبوس ها رسیدیم. تا به آنان کمک کنیم. و مسئولین هم زودتر اقدام کنند، در این ماجرا من و سردار نوروزی فرمانده نیروی انتظامی فارس هم همراه ایشان بودیم.

❁ شنیده ام ایشان به پرورش غاز و حیوانات خانگی نیز می پرداختند. صحت دارد؟

بله! این باغچه ساده وکوچک هم اینک در طبایقان در نزدیکی قم برپاست و عکس های آن موجود است. ۷۰ اردک در باغچه ای که ملک شخصی همسرشان بود پرورش میدادند. از غذا دادن و نگهداری آنها لذت می بردند. حتی اینها را نیز برای خودشان نگه نمی داشتند و بسیاری ازدوستان و مهمانان و احرام از آن هدیه برده بودند. بعضا پیش می آمد که برای نمونه ۵۰ کیلو وسیله و مواد اولیه برای ترشی و مربا خریده بودند. و خودشان درست می کردند؛ عموما دست تنها ولی گاه محافظان هم کمک حال بودند. و سپس به شاگردان و طلاب و مهمانان یک شیشه می دادند.

یکی دیگر از خصوصیات اخلاقی پدرم این بود که با وجود این همه بخشش از کسی متوقع نبودند. حتی انتظار نداشتند که ما برای ایشان سوغاتی بخریم. نشده بود که از ما حتی انتظار داشته باشند که به ایشان زنگ بزنیم. با اینکه بعد از اتمام دوران امامت جمعه درآمد خاصی نداشتند، پول به سختی در جیب پدرم می ماند. همه مسائل را با حریت و آزادی پیش می بردند. ایشان حتی در سنین بالا در شیراز، پیش می آمد که یک مزرعه را در اختیار می گرفتند و به همراه فرزندان، خودشان هم مانند یک کارگر در مزرعه کار می کردند. گاهی اوقات از مسئولین دعوت می کردند تا با کار کردن در مزرعه هم طعم کارگری و زحمت آن را تجربه کنند و هم پس از پایان کار برای خانواده خودشان از آن محصولات ببرند.

البته این را هم بگویم که در سال های پایان عمرشان از سوی برخی اطرافیان و دوستان مورد کم لطفی قرار گرفتند اما برای خودشان اصلا مهم نبود و کار را با

این حجم از برنامه ها می توانست یک جوان ۲۵ ساله را هم از پا بیاندازد چه رسد به یک پیرمرد! ما یک بار محاسبه کردیم و متوجه شدیم که ایشان در طول چندسال اخیر و حضورشان در تهران حدود ۳۰۰۰ جلسه سخنرانی داشتند که در سطوح مختلف- از هیات وزیران تا فرماندهان نظامی و مساجد معمولی- برگزار می شد. گاهی اوقات در یک روز ۷ یا ۸ برنامه که در نظر بگیریم با این ترافیک های تهران چطور می شود! بالاخره در میان این سخنرانی ها هم به استراحت، تفکر و تعمقی نیاز بود و همه این کارها را انجام می دادند.

خودشان می گفتند تا نفسی هست باید رفت. می خواستند وظیفه شرعی خودشان را نسبت به انقلاب، شهدا، ولایت فقیه و... به خوبی انجام دهند. تابستان دوسال پیش بود که برای عده ای از طلاب سال اول در تفرش برنامه ای گذاشته بودند. ایشان علی رغم اینکه کمردرد هم داشتند اما از تهران راه افتادند و به تفرش رفتند. این در حالی بود که شاید بسیاری از بزرگان برای طلبه سال اول چنین وقتی نگذارند اما برای ایشان اصلا این مباحث مطرح نبود. گاهی اوقات در همین سفرها در طول مسیراز شدت درد کمر درعقب ماشین، ناگزیر به استراحت بودند.

❁ اگر موافق باشید کمی وارد روابط شخصی شما شویم. قدری از حال و هوای مسائل پدرپرسی و اصول تربیتی پدر بگویید.

دوستی و رفاقت، اصل رفتاری ایشان با ما بود. برای مثال ما بچه ها به ماهیگیری علاقه داشتیم و برای این کار به رودخانه ویا سدهای اطراف شیراز رفته بودیم. پدرم هم به همراه چند نفر از دوستان آمدند. فردای آن روز در نماز جمعه این قضیه را تعریف کردند و خطاب به مردم گفتند: من مسئول هستم! و می ترسم این مسئله را نگویم. دیشب تا نزدیکی صبح با فرزندانم ماهیگیری می کردیم. با بچه های خود دوست شوید؛ قبل از اینکه دیگران فرزندان تان را ببرند. ایشان به این اصل خیلی پایبند بودند. حتی یکبار که آقای لانتسل به ایران آمده بودند و به بازدید از یک مدرسه رفتند، برای برگشت دیر شده بود و خیلی فرصت نبود. پدرم در همین لحظه پیشنهاد دادند که فقط به مدت ۵ دقیقه با مدیرمدرسه فوتبال بازی کنیم. هر چه اطرافیان گفتند که دیر شده ایشان بر تصمیم خودشان پافشاری کردند. بعد که بازی تمام شد و به داخل ماشین آمدند، به آقای لانتسل گفتند این کار را صرفا برای این انجام دادم که یخ میان شما و ان مدیراز بین برود! پدرم چنین روحیه ای داشت.

یکی دیگر از اصول تربیتی ایشان در مورد فرزندان این بود که با هر کدام از فرزندان به شیوه خاصی و متناسب با ظرفیت های خودش رفتار می کردند. مدارای ایشان خیلی زیاد بود تا جایی که برخی اوقات فکر می کردم، اگر ما صبر حاج آقا را بعدا برای مردم تعریف کنیم برای آنها قابل باور نیست و این صبر چه در خانواده

و چه در مسایل سیاسی وجود داشت. نمونه بارز این صبر در همان نماز جمعه معروف شیراز در زمان جنگ بود که جمعی از حضار حدود ۴۰ دقیقه علیه ایشان شعار می دهند اما پدر بسیار آرام است و تنها برای آنها دعا می کنند و می گوید خدا قلوب همه را به نور ایمان روشن کند.

به خاطر دارم در یکی از جلساتی که با مسئولان تربیتی آموزش و پرورش داشتند، می گفتند اصول و مبانی تربیت اسلام در چند چیز خلاصه شده است: احترام، محبت، آزادی و آگاهی که محصول آن، احساس مسئولیت است. به همین جهت پدرم بسیار تاکید داشتند کرامت انسانی فرزندان باید تا ۷ سالگی رعایت شود. خیلی قربان صدقه مان نمی رفت؛ اما با رفتار و حتی یک جمله محبتی عمیق را انتقال می داد. با نوه‌ها رابطه ای صمیمانه داشتند. فیلم دخترم را دارم که سوار بر پشت حاج آقا با ایشان بازی می کند. ایشان گاهی با یک رفتار محبت خود را نشان می دادند و بارها این موضوع پیش آمده بود. گاهی اوقات پیش می آمد که من خدمت ایشان در منزل محله قم نو بودم و مراقب بودم که تنهایی جایی نروند. اما از آنجایی که می دانستند من کله پاچه دوست دارم، بعد نماز صبح بدون آنکه کسی متوجه شود، سر کوچه می رفتند و برای ما خرید می کردند و اینگونه محبت خود را نشان می دادند. در جمع اکثرا خودشان میوه را پوست می کنند و تکه تکه در دهان افراد قرار می دادند تا به آنها محبت کنند.

آیا پیش آمده بود که به دلیل اشتغال ایشان به مبارزه و فعالیت‌های سیاسی خلأ حضور پدر را احساس کرده باشید؟

در دوران پیش از انقلاب همگی خردسال بودیم و زحمات عمده ما بر دوش مادر بود. زندان و تبعید سختی‌های خاص خود را داشته است. در سال‌های امامت جمعه هم نبود ایشان طبیعتاً احساس می شد. ضمن آنکه پدرم واقعاً کثیرالسفر بود شاید در سال ۳۰ یا ۴۰ بار به مسافرت می رفتند. ما در بسیاری سفرهای کاری همراه شان بودیم. حتی در جبهه یا در سخنرانی‌ها. در راه با ما صحبت می کردند. در مسیر سوالات ما را پاسخ می داد. این را هم بگویم پدرم علاقه زیادی به تیراندازی داشتند. صبح‌های جمعه بعد از دعای ندبه یک مسابقه تیراندازی راه می انداختند و همواره بر این موضوع تاکید می کردند که باید بین عبادت، تفریح و کار تعادل برقرار باشد. ایشان با فرماندهان نظامی هم مسابقه تیراندازی برگزار می کردند و در بسیاری از موارد برنده می شدند.

یکی از ویژگی‌های دیگر ایشان، انعطاف خاص شان نسبت به پیروان سایر مذاهب و یا حتی سایر ادیان الهی بود. این موضوع در ازدواج شما نیز تاثیر گذار بود؟

این مسئله ریشه در فهم ابوی از قرآن و معارف دارد و

از طرف دیگر از نگاه ایشان به انسان منتج می شود. خداوند در آیه ای می فرماید: لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ یعنی تا آنکه خدا پاک‌ها را از ناپاکان جدا کند. در جهان غرب امروز افرادی به شدت امانت دار و صادق هستند اما حقیقت اسلام به آنها نرسیده و موج تبلیغات علیه اسلام جامعه غرب را به جاهلیت مدرن کشیده است. حاج آقا معتقد بود در زمان ظهور بسیاری از مردم غرب که انسان‌های خوب و اهل امانت هستند، به محض کنار رفتن پرده‌ها به حضرت می پیوندند؛ اما بسیاری مدعیان در بین ما که نفس و قدرت طلبی بر آنها حاکم است، مقابل

در دوران پیش از انقلاب همگی خردسال بودیم و زحمات عمده ما بر دوش مادر بود. زندان و تبعید سختی‌های خاص خود را داشته است. در سال‌های امامت جمعه هم نبود ایشان طبیعتاً احساس می شد. ضمن آنکه پدرم واقعاً کثیرالسفر بود شاید در سال ۳۰ یا ۴۰ بار به مسافرت می رفتند. ما در بسیاری سفرهای کاری همراه شان بودیم. حتی در جبهه یا در سخنرانی‌ها.

حضرت ایستاده و موضع می گیرند. در جریان ازدواج ما هم این موضوع قطعاً اثر داشت. آقای لانتسل (پدر همسر بنده) از شیعیان مخلص بومی اروپاست که گرویدن ایشان به اسلام به اوایل انقلاب مربوط می شود و رابطه صمیمی و بسیار نزدیکی با ابوی داشتند و شوخی‌هایی با هم می کردند که شاید ما در ایران با دیگران کمتر می دیدیم. پیشنهاد دهنده و پیگیری کننده ازدواج بنده هم مرحوم پدر بودند و از ابتدا می گفتند قصد من، -ایجاد ارتباط بین دو ملت است - (The realltion between two nations) معتقد بودند اگر قرار است یک طلبه به زبان یک قوم برای آن‌ها کار تبلیغی انجام دهد، خوب است از میان آن قوم زنی برای بانوان آن جامعه کارهای تبلیغاتی کند. همسر بنده هم حدود ۸ سال در قم تحصیل و از دانشگاه قم در رشته الهیات و فلسفه کارشناسی ارشد دریافت کردند. الان هم از ارکان مجتمع آموزشی وسیعی در وین (مجتمع ابن سینا) هستند. این مجموعه با مرکز شیعیان اتریش در ارتباط است و بنده روحانی اصلی آن مرکز هستم.

پدرتان در زمینه رشته مشاوره به شما

توصیه ای داشتند؟

بنده در حال حاضر پس از اخذ مدرک مربوطه، مرکز مختصری برای مشاوره زندگی و خانواده با مجوز دولت اتریش دایر کردم که انشالله تا حدودی به نیازهای پناهندگان و خانواده‌های مسلمان تازه مسلمانان در امور دینی و مشکلات روحی و خانوادگی شان پاسخ گوید. عمده علاقه من به این موضوع در همین جا پیش آمد و توصیه به صورت خاص نداشتند. و هم اکنون هم مستقل از نهادها و مراکز ایرانی به وظایف فرهنگی و دینی خود می پردازم.

به عنوان سوال آخر! پدر شما نسبت به حضور فرزندان در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی چه خطوط قرمزی داشتند؟

به صورت کلی می توانم بگویم فرزندان پسر حاج آقا کم و بیش مزه طلبگی را چشیده اند و الان تنها دو نفر در این کسوت باقی مانده اند، اما باقی برادران به کار خودشان مشغول هستند. اما یک نکته مهم از نگاه ایشان در عدم استفاده از رانت بود که برای ایشان خیلی مهم بود، که نمونه آن در طرح فلاحت در فراغت خودش را نشان داد. در آن طرح به مردم عادی که شامل آن می شدند حدود ۲۰۰۰ متر باغ فروخته میشد و زمانی قرار شد به هر کدام از فرزندان هم تنها ۵۰۰ متر (با همان شرایط مصوب) داده شود که به شدت با آن مخالفت کردند.

بعدها هم که در شیراز شایعات فراوانی به وجود آمد، ایشان یک نامه به رییس قوه قضاییه نوشتند و از ایشان خواستند اگر کسی از اطرافیان تخطی کرده است حتماً با آن برخورد شود و اگر اینطور نبوده با مفتری (کسی که تهمت زده) برخورد شود. یقیناً اگر کسی در کار خودش تردید داشته باشد، چنین چک سفید امضایی را تحویل نمی دهد. البته طبیعتاً به دلیل اشتغال‌های متعدد و گسترده‌ی کار از سوی برخی اشخاص هم سوء استفاده‌هایی هم ممکن است شده باشد. که حاج آقا از آنها اعلام براءت کردند اما اجازه ندادند فرزندان‌شان وارد این موضوع ولو به صورت قانونی بشوند. اما با کار اقتصادی مباح و بدون حاشیه مشکلی نداشتند. کما اینکه یکی از برادران ما پس از جنگ، زمین کوچک برنج کاری ای را اجاره کرده و بر روی آن کار می کرد.

در حال حاضر سایر برادران شما به جز آقا شهاب الدین که به روحانیت اشتغال دارد، کار آزاد انجام می دهند؟

یکی از برادران که تا مکاسب و رسایل را خوانده بود در کار آزاد اقتصادی و امور پژوهشی هستند. یکی دیگر دفتر فنی و خدمات الکترونیک دارد. اخوی کوچک تر ما نیز دکتری حقوق دارد و ضمن تدریس با برخی مجموعه‌ها همکاری می کند. یکی از برادرها هم به عنوان مربی با یکی از مراکز آموزشی شیراز همکاری دارند.



مسابقه بزرگ «کتاب قهرمان»
از آذر تا اسفند ۹۷

با محوریت کتاب خواندن

سرباز کوچک امام

اولین جایزه
لذت خواندن کتاب خوب
خاطرات آزاده ۱۳ ساله جنگ تحمیلی

با بیش از ۶۰۰ میلیون ریال جوایز نقدی و غیرنقدی

شرکت در پویش از طریق سایت مسابقه ketabghahreman.com

یا نصب نرم افزار موبایلی کتاب قهرمان از سایت مسابقه یا کافه بازار



روش های تهیه کتاب:

مراجعه به کتاب فروشی ها و فروشگاه های محصولات فرهنگی سراسر کشور،
خرید اینترنتی از سایت مسابقه یا

ارسال عدد ۵ به سامانه پیامکی ۵۰۰۱۷۶۸

دبیرخانه پویش ۰۲۱-۶۶۹۷۶۴۸۲



باشگاه خبرنگاران افشکار

نویدر شاه

فراخوان سراسری

خبرنگاران

عکاسان

پژوهشگران

نویسندگان و هنرمندان

فعالان رسانه‌ای و فضای مجازی ایثار و شهادت

کارتابل خبر اختصاصی

انتشار آنلاین آثار در سرویس خبرنگاران افشکاری

جوايز متنوع

اعطای کارت خبرنگاری

به همراه

